همبستگی میان تصوّف و تشیّع

نویسنده:

دکتر کامل مصطفی شیبی

ترجمه و تلخیص و نگارش

دکتر علی اکبر شهابی

استاد دانشگاه تهران

رئیس دانشکده الهیات و معارف اسلامی

دانشگاه فردوسی

این کتاب ترجمه وتلخیصی است از کتاب:

الصّلة بین التّصوّف والتّشیّع

الدکتور کامل مصطفی شیبی

دار المعارف بمصر، ۱۹۶۹

ناشر

مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

چاپ متن و صحافی این کتاب در اسفند ماه ۱۳۵۳
در چاپخانهٔ دانشگاه فردوسی به پایان رسید

بها: 175

همبستگی میان تصوف و تشیع

انتشارات دانشگاه تهران

شمارهٔ ۱۴۶۸

شمارهٔ مسلسل ۱۷۵۹

تهران ۱۳۵۴

فهرست مطالب

* در بارهٔ باب دوم وباب سوم رجوع شود بحاشیهٔ صفحهٔ ۲۴۷ .

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

برای اینکه خوانندهٔ پژوهنده دربارهٔ کتاب وچگونگی فراهم‌آوردن مطالب آن، وروش‌خاص ترجمه ونگارش آن‌بفارسی ، شناخت مختصری پیداکند وبه‌ارزش مباحث آن پی‌ببرد ، شایسته‌است پیش‌از شروع درمتن ، دربارهٔ هریك ازمواضیع نامبرده ، باندازهٔلازم توضیحی داده شود :

نویسندهٔ کتاب؛ نام وعنوانش :

دکترکامل مصطفی شیبی، دکتردرفلسفه ازدانشگاه کمبریج انگلستان واستاد دانشگاه بغداداست . کتاب دیگرمؤلف که آن‌نیز پژوهشی دربارهٔ تشیع و تصوف است‌بنام :« الفکرالشیعی والنزعات‌الصوفیه حتی مطلع‌القرن‌الثانی‌عشر »می‌باشدو مؤلف درمباحثی ازین‌کتاب خواننده‌را بمطالب آن‌کتاب ارجاع می‌دهد . ازمباحث تازه وکیفیت پژوهش واستدلال درهردوکتاب چنان بنظرمی‌رسدکه مؤلف در پیرامون مذهب‌شیعه بحث وتحقیق فراوان کرده وآراء ونظریات سودمند وارزنده دارد .

چگونگی تألیف‌کتاب ومدتی‌که صرف‌پژوهش وبررسی شده است .

مؤلف درمقدمهٔ‌کتاب سبب‌نگارش وچگونگی تألیف آن‌را بدین‌گونه بیان

کرده‌است :

«هستهٔ اصلی این کتاب رسالهٔ دانشگاهی» بود که براهنمایی استادفقید دکتر ابوالعلا عفیفی نوشته‌بودم وهیأتی مرکب از استادنامبرده ومرحوم استاد خضیری و استاد دکترعلی سامی‌نشار مطالب آن‌را موردبررسی وانتقاد قرارداده بودند . پس ازرسیدگی‌واظهارنظر استادان راهنمابادرجهٔ عالی فوق‌لیسانس (ماستر) در دانشکدهٔ ادبیات‌گروه فلسفه وعلوم‌اجتماعی دانشگاه‌اسکندریه درماه‌آب (اوگوست) ۱۹۵۸ پذیرفته شد .

برای فراهم‌آوردن مطالب اصل‌رساله مدت پنج‌سال صرف وقت شده‌بود ولی این‌مقدار اززمان برای تدوین وتنظیم مسائل ومباحث چنین‌کتابی کافی نبود ، از اینرو بمنظور افزودن وکاستن پاره‌یی ازمطالب وتبیین‌واجمال آنها سه‌سال دیگر به‌پژوهش وکاوش درپیرامون مطالب‌کتاب پرداختم . سپس درمدت شش‌سال که بکار دانشگاهیم اشتغال داشتم مسائل ومباحث سودمندی برآن افزودم . باتوجه بآنچه گفته‌شد می‌توانم ادعاکنم ریشه‌های این‌تألیف وبحث درمدت چهارده سال با کوشش مداوم آبیاری‌شده‌است ...»

مؤلف‌کتاب بیشتر مطالب خودرا ازمراجع فراوانی‌که دراختیار داشته‌است نقل می‌کند . مجموع مآخذی‌که درفهرستنامهٔ‌کتاب ازآنها نام‌برده‌شده‌است متجاوز از دویست‌کتاب ورساله‌می‌شود که‌بیشترآنها جزء کتابهای معتبر و مورد استناد مورخان واهل تحقیق‌است . ازاینرو نسبت بمسائل موردبحث ومواضیع اختلافی همیشه داوری ونظرخودرا باخبار واسناد منصوص استناد می‌دهد چنانکه خود دراین‌باره درمقدمهٔ‌کتاب چنین نوشته‌است :

«... دراینجا مناسب‌است یادآوری‌کنم‌که پایهٔ این‌کار برجمع‌آوری‌نصوص واسناد بسیارنهاده شده‌است تااینکه آنچه پراکنده‌شده‌است دریك‌جا گردآوری‌شود ودانش‌پژوهان وپژوهندگان بتوانند دربارهٔ‌آنها ازنو ببحث وامعان‌نظر بپردازند

وتنایج منظور ازآنهارا بدست آورند ، چه ازراه نفی‌باشد، چه ازراه اثبات وچه‌از راه جمع بین‌دونظر ...» .

باز درهمین‌زمینه واینکه مطالب این‌کتاب فقط مستندبنصوص ومتون‌معتبره است وازهرگونه اعمال‌نظرهای‌خاص وتعصب‌آمیز وتظاهر وغرور برکناراست ، گفتهٔ سابق خودرا بدین‌گونه تکمیل کرده‌است :

«نکتهٔ دیگری‌که شایسته‌است دراینجا یادآوری شود آن‌است‌که بررسی و بحث من ازمبادی‌اسلام وتحولات آن‌بطریقی اصولی وتاریخی محض‌است و درین روش هیچ نوع‌عاطفه وترس یاتقیه وریائی موجب انحراف من‌نشده‌است. من‌حقائق و واقعیات رادرمعرض افکار وانظارقراردادم تاازاعمال نظرهای خصوصی برکنار وبرای برخورد آراء وافکار آماده **باشد** . . . .»

چگونگی و روش ترجمه :

نخستین بارکه کتاب‌را بنحو اجمال یك‌دور مطالعه کردم متوجه شدم که‌در کتاب مطالب ارزنده ومتناسب بااندیشه ونظرمن بسیاراست ولی مطالب ومسائلی نیز در کتاب دیده شد که‌ترجمهٔ آن لازم وسودمند بنظر نمی‌رسید ازاینرو برآن شدم که‌مطالب آن‌را بصورت تلخیص واقتباس بفارسی برگردانم بنابراین گاهی مقدارکم یازیادی ازمطالب اصل حذف گشته وبرای اینکه خواننده متوجه حذف شود ،جای مطالب افتاده نقطه گذاری شده واگر حذف مطالب ازاندازه معمولی بیشتر بوده درحاشیه بدان اشاره رفته است ودرهرحال رعایت شده که‌حذف پاره‌ای ازمطالب موجب گسیختگی معانی نشود .

درپاره‌یی ازموارد که‌عقیدهٔ مترجم باگفتهٔ مؤلف یکسان‌نبود ودر گفتار مؤلف‌ازنظرمذهب‌شیعه‌اشتباه‌یاسستی ونادرستی بنظررسید ، در حاشیه بادلیل‌به‌بیان

وتوضیح مطلب پرداخت .

آنچه ازحاشیه‌ها باعلامت ستاره (*) یادرآخرآنها رمز(م) آورده‌شده‌است ازمترجم وسایر حواشی از مؤلف است .

نخستین پیش‌نویس ترجمه درشهربرکلی درکالیفرنیا با فراغ‌خاطر و مجال وسیع بمدت یك‌ماه یعنی ازپنجم تیرماه ۱۳۵۰ تاپنجم مردادماه همان سال انجام یافت ولی کارتجدیدنظر وتطبیق بااصل وبررسی کامل درآن ازمهرماه ۱۳۵۲ که برای‌نویسندهٔ اوراق توفیق اقامت درمشهدمقدس‌رضوی وخدمتگزاری در دانشکدهٔ الهیات ومعارف اسلامی دانشگاه فردوسی پیدا شده‌است تاآخر خردادماه ۱۳۵۳ انجام یافت .

این‌پیشگفتارنیز دردهکدهٔ ییلاقی‌میگون ازنواحی‌اطراف‌تهران نکارش‌یافت‌و باعنایت پروردگار این‌کارپژوهشی که‌انگیزهٔ اصلی‌آن نشر حقیقتی از حقایق ارزشمند معنوی بود پایان‌یافت .

امیدمی‌رود نتیجهٔ‌نهایی‌که ازین‌کار منظور بوده‌است یعنی شناساندن تشیّع واقعی به‌برادران دیگراسلامی وهمهٔ‌جهانیان وپیراستن وزدودن اتهامات وافتراءات ناروا ازپیرامون‌آن بخوبی حاصل‌شود وازین‌راه گامی بهدف‌اصلی‌که نزدیکی و تفاهم واتحاد همهٔ مسلمانان جهان‌است برداشته‌شود .

میگون ، مردادماه ۱۳۵۳

علی‌اکبر شهابی

فصـل نخستین
پیشگفتاری درشناساندنِ شیعه

تشیّع در لغت و اصطلاح

تشیّع با شیعه‌همریشه‌است و: «شیعهٔ هر کس پیروان ویاران‌اوست... این نام بیشتر برکسانی که دوستدار علی علیه‌السلام وخاندان او هستند اطلاق میشود، چنانکه اکنون نام مخصوص آنان شده است. جمع این کلمه «اشیاع» و «شیع» میباشد» (۱).

کلمهٔ تشیّع درلغت بمعنی پیروی و دوستی متبوع است در راه دین بروجه اخلاص. خداوند در قرآن کریم فرموده است: «فاستغاثه‌الّذی من شیعته علی الـذی من عدوه» (۲) خداوند درین آیه میان دو تن در چگونگی تعبیر فرق گذارده است تـا خبر دهد از فرق میان آن دو در دوستی ودشمنی آنچه‌را موجب‌تشیّع یکی ازآن دو دانسته، همان‌دوستی است که بطور صریح ازآن ذکر کرده‌است.

---

۱ - قاموس المحیط ۴۷/۳.

۲ - سورهٔ قصص ۲۸ - ۱۵ ترجمه: پس آن کس که شیعه او بود ازوی یاری خواست در برابر آن‌کس که دشمن وی بود.

درجای دیگر چنین فرموده است: «وان من شیعته لابراهیم» (۳) بنابرآنچه گفته شد «تشیع» متضمن معنی است که پیروی کردن ویاری کردنِ جمعی را ازفردی بطورعموم میرساند، ولی کلمهٔ «شیعه» به‌تنهائی معنی عام ندارد بلکه دلالت‌خاص دارد برگروهی که علی علیه‌السلام را یاری کردند و گِرد او جمع شدند وباو گرویدند واو را پیشوای خود قرار دادند. این گروه اورا دارای مقام و مرتبه‌یی میدانند که برهمهٔ معاصرانش بجز نبیّ اکرم صلی‌الله علیه وآله برتری داشت.

ابوالحسن اشعری گفته است: «به‌پیروان علی علیه‌السلام ازآن‌جهت شیعه گفته‌اند که آنان پیروی ازعلی رضی‌الله عنه میکردند واورا برسایر اصحاب پیغمبر مقدم میداشتند» (٤). ابن‌حزم چنین عقیده دارد که: «هرکس با شیعه موافق‌باشد دراینکه علی رضی‌الله پس ازپیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله افضل‌مردم میباشد، او شیعی است، اگرچه دربارهٔ سایراموری که مسلمانان درآن اختلاف دارند با شیعیان مخالف باشد ولی اگردربارهٔ افضلیّت مخالف باشد وی شیعه نیست» (٥).

ابن حزم چنانکه همه میدانند نسبت بشیعه مخالفت تعصب‌آمیزی دارد، ولی دراینجا برای شیعه تعریف جامع ومانعی کرده‌است و عقیدهٔ وی در اینجا برای اهل بحث و تحقیق گواه خوبی است.

عالم کلامی شیعی شیخ‌مفید (متوفی ٤١۳ ه. ۲۲ – ۱ م) قید جدیدی

---

۳ – سورهٔ صافات ۳۷ – ۸۳ ترجمه: همانا ابراهیم ازپیروان و دوستداران اوست.

٤ – مقالات الإسلامیّین ص ٥.   ٥ – الفصل ۲ /۱۱۳.

در تعریف شیعه افزوده است . بنا برتعریف وی: تشیّع عبارت‌است از ایمان و اعتقادداشتن باینکه علی امام همگی مسلمانان است بنا بروصیت پیغمبر (ص) باراده خداوند «بطریق نص ، چنانکه شیعه امامیه عقیده دارند یا بطریق وصف چنانکه فرقهٔ جارودیهٔ زیدیّه معتقدند» (۶).

جارودیّه گفته‌اند که نصّ برامامت علی بوصف است نه بنام (۷) با این قید، شیخ‌مفید دوسوم زیدیّه را از فرقهٔ شیعه جدا میکند و تنها یك‌سوم که جارودیّه را نیز شامل است جزء شیعه بحساب می‌آورد، زیرا کسانی که هم‌عقیده با زیدیّه سلیمانیّه هستند ـ اینان پیروان سلیمان‌بن جریر زیدی میباشند ـ عقیده دارند که : «امام بطریق شوری برگزیده میشود . هرگاه دوتن از برگزیدگانِ مردم بکسی که شایستگی دارد بیعت کنند، وی در حقیقت امام است». سلیمان بامامت ابوبکر و عمر اقرارداشت وامامت مفضول* را روامیدانست. نیزمیگفت: صحابه با

---

۶ – التبصیر فی‌الدین ص ۱۶ – ۱۷ .

۷ – الملل والنحل ۲۲۵/۱ .

*ـ جمعی‌ازمعتزله به‌افضلیت علی (ع) قائل هستند ولی آنرا مانع از خلافت ابوبکر و عمر و عثمان که نسبت به‌علی مفضول یعنی دردرجه پائین بودند نمیدانند. ابن ابی‌الحدید معتزلی شارح‌معروف نهج‌البلاغه نیز ازهمین طبقه‌است وخوه درین باره چنین میگوید : «... اما ما درین عقیده پیرو علمای بغدادی خود هستیم که افضل‌بودن علی علیه‌السلام است. در کتابهای کلامی خود معنی افضل‌را بیان‌کردیم که آیا مقصود از افضل کسی است که ثوابش بیشتر است یا دارای مزایای روحی و اخلاقی پسندیده‌ترمیباشد وروشن ساختیم که برهردو فرض علی علیه‌السلام افضل بوده است» . از مقدمهٔ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید – چاپ مصر – ۱۹۶۵ م – جزء اول ص ۹ . (م)

رهاکردن علی، بیعت را با کسی که اصلح بود ترك کردند، زیرا علی ازهمه برای امامت شایسته‌تر بود این عقیدهٔ فرقهٔ بتریّه‌است (٨) وبنا به‌تعریف شیخ مفید آنان که از جملهٔ فرقه زیدیّه هستند از تعریف تشیّع خارج میشوند ... همچنین بنا بتعریف شیخ مفید فرقه کیسانیّه وغلات نیز از تعریف شیعه خارج میشوند بااینکه فرقـه کیسانیّه معتقد بوجود مهدی میباشند وفرقه دوم علی را بمرتبهٔ الوهیت بالا برده‌اند ...

٨ - الملل والنحل ١/٢٢٥ .

تشیع در چه‌زمانی پدید گشت؟

محققان، چه پیشینیان وچه متأخران، دراینکه تشیّع درچه زمانی ظاهر شده است، اختلاف دارند. وقتی راکه برای پیدایش این عقیده تحدید کرده‌اند از آغاز اسلام تا پس از شهادت علی را شامل است.

مرحوم شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء، که از مبرّزین مجتهدان متأخر شیعه است، هم‌چنین استاد احمد امین برین عقیده‌اند که شیعه در زمان زندگی خودپیغمبر(ص) ظاهرشد. (۹). امانوبختی‌که ازدانشمندان قرن سوم هجری واز پیشقدمانِ مؤلفانِ شیعه است، چنین عقیده دارد که تشیّع پس ازوفات پیغمبر اکرم (ص) پدید گردید (۱۰) ابن خلدون نیز درین اندیشه از وی پیروی کرده است.

پس‌از آگاهی ازین‌عقاید، بعقیده دیگری برمیخوریم که ظهور شیعه را در عهد عثمان همزمان با نهضت گروهی ازمسلمانان که به‌مخالفتِ وی قیام کرده بودند، تعیین کرده است (۱۱) ازابن ندیم نیز درین موضوع

---

۹ - اصل‌الشیعه واصولها ص ۸۷، ضحی‌الاسلام ۳/۲۰۹.

۱۰ - فِرق الشیعه ص ۲ - ۳.

۱۱ - الدولة العربیّة وسقوطها ص ۵٦.

عقیدهٔ غریبی نقل شده‌است، بنظر وی تشیّع لقبی‌است که خودِ علی هنگام خروجش برای جنگ با طلحه و زبیر بیاران خود داد (۱۲) .

آنچه ازمجموع آراء وعقاید بنظر ما درست‌تر می‌آید آن‌است که تشیّع بدان معنی که بیان کردیم که عبارت است از: یاری‌علی وپیروی از او ، بهمان اندازه قدیم‌است که اسلام قدیم‌است ودرنخستین لحظه‌یی که اظهار آن برای مردم مناسب می‌نمود بصورت دعوتی رسمی ظاهر شد .

چهارتن ازشیعیان نخستین

چهارتن ازشیعیان‌نخستین علی که عبارتند از: سلمان فارسی، ابوذر، عمّاربن یاسر ومقدادبن اسود ، درزمان پیغمبر (ص) بعنوان شیعه بودن بهمان اندازه درامور تصرف میکردند که پس از آشکارشدن تشیّع خود در پایان امر ، سایر مسلمانان نیز آنان را بهمان عنوان تشیّع می‌شناختند.

ابن حجر در«الصّوّاعق المحُرقة» نوشته‌است‌که پیغمبر اکرم(ص) علی را باین‌جمله خطاب فرمود : «ای علی تو ویارانت دربهشتید» (۱۳).

ابن عساکر گفتهٔ پیغمبر (ص) را بدین‌گونه آورده است : «سوگند بخدایی که جانم دردست اوست این کس (علی) وپیروانش در روزقیامت

---

۱۲ – الفهرست ص ۲۴۹ .

۱۳ – «یا علّی انت واصحابُك فی‌الجنة» الصواعق المحرقة – مصر ۱۳۷۵ ص ۱۵۹ .

رستگارانند» * .

یعقوبی می‌نویسد : گروهی از مهاجران از بیعت ابوبکر امتناع کردند وبه‌علی گرائیدند ازآن‌جمله بودند : عباس‌بن عبدالمطلب و فضل بن عباس و زبیربن عوام و خالدبن سعید ومقداد وسلمان فارسی وابوذر غفاری و عمّار یاسر وبراءبن عازب و ابیّ‌بن کعب (۱٤) .

سلمان ازهمان‌ابتدا معلوم بودکه ازشیعیان‌علی‌است وحدیث‌مشهور: «سلمان از ما اهل بیت است» (۱۵) درجلالت قدر وی وارد شده‌است.

اما عمّار یاسر درتمام دوران حیاتش به‌تشیّع شهرت داشت و تشیّع او برکسی پنهان نبود . این گفتار وی پس ازانتخاب عثمان بخلافت درکتب تاریخ ضبط‌است : «ای گروه قریش، آگاه باشید شما که این امر را از اهل بیت پیغمبرتان این‌بار وچندبار دیگر دور کردید ، من ایمن نیستم‌که خدا آن را ازشما نگیرد ودرغیر شما قرارندهد ، همانگونه که شما آن‌را از اهلش گرفتید ودرغیر اهلش گذاردید» (۱٦) .

واما مقدادبن اسود درهمان مجلس که عثمان انتخاب شد این جمله

---

* «والذی نفسی بیده ان هذا یعنی علیاً وشیعته لهم الفائزون یوم‌القیامة» اصل‌الشیعة ص ۸۷ ،دور نیست که استعمال جملهٔ پرمعنی و رسای علی علیه‌السلام هنگام ضربت‌خوردن : «فُزتُ وربِّ الکَعبة» بستگی بسابقهٔ ذهنی ازلفظ رسول اکرم (ص) «الفائزون» که درباره وی وشیعیانش فرمود داشته باشد (م) .

۱٤ – تاریخ یعقوبی ۲ – ۱۰۳ .

۱۵ – «سلمان منّا اهل‌البیت» صِفة الصفوة ۱۰–۲۱۵ .

۱٦ – مروج‌الذهب ۱۰/۴۳۹–٤٤۰ .

را بیان کرد: «هیچ مردمی را ندیدم که مانند این اهل بیت پس از پیامبرشان آزار شده باشند» (۱۷) عبدالرحمن بن عوف بوی گفت: ترا چه کار است با این امور؟ مقداد درپاسخ گفت: «سوگند بخدا من آنان را دوست دارم بسبب دوستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله ... همانا بخدا سوگند، ای عبدالرحمن، اگر یارانی می‌یافتم که با قریش بجنگم: با ایشان می‌جنگیدم، چنانکه درروز بدر درركاب پیغمبر باآنان جنگیدم» (۱۸).

اما ابوذر همه میدانند که وی چه‌اندازه درزمان عثمان به‌علی نزدیک بود. وی از معارضان سرسخت سیاست عثمان بود. چنانکه عثمان اورا یك بار بشام وبار دیگر به (رَبَذه) تبعید کرد. ابوذر همان کسی است که عقیده‌یی‌را که عمّار یاسر وشیعیان نخستین ازآن‌جهت بامعاویه جنگیدند پایه نهاد ودرمیان مسلمانان پراکنده کرد. عمّار درجنگ صفّین دربرابر لشکر معاویه چنین گفت: «وامروز برتأویل قرآن باشما می‌جنگیم» (۱۹) واین بدان سبب بود که معاویه چنان عقیده داشت که این آیه «والذین یکنزون الذهب والفضّة ولا ینفقونها فی سبیل‌الله فبشّرهم بعذابٍ الیمٍ (۲۰).

---

۱۷ – «ما رأیت‌ما اوذی مثل ما اوذی به اهل‌البیت بعد نبیّهم» مروج‌الذهب ۴۴۰/۱.

۱۸ – همان کتاب همان صفحه.

۱۹ – «والیوم نضربکم علی تأویله» مروج‌الذهب ۲۲/۲ – مصراع اول بیت این است: نحن ضربناکم علی تنزیله (م).

۲۰ – توبه ۹: ۳۴ ترجمه: وکسانی که زر وسیم را جمع و ذخیره میکنند و آنها را در راه خدا نمی‌بخشند ایشان را بعذابی دردناك بیم ده.

دربارهٔ اهل کتاب نازل شده‌است وبرمسلمانان باکی نیست از اینکه سیم و زر ذخیره کنند (۲۱) ولی ابوذر میگفت این آیه دربارهٔ ما واهل کتاب هردو نازل شده‌است ...

آنچه دراینجا تذکر آن اهمیت دارد آن‌است که این گفته به‌ابوذر نسبت داده شده‌است: «... وعترت هادی ذریّه پاك محمد(ص) وصدیّق اکبر علی‌بن ابی‌طالب است» .

بدین گونه بوده‌است پیوستگی این جماعت به‌تشیّع پیش ازآنکه شیعه بعنوان سیاسی و رسمی ظاهر شود ، بلکه چنانکه میدانیم سلمان و ابوذر پیش ازخلافت علی وفات یافتند .

سبب اصلی و واقعی تشیّع این مردم ازنظر اجتماعی واقتصادی آن بود که حقیقت اسلام در دل واندیشه آنان جای گرفته بود وخودبخود آنان را بسوی علی می‌کشانید ، زیرا علی مورد بغض وکراهت قریش‌بود ازآن‌جهت که سِمت پرورش‌یافتگی در دامان پیغمبر را داشت وازچشمه زلال مبادی و ریشهٔ اسلام سیراب شده بود وهمان سیاست ومخالفت با قریش و سیطرهٔ روحی که وجود پیغمبربدان آراستگی داشت وجود علی نیز نمونهٔ کامل ودنبال آن بود .

اما سلمان مردی ایرانی بود که اسلام پذیرفت وخود را در میان اعراب قریش ومحیط آنان غریب می‌یافت وفقط بودن درخدمت پیغمبر و تقرب بآن بزرگوار را شایستهٔ خود میدید .

---

۲۱ – طرائق‌الحقائق ۹/۲ .

عمّار همان کسی است که دربارۀعلی میگفت: «خداوند ترا بدان گونه آفرید که نه ازدنیا چیزی بتو میرسد و نه از تو چیزی عاید دنیا میشود، بتو دوستی بینوایان را عطاکرد، پس تو خرسندی که آنان پیروِ توباشند، وآنان خشنودند که تو امام ایشان باشی» (۲۲).

واما ابوذر همان مرد زاهدی است که میخواست ثروت بطور عادلانه میان مردم تقسیم گردد وعدالت اجتماعی دربین مسلمانان تحقق یابد. علی نیز ازجهت زهد وپاکی ونیروی ایمان وسختگیری در کار حق از همین گونه مردم بود. این علل وجهات حزب علوی را بوجود آورد اما نه حزبی بدین معنی که دارای مقدمات وشاخه‌ها وطرفداران و سیاست مخصوصی باشد، بلکه حزبی بود که هدف خود را درین میدانست که اسلام راه‌طبیعی خودرا ادامه‌دهد، همان راهی‌که خدا وپیغمبرخدا اراده کرده بودند. از اینرو آنان را می‌بینیم که باآنچه علی دشمن و معارض است، دشمن وباآنچه علی موافق است آنان نیز موافق میباشند، معنی ولاء وموالات که خاص مذهب شیعه است همین امراست. مردمی مانند این جماعت نه دارای تعصبند ونه طمعی بجاه و فرمانروائی دارند.

شاید برخی چنان گمان کنند که خود علی درزمان پیغمبر بلکه حتی در زمان خلافت خود از قیام تشیّع منع کرد ولی چنان اندیشه و گمانی بدان معنی نیست که حقیقت مطلق آن‌است بلکه آن جزئی از

---

۲۲ – حِلیة الاولیاء ۷۱/۱ «فجعلك لا ترزاء من الدنيا شيئا ولا ترزاء الدنيا منك شيئاً و وهب لك ،حب المساكين فجعلك ترضى‌بهم‌اتباعا ويرضون بك اماما» .

حقیقت را نشان میدهد. این حقیقت درآنچه بظهور پیوست پنهان بود، زیرا علی آنچه را میان او ومردم شام درجنگ صفّین بوقوع پیوست بمردم شهرها بدین گونه نوشت: «آغاز کار ما بدین گونه صورت گرفت که ما با مردم شام روبرو شدیم وظاهر امر این بود که خدای ما یکی است ودین ما یکی است ودعوتی که دراسلام بما شده است یکی است، دربارهٔ ایمان بخدا وتصدیق پیغمبر خدا نه ما برآنان چیزی افزون داریم نه آنان برما، مطلب یکی است جز اینکه دربارهٔ خون عثمان اختلاف بود، وما از آن برَی هستیم» (۲۳). برفرض صحت این عقیده، نمیتوان قیام تشیّع را پیش ازجنگ صفّین وپیش ازعثمان وعمر بلکه قبل از ابوبکر رضی‌الله عنهم انکار کرد، همچنین نمیتوان پیروی این چهارتن: علی، سلمان، ابوذر و عمّار را ازیك راه و روش ازتصادفات واتفاقات دانست. چهار مردی که در زهد وایمان بعالی‌ترین درجه آن رسیده بودند واز جهت اخلاق پاکیزه وپیوستگی بمبادی عالیه مردانی بی‌مانند بودند.

سلمان کسی بود که شهرهای مشرق را درجستجوی پیغمبر جدید زیرپا گذارده بود زیرا آگاهی بظهور وی داشت. در راه رسیدن بدین هدف بزرگ، هم گرفتاررنج و اَلَم گردید وهم دچار بردگی شد. پیوسته پویا وجویای علاماتی بود که خبر ازنبوت پیغمبر میداد (۲۴). علی درباره او میفرمود: «کیست درمیان شما مانند لقمان حکیم؟ این

---

۲۳ – نهج البلاغة ۳/۱۲۵–۱۲۶.

۲۴ – حلیة الاولیاء ۱/۱۹۱.

مردی است ازما ودوستدار ِما اهل‌بیت. علم اول وعلم آخر را دریافته است وکتاب اول وکتاب آخر را خوانده‌است. دریاییست که آب آن تمام نمیشود» (۲۵) وسلمان دربارهٔ علی چنین گفته است: «اگر بشما خبر دهم ازآنچه ازفضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام میدانم، گروهی از شما خواهند گفت: او دیوانه‌است وجمعی دیگر خواهند گفت: خدایا قاتل سلمان را ببخش» (۲٦) ونیز سخنان دیگری که پیوند استوارسلمان را به‌علی میرساند.

ابوذر کسی بود که سه سال پیش‌از رسیدن نزد پیغمبر (ص) نماز میخواند وبسوی قبله می‌ایستاد (۲۷).

واما حذیفهٔ یمان، صاحب اسرار پیغمبربود وپیوسته میگفت: «مردم ازپیغمبر دربارهٔ خیرمی‌پرسیدند ومن ازاو از شرّ سئوال‌میکردم» (۲۸) وعلی بوی می گفت: «بمردم آنچه را نمی‌فهمند مگو زیرا سرکشی خواهند کرد وکافر خواهند شد» (۲۹).

عمّار نخستین کسی بودکه دراسلام بسبب مسلمان‌شدن شکنجه شد ومادر و پدرش درزیر شکنجه جان دادند، مشرکان برادرش را ازبالای دیواری فروانداختند وازآسیب آن‌مرد، درجنگ صفّین میگفت: «بخدا

---

۲۵ – صفة‌الصفوة ۲۱۹/۱ .
۲٦ – طرائق‌الحقائق ۲۱۱/۱ .
۲۷ – صفة‌الصفوة ۲۳۸/۱ .
۲۸ – حلیة‌الاولیاء ۲۷۲/۱ .
۲۹ – طبری ۳۷۵/۳ .

سوگند اگر ما را شکست دهند وتا نخلستانهای هَجَر دنبال کنند باز ما برحقّیم وآنان برباطلند» (۳۰) . ازین پیش دیدیم که وی درجنگ صفّین پیوسته این جمله را برزبان میراند: «ما درسابق با شما ازراه تنزیل قرآن جنگیدیم واکنون از راه تأویل آن با شما می‌جنگیم» (۳۱) درین جمله حقیقتی را بیان میکرد وآن این بود که بهمان هدف که در جنگ بَدر در رکاب پیغمبر با مشرکان و ابوسفیان می‌جنگید اکنون در جنگ صفّین در رکاب علی با معاویه ویارانش می‌جنگد .

عمّار نمونه‌یی بارز ازعقیدهٔ استوار وایمان راسخ بود . بزودی خواهیم دید که این گروه شیعیان نخستین ، پیشوایان زاهدان در اسلام بوده‌اند و درواقع زهد ازجانب آنان سرچشمه گرفته تا بمرحلهٔ تصوف رسیده است .

در اینجا بهمین اندازه اکتفا میکنیم که : ابوذر از زهّاد درجهٔ یک درزمان پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم وبعد ازوی بشمار میرفت . عمّار یاسر از اهل صُفّه بود (۳۲) همچنین سلمان (۳۳) .

درپایان این بخش میتوانیم مطالب آن را دراین جمله خلاصه کنیم : تشیّع حرکت گروهی ازمسلمانان بود که درزمان خود پیغمبر صلی‌الله

---

۳۰ - مروج‌الذهب ۲۱/۲ .

۳۱ - «نحن ضربناكم على تنزيله - واليوم نضربكم على تأويله» مروج‌الذهب ۲۱/۲ .

۳۲ - خطط‌الكوفة ص ۳۶ .

۳۳ - شخصيات" قلقة" فى‌الاسلام .

علیه و آله آثار و حقیقت آن پدیدار گردید و پس از قتل عثمان وجهه سیاسی و رسمی آن نمایان شد و پس از شهادت حضرت حسین (ع) اصطلاح «شیعه» برای پیروان علی و آل علی اختصاص یافت.

شیعیان نخستین:

پیش از آنکه دربارهٔ شیعیان نمونه و نامی سخن بگوییم، مناسب است که در اینجا بتعریف آنان بپردازیم و علت تشیّع آنان و دوستی و پیروی از علی را بیان کنیم. درین بحث چندتن از پژوهندگان شیعهٔ متأخر برما سبقت گرفته‌اند که از آن جمله است: حاج معصوم‌علی و شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء و سیدمحسن امین عاملی و شیخ محمدحسین زین و غیر آنان. حاج معصوم‌علی این چند تن: سلمان، ابوذر، عمّار، مقداد و بیشتر اهل صفّه را ازشیعیان نخستین میشمارد (۳٤) ازین خبر این معنی استفاده میشود که فقراء مسلمانان وکسانی که دردستگاه حکومت و سلطنت منفعت ودخالتی نداشته‌اند پیرو و دوستدار علی بودند و او را یاری میکردند بسبب سفارشهای بسیار پیغمبرصلی‌الله علیه وآله که ازآن جمله احمد امین از بخاری ومسلم این گفتهٔ پیغمبر را درپیرامون حدیث غدیر نقل کرده‌است: «هرکس که من‌مولای اوهستم، علی‌نیزمولای‌اوست، خدایا دوست‌بدار هرکه اورا دوست‌دارد ودشمن بدار هرکه اورا دشمن دارد. همچنین این حدیث را ذکر کرده است: «همانا فردا علَم را

---

۳٤ - طرائق الحقائق ۲/۲ .

بمردی خواهم داد که خدا وپیغمبر خدا را دوست دارد وخدا و پیغمبر خدا اورا دوست دارند پس مردم گردنها را کشیدند که آن‌کس که باشد پیغمبر فرمود : علی را بخوانید واین حدیث را : «آیا خشنود نیستی که نسبت‌تو بمن مانند نسبت‌هرون بموسی باشد، جزاینکه پس ازمن‌پیغمبری نیست» ومانند این گفتار علی را دربارهٔ خودش : سوگند بخدایی که عالمیان را آفریده است‌که پیغمبر خدا بمن‌عهدی کرده‌است‌که جزمؤمنان کسی مرا دوست ندارد وجز منافقان کسی بمن دشمنی نمی‌ورزد (۳۵). و مانند گفته ابوسعید خدری : «ما دشمنان را درزمان پیغمبر (ص) فقط از دشمنی آنان باعلی‌بن ابی‌طالب می‌شناختیم» (۳۶) .

وچون پس از پژوهش دراحوال مردم زمان پیغمبر این معنی بخوبی روشن‌است که منافقان ، بزرگان و رؤسای قریش و مردمان اشرافی (اریستوکراتها) بودند، این‌حقیقت‌را درمی‌یابیم که چرا ضعیفان وبینوایان در پیرامون علی جمع شده بودند . اینان همان کسان بودند که باسلام گرویده و در پیرامون پیغمبر گرد آمده بودند و اورا درآغاز دعوت اسلام یاری کردند .

حدیثی ازپیغمبر اسلام وارد شده که در آن نام علی را همراه نام سه تن ازشیعیان مقرب او قرین فرموده است «بهشت مشتاق دیدار چهار تن

۳۵- فوالذّی برأالنسمة انّه لعهدالنبی الی انه‌لایحبّنی الا مؤمن ولایبغضنی‌الا منافق» ضحی‌الاسلام ۲/۱۲،۲ .

۳۶ - ما کنّا نعرف‌المنافقین علی عهدرسول‌الله الا ببغض علی‌بن ابی‌طالب» الشیعة فی‌التاریخ ص ۲۶ .

میباشد و ایشان: علی، عمّار، سلمان ومقداد هستند»(۳۷) حدیث دیگری باین عبارت نقل شده‌است: «همانا خداوند دوستی چهار تن را بمن امر کرده است وبمن خبر داده است کـه خودش آنان را دوست دارد ـ از پیغمبر خواهش کردند که نام آنان را ببرد فرمود: علی ازآنان است ودر دنبال آن میفرماید: ابوذر ومقداد وسلمان»(۳۸).

ازاین اخبار بخوبی روشن میشود که چه‌کسانی درآغازکار ودرزمان پیغمبر (ص) دوستدار وپیرو علی بـودند وبرین عقیدت، پس ازرحلت پیغمبر باقی ماندند.

ابن خلدون تشیّع زبیر وعمّار یاسر ومقداد رااززمان داستان‌شوری میداند وکلمهٔ: «وغیرآنان» را برایشان اضافه میکند وازین تعبیر روشن میشود که جمعی دیگر ازمسلمانان نیز باین فرقه ملحق شده بودند(۳۹).

صاحب طرائق‌الحقائق‌خبری بـا ذکر اسنادازمنتهی‌المقال نقل میکند که درآن حذیفة‌بن یمان را نیز داخل درآن گروه میکند وسهل‌بن حنیف و ابوهیثم مـالک‌بن تیهان و خالـد بن سعید وعبادة‌بن صامت و ابوایوب انصاری وغیرآنان را درآن جمع نام میبرد، وباسناد روایتی از امام‌هشتم رضا(ع) این‌جمع بدین گونه‌وصف‌شده‌اند: «آنان‌کسانی‌بودندکه برطریق رسول خدا (ص) بودند وهیچگونه تغییر وتبدیلی پس ازپیغمبر دراسلام

---

۳۷ - «تشتاق الجنّة الـی لقاء اربعة وهم: علیٌ وعمّارٌ وسلمان والمقداد» حلیة‌الاولیاء ۱/۱۳۹.

۳۸ - طرائق‌الحقائق ۲/۷.

۳۹ - العبر ۳/۱۷۱.

ندادند» (٤٠).

کاشف‌الغطاء صورتی از شیعیان اول استخراج کرده‌که درمیان آنان زبیر و فضل‌بن عباس وبرادرش عبدالله عباس دیده میشود، وی تصریح میکند که ازکتابهای تاریخ وتراجم معتبر صحابه مانند: اصابه، اسدالغابه و استیعاب وجزاینها نزدیك به‌سیصدتن ازبزرگان یاران نبی فراهم‌آورده است که همگی ازشیعیان علی بوده‌اند» (٤١).

شیخ محمدحسن زین نوشته است که جمیع بنی‌هاشم در زمان پیغمبر (ص) شیعه بودند. آنچه دراینجا مهم بنظر میرسد آن‌است که خود شیعیان چهارتن ازنزدیکان به‌علی را برگزیده‌اند ودرآغاز آنان را بنام «نقبا» میخواندند چنانکه علی‌بن ابراهیم از مفسران متقدم شیعه آنان را به‌همین‌نام خوانده‌است (٤٢). ولی درزمانهای بعد بنام «ارکان» خوانده شدند. این ارکان عبارتند از: سلمان، ابوذر، عمّار، مقداد و حذیفه، درشماره، یکی ازین جمع درنوشته‌های مختلف حذف و دیگری بجای او گذارده میشود ولی همیشه چهارتن را نام میبرند واین عده را ازخالص‌ترین یاران علی واستوارترین مردم در دوستی او ــ بجز خود بنی‌هاشم و فرزندان خود علی ــ میشمارند همگی این گروه از ضعیفان و بندگان وغریبان بودند و مؤالات وپیروی ایشان ازعلی بمنظور طمع درجاه ومالی نبود بلکه فقط جنبهٔ عمل‌کردن بوصیت پیغمبر را داشت و

---

٤٠ – طرائق‌الحقائق ٢/٧.

٤١ – اصل‌الشیعة واصولُها ص ٦٨.

٤٢ – تفسیر علی‌بن ابراهیم ص ٢٧٨.

ونیز ازآن‌جهت بود که خیر و ایمان را درجانب علی میدیدند . شرح و تفصیل این اجمال را در فصل آینده می‌بینیم .

سلمان فارسی

پژوهندگان دربارهٔ نام اصلی سلمان و درزادگاه ومدت عمر وهرچه بزندگی وی بستگی دارد اختلاف دارند. حتی دوتن از مستشرقان: کلمان‌هوار و هوروفتس منکر شخصیت تاریخی او شده‌اند (۴۳) ولی ماسینیون این عقیدهٔ نادرست را رد کرده وبرای اثبات عقیده خود گفته است‌که نام سلمان «درحوادث تاریخی‌که مشاجرات میان صحابه را نشان میدهد مکرر به‌چشم میخورد» (۴۳).

درهرحال آنچه مسلم است آن‌است‌که سلمان ازدهقان‌زادگان ایرانی بوده‌است (۴۴) پس ازآن که دین مزدك را رها کرد، به‌دین مسیح گروید وپیوسته درجستجوی پیغمبر جدیدی بود زیرا از راهبان شنیده بود که بزودی پیغمبری در سرزمین تیماء ظاهر خواهد شد. تفصیل این داستان درطبقات ابن سعد و سیرهٔ ابن‌هشام وارد شده‌است (۴۵).

سلمان فارسی‌که اصلاً اصفهانی بود درراه رسیدن باسلام رنج بسیار

---

۴۳ – شخصیات قلقة فی‌الاسلام ص ۸ و ۱۰.

۴۴ – طرائق‌الحقائق ۲/۲.

۴۵ – طبقات ابن سعد ۴/۵۳–۵۷، سیرهٔ ابن‌هشام ۱/۲۳۳–۲۴۲.

کشید که ازآن‌جمله بردگی بود. نام اولش روزبه وپسر خشنود اومابه بود (۴۶) پیش ازآنکه آزاد شود از موالی پیغمبر (ص) گردید (۴۷).

آنچه دربارهٔ زندگی سلمان مهم‌است آن‌است که «وی میدانست پیغمبر (ص) بزودی ظهور پیدا میکند از اینرو پیوسته در پژوهش و پرسش بود تاآنکه بدیدار پیغمبر نایل شد(۴۸) و در وی نشانهٔ پیغمبری را که ازآن‌جمله «مُهر نبوت» بود دید».

هم‌چنین این نکته دربارهٔ سلمان قابل توجه‌است که بعضی ازمفسران گفته‌اند: وی مقصود درین آیه است: «... لسان‌الذی یلحدون الیه اعجمیّ وهذا لسان عربی مبین» (۴۹).

ازتمام این‌مطالب روشن میشودکه سلمان با تمام وجودش رو باسلام آورده بود وآنچه را مدتها دنبالش میگشت دروجود حضرت محمد(ص) واسلام یافت ازاینرو دعوت اسلام را پذیرفت واز آغاز قبول اسلام خود را درخدمت این دین گذاردکه نمونه‌یی ازآن راهنمایی‌مسلمانان بکندن خندق است. مردی مانند سلمان که با تمام نیروی روحی و جسمی خود

---

۴۶ و ۴۷ – طرائق‌الحقائق ۲/۲.

۴۸ – حلیة‌الاولیاء ۱۹۱/۱.

۴۹ – طرائق‌الحقائق۲/۲ – سوره نحل۱۶: ۱۰۳ درشأن نزول این‌آیه مفسران چنین نوشته‌اند که برخی از مشرکان میگفته‌اند که پیغمبر قرآن را ازبرخی مردم غیرعرب که در مکه بودند فراگرفته است. بعضی هم میگفتند ازسلمان فارسی یاد گرفته است. از این جهت خداوند درین آیه میفرماید: «این کسان را که نام میبرید غیرفصیح هستند درصورتیکه آیات قرآن کریم درکمال فصاحت و بلاغت است.

در راه رسیدن بهدفش که اسلام باشد کوشش میکرد، چنانکه وطن خود را ترك کرد وچندین سال درفـارس ودمشق وموصل و نصیبین وعموریه بدنبال‌مطلوب‌خود به‌جستجوپرداخت وپس‌ازآن به‌مکه‌مهاجرت‌کرد(۵۰) ودر تمام این مدت ازآسایش و رفاهی که درپیش خانواده‌اش دراصفهان داشت صرف‌نظر نمود ، باید مسلمانی باشد دارای ایمانی خالص که هیچ حادثه و انگیزهٔ مادی در عقیدهٔ وی مؤثر نیفتد .

از فحاوی زندگانی او بخوبی روشن است که پیوند میان او و علی بسیار استوار بـود چنانکه می‌بینیم در شب زفاف علی و فاطمه سلمان استرشهبای رسول اکرم (ص) را کـه فاطمه سوار آن بود میراند (۵۱) سلمان از چهارتنی بود که بهشت اشتیاق دیدار آنان را دارد وعلی (ع) در رأس آنان است .

ابن جوزی و ابن‌سعد روایت کرده‌اند که علی دربـارهٔ سلمان گفته است : «این مردی‌است ازما اهل‌بیت که دلش بسوی ماست . علم اول و آخر را دریافته وکتاب اول وآخر را خوانده است» (۵۲) .

ازین پیش اشاره‌کردیم‌که سلمان میترسید حقیقت مقام‌علی‌را آشکار کند زیرا بیم داشت که مردم اورا کافر بخوانند وبقتلش رسانند. وسعت علم سرّی سلمـان ازین روایت منسوب بـه علی‌ّبن‌الحسین (ع) بخوبی روشن میشود : «اگر ابوذر بآنچه در دل سلمان میگذشت پی میبرد او

۵۰ – طبقات ابن سعد ۵۷/۴ .
۵۱ – من لا یحضره الفقیه کتاب نکاح ، حدیث ۱ ، ص ۴۱۴ .
۵۲ – صفة‌الصفوه ۲۲۰/۱ – ابن‌سعد ۸۱/۴ .

را میکشت باآنکه پیغمبر (ص) میان آن‌دو عقد برادری بسته بود ، پس دربارهٔ سایر مردم چه گمان میکنند» (۵۳) .

ازین خبر وخبر پیش معلوم میشود کـه سلمان چه‌اندازه به‌علی (ع) پیوستگی‌داشت وچه‌اندازه ازعلی علوم‌سرّی‌آموخته‌بود لازمهٔ‌این‌علوم، آگاهی سلمان ازموضوع وصیت‌است کـه ازخصایص ادیان پیشین بوده است . ازین جهت بیهوده نیست کـه ابن‌اثیر درحوادث سال ۳٦ هجری چنین نوشته است : «و درین سال سلمان فارسی بدرود زندگی گفت و عمرش ۲۵۰ سال بود ـ این کمترین زمـانی است که دربـارهٔ عمر وی گفته‌اند ـ برخی هم ۳۵۰ سال گفته‌اند ـ سلمان بعضی ازیاران مسیح را درك کرده بود» . این اخبار پیوند سلمان را به‌پیشگوئی مسیح از ظهور پیغمبر دیگری بنام احمد روشن میکند ، چنانکه قرآن کریم ازین معنی خبر داده است .

در شرح حال سلمان اورا ازمعاصران یاران مسیح وصف کرده‌اند و این‌وصف اورا واسطه میان مسیحیت واسلام وبشارت‌دهندهٔ آگاه بظهور پیغمبر جدید قرار میدهد .

ابن اسحق روایت کرده‌است که پیغمبر (ص) سلمان را باین گفتار مخاطب قرارداده : «ای سلمان ، اگـر تو مرا تصدیق کردی همانا تـو بملاقات عیسی‌بن مریم نایل شده‌یی» (۵٤) .

---

۵۳ – طرائق الحقائق ۱/۲۳۲ .

۵٤ – سیرهٔ ابن هشام ۱/۲٤۲ .

عمر دراز سلمان اورا پیوند داده بود به‌پیشگوئیهای گذشته که شیعه برای وصایت علی (ع) بر آنها اعتماد دارد که ازآنجمله است حدیث مشهور : «تو نسبت بمن چنانی که هارون نسبت به‌موسی بود جزاینکه پس ازمن پیامبری نیست» (۵۵) باین خبر تکمیل میشود سلسله سندی که اثبات وصایت وامامت علی را میکند . پس علی وارث علم پیغمبر است چنانکه اوصیای بنی‌اسرائیل وارث علوم پیغمبران خود بودند .

ماسینیون باین معنی توجه کرده لکن پیوستگی آن را بوصایت درك نکرده‌است معهذا متوجه شده‌است که سلمان از داعیان قدیمی در کوفه بوده است وبا «بنی‌عبد قیس عهدی بست ... وتوانست که همهٔ آن‌قبیله را با هم‌پیمانان ایشان سرخ‌جامگان (لشکریان قدیمی ایران ـ که در یمن بودند) با خود دربارهٔ سزاوارتربودن علی بامامت هم‌عقیده کند» (۵۶) . ماسینیون اضافه میکند که شاگردی ازسلمان باین‌کار اقدام کرد .

سلمان از اهل صفّه بشمار میرفت «ودارای مقام دوم درمیان سی‌و چهارتنی که سلمی مورخ معروف صوفی نام آنان را جمع‌آوری کرده است میباشد . بنابراین وی ازفقرائی‌است که وقت خود را وقف عبادت در مسجد رسول خدا (ص) کردند و از پیشینیان متصوفه شناخته شده‌اند» (۵۷) .

---

۵۵ / مروج‌الذهب ۲/۴۹ .

۵٦ – شخصیات "قلقة" فی‌الاسلام ص ۲۹ .

۵۷ – همان کتاب ص ۳٤ .

گفتار سلمان مشتمل بود برالفاظ ومعانی قرآن کریم و آمیخته با زهدی که ازاسلام داشت وبا زهدی که از رهبانیت مسیح فرا گرفته بود . درنتیجهٔ همین وارستگی روزی بمردمی ازقریش که بحسب ونسب خود افتخار میکردند گفت :

«ولی من از نطفه‌یی گندیده آفریده شده‌ام وبزودی بمرداری بدبو مبدل میشوم . سپس مرا برای رسیدگی بحساب نزد میزان میآورند، اگر کارهای خوبم در ترازو سنگینی کند آدمی بزرگوارم واگر کردار بدم بچربد آدمی فرومایه‌ام» (۵۸) .

این همان معنی است که علی (ع) باین تعبیر لطیف ازآن بیان فرمود: «فرزند آدم ازچه فخرفروشی میکند؟ آغازش نطفه وانجامش مرداری است» (۵۹) .

گفته‌اند درحال سلمان یك نوع انقلاب وتغیری پیدا شد که چندی پس از وی زاهدان بصره در اواخر قرن دوم هجری آنرا عادت خود قرار دادند . و آن بدین گونه بود که چون آیهٔ «وان جهنم موعدهم اجمعین» (٦۰) نازل شد ، سلمان فریادی زد ودست خود را برسر گذارد وسه روز گریزان بود (٦۱) .

---

۵۸ – «لکنّنی خلقت من نطفة قَذِرة، ثم اعود جیفةً منتنةً، ثم یؤتی بی الی المیزان، فان ثقلت فانّی کریم وان خفّت فانا لئیم» صفة الصفوة ۱/۲۱۹ .

۵۹ – «مالآدم والفخر، واوله نطفة وآخره جیفة» – الکواکب الدریه ۱/٤۰.

٦۰ – حجر ۱۵–٤۳ ترجمه : همانا دوزخ وعده‌گاه همه ایشان است .

٦۱ – لمع ص ۱۳٤ .

سراج این «فریاد» را مصداق گفتار پیغمبر صلی‌الله علیه وآله دانسته است که فرمود : «اگر بدانید آنچه من میدانم ، هرآینه کم میخندید و بسیار میگریید واز زنان خود لذت نمی‌برید وبرجای خود قرار نمیگیرید وبسوی کوههابیرون‌میروید وآهنگ زاری ودعا با خدامیکنید...»(۶۲). اگر آنچه گفته شد درست باشد ، سلمان برعلوم واسراری آگاه بوده‌که جز پیغمبران کسی برآنها آگاهی نداشته است .

مؤلفان صوفیه دربارهٔ سلمان که آیا اورا جزء زهّاد بشمارند یا نه ، بر دو قِسم شده‌اند : گروهی ازبردن نام او درطبقهٔ زهّاد خودداری کرده‌اند بااینکه وی ازمشهوران زهّاد صحابه است. این خودداری بدان جهت بوده‌است که سلمان پیوند به‌تشیّع داشته است واین گروه نیز بااینکه درباطن ارتباط به‌تشیّع داشتند ازآن بیم داشتندکه اگر اورا جزء زهّاد بشمارند خودشان درمعرض اتهام وآزار قرارگیرند زیرا در قرن سوم وچهارم هجری شیعیان وهرفرقه‌یی که بآنان پیوستگی داشت که از آن‌جمله زهّاد بودند مورد شنکجه وآزار قرار داشتند .

گروه دیگر کوشیده‌اند که اورا پیوند به‌تصوف بدهند زیرا خود را در سلسلهٔ تصوف بوی منسوب میکردند ولی ازطریق مردمی که بغیر تشیّع نسبت داشتند .

ماسینیون درین باره میگوید : «درنزد برخی ازفرق دینی متصوفه که دارای مذهب تسنّن هستند ازقبیل : قادریه، بکتاشیه ونقشبندیه ،

---

۶۲ – لمع ص ۳۸۷ .

به‌سلسله سندهایی کـه بسلمان منتهی میشود برمیخوریم واین اسناد فقط جنبهٔ ظاهری وعرضی دارد ...» (۶۳) .

این نکته لازم بیادآوری‌است که ماسینیون درانتساب بکتاشیه باهل سنت اشتباه کرده است زیرا فرقه بکتاشیّه بیقین ازشیعهٔ امامیه بشمار میروند ودرین گفته شکی نیست . اتصال سلسله تصوف آنان به‌ابی‌بکر از طریق سلمان که درتشیّعش حرفی‌نیست وازطرق دیگری که در علوی‌بودن وتشیّع پیروان آن تردیدی نیست ، فقط حاکی ازآن است که در طریقهٔ آنان نوعی تسامح و دوری ازتعصب وجود دارد .

آنچه مـوجب اشکال مؤلفان کتب صوفیه شده است کـه از جهتی کوشیده‌اند سلمان را بخود بستگی دهند واز طرفی منتهای کوشش خود را در اخفاء تشیّع او مبذول داشته‌اند آن‌است که دربـارهٔ سلمان گفته شده‌است: «سلمان ازما اهل‌بیت میباشد» (۶۴) ودر شیعه‌بودن وی هیچ شك و تردیدی نیست زیرا علی دربارهٔ وی گفته است : «سلمان ازما و دلش بسوی ماست» (۶۵) .

متصوفه بـرای‌اینکه اثر این حدیث را دربـارهٔ تشیع و دوستداری سلمان از اهل‌بیت، بکاهند درصدد تأویل حدیث مذکور بحدیث دیگری برآمده‌اند واز انس نقل کرده‌اند که ازپیغمبر(ص) پرسیدند: «ای پیغمبر

---

۶۳ – شخصیات "قلقة" فی‌الاسلام ص ۳۰ .

۶۴ – فتوحات مکیّة ۱۶۷/۲ و طبقات ابن سعد ۵۹/۴ .

۶۵ – صفة‌الصفوة ۲۱۹/۱ .

چه‌کسانی آل محمدند؟ پاسخ داد: هر پرهیزگاری» (٦٦). قصدشان از ساختن این حدیث آن بود که پیوستگی سلمان را باهل بیت از جهت دوستداری واخلاص وعلم باسراردین وشناسائی‌وحی وعلم‌لدنّی کم‌کنند و ادعا کنند که همه امّت محمد (ص) ـ خاصّه پرهیزگاران ـ اهل بیت میباشند وسلمان‌یکی ازآنان‌است. سست‌بودن این‌ادعا ازتوجه باختلافات وخصومتهایی که میان امّت درزمان حیات پیغمبر (ص) وپس از رحلت آن بزرگوار وجود داشت بخوبی روشن است. اما ابونُعیم همگی زاهدان ومتصوفان را بشیعه پیوند میدهد واز خواص این فرقه میداند، ازاینرو پیوستگی میان شیعه و زهد را اثبات میکند، بلکه آنان را جزء خواص فرقه شیعه بشمار می‌آورد. وی از حذیفه‌ازپیغمبر این حدیث را روایت‌میکند: «هرکس‌خشنودمی‌شودازاینکه زندگیش‌مانند زندگیِ من‌و مرگش چون مرگ من‌باشد.. بایدعلی‌بن‌ابی‌طالب‌را دوست‌بدارد» (٦٧).

آن‌گاه ابونعیم حدیثی بیان میکند که این شیعیان چه‌کسانی هستند: «... شیعه علی این مردم هستند: بردباران، دانشمندان، پژمرده‌لبان و نیکوکارانی‌که ازبسیاری عبادت براهبان شبیه میباشند. وازعلی‌بن‌حسین روایت میکند: شیعه ما پژمرده‌لبان هستند وامام از ما کسی‌است‌که مردم را بطاعت پروردگارش میخواند» (٦٨).

سلمان دارای شخصیت ملی دیگری است که ارتباط به‌عقاید وی

---

٦٦ - رساله قُشیریّه ص ٢٨.

٦٧ - حلیة‌الاولیاء ١/٨٦. ٦٨ - همان کتاب ١١٦٨١.

ندارد وآن عبارت است ازاینکه وی بعنوان حامی پیشه‌وران وهنرمندان در بغداد برگزیده شده‌است : در نیمه شعبان هرسال مردم برمزار سلمان جمع میشوند ومجالس اطعام و ولیمه برگزار میکنند (٦٩) فرجام زندگی سلمان مانند آغاز آن ، صورتی افسانه‌یی بخود گرفته است . راویان از گفتهٔ زن اوچنین نقل کرده‌اند که : «چون هنگام مرگ سلمان رسید مرا فراخواند . در آن حال در کلبه‌یی بود که چهار در داشت . پس گفت : بقیره (نام همسر سلمان) این درها را بازکن زیرا امروز من زائرانی دارم که نمیدانم ازکدام در داخل خواهند شد. آن‌گاه گفت مشك اورا حاضر کنم . ودستور داد آن را در تنوری ذوب کنم . پس ازانجام‌یافتن گفت آن را درپیرامون بسترش بپاشم . چون این کار پایان یافت گفت پائین روم واندکی درنگ کنم. بعد بالا روم اورا برروی بسترش خواهم دید . چون بالا رفتم دیدم روح از تنش پرواز کرده وگویا آسوده بربسترش خوابیده است» (٧٠) .

حاج معصوم‌علی افزوده است : «قاضی نورالله شوشتری در مجلد سوم از مجالس المؤمنین گفته‌است ... روایت کرده‌اند که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام شبی ازمدینه بمدائن رفت وسلمان را غسل داد ودرهمان شب بمدینه بازگشت ...» (٧١) .

---

٦٩ – شخصیات قلقة ص ٣١–٣٠، کتاب الفتوة – ابن عمّار. ج بغداد١٩٥٨– ١٩٦٠ .

٧٠ – حلیة الاولیاء ٦٢/٤ .

٧١ – طرائق‌الحقائق ٢–٥ .

ابوذر غفاری

ابوذر یکی ازارکان تشیّع وماننددسلمان یکی‌ازکسانی‌است‌که پیش‌از ظهور اسلام به‌آیین توحید گرایش یـافته بود (۷۲) ابوذر از مسلمانانی است که در مکه اسلام خود را آشکار ساخت ودرمعرض آزار وشکنجه قرار گرفت.

وی چهارمین فردی‌است که اسلام آورد واین یکی ازمفاخرِ اوست خاصّه که او مردی بَدوی بود وکمتر اتفاق می‌افتد که ایمان استوار با بَدویّت جمع گردد.

ابوذر درمیان شیعیان نخستین، مقامی والا داشت بدان درجه که سه تن از امامان از او حدیث نقل کرده‌اند: امام‌علی‌بن ابی‌طالب، امام‌حسین بن علی وامام جعفر صادق. این است که هیچیك ازاصحاب پیغمبر (ص) را چنان حظی نصیب نشد.

با مقام والایی که داشت، بی‌نیازی و آزادگی خود را درین عبارت بیان میکرد: «بنی‌امیه مـرا بفقر وبکشتن تهدید میکنند، همانا درون زمین بـرای من بهتر ازپشت آن و همانا ناداری نزد من پسندیده‌تر از

---

۷۲ - طبقات ابن‌سعد ۱۶۳/٤.

پولداری است» (۷۳) .

عثمان پس ازآنکه با وی درافتاد بوی میگفت : «پیش من بمان و روز وشب در رفاه وتنعّم بگذران» (۷٤) ابوذر پاسخ داد: «مرا بدنیای شما نیازی نیست» (۷۵) .

این علامت دیگری از زهد ابوذر بودکه ازآغازقبول‌اسلام میدانست اسلام ضعیفان وبینوایان را ازگزند وسطوت بازرگانان وبزرگان قریش در پناه خود گرفته است . از اینرو با عثمان درمدینه بمعارضه برخاست زیرا میدید که عثمان دراموال مسلمانان تصرف ناروا میکند وقصد دارد باز با رفتار خود طبقه پولدار و اریستوکرات بسازد همان رفتار که بعداً موجب شورش مسلمانان بر وی شد واین شورش سبب شدکه قریش پس ازآنکه پیغمبر اکرم (ص) بیاری همان ضعفا وبندگان دست آنان را از ستم کوتاه‌کرده بود دوباره بحال مجدد اول برگردند، چنانکه بزرگترین دشمن شورشیان‌برعثمان، معاویةبن ابوسفیان بود درصورتیکه شورشیان بزرگان امّت اسلام بودند . معاویه که اکنون دشمن شورشیان برعثمان بود همان‌کس است که در گذشته سِمَت و لایت‌عهد وجانشینی رئیس سابق مکه یعنی ابوسفیان را داشت کَه شکست او درجنگ بَدر آغاز نیرومندی اسلام گردید .

از خصوصیات زندگی و تشیّع ابوذر ونزدیکی وی به‌علی این‌است

---

۷۳ - حلیةالاولیاء ۱/۱٦۲ .

۷٤- صفةالصفوة ۱/۲۲۳ .

۷۵ - همان کتاب صفحه .

که‌چون عثمان‌اورا ازمدینه به‌ربذه‌ـ دهی‌نزدیك‌مدینه‌ـ تبعیدگردودستور داد که هیچکس بیدرقهٔ وی نرود (۷۶) علی علیه‌السلام برای وداع با او از مدینه خارج شد و «دو فرزندش حسن وحسین وبرادرش عقیل وپسر برادرش عبدالله‌بن جعفر او را همراهی میکردند» (۷۷) .

سیاست ابوذر مانند سیاست علی بود . همیشه دنبال فرصت می گشت تا اعتراض خود را بگوید بی‌آنکه بر فرمانروای وقت خروج کند یا بیعت را از گردن خود بردارد ، ازاینرو درمدت خلافت عثمان با وی معارضه شدید داشت زیرا عثمان در اموال مسلمانان چنان تصرف میکرد که گویا اموال شخصی خود او میباشد (۷۸) ولی هر گز دست خود را بلند نمیکرد واین زبان او بود که تنها سلاح وی بشمار میرفت . درتعلیل عمل خودمیگفت : من مأمور باطاعت‌هستم هرچند فرمانروای من بنده‌یی دماغ بریده باشد (۷۹) درپاسخ کسانی که اورا برای پیشوایی خود در شورش دعوت میکردند میگفت: «اگرعثمان مرا بربلندترین شاخه‌یی از شاخه‌های درخت خرما مصلوب‌کند نافرمانی نمیکنم» (۸۰) . این همان سیاست است که علی دربیعت با ابوبکر وعمر وپس ازآن با عثمان از آن پیروی میکرد وهمیشه برای آنان راهنما ومستشار وناصح بود ودر ایام فتنه وشورش مردم برعثمان میگفت : «اگر عثمان بمن بگوید از خانه خود بیرون بروم بیرون خواهم‌شد» (۸۱) معهذا ابوذر درآغاز کشمکش

۷۶ – اهل البیت .عبدالحمید جودت سحار ص ۶۸ .
۷۷ – همان کتاب . همان صفحه .
۷۸ – الفتنةالکبری ص ۱۹۳ .
۷۹، ۸۰، ۸۱ – همان کتاب ، صفحات ۱۶۵ و ۱۵۶ .

دربارهٔ خلافت که علی ازبیعت ابوبکر خودداری کرده بود : او نیز خودداری کرد وازاینجا استواری وی در تشیّع روشن‌میشود ...

زهد ابوذرکه درزندگی فقر را برگزیده بود واز گردآوری‌مال نهی میکرد از روزی‌که عثمان اورا بشام تبعیدکرد نمایان‌شد. از رفتارمعاویه و تفسیر نابجای او ازاین آیه شریفه : «والذین یکنزون الذهب والفضّة ولا ینفقونها فی‌سبیل‌الله فبشّرهم بعذابٍ الیمٍ» (۸۲) که بگفتهٔ او مفاد آن درباره اهل کتاب نازل شده‌است ، بحیرت وتأسف دچار شده بود و میگفت : «این آیه درباره ما واهل کتاب هردو نازل شده‌است» (۸۳) . واز اینجا بود که ابوذر بدشمنی با معاویه برخاست وتأویلی را که او بر وفق هوی و میل خود میکرد مردود دانست. او خود را چون حارس ونگهبانی میدید که باید حقایق اسلام را بمردم گوشزد کند وچنین کرد ونتیجه آن شد که اورا تهدید وتبعید کردند . ابوذر با رضایت این رنج را در راه خداوند پذیرفت (۸٤) .

ابوذر مردی پارسا ونمونه‌یی ازمردان استوار دراسلام بود، چنانکه

---

۸۲ - توبه ۹ : ۳٤ :

۸۳ - حلیة‌الاولیاء ۲،۱۲/۱، چنانکه ازروایات یعقوبی برمی‌آید معاویه‌حرص فراوانی در جمع‌آوری زر وسیم داشت، از اینرو ، زیاد به حکم‌بن عمرو غفاری که ازطرف وی عامل خراسان بود وشهرهای خراسان بتازگی گشوده شده بود نوشت : امیرالمؤمنین معاویه بمن نوشته است که هرچه زر وسیم غنیمت بدست‌آید برای او بفرستم ، ازین جهت زر وسیم را میان مسلمانان قسمت مکن . حکم بدستور او توجه نکرد . (البلدان یعقوبی ص ۲۹٦ - ۷) .

۸٤ - واقعهٔ صفّین ص ۳۸٦-۷ ، مروج‌الذهب ۲۱/۲ .

ابوبکر وعمر نیز هنگامی که عهده‌دار امور مسلمانان شدند ، از همین نمونه بودند وبفقر بعد ازغنا میساختندچنانکه عمر درزمان خلافت خطبه میخواند : «وبرتن او پوششی بود که دوازده پینه داشت» (۸۵) ابوذر در رفتارخود مصداق قول علی(ع) بودکه: «خداوند بر ائمه هدی شرط کرده است که درزندگی مانند پائین‌ترین طبقات مردم زیست کنند تا ثروتمندان بآنان اقتدا کنند ونادارن از فقر خود رنج نبرند» (۸۶) .

اما عثمان روزی که کشته شد ، سی‌هزار درهم و پانصدهزار درهم وصدوپنجاه هزار دینار نزد خزانه‌دارش موجود بود که همه‌غارت شد و از میان رفت ... (۸۷) ازاینرو ابوذر می گفت: «من بدان درجه رسیده‌ام که فقر را بیشتر از غنا وبیماری‌را بیشتر ازصحّت و مرگ را بیشتراز زندگی دوست‌دارم» (۸۸) .

از نمونه‌های بارز که پارسایی وزهد ابوذر را می‌رساند خبری‌است که سفیان ثوری نقل‌کرده‌است: «ابوذر دربرابر خانهٔ‌کعبه ایستاد وگفت: «ایّـهاالناس من جندب غفاری هستم ، بشتابید بسوی برادری که دوست و ناصح شماست . پس مردم بدور او گرد آمدند ، آن‌گاه گفت : آیا نه‌این‌است که اگریکی ازشما آهنگ سفرمیکند برای خود زاد وتوشه‌یی برمیدارد ؟ گفتند : بلی ، گفت : پس بدانید که سفر آخرت دورترین

---

۸۵ – حلیةالاولیاء ۱/۵۱ .
۸۶ – قوت‌القلوب ۲/۸۰ – احیاءالعلوم ۴/۲،۲۲ .
۸۷ – ابن سعد ۳/۵۳ .
۸۸ – البیان والتبیین ۳/۱۳۷ .

سفرهای شماست، برای این سفر آنچه شایستهٔ حال شماست ذخیره کنید. گفتند: چه‌چیز شایستهٔ حال ماست؟ گفت: برای کارهای بزرگ حجی درست بگزارید، و برای درازی روز رستاخیز در روزهای گرم و بلند تابستان روزه بگیرید، و در دل شب برای وحشت از گور دو رکعت نماز بجای آورید... آن گاه گفت: ای مردم چنان شمارا حرص وآز فریفته وکشته است که هرگز آن را درك نمیکنید» (۸۹).

ابوذر درین گفتهٔ خودکه مرگ را بسفر تشبیه کرده‌است، نظربگفتار علی (ع) داشته است که فرمود: «مردم! گویا مرگ، بردیگران نوشته شده است و گویا کسانی ازمردگان را که‌بدرقه میکنیم مسافرانی هستند که بزودی بسوی ما برمیگردند. اجساد آنان را درخاك پنهان میکنیم و ریگ مردهٔ آنان‌را میخوریم چنانکه‌گویی ما پس‌ازآنان جاودانیم» (۹۰).

ابوذر درین باره چنین گفته است: «در مال سه شریك وجود دارد: قدَر که باتو،دربارهٔ ازمیان‌بردن‌آن ازراه‌هلاك‌ومرگ، مشورت‌نمیکند، و وارث که انتظار میکشد تو سرت را بزمین گذاری واو آن‌را درآغوش گیرد و تو سیمین شرکاء هستی. حال اگر میتوانی که زبون‌ترین شرکاء سه‌گانه نباشی پس چنان مباش. خداوند میفرماید: «لَن تنالوا البّر حتی تنفقوا ممّا تحبّون» (۹۱)... (۹۲).

---

۸۹ - حلیة‌الاولیاء ۱/۱۶۵.
۹۰ - نهج‌البلاغه ۲/۸۲.
۹۱ - آل عمران ۳: ۹۲.
۹۲ - صفة‌الصفوة ۱/۲۴۱.

پارسایی وسادگی ابوذر وصراحت واخلاص او، گروهی از نویسندگان کتب صوفیه را برآن داشته است که اورا ازسران مسلك تصوف بشمار آورند واززبان اوچیزهایی نقل کنندکه هرگز برزبان نیاورده واورا چنان وصف کنند که بدان گونه نبوده است. ازجمله این اخبار مجعول چیزی است که سراج نقل کرده است: «همانا قیام من در راه خدا برای حق، موجب شد که دوستی برای من باقی نماند وهمانا بسبب ترس از خدا گوشتی برتنم بجا نمانده وهمانا یقین من بپاداش خداوند چیزی درخانه‌ام فرو نگذارده است (۹۳). این خبر نادرست ابوذر را مانند یکی از صوفیان واهل وجد وشوق ساخته است. حاج معصوم‌علی نیز از همین مقوله خبری نقل کرده است: «ابوذر چندان ازترس خدا گریست که چشمانش بدردآمد ...» (۹۴) ... ابونعیم صفت صوفیگری دیگری بوی نسبت داده وگمان کرده است که: «او اول کسی است که در علم فناء و بقاء سخن گفته است» (۹۵). این گمان وی ازجمله مطالبی است که کذبش از خودش نمودار است.

نظیر این خبرهای نادرست، خبری است که ابن جوزی بدین گونه نقل کرده است: «مردی بر ابوذر وارد شد وپیرامون خانهٔ اورا نگریست آن گاه گفت: ای ابوذر تا وقتی درین خانه ساکن هستی باید برای خودت

---

۹۳ - اللمع ص ۱۳۵.

۹۴ - طرائق الحقائق ۹/۲.

۹۵ - الوسائل الی مسامرة الأوائل.

اسباب و وسایل زندگی فراهم کنی. ابوذر درپاسخ گفت: صاحب منزل ما را درین‌خـانه بخود واگذار نمیکند» (۹٦). نادرستی و دروغ بودن این خبر از سستی اسلوب و از اصطلاح «صاحب منزل» کـه استعمال آن درقرن اول هجری دور مینماید، بخوبی روشن است...

زندگی ابوذر در ربذه درکمال‌سادگی وبساطت بپایان‌رسید، چنانکه ازآغاززندگی دارای همین‌صفت سادگی وپارسایی‌بود. پیغمبراکرم(ص) فرجام زندگی ابوذر را پیشگوئی فرموده بود: «هرآینه مردی درفلاتی از زمین جان‌بجان آفرین تسلیم خواهد کرد که گروهی از مؤمنان مرگ اورا شاهد خواهندبود» (۹۷). آن‌مردکسی جز ابوذر نبودکه درسرزمین دورافتاده ربذه بحال غربت جان بحق تسلیم کردو هنگام مرگ مؤمنان موعود بر بالینش حاضر شدند وابوذر ازآنان خواست که: تکفین مـرا کسی که امیر یا رئیس یا مرید یا نقیب باشد برعهده نگیرد (۹۸).

بدین‌گونه ابوذر نمونه ومثال کـاملی شد ازسلامت وخلوص ایمان واستواری و پافشاری برعقیده ومعارضه با ستمگران و فرماندهان حتی در هنگام مرگ.

---

۹٦ – صفة‌الصفوة ۱/۲٤۲.

۹۷ – صفة‌الصفوة ۱/۲٤۳.

۹۸ – حلیة‌الاولیاء ۱/۱٦۹.

عمّار یاسر

عمار یکی دیگر از پایه‌های تشیّع وچهرهٔ نوینی از شخصیتهای شیعیان نخستین میباشد . وی در دفاع ازحق تـا آخرین نیرو حتی با فداکردن نفس خود ایستادگی داشت ...

معاویه بمناسبت کشته‌شدن مالك اشتر چنین گفت : «همانا علی را دودست بـود یکی ازآن‌دو را درجنگ صفّین جدا کردم ـ مقصودش عمّار یاسر بود ـ ودیگری را امروز» (۹۹) .

ازین عبارت مقام عمّار درتشیّع اززبان‌کسی‌که شیعه با وی جنگیده بود بخوبی نمایان میشود ، عمّار ازکسانی بود که هم خود وهم پدر و مادر وبرادرش در راه اسلام از کفّار قریش در مکه رنج و آزار بسیار دیدند (۱۰۰) . درزمان عثمان نیز آزار بسیار دید زیرا اورا ازبخشیدن اموال مسلمانان بخویشاوندان خود که ازدشمنان پیشین اسلام بـودند یعنی بنی‌امیه نکوهش میکرد . تا بدان‌درجه که قاتل او درصفّین چنان گمان می‌کرد که عمّار را ازآن جهت کشته است که : «او در مدینه بـه عثمان بد میگفت» (۱۰۱) .

---

۹۹ – طرائق‌الحقائق ۱۷/۲ .

۱۰۰ – طبقات ابن سعد ۱۷۸/۱ ، سیرهٔ ابن‌هشام ۳۴۲/۱ .

۱۰۱ – الفتنة‌الکبری ص ۱۹۸ .

عمّار از سرسخت‌ترین مبارزان و نگهبانان اسلام بود برای حفظ مبادی ودستورات اسلامی وازاینرو علی را که نمونهٔ کامل حق ومظهر حق بود پیروی ویاری میکرد. او علی‌را پادشاه بینوایان وامیر ضعیفان که حافظ حقوق ومقام وشرف واقعی آنان بود میدانست و دربارهٔ او میگفت: «... وخدا بتو دوستی بینوایان را عطا کرده‌است ازاینرو تو ازاینکه آنان پیرو توهستند خشنودی وآنان ازاینکه ترا امام میدانند خرسندند» (۱۰۲).

دربارهٔ عمّار احادیث‌فراوانی ازپیغمبر (ص) نقل شده‌است که مقام و شأن اورا بالا میبرد وآزار ورنجی را که در راه اسلام متحمل شده است جبران‌میکند واورا ازبزرگان مسلمانان‌میسازد. ازجمله‌پیغمبر(ص) فرمود: «هرگاه فرزند سمیّه میان دوکار مخیّر شود همیشه آن را که برستگاری نزدیکتراست برمی‌گزیند» (۱۰۳). همچنین دربارهٔ اوفرمود: «ترا گروه ستمگر خواهند کشت» (۱۰۴).

ازین گفتهٔ پیغمبر (ص) بخوبی روشن است‌که عمّار همیشه درجانب حق میزیسته ودشمنانش ستمکاران وزشتکاران بوده‌اند. درجای دیگر رسول اکرم (ص) مسلمانان را سفارش میکند که هنگام اختلاف جانب گروهی را گیرند که عمّار درمیان آنان است. بدین‌گونه صریح، بیان کرده‌است: «جانب اورا بگیرید» (۱۰۵) دیگربار فرمود: «بهرسوی که

---

۱۰۲ – حلیة‌الاولیاء ۱/۷۱.
۱۰۳ – واقعه صفّین ص ۲۱۲
۱۰۴ – طبقات ابن سعد: ۱/۱۸۰ – متن حدیث: «تقتلك الفئة الباغية».
۱۰۵ – واقعه صفّین ص ۳۸۷ «فالزموا سَمته»

عمّار روی می‌آورد حق درهمان جانب است» (۱۰۶) قصد پیغمبر (ص) ازین سخنان بیان این حقیقت بودکه: عمّار یاسر ودیگر مسلمانان‌همانند او ، فقط خواستار مصلحت اسلام هستند و همّ وهدفشان آن‌است که اسلام برهمان وضع که رسول اکرم اراده کرده بود باقی بماند . این آزادمردان درواقع نگهبانان واقعی اسلام بودند زیرا اینان بسبب شرف اسلام ازپستی ببلندی رسیدند وازترس وبیم ایمن شدند. بنابراین‌همیشه صلاح ایشان با صلاح اسلام یکی بود .

عمّار لشکریان معاویه را در صفّین : «احزاب دشمنان پیغمبر (ص) نامید» (۱۰۷) ودرهمان جنگ میگفت : «همانا جایگاه ما برجای مرکز و پرچم رسول خدا (ص) درجنگ بَدر وجنگ احد وجنگ صفّین است واین گروه برجایگاه پرچم مشرکان درجنگ احزاب میباشند» (۱۰۸) .

عمّار یاسر با کمال صراحت بکشتن عثمان اقرار کرد (۱۰۹) بدلیل آنکه عثمان مجد سابق بنی‌عبد شمس (بنی‌امیّه) را برگرداند واز روی عمد یا سهل‌انگاری بزنده‌کردن طبقه اریستوکراسی اسلامی که با اشراف پیشین مکه پیوند داشتند همراهی کرد .

عمّار وامثال اوکه ازبندگان وبینوایان گذشته‌بودند اکنون برخلاف خواسته اشراف قریش جزء بزرگان ونامداران اسلام شده بودند ، در عین‌حال وی‌دوستدار وطرفدارعلی(ع) بودکه ازهمهٔ‌مسلمانان بهتر اسلام

---

۱۰۶ – طرائق‌الحقائق ۱۲۰/۲ – «یدورالحق مع عمّار حیثما دار» .
۱۰۷ – واقعه صفّین ص ۳٦٤ .
۱۰۹ – طبری ۱۸۷/۵ .

را می‌شناخت و بدستور اسلام عمل میکرد وازهمین جهت مـردم قریش همگی دشمن او بودند، ازآن طرف معاویه، مظهر کامل وباقیماندهٔ اشراف قریش ، بدشنام‌دادن علی برخاسته وآن را آیین قرارداده بود . عمّار و یارانش دربرابر معاویه بپاخاستند وشروع کردند ببالابردن مقام علی و پائین‌آوردن مقام قریش . دشمنان علی دریافتند که اثر کار عمّار بیشتر درنفوس مسلمانان جای میگیرد ونمیتوانستند بطور صریح با او مبارزه کنند ونه‌اینکه روبرو گفته‌های اورا رد نمایند ازاینرو به‌حیله‌یی قدیمی وجنگی پنهانی متوسل شدند وآن تبلیغات واتهامات بود باین‌گونه کـه علی را به«ابوتراب» نام میبردند وباین نام اورا درشام دشنام میدادند درصورتیکه بیشتر مردم شام نمیدانستند این «ابوتراب» کیست (۱۱۰) و گمان میکردند او یکی از بدعت‌گذاران خارج ازاسلام است (۱۱۱).

---

۱۱۰ – مروج‌الذهب ۷۲/۲ از اخباری که این مطلب را بخوبی روشن میکند خبری است که در صحیح مسلم آمده است بدین‌گونه که : یکی از آل مروان حاکم مدینه شده بود . وی به‌سهل‌بن‌سعد فرمان دادکه علی را دشنام دهد. سهل خودداری کرد وی گفت : پس باید ابوتراب را نفرین کنی ... (صحیح مسلم مصر ۳۲۶/۲).

۱۱۱ – دراینجا بی‌مناسبت نیست چند نمونه ازبی‌اطلاعی مردم شام را درباره علی علیه‌السلام برای نمونه ذکر کنیم . مؤلف کتاب در ص ۳۱۰ همین کتاب به‌نقل از مورخ معروف مسعودی صاحب مروج‌الـذهب ۷۲/۲ چنین آورده است : «در زمان معاویه مردم گمان میکردند که ابوتراب یکی از دزدان ماجراجو بوده است و علی همان کس‌است‌کـه عمّار را کشته است . برخی ازمردم شام گمان میکردند که معاویه پدر فاطمه‌است که وی همسر پیغمبر ودختر عایشه بوده‌است وعلی در جنگ حنین کشته شده‌است . ونیز گروهی از سالخوردگان‌وسران شام‌که ازاشراف و رؤسا بودند برای ابوالعباس سفّاح سوگند خوردند که آنان برای پیغمبر جـز بنی‌امیه خویشاوند واهل‌بیتی که از وی ارث ببرند نمی‌شناسند» (م) .

دلیلهای دکتر علی وردی بر یکی‌بودن عمّار و ابن سباء

عمّار را بنام «ابن‌سباء» (مقصودشان یَمَنی‌بودن وی بود) نیز میخواندند و او را دشنام میدادند .

دکتر علی وردی را ادلّه‌یی‌است براینکه صاحب این دونام یك تن است . اینك عین گفتار اورا دراینجا می‌آوریم :

از شگفتیهای تاریخ این‌است که بسیاری ازامور منسوب به ابن‌سباء در تاریخ عمّار یاسر بگونه‌یی موجود است .

۱ ـ ابن‌سباء ، «ابن‌سوداء» (پسر کنیزك سیاه) خوانده میشده است وازین پیش دیدیم که عمّار یاسر را نیز (ابن سوداء) میخواندند .

۲ ـ پدر وی ازمردم یمن بود یعنی ازفرزندان سباء بشمار می‌آمد زیرا هریك ازمردم یمن‌را میتوانیم «ابن سباء» بخوانیم بدلیل‌آنکه همهٔ مردم یمن منتسب به‌سباءبن یشحب بن قحطان هستند ، چنانکه در قرآن کریم هُدهُد به‌سلیمان گفت‌که : او ازسوی سباء آمده‌است، مقصودش ازسباء یمن بود ، (نمل : ۲۲ ـ سباء : ۱۴) .

۳ ـ علاوه‌برآنچه گفته شد ، عمّار دوستی شدیدی نسبت به‌علی داشت ، همیشه مردم را بسوی علی میخواند ودرهرجا مردم را به‌بیعت او ترغیب میکرد .

۴ ـ در زمان عثمان ، عمّار بمصر رفت ومردم را در آنجا بشورش وامیداشت ، چنانکه عامل مصر نگران شد وخواست اورا بکوبد ... این

خبر شبیه است با آنچه نسبت به‌ابن‌سباء داده شده‌است که وی در مصر مستقر شد و فسطاط را مرکز دعوت خود قرار داد وازآنجا بیارانش نامه می‌نوشت (نیکلسون).

۵ ـ این گفتار به‌ابن‌سباء نسبت داده شده‌است: «خلافت را برخلاف حق گرفت در حالیکه صاحب شرعی آن علی‌بن ابی‌طالب است». درواقع این سخن از عمّار یاسر است، بدین‌گونه که پس ازبیعت عثمان، روزی مردم درمسجد بانگ عمّار را شنیدند که میگفت: ای مردم قریش، چون شما این‌امر را چندباردر اینجا ازخاندان پیغمبرتان دور کردید، من‌برشما ایمن نیستم‌که خداوند آن‌را ازمیان شما بردارد ودرمیان غیرشما بگذارد چنانکه شما آن را از اهلش برگرفتید و در غیر اهلش گذاردید (اهل البیت ص ۶۶).

۶ ـ به‌ابن‌سباء نسبت داده شده است که وی در زمان جنگ جمل در بصره مشکلاتی بوجود آورد که میان علی و عائشه صلح صورت نگیرد واگر او در آنجا نبود بموجب گفتهٔ راویان، صلح انجام مییافت. کسانی که دربارهٔ جنگ بصره درتاریخ تحقیق و پژوهش کرده‌اند میدانند که عمّار درین جنگ فعالیت بسیار داشت. وی با حسن‌بن علی ومالك اشتر به‌کوفه رفت تا مردم را بورود درلشکریان علی وادار کنند. حضورعمّار درجنگ و بودنش درجانب علی موجب پشیمانی زبیر وبیرون‌رفتن اواز میدان جنگ شد.

۷ ـ در پیرامون ابن سباء گفته‌اند که او محرك ابوذر در دعوت

اشتراکی بـود . وقتی پیوند عمّار را به‌ابـوذر بررسی میکنیم می‌بینیم پیوندی بوده است در کمال استواری ، هـردو تن از یك مکتب الهام می‌گرفته‌اند که آن مکتب علی بن ابی‌طالب بـود . این سه تن گرد هم جمع میشدند وبا یکدیگر مشورت وهمکاری میکردند ... ازآنچه بیان شد نتیجه میگیریم که ابن سباء کسی جز عمّار یاسر نبوده است ، قریش عمّاریاسر را سرکردهٔ شورشیان برعثمان میدانست ولکن نمیخواست در آغاز از او بنام خودش یاد کند ازاینرو نام رمزی ابن سباء را براو نهاد . راویان این مطلب را غافلانه نقل کرده‌اند ولی نمیدانستند که پشت پرده چه‌میگذرد (۱۱۲) .

ادله‌یی که ذکر شد قانع کننده ومنطقی بنظر میرسد درعین حال بـه نصوص مستندی نیاز دارد که تسمیهٔ عمّار را به‌ابن‌سباء روشن کند ، اما اینکه عمّار همان «ابن سوداء» میباشد (۱۱۳) بحدیث‌مستند ومنصوصی برمیخوریم که تسمیه را تأیید میکند : علی‌بن ابراهیم قمی صاحب تفسیر معروف شیعی قدیم روایتی درپیرامون این آیه : یَمُنُّونَ علَیكَ أنْ أسلَمُوا (۱۱٤) بدین‌گونه نقل کرده است : این آیه دربارهٔ عثکن‌بن

---

۱۱۲ – وعاظ‌السلاطین ص ۲۷٤ – ۸ .

۱۱۳ – منظور از یـادکردن عمّار ازطرف دشمنان به‌پسر سیاه (ابن سوداء) اشاره بسیاهی مادر وسیاهی خود او بوده است . مؤید این مطلب این‌است که یوسف بن عمر عامل هشام‌بن عبدالملك برکوفه، درخطبهٔ روزجمعه اورا «زنگی» خواند: «همانا که نخستین کسی که باب فتنه وخونریزی را باز کرد علی ویار زنگی او بود» (مقصود همان عمّار یاسر رضی‌الله عنه است) . (النزاع والتخاصم بین امیّه وهاشم – مقریزی . مصر ص ٤۳ .

←

معاویه درجنگ خندق نازل شده است ، بدین گونه که وی به‌عمّار که مشغول کندن خندق بود و گردو خاك ازآن بلند میشد عبور کرد وبرای اینکه از گرد وغبار پرهیز کند ، آستین خود را بربینی‌اش گذارد و از آنجا گذشت . عمّار چون چنان دید این شعر را خواند :

برابر نیستند کسانی که مساجد میسازند
و در سایهٔ آنها نماز می‌گزارند ورکوع وسجود بجا می‌آورند
با کسانی که از غبار خود را بکنار میکشند
واز آن پرهیز میکنند بحال انکار و عناد

عثکن متوجه عمّار شد وگفت :ای پسر سیاه (یا ابن‌السوداء) مقصودت منم ، درین هنگام رسول خدا (ص) ازآنجا گذشت . عثکن رو به‌پیغمبر کرد وگفت : ما اسلام نیاوردیم که بما دشنام بدهند وآبروی مارا ببرند. رسول (ص) فرمود: قید اسلام را ازتوبرداشتم بهرجا میخواهی برو، پس خداوندعزوجل این‌آیه‌را فرستاد: یَمُنّون علیك ان‌اسلموا... (۱۱۵).

اما اینکه عمّار را بنام «ابن سباء» خوانده‌اند ، ابن سعد درطبقات خود در پیرامون نسب عمّار چنین نوشته است : «وی عمّار پسر یاسر پسر مالك پسر عوف‌پسر حارثه پسر عامر پسر یام پسر عنس است و او زید پسر مالك پسر ادد پسر زید پسر یشجب پسر غریب پسر زید پسر کهلان پسر سباء پسر یشجب پسر یعرب پسر قحطان است» (۱۱۶) این

←

۱۱٤ – حجرات ٤۹ – ۱۷ ترجمه : برتو منّت میگذارند که اسلام آورده‌اند.
۱۱۵ – تفسیر علی‌بن ابراهیم ص ٦٤۲ .
۱۱٦ – طبقات ابن‌سعد ۳/۱۸٦ .

نسب بهمین گونه درطرائق‌الحقائق بنقل از کامل بمناسبت عنس‌بن مذحج نیای عمّار آمده‌است. هم‌چنین ابن خلدون بروایت حاج معصوم علی در تاریخ خود این نسب را ذکر کرده است. در فتوح‌البلدان نسب عنس چنین آورده شده است: «او زیدبن مالك‌بن اددبن غریب‌بن زیدبن کهلان بن سباء است وعنس برادر مراد است» (۱۱۷).

علاوه برآنچه ذکرشد که نسبت اهل یمن را به‌سباء استوار میکند، این خبر نیز آن را تأیید مینماید، یعقوب‌بن‌شیبه در کتاب خود: «مسند امیرالمؤمنین عمربن الخطاب» بمناسبتی که‌درباره‌ٔ اوزاعی(ف ١٥٧/ ٧٧٤) ذکر کرده‌است اورا ازمردم سباء (اهل یمن) خوانده است (۱۱۸).

واما اینکه وی عبدالله بوده‌است، میدانیم که همهٔ مسلمانان چنین‌اند وعبدالله لقب عامی است برای همهٔ مسلمانان، چنانکه درهمه نامه‌هایی‌که ازخلفا وامراء بدیگران نوشته‌میشد هم‌چنین نامه‌هایی‌که بآنان‌می‌نوشتند به‌عبارت: «ازعبدالله فلان» یا «به‌عبدالله فلان» آغاز میشد. علی (ع) خودش را در سقیفه عبدالله خواند (۱۱۹). هم‌چنین منصور خودرا بدین نام نامید. محمدبن عبدالله‌بن حسن (۱۲۰) وعبدالملك مروان نیز خود را عبدالله نامیدند. سفیان ثوری هنگامی که خود را ازمهدی پنهان‌کرده

---

۱۱۷ – فتوح‌البلدان ص ۱۱۳.

۱۱۸ – مسند امیرالمؤمنین عمربن خطاب. تألیف ابویوسف یعقوب (ف ٢٦٢/٨٧٥ – ٦).

۱۱۹ – الامامه والسیاسة ص ۱۲.

۱۲۰ – طبری ٢١٠/٩.

بود این نام را برخود نهاد وبه‌کسی که نام اورا پرسید جواب داد: عبدالله بن عبدالرحمن (۱۲۱) بنابراین نامیدن عمّار به‌عبدالله مانند نامیدن اوست به‌ابن‌سباء وقصد ازآن اشاره ورمز است چنانکه میگویند: «فلان کس یا مردی که همه اورا میشناسند» (۱۲۲). واین تعبیررمز لازمه سری بودن موضوع است.

دلیل دیگری برآنچه آورده شد افزوده میشود که دکتر علی وردی بدان برنخورده‌است وآن بدین‌گونه است که: طبری هنگام ذکر جنگ جمل متعرض نام‌بردن یاران علی (ع) شده‌است ولی هرگاه نام عمّار را میبرد از نام‌بردن «ابن سوداء» خودداری میکند وچون نام «ابن سوداء» را ذکر میکند از عمّار نام نمیبرد واین میرساند که آن‌دو نام متعلق بیک تن میباشد.

ازآنچه بیان شد نتیجه میگیریم که عمّار یاسر برعثمان شورید و توانست میل وهدف خود را عملی سازد وآن برگرداندن اسلام بقالب اصلی خود وارجاع امارت مسلمانان به‌علی (ع) بنا بروصیت پیغمبر بود که عمّار بدان ایمان داشت.

---

۱۲۱ - حلیة‌الاولیاء ۴/۷.

۱۲۲ - از امور شگفت‌انگیزی که درین زمینه نوشته‌اند آن‌است که یکی از علمای‌بزرگ شیعه احمدبن طاوس (متوفی ۶۷۳ ﻫ) ازراه تقیّه نام خودرا درکتابی که نوشته بود ذکرنکرد بلکه نام مستعار عبدالله‌بن اسماعیل‌را بجای نام خود نوشت. شهید ثانی (مقتول در ۹۶۶ ﻫ) درتعلیق‌برآن چنین تعلیل کرده‌است که: همه‌مردم بندهٔ خدا هستند وابن طاوس ازفرزندان اسماعیل بوده‌است.

عمّار با عثمان از آن جهت معارضه میکرد که وی عقیده داشت اسلام برای ازبین بردن فرقها و امتیازات طبقاتی یا بتعبیر دیگر بمنظور نشر عدالت اجتماعی و اصلاح و تهذیب روحی آمده است. ابوبکر و عمر چون موافق روش پیغمبر(ص) رفتار میکردند، ازاینرو عمّار با آنان بمعارضه برنخاست چنانکه علی و ابوذر و مسلمانان دیگر که پیروی از اصول اسلام میکردند بمعارضه برنخاستند، عدالت و مساواتی که در زمان آن دو وجود داشت موجب شده بود که بسیاری ازبینوایان و بندگان پیشین بسبب اخلاص و ایمانی که داشتند بمناصب و مقامات عالی درحکومت اسلامی نایل آیند چنانکه سلمان امیرمدینه و عمّار فرمانده جنگ وسایرمسلمانان نیز مانند آن دو هرکدام درمقامی قرار داشتند اما چون نوبت خلافت به عثمان رسید، گروه اشرافی قدیم مکه نفس راحتی کشیدند و درصدد برآمدند که وضع اموررا بمانند دوران پیش از اسلام برگردانند ازاینرو شورشی که منتهی بکشتن عثمان شد برپا گردید وازین هنگامه کسی که سود فراوان برد معاویه جانشین ابوسفیان بود که پیغمبر اکرم (ص) با پدر او جنگید واو را زبون کرد. اکنون میدان برای معاویه خالی شده بود تا دوباره برتخت پدر جلوس کند.

هدف عمّار و یاران وی آن بود که نظام جدید اسلام را با تمام نیرو نگهداری کنند، و پارسایی و پرهیزگاری را درمیان مسلمانان بطوری رواج دهند که چون طبع دین نو و خصلت باطنی آنان گردد و از اینرو راه را برثروتمندان واریستوکراسی منشان که میخواستند با مال وجاهشان

بنیان اسلام را برکنند ، به‌بندند ، ازاینرو می‌بینیم کـه عمّار همیشه در پیرامون علی است که نمونهٔ کامل پرهیزگاری وپارسایی بود .

چنانکه گروه قریش و مکیان که اسلام با آنان جنگیده بود مال را مایهٔ آبرو وزینت خود قرارداده بودند، علی زهد را زیور بندگان خوب خدا میدانست ، عمّار از پیغمبر (ص) روایت کرده‌است که درباره علی فرمود : «یا علی، همانا خداوند ترا بزیوری آراسته‌است که هیچ بنده‌یی را بزیوری نیکوتر ازآن نیاراسته‌است، همانا آن‌زینت نیکوکاران‌است‌در نزد خداوند، پس ترا چنان آفریده است‌که نه‌تو بهره‌یی ازین دنیامیبری ونه دنیا ازتو بهره‌یی میبرد ...» (۱۲۳) .

وقتی پیشوا ورهبر عمّار شخصی چنان پارساست ، سزاوار است که که اونیز بوی تأسی‌جوید خاصه‌که عمّار ازاهل‌صفّه نیزبوده است(۱۲٤)

نکتهٔ دیگری کـه شایسته‌است در سیرت عمّار یـادآوری‌شود این است که وی یکی از پیشینیان شیعیان است‌که به«تقیّه» عمل کرده‌است. چگونگی این مطلب بدین‌گونه‌است کـه کفّار قریش پدر ومادر او را آزار وشکنجه کردند بدان حد که هردو را دربرابرچشمان عمّار کشتند. چون نوبت شکنجهٔ وی رسید «دست ازاو برنداشتند تـااینکه رسول خدا (ص) را دشنام داد وخدایان آنان را به‌نیکی یاد نمود» (۱۲۵) .

---

۱۲۳ – حلیةالاولیاء ۱/۱۸ .

۱۲٤ – خطط الکوفه ص ۳۶ حاشیه .

۱۲۵ – حلیةالاولیاء ۱/۱٤۰ .

این کار را عمّار بدان‌سبب انجام داد تا برای قدرت تحمل بشر در برابر شنکجه وآزار حدی قرار دهد . ولی پس ازآن سخت از کرده پشیمان شد وضمیرش اورا رنج میداد ، چون نزد رسول خدا (ص) آمد، پیغمبر فرمود :

چه‌خبری نزد توست ؟ گفت : خبر بد یا رسول‌الله ، کافران مرا رها نکردند مگر وقتی که نام ترا به‌بدی یاد کردم وخدایان آنان را بخوبی. رسول خدا (ص) فرمود : قلب خود را چگونه می‌یابی ؟ گفت : قلب‌خود را استوار درایمان می‌بینم . پیغمبر (ص) فرمود: «اگر آنان کارخود را ازسر بگیرند تو نیز کار خودرا ازسر بگیر» (۱۲۶) .

بدین‌گونه روشن میشودکه پیغمبر(ص) خود مبدأ جواز تقیّه گردید واین کار درزمان خود پیغمبر(ص) ازعمّار آغازشد وشیعیان درزمانهای بعد ازآن پیروی کردند وبدین‌سان عمّار یکی ازچهار تن شد که بهشت مشتاق دیدار آنان میباشد (۱۲۷) .

زندگانی عمّار درجنگ صفّین پایان یافت ، درحالیکه قلبش پراز اخلاص وایمان و وجودش نمونهٔ کاملی از انسانیت بود . پیش از قتلش پیشگوئی پیغمبر (ص) را که گروه ستمگر گناهکار اورا خواهند کشت بیاد آورد ، پس برآن شد که با فداکاری خود جانب پیشوا و مقتدایش علی را استوار کند بدین امید که کشته‌شدن وی موجب میشودکه انصار

---

۱۲۶ – حلیةالاولیاء ۱/۱۴۰ .

۱۲۷ – حلیةالاولیاء ۱/۱۴۰ .

روی دلشان بیشتر متوجه علی خواهد شد ومردم به‌حقانیت وی بیشتر پی خواهند برد. چون آب طلب کرد «زنی از بنی‌شیبان علی که آمیخته به‌شیر بود نزد اوآورد» (۱۲۸) . در این هنگام پیشگوئی دیگری از رسول خدا (ص) را بیاد آورد که بوی فرموده بود: آخرین شربتی که بنوشی شیر آمیخته و رقیق خواهد بود» (۱۲۹) پس آثار خرسندی برچهره‌اش نمایان و دلش از نو لبریز ازایمان شد ودریافت که اندیشه‌اش مورد قبول خدا وپیغمبر شده وهمهٔ مشقتهائیکه تاکنون تحمل کرده بود دریك لحظه بسعادت جاویدان مبدل گردید. آنگاه فریاد برآورد: «الله اکبر امروز دوستان را درزیر برق سرنیزه‌ها ملاقات میکنم، راستگو راست گفت وگوینده بهمین معنی خبر داد واین روزی است که ازپیش بدان وعده داشتم» (۱۳۰) .

بدین گونه طومار زندگی سومین رکن که فداکاریش برای آیندگان ضرب‌المثل و زهد و پارسائیش نمونه وسرمشق گردید، درنوردیده‌شد.

---

۱۲۸ - مروج‌الذهب ۲۱۱/۱ .

۱۲۹ - واقعه صفّین ص ۳۸۷ .

۱۳۰ - مروج‌الذهب ۲۱/۲ .

حذیفة بن یمان

یکی از کسانی که نامش جزء چهاررکن شیعه برده میشود ، حذیفه است . مقصود ازین آیه : «والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتّبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضواعنه» (۱۳۱) او وهمکاران و دوستانش : ابوذر، مقداد، سلمان وعمّار میباشد (۱۳۲) .

حذیفه ازطبقهٔ نخستین مسلمانانی است که اسلام را از روی اخلاص ویقین پذیرفت وبجوهر وحقیقت اسلام متمسك بود زیرا اسلام را موجب آزادی طبقهٔ فقرا وبردگان وضعفا میدانست همان فقراء که اسلام شأن آنان را بالا برده بود واز اینرو همین طبقه پیش ازدیگران بیاری اسلام برخاستند و بنیان گذار اسلام وطبقهٔ نخستین مسلمانان بودند .

این امور شیعه بودن حذیفه را روشن و استوار میسازد : همه جا نام او با سایر ارکان شیعه برده میشود ـ پیغمبر میان او وعمّار یاسر که نمایان ترین ارکان شیعه است عهد برادری بست (۱۳۳) شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰ هـ ـ ۱۰۶۸ م) اورا ازیاران علی بن ابی طالب بشمار آورده است (۱۳۴)

---

۱۳۱ – تـوبـه : ۱۰۰ .

۱۳۲ – اعیان الشیعه ۲، ۲۴۸/ .

۱۳۳ – همان کتاب ۲۵۵/۲ .

۱۳۴ – همان کتاب ۲۵۶/۲ .

پیوستگی روشنی میان علم سرّی علی وعلم حذیفه وجود دارد که ازآن بحث خواهیم کرد.

نخستین چیزی که مایه امتیاز حذیفه شده‌است آن‌است که وی را لقب صاحب سرّ یا صاحب سرّ رسول خدا (ص) داده‌اند. ازین موضوع طبیعتِ علم دراسلام مورد بررسی قرار میگیردکه: آیا علم یکی است یا دو: علم ظاهر وعلم باطن ؟ شیعه پایهٔ علم را روی دوگانگی نهاده است، چنانکه صوفیه نیز همین عقیده را دارند. سراج گفته‌است: «میان اهل علم اختلافی نیست دراینکه میان یاران پیغمبر کسانی بودند که اختصاص یافته‌بودند بنوعی‌ازعلم چنانکه‌حذیفه اختصاص‌داشت بدانستن نامهای منافقان. این علم سرّی را رسول خدا (ص) بوی آموخته بود» (۱۳۵). وقتی این خبر را با خبری که از بعضی صحابه نقل شده است: «ما منافقان را درزمان رسول خدا فقط ازدشمنی آنان با علی میشناختیم» (۱۳۶) دربرابر هم بگذاریم درمی‌یابیم که چه‌اندازه حذیفه به‌تشیّعِ نخستین پیوستگی داشته است. علم خاص حذیفه جزئی بوده است ازچشمهٔ‌سرشارِ علمِ علی‌بن ابی‌طالب (ع) که بروایت سراج: «مرا رسول خدا (ص) هفتاد باب ازعلم یاد داد که به‌هیچکس غیراز من آنها را یاد نداده‌بود». ابوطالب مکی دربارهٔ علم حذیفه گفته است: «حذیفه اختصاص داشت بعلم منافقان درمیان صحابه ویگانه بود درشناختِ علمِ

---

۱۳۵ – اللمع ص ۱۹.

۱۳۶ – الصواعق المحرقة ص۱۲۰ – شیعه درتاریخ ص۲،۲۶، ضحی‌الاسلام ۱۲۲

نفاق واسرار علم ودقائق فهم و رموز یقین . ازاینرو عمر وعثمان که از صحابهٔ بزرگ بودند، درباب فتنه‌های‌عمومی وخصوصی ازوی میپرسیدند و در علومی که وی ازآن بهره برده بود باو رجوع میکردند واز حال منافقان جویا میشدند . حذیفه شمارهٔ آنان را میگفت ولی نام آنان را نمیبرد» (۱۳۷) .

دراینجا باید توجه داشته باشیم که مقصود ازین علم حفظ چند نام نیست که حذیفه آنهارا به‌حافظه سپرده باشد زیرا اگرچنان باشد نمیتوان برآن نام علم نهاد واز حفظ چند نام نمیتوان برای حذیفه امتیازی قائل شد ، بلکه شاید مراد ازین علم آن باشد که پیغمبر (ص) در حذیفه استعدادی یافت یا دراو نیرویی برانگیخت و اورا هدایت کرد که بسبب آن بتواند از اسرار درونی مردم بوسیلهٔ نگریستن بظاهرآنان آگاه شود ومیل وخواستهٔ پنهانی‌آنان را بشناسد ... علم مخصوص حذیفه و بودن او از اصحاب سرّ ، بابی را گشود که نظر بذات وطبع علم هرگز آن باب بسته نمیشود ، از اینرو متصوّفه اساس را ازآن گرفتند ونظریات خود را درمعرفت وانواع آن ودرمردم و درجات آنان برروی آن بنا نهادند چنانکه سراج علم را به‌سه درجه تقسیم کرد : علمی آشکار برای خواص وعوام وآن‌علم حدودالهی واوامر ونواهی‌است وعلمی‌دیگر که مخصوص جمعی از صحابه بوده‌است ودیگران ازآن خبر نداشته‌اند ، این همان‌علم است که حذیفه از آن آگاهی داشته‌است ... و علمی که خاص رسول

---

۱۳۷ - قوت‌القلوب ۲۳/۱ .

خدا (ص) بوده‌است وهیچکس با پیغمبر (ص) درآن شرکت نداشته است (۱۳۸) .

این تقسیم سه‌گانه علم و صاحبان آن همان‌است که ابوطالب مکی‌از امام‌علی آورده‌است.علی (ع) فرمود : «مردم برسه گونه‌اند : عالمی ربانی ومتعلّمی درراه رستگاری ومردمی بی‌هدف (همج‌الرعاع) که‌پیرو هر بانگی و دنبال هر بادی می‌باشند »(۱۳۹) .

پیوند و ارتباط میان حدیث منقول از علی(ع) و تقسیم‌بندی سراج بدین گونه‌است که علی(ع) علم مخصوص و علم نبی(ص) را در یک علم ادغام کرده‌است ولی سراج برای پیغمبر (ص) علمی خاص و برای اصحاب مخصوص باسرار علمی جداگانه آورده است . هردو تقسیم در ریشه و ذات یکی‌است ، جزآنکه سراج چون میترسید که متهم به‌تشیّع شود علم‌را بدان‌گونه تقسیم‌کرد زیراشیعه اعتقاد دارندکه علم‌پیغمبر(ص) و علم علی (ع) یکی‌است وآن عبارت است ازعلم انبیاء و اوصیاء یعنی علم لدنّی .

ابوطالب مکّی متوجه این معنی شده‌است ولی از تصریح بدان خودداری کرده باآنکه وی درین گفتارش بعقیده شیعه نزدیك است: «و اهل علم را عقیده چنان‌است که علم آنان علم خاص است وسزاوار نیست

---

۱۳۸ – اللمع ص ۳۷۸ .

۱۳۹ – قوت‌القلوب ۳۱/۱ . متن خبر: «الناس ثلاثةٌ: عالمٌ ربّانیٌ ومتعلّمٌ علی سبیل النجاة وهمجٌ رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح» .

مگر برای خواص وخواص کمند وازین علم خبر نمیدادند مگر باهلش... چنانکه علی کرّم‌الله وجهه آنان را درین گفتار خود وصف کرده است: «تااینکه بسپارند آن را بامثال خود وبکارند آن را در دلهای اقران خود» (۱۴۰).

این نظریه دربارهٔ معرفت وانواع آن تطور وتکامل یافت تاآنکه بقالب قدیم شیعی خود برگشت که مردم را دوطبقه کرده‌است: طایفه‌یی که اختصاص یافته‌اند بعلم الهی خاص وایشان طبقه پیغمبران هستند و ملحق میشوند بآنان ائمه‌هدی درنزد شیعه، وطائفه دیگر که عامه مردم هستند واختصاص باین علم ندارند.

موضوع قابل توجه دراینجا آن‌است که علی (ع) ازعلوم سرّی حذیفه‌خبرداشت ازاینروبوی میگفت: ای‌حذیفه، بمردم آنچه‌را نمی‌شناسند مگو زیرا سرکشی خواهند کرد وکافر خواهند شد» (۱۴۱) ازین خبر بیاد گفتهٔ شبلی می‌افتیم که بمناسبت قتل حلاج ایراد کرد: «من وحسین بن‌منصور ماندهم بودیم‌جزاینکه اوآشکارنمود ومن‌پنهان‌کردم» (۱۴۲). شبلی دربرابر جثّه حلاج ایستاد وهمان راکه علی به‌حذیفه گفته بود بوی خطاب‌کرد ولی سودی نداشت: «آیا ترا ازهمه‌مردم منع نکردم؟» (۱۴۳).

---

۱۴۰ – قوت‌القلوب ۳۱/۱ .

۱۴۱ – کتاب غیبت . ابن زینب ص ۷۵ .

۱۴۲ – چهار سند درباره حلاج (اربعه نصوص متعلق بالحلاج ۱۹/۱) .

۱۴۳ – همان کتاب ۱۹/۲ . این کلام اقتباس ازقرآن کریم‌است . حجر: ۷۰

حذیفه با فقر دوستی و الفت داشت مانند دیگر یاران واقرانش . وی فقر را هم برای خود دوست داشت وهم برای خانواده‌اش . خود درین باره گفته است : «همانا خوش‌ترین روز من روزی است که چون بخانه برگردم ، اهل خانه بمن ازنیاز خود شکایت کنند» (۱۴۴) .

درین صفت وی مانندسلمان وابوذر وعمّار وغیرآنان بودکه رسالت حقیقی اسلام را بردوش خود گرفته بودند .

حذیفه درآخرین ساعت زندگی این جمله را برزبان آورد : «اگر نمیدانستم که امروز آخرین روز دنیای من ونخستین روز آخرتم میباشد باین سخن لب نمیگشودم: بارالها تو میدانی‌که من فقر را برغنا وخواری را برعزیزی ومرگ را برزندگی ترجیح میدادم . دوستی با تهیدستی نزد تو آمده‌است ...» (۱۴۵) حذیفه درین رفتارش شبیه بود بشیعه‌های نخستین درهنگام مرگ خود. شگفت‌آوراست‌که این آزادگان جمع کرده بودند میان دوستی خدا ودوستی مرگ بیك صورت : مکتب اصلی اسلام همهٔ این امور شگفت را سبب شده بود وازاینرو جای تعجبی نیست .

زندگی حذیفه را باین گفتار وی خاتمه میدهم. چون خبر قتل عثمان وبیعت مردم با علی بوی رسید، درکوفه مریض وبستری بود، پس گفت: «مرا بیرون برید وبمردم خبر دهید که برای نماز جماعت حاضر شوند . پس ویرا روی منبر گذاردند . آن‌گاه حمد وثنای خدا گفت وبر پیغمبر

---

۱۴۴ – اللمع ص ۱۳۷ .

۱۴۵ – حلیةالاولیاء ۱۷۲/۱ .

وآلش درود فرستاد، پس ازآن چنین گفت : «ای مردم، همانا مردم با علی بیعت‌کردند، برشما باد به‌پرهیزگاری ویاری کردن وتقویت‌علی، پس بخدا سوگند که اوازآغاز تا انجام برحق است ـ همانا اوبهترین مردم است پس از پیغمبر (ص) وبهترین کسانی است که باقیمانده‌اند تا روز رستاخیز. خدای را سپاس که مرا تا امروز نگه‌داشت» (۱۴۶). پس از آن این پیشگوئی را بدو پسر خود صفوان و سعد گفت : «بزودی برای علی(ع) جنگهای‌بسیاری پیش خواهد آمد ودرآنها مردمی کشته‌خواهند شد. کوشش کنید که درآن جنگها با وی باشید زیرا بخدا سوگند که او برحق ومخالفانش برباطل میباشند» (۱۴۷). مسعودی خبر داده است که آن دو فرزند سعادتمند بگفتهٔ پدر عمل کردند (۱۴۸).

حذیفه درمدائن برحمت خدا پیوست و درمکانی دور ازسلمان‌بخاک سپرده شد. «وچون قبرش نزدیك شط بود مردم ازترس طغیان آب خاکش را به‌آرامگاه سلمان درزمان ما نقل کردند» (۱۴۹).

بدین گونه مرگ میانِ دو رکن شیعه‌را بهم نزدیك‌کرد چنانکه درزمان حیات آن دو بهم نزدیك بودند. کسی چه‌میداند شاید دراجتماع آن دو دریك بقعه، سرّی باشد که فقط حُذَیفه آن را میدانست و هیچکس را ازآن آگاه نکرد. وفات او بسال ۳۶ هجری اتفاق افتاد.

---

۱۴۶ – مروج‌الذهب ۱/۲۳.
۱۴۷ – همان کتاب، همان صفحه.
۱۴۸ – همان کتاب، همان صفحه.
۱۴۹ – اعیان الشیعه ۲/۲۴۸.

مِقدادبن اسْود

مقداد ازشخصیتهای نخستین شیعه ویکی‌دیگر ازنمونه‌های‌چهارگانه پیشین است . وی نیز مانند پیشینیان خود یکی از خاندانهای بزرگ و اریستوکراسی قریش انتساب نداشت بلکه بندهٔ اسودبن یعقوب بود که اورا در عصر جاهلیت بفرزندی پذیرفته بود . چون اسلام آورد به‌نسب قدیمش برگشت وبنام مقدادبن عمرو خوانده شد به‌پیروی ازآیهٔ قرآن کریم : «ادعوهم لآبائهم» (۱۵۰) .

وی از مسلمانان اولی بود ودر این خبر نام اوآمده است: «خداوند مرا بدوستی چهار تن سفارش کرده و بمن خبر داده است که خود ، آنان را دوست دارد و تو ای علی ازآن چهارتن هستی ، همچنین : مقداد و ابوذر و سلمان» (۱۵۱) .

علاوه‌براین، وی ملقب به «صاحب رسول خدا» (۱۵۲) بود همچنین سمت دامادی زبیر را داشت واین خود دلیل شأن ومقام کسانی است که

---

۱۵۰ - صفةالصفوة ۱۶۷/۱ - سوره احزاب : ۵ . ترجمه : آنان را بنام پدرانشان بخوانید .

۱۵۱ - حلیةالاولیاء ۱۳۹/۱ .

۱۵۲ - ابن اثیر ۷۱/۳ .

در اسلام پیشی گرفته بودند، هرچند در طبقه‌بندی اجتماعی درمرتبه‌یی پائین‌تر از قریش بحساب می‌آمدند. چگونگی این‌وصلت بدین گونه بود که مقدادبن عمرو دختری ازقریش را خواستگاری کرد، پدر دختر راضی نشد، پس رسول اکرم(ص) فرمود: من ضِباعَه دختر زبیربن عبدالمطلب را بتو تزویج میکنم.

مقام و درجهٔ مقداد دراسلام ازین برخورد وی با رسول‌اکرم(ص) و اخلاص وعقیدت او به‌پیغمبر (ص) بخوبی روشن میشود. ابن‌سعد از عبدالله چنین روایت کرده‌است «... مقداد نزد رسول آمد و پیغمبر بر مُشرکان نفرین‌میکرد، مقداد رو به‌پیغمبر(ص) کرد و گفت: یا رسول‌الله بخدا سوگند ما بتو مانند قوم موسی، نمیگوییم: اذهب انت و ربّك، فقاتلا انّا ههنا قاعدون (١٥٣) ولی ما آماده‌ایم که در رکاب تو از راست تو و ازچپ وجلو ودنبالت بجنگیم. پس روی نبی (ص) ازین سخن گلگون شد وشادی در وی نمودار گردید» (١٥٤).

نیز مقداد گویندهٔ این گفتار معروف‌است. پس ازآنکه‌عثمان بخلافت رسید چنین گفت: «هیچکسی را باندازه‌یی که این اهل بیت پس از پیغمبرشان آزار دیدند ندیدم که آزار به‌بینند همانا بخدا سوگند ای عبدالرحمن‌بن عوف، اگربرای خود یارانی میدیدم با قریش می‌جنگیدم،

---

١٥٣ – مائده: ٢٧ – ترجمه: برو تو با پروردگارت، پس بجنگید، همانا ما دراینجا نشسته‌ایم.

١٥٤ – طبقات ابن سعد ١١٤/٣.

چنانکه در رکاب رسول خدا(ص) درجنگ بدر با آنان جنگیدم» (١٥٥).

مقداد مانند رفقای خود پارسا بود. زهد او از ابتلائی که پیداکرد و در معرض آزمایش قرار گرفت، چنانکه نزدیك بود لطمه‌یی بدینش وارد شود، بخوبی روشن میشود. خود وی میگوید: «پیغمبر صلی‌الله علیه وآله مرا بکاری گماشت. چون برگشتم فرمود: امارت را چگونه یافتی؟ گفتم: چنان پنداشتم که همه مردم بندگان من هستند. بخدا سوگند تا زنده باشم هیچ کاری را قبول نخواهم کرد» (١٥٦).

از فحوای تاریخ چنان برمی‌آید که مقداد در زمان عثمان آزاردید زیرا وی عمل رفقای خودرا درمعارضه با عثمان تأیید میکرد. شایدبعلت همین همکاری بود که اونیز یکی از ارکان شیعه شمرده شده است زیرا وی بامتیاز مخصوص از همکاران و رفقای نخستین خود ممتاز نبود جز اینکه دارای اخلاص وایمان شدیدی بود. مقداد درجنگهای علی شرکت نکرد، زیرا در خلافت عثمان بدرود زندگی گفت.

از زبیر خبری نقل‌شده است‌که دلیل برمعارضه مقداد با عثمان‌است. وی گفته است که عثمان پس ازمرگ مقداد (٣٣ هـ. ٤-٦٥٣ م.) بر وی رحمت فرستاد و اورا ستایش کرد. درین هنگام زبیر این شعر را خواند:

نمیخواهم که پس از مرگ بر من سوگواری کنی

درحالیکه درزمان زندگیم توشهٔ مرا بمن‌ندادی(١٥٧)

---

١٥٥ - مروج‌الذهب ١/٤٤٠.

١٥٦ - حلیة‌الاولیاء ١/١٧٤.

١٥٧ - طبقات ابن سعد ٣/١١٥ -

لا الفینّك بعد الموت تندبنی　　و فی حیاتی ما زوّدتنی زادی

شیعیان دیگر

ازجمله شیعیان طراز اول خَباب بن ارت است: «وی یکی ازضعیفان و بینوایان بود که اورا در مکّه شکنجه وآزار کردند تا از دین خود برگردد» (۱۵۸) ـ خود خباب نمونه‌یی ازشکنجه‌های طاقت‌فرسا راکه در مکّه متحمل شده است چنین بیان میکند: «روزی مرا گرفتند وآتشی افروختند ومرا درمیان آتش انداختند پس از آن مردی ازمیان آنان پای خود را بر روی سینهٔ من گذارد چنانکه پشتم برزمین چسبیده بود ودر همان حال میگفت: زمین را سرد کن، آن‌گاه خباب جامه ازتن بیرون آورد ومعلوم‌شدکه درنتیجهٔشکنجه ناخوشی بَرَص گرفته‌است»(۱۵۹).

خباب ازیاران وشیعیان علی بود و وی «نخستین کسی‌است که علی در کوفه اورا درقبر گذارد و براو نمازخواند هنگامی‌که ازجنگ صفّین برگشت» (۱۶۰).

ازهمین گونه شیعیان براءبن عازب و صُهَیب (۱۶۱) وبلال و دیگر

---

۱۵۸ – ابن سعد ۱۱۶/۳ .

۱۵۹ – همان کتاب ، همان صفحه .

۱۶۰ – همان کتاب ص ۱۱۸/۳ .

۱۶۱ – دراینکه صُهَیب از دوستداران وشیعیان علی علیه‌السلام بوده است یا نه؟ نزد محدثان وعلمای رجال شیعه موضوع روشن نیست وبیشتر علما درشیعه‌بودن ←

آنان میباشند . همهٔ این جماعت نمونه‌های کاملی بودند ازکسانی که علی را راهنما ومرشد و مرجع بعد ازپیغمبر (ص) میدانستند . این گروه درزمان حیات پیغمبر به‌علی چنان مینگریستند که یگانه نامزد و جانشین باستحقاق پیغمبر بعد ازوی میباشد. زیرا او ازهمه‌کس به‌پیغمبر نزدیکتر وعلمش ازهمه بیشتر واحاطه‌اش بمعانی اسلام کاملتر بود وامتیازات و مرجّحات دیگر هم داشت . این همان علت بود که طبقهٔ ضعفا را باسلام پیوستگی داده بود زیرا آنان اسلام را برای خود چون سپری حافظ و حامی میدانستند واز علی ازآن جهت طرفداری میکردند که وی اسلام واقعی و تحرك اصلی آن را دنبال میکرد وبا قریش می‌جنگید . بعلاوه علی خود نیز مانند طرفدارانش فقیر بود ...

ازاینرو می‌بینیم که ارکان چهارگانه ، علی را دوست میداشتند برای اینکه دریافته بودند که او تنها کسی است که می‌تواند گردونهٔ اسلام را بر نَهَجی که پیغمبر اکرم (ص) آن را میگرداند ، بگرداند بی‌آنکه کوچکترین سستی در عزمش راه یابد یا لغزشی کند . هم‌چنین می‌بینیم که ارکان شیعه همگی از بنی‌هاشم نبودند زیرا ایمان و دوستی بنی‌هاشم به‌علی گاهی ممکن بود از جهت عصبیّت خویشاوندی باشد و

→ وی تردید دارند . حدیثی هم ازیکی از امامان نقل شده‌است که : «بلال بنده‌یی نیك و صُهَیب بنده‌یی بد بود» علامه مامقانی در تنقیح‌المقال و حاج شیخ عباس قمی در هدیة‌الاحباب ، اخباری مختلف درمدح وقدح او آورده‌اند وبهتر آن دانسته‌اند که دربارهٔ وی سکوت اختیار شود (م) .

جنبهٔ هم‌خونی آن برجنبهٔ ایمانِ صِرفِ آن بچربد چنانکه عبدالله بن عباس علی را درحالیکه بوی کمال احتیاج داشت واگذاشت و با مالی که از بیت‌المال برداشته بود بسوی مکه رفت (١٦٢)، همچنین زبیر که از جانب مادرش صفیّه دختر عبدالمطلب از بنی‌هاشم بود وبا علی خویشی داشت، پس از بیعت با وی رهایش کرد وبا او درمقام جنگ برآمد. علی (ع) دربارهٔ زبیر می گفت: «زبیر ازما بود تااینکه فرزندانش بزرگ شدند و اورا از ما برگرداندند» (١٦٣).

درمقابل این دو تن هاشمی که از پیرامون علی بیرون رفتند، دو تن شیعه بیگانه واز غیر بنی‌هاشم را می‌بینیم وآن دو، دوبرادر از بنی‌امیّه هستند بنام خالد و سعید پسران عاص. داستان خالد مشهور است واین

---

١٦٢ - بسیاری از مورخان ونویسندگان شیعه و سُنّی داستان برداشتن ابن عباس ازاموال بیت‌المال بصره‌را وجوابهای‌ناشایسته‌یی‌راکه ابن‌عباس به‌امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درجواب نامهٔ آن حضرت داده است درکتب تاریخ خود آورده‌اند. هم‌چنین شواهد و قرائنی نیز ذکر کرده‌اند که وجود چنان داستانی را بعید مینماید. مرحوم سید محسن عاملی ازدانشمندان بزرگ معاصر شیعه درکتاب نفیس اعیان‌الشیعه هم اخباری را که دلالت برلغزش ابن‌عباس وبرداشتن اموال بیت‌المال بصره را دارد آورده‌است وهم اخبار وقرائنی را که تکذیب آن را میکند. (اعیان الشیعه جزء ٣٧ ص ١٢٥) - مرحوم حاج شیخ‌عباس قمی یکی‌دیگر از محدثان معاصر درکتاب تحفة‌الاحباب نیز هردو نوع اخبار را درین مورد ذکر کرده‌است (تحفة‌الاحباب ص ١٨٧). هم‌چنین درمنتهی‌المقال چاپ تهران ص ٨٧ درین‌مورد بحث کافی شده است، پژوهندگان بدان رجوع کنند (م).

١٦٣ - الامامة والسیاسة ص ١١.

سعد آن را در «طبقات» خود آورده است (١٦٤) .

قضیّه بدین قرار بوده است که وی پنجمین کسی‌است که به‌رسول خدا (ص) ایمان آورد ونخستین کسی‌است که به‌حبشه مهاجرت کرد وتا زمان رحلت پیغمبر (ص) عامل یمن بود و از بیعت با ابوبکر خودداری کرد ...

گروه بسیاری دیگر نیز به‌تشیّع گرایش یافته بودند وآنان عبارتند از انصار ، همان کسانی که در ابتدا پیغمبر (ص) را یاری کردند و پس از وی بیاری وهمراهی خاندانش برخاستند. دلیل این مطلب از جنگهای انصار با کفّار قریش در زمان پیغمبر (ص) وجنگ با امویان که جانشین کفّار سلف بودند پس از پیغمبر (ص) بخوبی روشن میشود. بهمین‌دلیل امویان نیز بزرگترین دشمنان انصار بودند زیـرا یاری آنان از پیغمبر اسلام (ص) در جنگها موجب ثبات و استقرار اسلام شده بود .

مسعودی روایت کرده است که هشتادوهفت تن از یاران علی (ع) در جنگ صفّین کسانی بودند که درجنگ بدر درر‌کاب پیغمبر با کفّار جنگیده بودند . هفده تن از آنـان از مهاجـران و هفتاد تن از انصار بودند (١٦٥) .

همچنین وی روایت کـرده‌است کـه : «ابوایّوب انصاری صاحب پیغمبر (ص) و خزیمة‌بن ثابت انصاری ذوالشهادتین و قتادة‌بن ربعی و

١٦٤ – طبقات ابن سعد ٤–٦٨ .

١٦٥ – مروج‌الذهب ٣/٢ .

عمّاربن یاسر وقیس‌بن سعدبن عباده و... همگی درجنگ جمل در رکاب علی (ع) بودند» (١٦٦).

طبری نیز درشرح جنگ صفّین نوشته است: «بزرگانِ یاران علی همگی از اهل مدینه و از انصار بودند» (١٦٧).

از این تفاصیل بخوبی روشن میشود که نهضت تشیّع، جنبشی بود برای نگهداری اسلام و حفظ آن برمبادی واصول صحیح نخستین و می‌بینیم بیشتر کسانی که ازاین عقیده و مبدأ پیروی میکردند همان مسلمانانی بودند که فقط بمصلحت اسلام وبقاء آن برآنچه خدا و رسول خدا (ص) اراده کرده بودند نظر داشتند.

درواقع کسانی که از تشیّع پیروی میکردند همان کسانی بودند که بخو داسلام عقیده وعلاقه داشتند، برای حرّیت و مساواتی که دراسلام واقعی دیده بودند سعادت ومصلحت خودرا درپیروی ازآن میدانستند. این گروه فراهم شده بودند از طبقهٔ ضعفا و بندگان سابق و فرزندان ثروتمندانی که بمیل باسلام گراییده بودند نظیر دو برادر اموی که نام آنان برده شد. این مردم حفظ اسلام و بقاء براصول صحیح آن را در پیروی از علی (ع) میدانستند...

* * *

---

١٦٦ - مروج‌الذهب ٢/٨.
١٦٧ - طبری ٣/١٠.

پیش ازآنکه این فصل را بپایان برسانیم شایسته است، عقیده دکتر علی وردی را در اینجا بیان کنیم: وی عقیده دارد: «هریك ازشهرهایی که این سه رکن: عمار، سلمان و ابوذر درآنجا ساکن بودند، پس ازآنان یکی از مراکز تجمع شیعیان علی گردید. عمّار ازجانب عُمَر والی کوفه بود ودر آنجا میزیست، سلمان والی مدائن بود واین شهر در زمانهای بعد مرکز تشیّع شد چنانکه پرفسور ماسینیون گفته است (۱۶۸) شاید از همین شهر تشیّع بایران راه یافت. اما ابوذر را معاویه بهجبل عامل تبعید کرد واین شهر ازهمان زمان تاکنون یکی ازمراکز دوستداران علی و شیعیان اوست (۱۶۹).

۱۶۸ – شخصیات" قلقة" فی‌الاسلام ص ۴۳–۴۴ .

۱۶۹ – وعّاظ السلاطین ص ۲۹۷ –درجبل عامل شیعیان، خودرا «مَتاولـه» مینامند مفرد این کلمه: متوالی است که بمعنی دوستدار میباشد (ازریشهٔ ولاء = دوستی) (م).

امام علی علیه السلام

پیش ازآنکه از جنبه‌های گوناگون حضرت علی (ع) یعنی از جهات عظمت روح و شخصیت والای وی سخن بگوییم شایسته است به بیان حقیقتی بپردازیم که شاید بر بعضی پوشیده باشد، وآن این است که امام علی (ع) دارای شخصیتی است که دوجنبه دارد: یکی جنبهٔ تاریخی که مردم کم‌وبیش میدانند و درکتابهای تاریخ عمومی ازآن بحث شده‌است، دیگری جنبهٔ روحی که درین قسمت اضافاتی داخل شده و گاهی صورت اساطیری بخود گرفته است ... جنبهٔ اول را میتوانیم جنبهٔ عام و جنبهٔ دوم را جنبهٔ خاص بنامیم. ازنظر جنبهٔ عام، تاریخ زندگی آن‌امام معروف و روشن است و خلاصهٔ آن اینکه: امام سی سال پس ازمیلاد پیغمبر اسلام (ص) یعنی درسال (۶۰۱ م.) متولد گردید (۱۷۰). در روز دوم بعثت نبی‌اکرم (ص) که سن شریفش ده سال بود، پس از خدیجه بمیل و اختیار خود اسلام آورد وی هرگز پرستش بُت نکرد ... (۱۷۱) او «نزدیکترین مردم به‌رسول خدا (ص) وفرزندخواندهٔ او (ربیب) وجانشین او ... وداماد وی بود. نسل پیغمبر (ص) در روی زمین از جانب وی

---

۱۷۰ ــ قهرمانان اسلام ص ۱۷ .

۱۷۱ ــ طبقات ابن سعد ۱۳/۳ .

باقیماند ودرزمان حیات پیغمبر در جنگها ، پرچم را حمل میکرد، و در غیاب پیغمبر جانشین وی درمیان اهلش بود وموافق نص حدیثی که از پیغمبر(ص)رسیده‌است‌اوبه‌پیغمبرنسبت‌موسی‌را به‌هارون‌داشت»(۱۷۲).

این معروف ومسلّم است‌که پیغمبر (ص) میان خود وعلی (ع) پیوند برادری بست (۱۷۳) و در بارهٔ وی فرمود : «سرور ومولای هرکس که من هستم علی نیز سرور اوست . خدایا دوست بدار هرکه علی‌را دوست دارد و دشمن بدار هرکه اورا دشمن دارد» (۱۷۴) . این حدیث از جمله دلیلهائی است که شیعیان برخلافت منصوص علی (ع) ذکر میکنند ومفاد ومفهوم صریح آن را مُشعر بر نامزدی علی بخلافت میدانند ...

هم‌چنین نبی اکرم (ص) دربارهٔ او فرمود : «من شهر علمم وعلی دروازهٔ آن‌است»(۱۷۵) . علی باندازه‌یی درعدل و زهد سخت و استوار بود که گردهٔ نانی را به‌هفت سهم قسمت کرد (۱۷۶) ابوطالب مکّی روایت کرده‌است که : «او پارساترین صحابه بود» (۱۷۷) .

وی از خود هیچ سیم و زر باقی نگذارد مگر هفت درهَم که از

---

۱۷۲ – الفتنةالکبری ص ۱۵۱ .

۱۷۳ – طبقات ابن سعد ۱۴/۳ .

۱۷۴ – تاریخ یعقوبی ۹/۲ وغیره نص خبر : من کنت‌مولاه فعلیٌ مولاه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه .

۱۷۵ – اصول کافی ص ۲۱۰ – نص حدیث : أنا مدینةالعلم وعلیٌ بابها.

۱۷۶ – ابن‌اثیر ۲۰۲/۳ .

۱۷۷ – قوت‌القلوب ۱۹۵/۲ .

سهم خودش مانده بود وقصد داشت برای خانواده‌اش ببهای آن خادمی بخرد (۱۷۸) .

اما جنبهٔ خاص علی(ع) همان‌است که درین کتاب مورد توجه ماست و مشتمل است بر اوصاف ونمونه‌های برجسته وصفات روحی که برخی از شیعیان وپس ازآنان متصوفه که علی را سرور ومرجع خود درتصوف قرارداده‌اند برآنها چیزهایی افزوده‌اند .

دراینجا لازم‌است که باین نکته اشاره کنیم : شیعیان مانند غیرآنان از مسلمانـان اوصاف وخصائصی را در علی می‌بینند کـه غیرایشان نیز بدانها اذعان‌دارند ولی شیعیان صفات‌خاصی نیزدروجود علی‌علیه‌السلام قائلند که او را ازسایر صحابه جدا میکند .

شیعه عقیده دارد که : «هیچکس ازاین امت قـابل مقایسه بـا آل محمد (ص) نیست وا‌حدی ازمردم که ازنعمت وفضل آنان برخوردارند نمیتواند با آنان برابر باشد . آنان پایهٔ دین و رکن یقین هستند . غالیان بایشان بازمیگردند وآیندگان بـایشان می‌پیوندند ایشان را خصائص ولایت و وراثت است» (۱۷۹) .

شیعه ازپیغمبر حدیثی روایت‌میکندکه دلالت دارد برخلود امامانی که از صلب علی (ع) هستند ... در نهج‌البلاغه گفتهٔ پیغمبر (ص) بدین گونه بیان شده‌است : «ای مردم آنهارا ازخاتم پیغمبران بگیرید: همانا

---

۱۷۸ - مروج‌الذهب ۴۲/۲ .

۱۷۹ - نهج‌البلاغه ۲،۴۰۵/۱ .

کسانی که از ما می‌میرند مرده نیستند وکسانی که ازما پوسیده میشوند پوسیده نیستند» (۱۸۰) .

حاج معصوم علی‌شاه حدیثی ازپیغمبر روایت کرده‌است که آن حضرت فرمود: «نخستین چیزی که خداوند آفرید نور من‌بود ونخستین چیزی که خداوند آفرید روح من بود وفرمود : من وعلی ازیك نور هستیم هردو یکی هستیم وامر ما یکی است و سرّ ما یکی است وما یك چیز هستیم» (۱۸۱) ...

کُلینی حدیثی از علی (ع) روایت کرده است : «همانا خداوند پیغمبران را برپیغمبری آفرید پس جز پیغمبر چیزدیگر نمیتوانند باشند و اوصیا را بروصیّت آفرید پس نمیتوانند جز وصّی چیز دیگری باشند» (۱۸۲) .

در کتاب مَن لا یَحضُره‌الفقیه که دومین کتاب از کتابهای معتبر شیعه بشمار می‌آید ، حدیثی‌در بارهٔ نمازِ باران از سلمان فارسی از پیغمبر(ص) بدین‌گونه روایت شده‌است: «حکمت برزبان اهل بیتِ من جاری شده‌است» (۱۸۳) . مقصود از «اهل بیت» که درآیهٔ : «انّما یُریدالله لِیُذهِبَ عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً» (۱۸٤)

---

۱۸۰ - نهج‌البلاغه ۱۵۳/۱ - : «انّه یموت من مات منّا ولیس‌بمیّتٍ ویبلی من بلی منّا ولیس ببالٍ» .

۱۸۱ - طرائق‌الحقائق ٤۳/۱ .

۱۸۲ - اصول کافی ص ۲ .

۱۸۳ - من لا یحضُره‌الفقیه طهران ۱۳۷۶ .

۱۸٤ - احزاب : ۳۳ .

آمده است بعقیدهٔ شیعیان وبتصریح مفسر شیعی علی‌بن ابراهیم، رسول اکرم (ص) وعلی (ع) وفاطمه وحسن وحسین است، ابی‌الجارود در شأن نزول آیه از امام محمد باقر (وفات ۱۱۹هـ/ ۷۳۷ م) روایت کرده‌است که روزی حضرت رسول (ص) علی وفاطمه وحسن وحسین را خواند، پس ازآن کسائی خیبری برروی آنان افکند وخود نیزداخل آن شد، پس چنین گفت: بار خدایا اینان اهل بیت من هستند که تو بمن وعده دادی دربارهٔ آنان آنچه بمن وعده دادی، ازآنان پلیدی را دور کن و آنان را نیك پاکیزه گردان.

ام سلمه که این‌داستان درخانهٔ او واقع شده بود درین هنگام گفت: آیا من هم با آنان هستم؟ رسول اکرم (ص) فرمود: «مژده باد ترا، تو بسوی خیر هستی ای ام‌سلمه» (۱۸۵).

ابن حجر در صواعق محرقه این تفسیررا تأیید کرده وگفته است‌که: بیشتر مفسران آیه را بهمین گونه تفسیر کرده‌اند واز مسلم روایت کرده است که او روایت کساء را بطور کامل آورده‌است (۱۸۶).

این آیه یکی ازپایه‌های اعتقادی شیعیان است که باز بروایت ابن حجر آیهٔ مباهله: «فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة‌الله علی الکاذبین» (۱۸۷) آن را

---

۱۸۵ - تفسیر علی‌بن ابراهیم ص ۵۳۱.

۱۸۶ - الصواعق‌المحرقة ص ۱۴۱.

۱۸۷ - آل عمران: ۶۱.

تأیید میکند . بیان این مطلب بدین گونه است که چون آیهٔ مباهله نازل شد ، رسول اکرم (ص) حسین را در بغل و دست حسن را گرفت وفاطمه دنبال آن حضرت وعلی دنبال فاطمه می‌آمدند . اینان همان «اهل کساء» بودند ، پس هم‌ایشان مقصود ازآیهٔ مباهله هستند (۱۸۸). با این بیان روشن میگردد که چرا علی (ع) جزء اهل بیت بشمار آمده ولی عباس عم پیغمبر جزء اهل بیت بحساب نیامده است . ملاك امر این بوده‌است که علی(ع) دارای استعداد روحی بوده‌است‌که اورا پس ازپیغمبر(ص) عهده‌دار امر ولایت کرده است . شیعه هرگز ازاین معنی قصد ندارد که علی (ع) سزاوارتر برای رسالت از نبی است واگررسالت در نبی نبود، بیشك در علی (ع) بود . شیعیان درین مسأله بدین گونه نمی‌اندیشند چنان‌که دیگران گمان کرده‌اند بلکه موضوع را ازجهت بزرگی روح علی (ع) توجیه میکنندکه ازجانب خدا بوی عطا شده بود. بسبب‌آنکه در مهبط وحی تربیت یافته وبرادر شخصی و روحی پیغمبر (ص) بود .

در اصول کافی ، کتاب معروف **شیعه** ، که گفته‌های ائمه اطهار در آن جمع‌آوری‌شده حدیثی بدین‌عبارت ازقول علی (ع) نقل شده است : «منم قسمت‌کنندهٔ میان‌بهشت ودوزخ ومنم «فاروق‌اکبر» (فرق‌گذارندهٔ میان حق وباطل) ومنم صاحب عصا وعلامت (مَیسم) وباین معنی همگی فرشتگان و روح برای من اقرار کرده‌اند چنانکه برای پیغمبر (ص)

---

۱۸۸ – صواعق محرقه ص ۱۴۳ .

اقرار کرده بودند» (۱۸۹) .

امام محمد باقر ـ پنجمین امام ـ این گفتار را بدین گونه شرح کرده است : «پس ازرسول خدا (ص) همان طاعت وفضل برای علی بود که برای خود رسول خدا وجود داشت ... زیرا رسول خدا (ص) باب خداوند است که مردم ازآن در باید داخل شوند واو راه بسوی خدای تعالی است که هرکس آن راه را بگیرد بخداوند میرسد ، همچنین است علی بعد ازپیغمبر(ص) وامامان پس ازعلی یکی پس ازدیگری» (۱۹۰)...

بنابراین علی پس از پیغمبر (ص) سرو سرور خاندان و نخستین امام است . یعقوبی حدیثی آورده است که ازآن سمت وصایت و برادری روحی علی (ع) با پیغمبر روشن میشود : «پیغمبر (ص) به‌علی (ع) فرمود «برتو باد براستی ، هرگز سخن دروغ ازدهانت بیرون نیاید ، و برتو باد به‌پارسایی هرگز بخیانتی گستاخ مشو ، و برتو باد ترس از خدا چنانکه گویا خدا را می‌بینی ، وگریستن ازترس خدا زیرا در برابر هر قطرهٔ اشکی خانه‌یی دربهشت برای تو ساخته میشود وبرتو باد به‌پیروی ازسنّت من» (۱۹۱). درکتاب غیبت‌طوسی پس‌ازذکرفضیلت نبی(ص) و بزرگواری ومقام والای وی، جمله‌یی می‌بینیم که از علّو شأن علی (ع) حکایت‌میکند: «وبربرادرش امیرالمؤمنین، تالی اودرفضیلت ویاور اودر

---

۱۸۹ – اصول کافی ص ۳۶ .

۱۹۰ – همان کتاب ، همان صفحه .

۱۹۱ – تاریخ یعقوبی ۷۶/۲ .

سختیها ومحنتها وشمشیر خدا براهل کفر ونادانی ... وگنجینهٔ علم و جایگاه ودیعهٔ اسرار وآشنا باموز پنهان او» (۱۹۲) ...

صوفیه نمونه‌هایی ازین اخبار را درهم آمیخته وافکار غالیان را برآنها افزوده وآن را مستند بطریقه خود وسرمشقی برای بافتن و گفتن برمنوال آن قرار داده‌اند ...

از پاره‌یی ازین گونه اخبار چنان برمی‌آید که علی (ع) شبیه است بحضرت عیسی روح‌الله و واقع امر نیز چنین است. سلمان فارسی که آگاه وبصیر بامور روحانی وپیشگوییها بود درین باره بمناسبت تفسیر آیه: «ولمّا ضرب ابن مریم مثلاً اذا قومك منه یصدّون» (۱۹۳) چنین روایت‌کرده‌است: هنگامیکه رسول خدا(ص) درمیان اصحابش نشسته بود فرمود: «هم‌اکنون کسی برشما وارد میشود که شبیه عیسی بن مریم است ... آن گاه علی‌بن ابی‌طالب داخل شد» (۱۹٤) ...

غیر ازین اخبار ونصوص، شیعیان اهتمام داشته‌اندکه اثبات امامت وامامان را بآیاتی ازقرآن کریم مستند کنند، چنانکه درتفسیر این آیه: «الم ترکیف ضرب‌الله مثلاً کلمةً طیّبةً کشجرةٍ طیبةٍ اصلها ثابتٌ وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین بأذن ربّها» (۱۹۵). از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که «مقصود از «شجره» رسول خدا (ص)

---

۱۹۲ – غیبت، شیخ طوسی ص ۳.
۱۹۳ – زخرف: ۵۷.
۱۹٤ – تفسیر علی‌بن ابراهیم ص ٦۱۱.
۱۹۵ – سورهٔ ابراهیم: ۲٤–۲۵.

است ونسب آن حضرت در بنی‌هاشم ثابت است و فرع «شجرهٔ» علی‌بن ابی‌طالب وشاخهٔ آن حضرت فاطمه ومیوهٔ آن امامان ازنسل علی (ع) و فاطمه وشیعهٔ ایشان سلام‌الله علیهم برگهای آن هستند» (۱۹۶) .

علی‌بن ابراهیم نیز روایت کرده است‌که مقصود از نجوم درین‌آیه: «وهوالـذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بهـا فی ظلمات البر والبحر» آل محمد (ص) میباشد ...

از امام جعفر صادق (ع) درتفسیر «اُمّت وسط» درین آیه شریفه: «وکذلك جعلناکم امةً وسطا لتکونوا شهداء علی‌الناس»(۱۹۷) نقل شده است‌که فرمود : «ما امت وسط هستیم، وما شهداء خدا برمردم میباشیم همچنین فرمود مقصود از «رجـال» درین آیه «وعلی الاعراف رجال" یعرفون کلا بسیماهم» ما هستیم (۱۹۸) ...

این نمونهٔ کمی است ازبسیاری ازآنچه بعقیده شیعه در قرآن دلیل برامامت ائمه معصومین میباشد . اما دربارهٔ خود علی علیه‌السلام‌که پدر امامان است نیز آیات بسیاری وارد شده است. حضرت‌رضا امام هشتم، «النباء العظیم» را به‌علی تفسیر کرده‌است (۱۹۹) . مقصود از «نور» درین آیه «فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلناه» (۲۰۰) علی‌است.

---

۱۹۶ – تفسیر علی‌بن ابراهیم ص ۳٤۵ .

۱۹۷ – اصول کافی ٤۳ – سورهٔ بقره : ۱۳۷ .

۱۹۸ – تفسیر علی‌بن ابراهیم ص ۲،۱٦ .

۱۹۹ – همان کتاب ص ۷۱ .

۲۰۰ – همان کتاب ص ٦۸۳ – سوره تغابن ۸٦٤ .

هم‌چنین «مؤذن» درین آیهٔ شریفه «فأذن مؤذن بینهم ان لعنة‌الله علی الظالمین» (۲۰۱) اشاره به‌علی است... نیز غرض از«امام» درین آیه «واجعلنا للمتقین اماماً» (۲۰۲) علی میباشد.

ابن حجر نوشته است که سائلی از علی (ع) هنگامیکه روی منبر بود ازمعنی این‌آیه سؤال کرد: «من‌المؤمنین‌رجال”صدقوا ماعاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلاً».علی‌فرمود: «بار خدایا ازتو آمرزش میخواهم، این آیه دربارهٔ من و عمّ حمزه و پسرعمّ عُبیدة‌بن حارث‌بن عبدالمطلب نازل شده‌است. واما من منتظر شقی‌ترین خلق هستم. این را ازین خونین خواهد کرد، بدست خود اشاره بریش و سرش کرد. در دنبال آن فرمود: این‌عهدی است که حبیبم ابوالقاسم با من عهد بسته است» (۲۰۳)...

هنگامیکه دربارهٔ اخبار ونصوص که ازخود علی وارد شده‌است بررسی کنیم می‌بینیم که خودش چنین فرموده است: «ایمان مؤمن کامل نمیشود مگر هنگامیکه مرا بنورانیّت بشناسد. هرگاه بدین‌گونه مرا شناخت، او مؤمنی است که خداوند قلبش را بایمان آزمایش و سینه‌اش را باسلام روشن کرده است» (۲۰۴). هم‌چنین درجای دیگر

---

۲۰۱ – تفسیر علی‌بن ابراهیم ص ۲۱۶ – اعراف ۴۳.
۲۰۲ – همان کتاب ص ٤٦۷ – فرقان: ۷٤.
۲۰۳ – صواعق‌محرقه ص۱۳۳- سورهٔ‌احزاب: ۲۳- اغانی، چ بولاق ۲۲۸/۲۵.
۲۰٤ – طرائق‌الحقائق ۲۱۷/۱.

فرموده‌است : «همانا براسرار علومی آگاهم که اگر آنها را آشکار کنم شما را چنان اضطراب و لرزشی فرامیگیرد که ریسمانها را در چاههای عمیق» (۲۰۵) .

احادیث دیگری از علی (ع) روایت شده‌است که مشتمل ومشحون است از اصطلاحات صوفیه وعرفا* مانند این حدیث که میان کمیل‌بن زیاد زاهد شیعی مشهور (شهید درسال ۸۳ هـ.) وعلی‌بن ابی‌طالب دور میزند . علی علیه‌السلام فرمود : «حقیقت کشف انوار جلال است بدون اشاره . کمیل گفت : بیشتر ازین بیان فرما . علی (ع) گفت : ازبین بردن موهوم و روشن‌شدن معلوم . باز کمیل خواهش افزودن در بیان کرد . علی فرمود : دریدن پرده برای پیروزی بر راز . کمیل بار دیگر نیز توضیح بیشتر خواست علی (ع) گفت : نوری است که ازسوی بامدادان

---

۲۰۵ - نهج‌البلاغه ۳۶/۱ .

* درین مورد وموارد دیگری درین کتاب یا عبارت مؤلف وافی بمقصود نیست یا نظر وی مقرون بحقیقت نمیباشد . این که میگوید: «احادیثی ازعلی (ع) نقل شده است که مشحون از اصطلاحات صوفیه است». موهم آن است که یا صوفیه پیش از علی علیه‌السلام بوده‌اند وچنان اصطلاحاتی داشته‌اند یا اصولاً این اخبار و احادیث مشتمل براصطلاحات صوفیه بعداً بوسیله متصوفه درست شده‌است . هردو فرض درست نیست غلط‌بودن فرض اول بسیار روشن است واما فرض دوم چون گفتار علی علیه‌السلام که مشتمل براصطلاحات مذکور است در نهج‌البلاغه آورده شده است ، نمیتوان درصحت آن تردید کرد . واقع مطلب اینست که صوفیه بعداً بسیاری از کلمات مأثور ازپیامبر وامامان را در طریق وسلوك خود اصطلاح قرار دادند و میان آنان رواج یافت (م) .

ازل می‌تابد پس ظاهر میشود برهیکلهای توحید بسبب آثارش. کمیل بازهم خواهش اضافهٔ بیان کرد. علی (ع) فرمود: چراغ را خاموش کنید، همانا صبح طلوع کرده است» (۲۰۶).

ازین گفتار علی (ع) روش معرفت وی روشن میشود: «عقل برای آیین بندگی است نه برای دریافت راز خدایی» (۲۰۷).

این گفتهٔ علی نیز مشهور است: «همانا دراینجا علم فراوانی است ـ بدست خود اشاره بسبنه‌اش فرمود ـ کاش برای آن حاملانی می‌یافتم ...» (۲۰۸) ومیفرمود: «پیش ازآنکه ازمیان شما بروم هرچه میخواهید از من بپرسید. همانا من براههای آسمان داناترم از راههای زمین» (۲۰۹). همچنین از آن بزرگوار حدیثی روایت شده است که میرساند چگونه آن امام مستغرق در اسرار الهی بوده و دارای چنان معرفتی بوده است که دیگران را امکان آگاهی ازآن نیست. ازاینرو فرمود: «همانا امر ما بسیاردشوار وسخت است. فقط بنده‌یی که خداوند دل او را برای ایمان آزمایش کرده باشد میتواند آن را تحمل کند، و حدیث مارا فقط سینه‌های امین وعقول رزین میتوانند حفظ کنند» (۲۱۰).

---

۲۰۶ ـ روضات الجنات ص ۵۳۷.
۲۰۷ ـ طرائق الحقائق.
۲۰۸ ـ نهج البلاغه ۱۸۷/۳ ـ رسائل ابن عربی: کتاب الفناء ص ۳.
۲۰۹ ـ نهج البلاغه ۱۵۳/۲.
۲۱۰ ـ همان مرجع، همان صفحه ـ متن حدیث: «ان امرنا صعب مستصعب لا یحمله الا عبد امتحن الله قلبه للایمان ولا یعی حدیثنا الا صدور امینة واحلام رزینة».

هر گاه در پیرامون خبرها واحادیث وارد در بارهٔ علی (ع) از جهت دیگری بنگریم بآسانی بموضوع شاگردی آن امام نزد پیغمبر (ص) و فراگرفتن علوم خود را ازاو وپیداکردن شخصیتی مانند شخصیت پیغمبر و رساندن علمی که ازپیغمبر فراگرفته بود بدیگران ، برمیخوریم .

علی (ع) درطول زندگی خود که دوران انقلابی وتطوّر اسلام را از مرحلهٔ فکر وعقیده تا مرحله مبارزات وبرخوردهای عملی سیاسی دیده بود، اینك دوباره اندیشهٔ ما را بدوران نخستین که درآن آیات ترساننده از آتش جهنم وازعذاب واز نزدیکی روز رستاخیز نازل شده بود متوجه میکند ، چه‌آنکه احتیاج باین گونه انذار و تحذیر ازجانب علی پیدا شده بود زیرا علی کسی بود که برخود واجب میدانست جلو خطاها را بگیرد و مردم را براه راست هدایت کند وآنان را از لغزشگاهها بترساند ، از اینرو چنین میگوید :

«آگاه باشید، همان بلیّه که روزبعثت پیغمبر(ص) شمارا فراگرفته بود، اکنون نیز بهمان‌صورت به‌سوی شما برگشته‌است» (۲۱۱) . مقصود خود را درین خطبه روشنتر بیان میکند : «خدا را ، ای بندگان خدا ، همانا جهان شما را براه خـود میبرد وشما وساعت (روز قیامت) همگام هستید ، گویا ساعت با علامتهای خود فرا آمده‌وبا علَمهای راست خود نزدیك‌شده وباشمشیربلند وبرّنده‌خودبجانب‌شماایستاده‌است...»(۲۱۲)

---

۲۱۱ – نهج‌البلاغه ۴۳/۱ .
۲۱۲ – همان مرجع ۱۴/۲ .

علی نیز مانند پیغمبر برای یاران واطرافیان خود پیشگوئی میکرد. این امتیاز صفتی بود که در علی (ع) بواسطهٔ متخلق‌شدن بخُلق و خوی پیغمبر ونـوشیدن ازسرچشمهٔ نبوت بوجود آمد. از اینرو آنچه ضرار در وصف آن امام همام درمجلس معاویه گفت، ازروی گزاف و بازی الفاظ نبود: «ازهمه‌جانب علی(ع) علم میجوشد وازهمه سوی اوحکمت روان میشود» (۲۱۳).

علی بسیار میفرمود: «پیش ازآنکه مـرا از دست بـدهید، هرچه میخواهید ازمن بپرسید، همانا که سوگند بآن‌کسی‌که جان من دردست اوست، دربارهٔ هرچیزی که ازمن بپرسید ازآنچه میان شما و روز قیامت است واز جماعتی که صدتن ازمیان آنان رستگار و صدتن گمراه هستند همه را بشما پاسخ خواهم داد: از بانگ‌کننده و پیشوا ورانندهٔ آنان واز جای خوابیدن چهارپایان ومحل فرودآوردن بار و بنهٔ آنان و کسانی‌که ازمیان ایشان کشته میشوند وکسانی که بمرگ طبیعی می‌میرند» (۲۱۴).

کشته‌شدن عثمان را از پیش خبر داد. هم‌چنین دربارهٔ مروان که در جنگ جمل اسیر شده بود وبشفاعت حسن وحسین اورا آزاد فرمود چنین خبرداد: «بزودی امّت پیغمبر ازین‌مرد روزی‌سرخ خواهندديد» (۲۱۵). هم‌چنین ازآنچه براسلام حادث خواهـد شد باین گفتار خبر داد: «ای

---

۲۱۳ – حلیةالاولیاء ۸۴/۱.
۲۱۴ – نهج‌البلاغه ۱۸۳/۱.
۲۱۵ – همان مرجع ۱۲۰/۱.

مردم بزودی زمانی برشما خواهدگذشت که اسلام چنان ازمیان خواهد رفت که ظرف ازآب خالی میشود» (۲۱۶) .

نیز خبر داد که بزودی شیعیان او درمعرض آزمایش وآزار قرار میگیرند تا اورا دشنام دهند واز او بیزاری جویند . پس فرمود : «اما دشنام، پس مرا دشنام دهید زیرا دشنام برای من زکات وبرای شما نجات است ، اما هرگز ازمن بیزاری مجویید زیرا من برفطرت پاك الهی زادم و بایمان وهجرت ازهمه پیشی گرفتم» (۲۱۷) .

همچنین از روز مرگش آگاه بود ومیدانست که مرگ در انتظارش میباشد . مسعودی نوشته است که : «وی در آن شب نخوابید و پیوسته میان در وخانه راه میرفت ومیگفت : بخدا سوگند نه من دروغ میگویم ونه بمن دروغ گفته شده‌است . همانا امشب همان شبی است که بدان وعده دارم ...» (۲۱۸) .

بروایت ابوالفرج اصفهانی درآن شب میفرمود: «... سوگند بآن کس که جانم در دست اوست هرآینه این ازین خونین خواهد شد» (۲۱۹) .

براثر این خصائص وامتیازات بود که گروهی ازبرگزیدگان صحابه گرد اورا فراگرفته بودند واز او تعلیم میگرفتند ومردم را بامامت او میخواندند چنانکه ازآن‌پیش وضع رسول اکرم (ص) نیز بهمین منوال

---

۲۱۶ – نهج‌البلاغه ۱/۱۸۸ .
۲۱۷ – همان مرجع ۱/۱۰۱ .
۲۱۸ – مروج‌الذهب ۲/۴۲ .
۲۱۹ – مقاتل‌الطالبین ص ۳۱ .

بود ، بلکه علی را مردانی بودند که سرّ اورا نگهداری میکردند ، پس چنانکه حذیفة بن یمان صاحب رسول خدا (ص) بود ، رشید هجری نیز: «علم بلایا و منایا (پیش آمدها ومرگها) را فراگرفته بود ،گاهی بکسی برخورد میکرد و میگفت : «ای فلان پسر فلان تو بچنان مرگی از دنیا خواهی رفت ...» (۲۲۰) .

از اموری که متخلّق بودن علی را بخلق نبی وعلم اورا ناشی از علم وی میرساند ، این است که کلام علی (ع) دربسیاری ازموارد با کلام نبی (ع) داخل دریکدیگر است چنانکه درین گفتار - که ازین پیش دیدیم - ان امرنا صعب" مستصعب" لمن کرهه ، میسّر" لمن تبعه - همانا امر ما دشوار وسخت است برای کسانیکه آن‌را خوش ندارند و آسان است برای کسانی که ازآن پیروی میکنند» (۲۲۱) .

این حدیث نبوی نیز بتمام آن به‌علی نسبت داده شده است، بروایت عبدالله عمر از پیغمبر (ص) روایت شده‌است که میفرمود : « اعبدالله کأنّك تراه ، فأن لم تکن تراه فأنّه یراك - خدا را چنان پرستش کن که گویا اورا می‌بینی، زیرا اگر تو اورا نمی‌بینی او ترا می‌بیند» (۲۲۲) .

علی (ع) نیز این گفتار را ایراد فرمود ، وقتی که از وی پرسیدند: «آیا خدای خود را می‌بینیم ؟ گفت : چگونه پرستش کنیم کسی را که

---

۲۲۰ - تاریخ کوفه ص ۲۹۱ .
۲۲۱ - صون المنطق والکلام ص ٤۷ .
۲۲۲ - نهج البلاغه ۱۸۳/۱ .

نمی‌بینیم ؟» (۲۲۳) .

معلوم است که مقصود از رؤیت در اینجا، رؤیت قلبی است ، چنانکه سراج آورده است که : «از نبی (ص) روایت شده‌است که فرمود : مَن عَرَف نفسه فقد عرف ربّه ـ آن‌کس که خود را بشناسد خدا را شناخته است». این سخن بهمین سیاق به‌علی (ع) نیز نسبت داده شده‌است (۲۲٤).

نیز از پیغمبر (ص) روایت شده است که فرمود : «کسی که با حزن و اندوء دربارهٔ دنیا شب‌را بروز آورد برخدا خشم گرفته است وکسی که شکایت از مصیبت وارد برخود کند ، ازخدای خود شکایت‌کرده است . وکسی‌که نزد ثروتمندی‌برود وبرای اینکه بهره‌ئی ازدنیای اوبدست‌آورد دربرابر او خضوع وخشوع کند دوثلث دینش ازمیان میرود» (۲۲٥) .

تمام این‌حدیث تا : «ازخدای خود شکایت کرده‌است» باسناد ازعلی (ع) روایت شده است ...

باتوجه بآنچه دربارهٔ زهد علی یاد کردیم وتوجه باینکه او بزرگترین یار و یاور ضعفا و فقرا بود وچنانکه دیدیم بینوایان ومساکین همیشه در گِرد وی جمع بودند ، دلایل ونصوص بسیار دیگری می‌بینیم که حاکی از روح زهد علی (ع) است وبا همان روح واندیشه اراده کرده بود در برابرحرکت اریستوکراسی اشرافِ مکّه مقاومت‌کند چنانکه پیغمبر (ص)

---

۲۲۳ – اللمع ص ۱۱۷ .

۲۲٤ – همان کتاب ص ۳٥۰

۲۲٥ – تاریخ یعقوبی ۲/۷۸ .

در برابر آنان مقاومت میکرد، ولی مردم بوسیله پول وجاه ومقام خود میخواستند همچنان فرمانروا بمانند. علی (ع) درپاسخ کسانی‌که از وی میپرسیدند: «چگونه خود را می‌بینی ای امیرالمؤمنان؟» میفرمود: چگونه است حال کسی که دربقاء خود فانی و در صحت خود بیماراست و از پناهگاه خود بیرون کشیده میشود؟» (۲۲۶) همچنین میفرمود: «مال سرمایهٔ شهوات است» (۲۲۷). و: برترین پارسایی پنهان‌کردن پارسایی است (۲۲۸). وباز میفرمود: خواب بریقین بهتر از بیداری بر شك است (۲۲۹) و میفرمود: مردم دنیا مانند کاروانی هستندکه آنان را بسویی میبرند وآنان درخواب میباشند (۲۳۰).

ابونعیم مجموعه‌یی از کلمات زهدآمیزعلی(ع) آورده‌است‌که بخوبی روشن میکند تا چه اندازه علی (ع) ازاستراحت وسیری وخواب خودرا معاف میکرده است. این است گفتار علی (ع): «ازمن پنج چیزرا بخاطر بسپارید، همانا اگر درجستجوی آنها برشترانی سوار شوید، آنها را خسته و لاغر خواهیدکرد پیش‌ازآنکه مقصودرا دریابید: هیچ بنده نباید جز پروردگارش بکس‌دیگر امید داشته باشد ونباید جز ازگناه خود از چیز دیگر بترسد، وهیچ نادانی نباید ازپرسیدن آنچه نمیداند شرم کند.

۲۲۶ – نهج‌البلاغه ۱۷۸/۳.
۲۲۷ – همان مرجع ۱۶٤/۳.
۲۲۸ – همان مرجع ۱۵٦/۳.
۲۲۹ – همان مرجع ۱۷۲/۳.
۲۳۰ – همان مرجع ۱٦٤/۳.

صبر و بردباری از ایمان بمنزلهٔ سر ازتن است ، وکسی که بردبار نباشد ایمان ندارد (۲۳۱) ...

نیز ازامام دعایی درزهد واردشده‌است که اصطلاحات آن باصطلاحات صوفیه نزدیکتر است زیرا بسیاری از اصطلاحات محکم صوفیّه در آن دیده میشود (*) دعا این‌است: «خدایا برمن منّت بگذار که برتو توکل کنم وامور خود را بتو تفویض نمایم و راضی بتقدیر تو باشم و کار خود را بتو تسلیم کنم تا درنتیجه هرگز خواستار تعجیل نباشم درآنچه تو تأخیر آن را مصلحت دانسته‌یی ونه تأخیر آنچه را تو تعجیل آن را خواسته‌یی ، ای پروردگار عالمیان» (۲۳۲) ...

نخستین چیزی که از اتصال تصوف به‌علی (ع) دیده میشود این‌است که کلام علی (ع) داخل کلام پیشینیان متصوفه از زهّاد شده است . هم‌چنین برمیخوریم بمواردی که کلام علی داخل کلام خود متصوفه نیز شده‌است :

---

۲۳۱ – حلیة‌الاولیاء ۷۶/۱ .

* چنانکه پیش ازین نیز یادآوری شد، استبعاد مؤلف ازورود اینگونه کلمات درسخنان علی علیه‌السلام بجهت اینکه آنها اصطلاحات صوفیه‌است بیمورد میباشد، زیرا کلماتی امثال : رضا وتسلیم وتوکل وتفویض دربسیاری از دعاهای مأثوره و مستند دیده میشود حتی قرآن کریم نیز مشتمل بربسیاری از اشتقاقات این کلمات میباشد در میان شیعیان این کلمات اختصاص بطبقه‌یی خاص که صوفیان باشند ندارد بلکه‌نزد اکثرشیعیان اعم ازعالم‌وعامی معمول ومتداول‌است. آنچه‌مسلم‌است آن‌است که بسیاری ازین کلمات را بعداً صوفیان برای خود اصطلاح کرده‌اند (م) .

۲۳۲ – اللمع ص ۷۱ – فتح‌الرحمن : برگ ۶ .

۱ ـ اولین خبری که درین موضوع بدان برمیخوریم، خبری است از عامر بن عبدالله بن عبدقیس، زاهد پیشین بصری (وفات درحکومت معاویه) که وی گفته است: «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً» ـ اگر پرده کنار رود بریقین من چیزی افزوده نمیشود» (۲۳۲). این کلام چنانکه میدانیم با اسناد صحیح ازعلی (ع) وارد شده است (۲۳۳) ❊...

۲ ـ از سعیدبن جبیر، زاهد و محدث مشهور (مقتول بفرمان حجاج درسال ۹۴ ه. ۷۱۲ م.) نقل شده است که شبی دربالای مسجد: بجماعتی گفته است: «سلونی قبل ان لاترونی» (۲۳۴) این جمله درحقیقت تکرار کلام مشهور حضرت امام علی است: «سلونی قبل ان تفقدونی» (۲۳۵)...

۳ ـ اما حسن بصری (وفات ۱۱۰ ه. ۹-۷۲۸ م.) بگفتهٔ سیدمرتضی (وفات ۴۳۶ ه. ۱۰۴۴ م.) «همهٔ سخنان او دربارهٔ وعظ ونکوهش دنیا یا بیشتر آنها، ازجهت لفظ ومعنی یا فقط ازجهت معنی مأخوذ است از کلمات امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام» (۲۳۶). سید مرتضی مثالهای بسیاری برای گفتهٔ خود آورده است.

---

۲۳۳ ـ رسائل اخوان الصفا ۳۱۸/۳ ـ فتوحات مکیه ۱۷۴/۳.

❊ برمحققان وآشنایان بحقایق پوشیده نیست که دعوی: «لو کشف الغطاء... ونیز ادعای: سلونی... فقط ازشخص پیغمبر وعلی علیهما السلام کاشف ازحقیقت است ولی امثال عامر بن عبدالله بن عبدقیس وسعیدبن جبیر ودیگران را نشاید که چنین دعوی کنند وادعای آنان جز مجاز وگزاف چیز دیگری نیست (م).

۲۳۴ ـ اخبار مکه. ازرقی. لیپزیك ۱۸۵۸ ص ۲۷۳.

۲۳۵ ـ نهج البلاغه ۱۸۳/۱.

۲۳۶ ـ امالی سید مرتضی ۱۰۶/۱.

٤ ـ از سفیان ثوری (وفات ۱٦۱ هـ. ۸ـ۷۷۷ م.) که بعداً پیر زهّاد کوفه گردید، نقل شده است که چنین گفته است: «پارسایی در دنیا کوتاه‌کردن آرزوست نه‌خوردن‌غذای ناگوار و پوشیدن جامهٔ خشن»(۲۳۷). این سخن مأخوذ است از گفتهٔ علی بن ابی‌طالب: «همانا ترسناك‌ترین چیزی که از آن میترسم پیروی هوی و درازی آرزوست» (۲۳۸).

٥ ـ از عبدالواحدبن زید (وفات ۱۷۷ هـ. ۷۹۲ م.) این کلام روایت شده‌است: «مَثَل مؤمن مانند بچه است در رحِم که نمیخواهد از آنجا بیرون آید و وقتی که بیرون آمد نمیخواهد بدانجا باز گردد. هم‌چنین است مؤمن در دنیا» (۲۳۹) این تعبیری سست است ازمعنی که علی (ع) درین کلام ادا فرموده است: «بدانید که چیزی نیست که انسان از آن سیر نشود وملالت نیابد مگر حیات» (۲٤۰).

٦ ـ رابعهٔ عدویه پارسای مشهور بصری (وفات ۱۸۰ هـ. ۷۹٦ م.) را نیز گفتارهای زیادی‌است که درآنها این‌تداخل دیده‌میشود... ازجمله این گفتار را بوی نسبت داده‌اند: «ما عبدتُه خوفاً من ناره ولا طمعاً فی جنّته ـ فاکون کالا جیرالسوء ـ عبدته حبّاً له وشوقاً الیه ـ او را ازجهت ترس از آتشش ونه طمع به‌بهشتش پرستش نکردم ـ درین صورت مانند

---

۲۳۷ ـ رساله قشیریّه ص ۷۳.

۲۳۸ ـ حلیة‌الأولیاء ۱/۷٦.

۲۳۹ ـ الکواکب الدریّه ۱/۷٦.

۲٤۰ ـ نهج‌البلاغه ۲/۲۳.

مزدور بــدی میباشم ـ اورا پرستیدم ازجهت دوستی او و شوق بسوی او» (۲٤۱) .

چنانکه میدانیم اصل این عبارت بـا اختلافی ازعلی علیه‌السلام نقل شده ومشهوراست. علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین (وفات ۹٤ هـ. ۳ـ۷۱۲م.) نوهٔ علی علیه‌السلام نیزهمان گفتار پدر را بدین گونه بیان وشرح فرموده است : «ان قوماً عبدوا الله رغبةً فتلك عبادة‌التجّار وان قوماً عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبید وان قــوماً عبدوالله شکراً فتلك عبادة‌الاحرار ـ همانا گروهی از مردم خــدا را برای طمع پرستش میکنند، این عبادت بازرگانان است ، وهمانا گروهی ازمردم خدا را ازترس می‌پرستند ، این عبادت بردگان‌است ، وهمانا گروهی ازمردم خدا را برای سپاسگزاری می‌پرستند ، این عبادت آزادمردان است» (۲٤۲) .

۷ ـ اما مالك دینار واعظ و زاهد بصری (وفــات ۱۸۱ هـ. ۷۹۷ م.) بیشتر کلام خود را به‌کــلام علی علیه‌السلام آمیخته است ... ازآن جمله است ، هنگامیکه دربرابر والی بصره با همه شکوهی که داشت ایستاده بود چنین گفت : «چه‌کسی آشناتر است بتو ازمن : آغــازت ، نطفه‌یی گندیده وانجامت مرداری پلید است ... من اعرف بك منّی اما اولك ، فنطفةٌ"مذرة"واما آخرك‌فجیفة"قذرة"» (۲٤۳) این‌جمله‌را ازکلام علی(ع)

---

۲٤۱ ـ الکواکب الدریّه ۱/۱۰۹ .

۲٤۲ ـ همان مرجع .

۲٤۳ ـ صفة‌الصفوة ۳/۱۹۹ ـ ۲٤۳ ـ اللمع ص ۱۳۱ .

اقتباس کرده است که فرمود : «آدمی‌زاده را چه‌فخری است ، آغازش نطفه و انجامش جیفه است ؟ مالابن آدم والفخر واوله نطفة"وآخره جیفة"» (۲٤٤) . هم‌چنین مالك دینار گفته است: «اتقوا السحارة، اتقوا السحارة، فانها تسحرقلوب العلماء ــ بترسید ازساحر وفریبنده، بترسید از آن زیرا آن دلهای علما را مسحور میکند، مقصودش دنیاست . این تعبیرهمان‌است که علی‌علیه‌السلام‌فرمود :«یا دنیا، یا دنیا، هیهات!هیهات! غرّی غیری» نیزفرمود: «یاصفراء ویا بیضاء غرّی غیری» (۲٤٤ مکرر)

۸ ــ عتبهٔ غلام ــ معاصرابن دینار ــ که از صوفیان زمان خود بوده باین گفتار مشهور علی (ع) : «قد بتتك ثلاثة لارجعة فیك ــ ترا سه بار قطع کردم (طلاق باین دادم) ودیگر رجوعی بتو نیست» (۲٤٥) نظر داشته درآنجا که خطاب به‌حوریه‌یی خیالی گفته‌است : «دنیا را طلاق سه باره دادم ، دیگر مرا بدان رجوعی نیست تا زمانی که بدیدار تو نایل شوم» (۲٤٦) .

۹ــ شقیق بلخی (وفات ۱۹٤ هـ. ۸۱۰ م.) گفته‌است : «هر گاه عالم، آزمند وجمع کنندهٔ مال باشد ، پس نادان ازچه‌کسی پیروی کند؟ وهر گاه فقیرِ مشهورِ بفقر ، خواهان دنیا و آرزومند جامه‌های خوب وزنان زیبا باشد پس خواهان دنیا بچه‌کسی اقتدا کند تا از رغبت‌خود فروافتد؟ و

---

۲٤٤ – الكواكب‌الدرية ۱/٤۰ .

۲٤٤ مکرر – اللمع . ۱۳۱ .

۲٤٥ – صفة‌الصفوة ۱/۱۲۲ .

۲٤٦ – الكواكب الدرية ۱/۱۳۷ .

هرگاه چوپان‌خود گرگ باشد، پس چه کسی گوسفندرا بچراند؟»(۲۴۷).
این گفتار در عبارتی دراز آمده است که حکم امثال جاری را در مسلک زهد پیدا کرده است تا مریدان وسالکان ازآن پیروی کنند. این معنی درعبارت ساده‌یی که به‌علی اسناد داده شده‌است آمده. علی(ع) چنین میفرماید: «خداوند از امامان هادی پیمان گرفته است که مانند فرو افتاده‌ترین مردم باشند تا اغنیا بآنان اقتدا کنند وبرفقرافقرشان را عیب نگیرند»(۲۴۸).

۱۰ ـ این تداخل واقتباس ازکلمات علی (ع) اختصاص بموضوعات زهد وزاهدان ندارد بلکه بنیان گذاران ومؤسّسانِ تصوف نیزکلام خود را درموارد بسیاری آمیخته با کلام علی کرده‌اند.

این گفتهٔ معروف کرخی، مشهور است: «نعوذ بالله من طول الأمل فانّه یمنع خیرالعمل ـ از درازی آرزو بخدا پناه میبریم زیرا طول امل مانع بهترین اعمال است».

واین گفتهٔ ذوالنون مصری (۲۴۵ هـ. ۸۵۹ م.) است که معانی آن را ازکلمات علی علیه‌السلام گرفته است: «هرکس خواستار فروتنی‌است پس باید نفس خود را متوجه عظمت خدا کند زیرا آن عظمت هرچیز را ذوب وصافی میکند، هرکس به‌فرمانروایی مطلق‌خدا بنگرد، فرمانروایی نفس او ازمیان میرود زیرا همهٔ نفوس دربرابر شکوه وجلال خدا فقیر

---

۲۴۷ – طبقات‌الشعرانی ۱–۶۵.
۲۴۸ – احیاءالعلوم ۴/۲۳۲.

هستند» (۲٤۹) این همان است که درعهدنامهٔ علی علیه‌السلام به‌مالك‌اشتر بدان اشاره شده‌است: «... هرگاه ترا از فرمانروائیت شکوه و غروری فراگیرد ، به‌عظمت پادشاهی خدا بنگر که بالای وجود توست وتو در زیرقدرت اوهستی، این کار ترا آرام میکند واز حدت وشدت بازمیدارد وخِرد ترا که زایل شده بود بتو برمیگرداند» (۲۵۰) .

باز ازگفته‌های ذوالنون است: «ان‌الله انطق اللسان وامتحنه بالکلام وجعل القلوب اوعیةً للعلم- خداوند زبان را گویا و کلام را وسیلهٔ آزمایش آن ساخته و دلها را ظروفی برای فراگرفتن علوم قرار داده است» (۲۵۱) .

درین گفتار به‌این عبارت مشهور علی (ع) نظرداشته است: «القلوب اوعیة فخیرها اوعاها . دلها ظروفی هستند وبهترین آنها دلهایی است که بهتر حفظ کند» (۲۵۲) ...

۱۱ - ابویزید بسطامی (۲٦۱ هـ . ه - ۸۷٤م.) نیز از معانی کلمات علی (ع) بهرهٔ کافی برده و در کلمات خود ازآنها استفاده کرده‌است ، از آن‌جمله است : «طلّقت الدنیا ثلاثاً لارجعة لی فیها وصرت الی ربّی وحدی» (۲۵۳) این همان عبارت معروف علی (ع) است که قبلاً آورده

---

۲٤۹ - طبقات‌الصوفیّه ص ۲۰ .
۲۵۰ - نهج‌البلاغه ۹٤/۳ .
۲۵۱ - طبقات‌الشعرانی ۶۰/۱ .
۲۵۲ - حلیةالاولیاء ۷۹/۱ .
۲۵۳ - رسالهٔ قشیریّه ص ۳۵ .

شد.

۱۲ ـ ابوعبدالرحمن سُلّمی (وفات ٤۱۲ هـ. ۲ـ۱۰۲۱ م.) از شبلی (وفات ۳٤ هـ. ٦ـ۹٤۵ م.) روایت کرده است که مردی نزد وی آمد و پرسید: «آیا آثار صحت وجود برمشتاقان ودوستان پدیدار میشود؟ پاسخ داد: بلی «نور» یزهر مقارناً النیران فتلوح علی الهیاکل آثارها ـ نوری است درخشان شبیه آتش که آثارآن بر«هیاکل» می‌تابد» (۲۵۳). این‌عبارت صورت دیگری‌است ازجملهٔ معروف، علی(ع)که درگفتگوی باکمیل بیان فرمود: «نور» یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید بآثاره» ...

دراینجا مناسب است پاره‌یی ازاوصافی راکه برخی ازبزرگان‌صوفیه دربارهٔ علی(ع) آورده‌اند ذکر کنیم، ابونعیم در حلیةالاولیاء علی(ع) را چنین وصف‌کرده است: «سیّدالقوم، مجدالمشهود ومحبوب‌المعبود. بابُ مدینة العلم والعلوم، و رأس المخاطبات ومستنبط الأشارات، رایة المهتدین ونورالمطیعین و ولی‌المتّقین وامام‌العادلین، اقدمهم اجابةً و ایماناً واقومهم قضیّةً واتقاناً واعظمهم حلما و اوفرهم علماً: علیُّ بن ابی‌طالب، کرّم‌الله وجهه قدوة المتّقین وزینة العارفین، المنبئی عن حقایق‌التوحید، المشیر الی لوامع علم التفرید، صاحب القلب العقول واللسان السئوول والأذن الواعی، والعهد الوافی، فقاء عیون‌الفتن، ووقی من فنون‌المحن» (۲۵٤).

---

۲۵٤ - حلیةالاولیاء ۱/٦۱.

میتوانیم نظر ابونعیم را درباره علی (ع) درین عبارت خلاصه کنیم که: «علی مؤمنی است که خداوند را دوست دارد و عالِم است بعلم رسول خدا (ص) و آگاه است بدیگر علوم، دارای صفت زهّاد و خُلق زهّاد و علوم زهّاد است و از علوم ظاهر و باطن اطلاع دارد. این اشاره بعلوم ظاهر و باطن محکمترین پیوندی است که شیعه را بمتصوفه متصل میکند. علی (ع) تنها کسی است ازمیان صحابه که این علم را درسینه دارد زیرا در حق هیچکس غیر ازاو پیغمبر (ص) نگفته است: «انا مدینةُ العلم و علیٌ بابُها».

سراج صوفی دیگر (وفات ۳۷۸ م.) دربارهٔ این صفتِ علی (ع) چنین گفته است:

«همانا علی (ع) را درمیان همهٔ اصحاب رسول خدا (ص) خصوصیتی است بسبب معانی جلیله و اشارات لطیفه و الفاظ مفرده و گفتار و بیان در باره توحید و ایمان و علم وجز اینها» (۲۵۵) ...

جنید عقیده داشت که علم علی (ع) از راه تعلم نبوده است بلکه توفیقی الهی بوده است که علی (ع) ازآن بهره‌ور شده است ...

ابوطالب مکّی میگفت: «علی زاهدترین صحابه است» (۲۵۶).

جنید بیکی ازعلویان خطاب کرد و گفت: «جدت ـ علی بن ابی طالب ـ با دوشمشیر می‌جنگید: شمشیر اول درجنگ با کافران وشمشیر دوم در جنگ با نفس بکار میرفت» (۲۵۷) ...

---

۲۵۵ – اللمع ص ۱۲۹ .
۲۵۶ – قوت‌القلوب ۱۹۵/۲ .
۲۵۷ – تذکرةالاولیاء ۱۹/۲ (ترجمه) .

ابن عربی نَبَأ عظیم را در آیـهٔ : «عمّ یتساءلون عن النباء العظیم» به «قیامت کبری تفسیر میکند و ازاینرو دربارهٔ علی گفته شده است که: «وی نباء عظیم وکشتی نوح است یعنی دارای خاصیت : جمع و تفصیل است ، بـاعتبار حقیقت و شریعت ، زیـرا علی (ع) جـامع هردو جنبه بود» (۲۵۸) ...

اتصال صوفیه به‌علی علیه‌السلام هرچند به‌قرون بعد نزدیکتر میشویم بیشتر میشود وگاهی پایـه‌ئی از افکار آنان دربارهٔ علی نزدیك به‌افکار غـلات است : بکتاشیّه کـه فرقه‌یی ازمتصوفه هستند چنان می‌اندیشند کـه : حق ومحمد وعلی (ع) سه صورت هستند برای بیان یك معنی و حقیقت وآن عبارت‌است از: «حق محمدعلی» (۲۵۹) . شعرانی از «ولی علی وفا» نقل میکند کـه وی میگفته است : «علی‌بن ابی‌طالب رضی‌الله عنه چـون عیسی علیه‌السلام بآسمان بـلند شد وبزودی مانند عیسی از آسمان فرود خواهد آمد» (۲٦۰) .

پس ازقرن ششم وهفتم برخی ازمتصوفه برای بالابردن مقام خود ، خـود را علوی میخواندند مـانند عبدالقادر گیلانی ـ وفات ۵٦۰ هـ . ۲ـ۱۱٦٤ م. ـ (۲٦۱) وسیداحمد رفاعی ـ وفات ۵۷۰ هـ. ۵ـ۱۱۷٤م.ـ

---

۲۵۸ – تفسیر ابن‌عربی ۱۸٤/۲ .
۲۵۹ – الفکر الشیعی والنزعات الصوفیّه – مؤلف ص ۳۷۷ .
۲٦۰ – طبقات‌الشعراء ۵۹/۲ .
۲٦۱ – طبقات‌الشعرانی ۱۵۷/۱ .

(۲۶۲) و سیّد احمد بـدوی ـ وفات ۶۳۸ هـ. ۱ـ۱۲۴۰ م. ـ (۲۶۳) و ابوالحسن شاذلی ـ وفات ۶۵۶ هـ. ۱۲۵۸ م. ـ وابراهیم دسوقی ـ وفات ۶۷۶ هـ. ۱۲۷۷ م. ـ وعبدالوهاب شعرانی ـ وفات ۹۷۳ هـ. ۱۰۶۵ م. ـ وشیخ علی خواص استاد شعرانی (۲۶۴) و ابن‌قضیب‌البان‌موصلی ـ وفات ۱۰۴۰ هـ. ۱۶۲۸ م. ـ (۲۶۵) وبسیاری دیگر امثال آنان.

عبدالقادر سلسلهٔ مشایخ را، مانند امامت، ارثی دانسته‌است، چنانکه پس ازاو مقام شیخی در طریقت بفرزنـدانش عبدالوهاب و عبدالعزیز و عبدالجبار رسید (۲۶۶). ولی قفطی نسبنامه اورا ایرانی دانسته زیرا که نسبت عبدالسلام را بدین گونه ذکـر کرده‌است: عبدالسلام‌بن عبدالقادر بن ابوصالح‌بن چنکی دوست‌بن ابـوعبدالله گیلانی و ازاینرو در نسبت علوی بودن «چنکی دوست» اشکال کرده‌است (۲۶۷).

بدین گونه متصوفه علی‌را داخل درهمهٔ شؤون خودکرده‌اند چنانکه اساس تصوف بدون تردید بروجود علی(ع) نهاده شده‌است. ابن‌خلدون درپیرامون این موضوع وتأثیر تشیّع درتصوف چنین نتیجه گرفته است: «... تاآنجا که مستند طریقهٔ خود را درپوشیدن خرقه چنان ذکرکرده‌اند

---

۲۶۲ – طبقات‌الشعرانی ۱۵۷/۱.
۲۶۳ – همان کتاب – همان صفحه.
۲۶۴ – خلاصة‌الاثر فی اعیان‌القرن الحادی عشر ۴۱۶/۲.
۲۶۵ – همان کتاب ۴۶۵/۲.
۲۶۶ – روضات‌الجنات ص ۴۴۲.
۲۶۷ – عمدة‌الطالب (ت ۱۴۲۴/۸۲۸).

که علی رضی‌الله عنه آن‌را به‌حسن بصری پوشانید واز وی پیمان گرفت که ملتزم‌طریقت‌باشد وپس ازآن ازمشایخ‌صوفیه به‌جُنید رسید» (۲۶۸).

دربارهٔ خرقه ، حاج معصوم‌علی که خود ازمتصوفه است چنین گفته است : «هرسلسله ازسلسله‌های تصوف از ازل تا ابد واز آدم تا انقراض دنیا ناگزیر باید به‌سیدالعالمین وامیرالمؤمنین یا بیکی از امامانِ برحق علیه وعلیهم‌السلام متصل شود» (۲۶۹) .

دراینجا دربارهٔ تصوف وپیوستگی آن به‌تشیّع بیش ازین به‌تفصیل نمیپردازیم ، شاید درآینده نیز درین موضوع بررسی وبحث کنیم ولی شایسته است‌که این‌نکته را درپایان این‌بحث یادآوری کنیم‌که : علی(ع) همان سوار دلاور و زاهد وعالِم ـ مظهر ونمونهٔ‌کاملی بود برای فتوت و فِتیان (جوانمردی و جونمردان) که درواقع شاخه‌یی ازمتصوفه بودند که مشرب ومسلك خاصی داشتند .

الناصرالدین الله عباسی درسال ۶۰۴هـ. ۸ـ۱۲۰۷ م. اجازه داد فتوت آزاد باشد و خود را در رأس آن قرارداد، بفرمان‌وی‌منشوری‌نوشته‌شد که درآن اشاره بمقام علی (ع) درفتوت شده است. دراینجا نمونه‌یی از آن آورده میشود (تمام منشور درفصل فتوت آورده خواهد شد) :

بسم‌الله الرحمن الرحیم ـ ازامور مسلّمی که درآن گفتگویی و در دلائل آن شکی نیست این است کـه امیرالمؤمنین کرّم‌الله وجهَه اصل

---

۲۶۸ – مقدمهٔ ابن‌خلدون ص ۳۲۳ .

۲۶۹ – طرائق‌الحقائق ۲۵۱/۱ .

فتوت وسرچشمه آن و معدن اوصاف شریفه ومطلع آن‌است . ازوجود مبارك او محاسن وآداب آن پدیدار وشاخه‌ها وفروع آن جدا شده‌است وجوانمردان فقط بدومنتسب‌هستند،نه‌بغیراو واو برشیوۀ برادری‌خودش با رسول اکـرم آیین برادری را درمیان دوستان وبرادران رواج داده است ...» (۲۷۰) ...

مقام‌والای علی درتصوف وعرفان ازعلم‌وسیع وی وروایات بسیاری که میدانست ومشتمل برعلم لدنّی باطنی بود سرچشمه میگرفت و امتیاز برادری او با رسول اکرم (ص) درین معانی اثر بسیار داشت ...

در پایان این بحث باید این نکته را بـاز تکرار کنیم که علی (ع) و یارانش همیشه مراقبت وکوشش بسیار داشتند کـه اسلام درهمان قالب اصلی خود که خدا وپیغمبر وی چنان خواسته بودند ادامه یابد. علی(ع) خودرا وقف براسلام ومسلمانان کرده بود ودنیا وجاه ومال را در راه حفظ اسلام فدا کرد . بلـکه پیشوایی ظاهری خود را برمسلمانـان نیز فدای اسلام کرد وازقدرت خود برای رسیدن بفرمانروایی استفاده‌نکرد ازاینرو ازهرنصیحت وخیرخواهی‌که بسود اسلام تمام‌میشد وغرض‌عالی اورا تأیید میکرد، دربارۀ خلفا وسایر مسلمانان، خودداری نداشت .

سید امیرعلی از پـژوهش درپیرامون زنـدگی علی (ع) باین نتیجه رسیده است که : «همان هنگام که اسلام گسترش می‌یافت وپرچم آن

---

۲۷۰ – الجامع‌المختصر . منسوب به‌ابن‌ساعی. بغداد ۱۹۳٤ ص ۲۳٤/۹ .

بربام کشورهای جهان باهتزاز درآمده بود ، علی‌بن ابی‌طالب (ع) در مدینه اوقات خود را مصروف کارهای علمی میکرد ، پس با پسرعمّش، عبدالله‌بن عباس بایراد خطابه‌ها وبحثهای هفتگی درمسجد جامع (مقصود مسجد کوفه است) میپرداخت (۲۷۱) .

همین عمل هسته واساس حرکت علمی شد که درآیندۀ نزدیکی در بغداد روبگسترش نهاد (۲۷۲) این صفت ازعلی (ع) بفرزندانش نیزبارث رسید چنانکه در احوال هریك خواهیم دید .

علی‌بن ابی‌طالب دوستدار همۀ مردم بود هم‌چنین، برخلاف آنچه شیعیان در زمان‌های بعد نسبت بخلفاء کینه‌و ر و بدبین شدند ، علی(ع) دوستدار آنان نیز بود . ساده‌ترین دلیل براین دعوی این‌است‌که علی(ع) پس از حسن وحسین فرزندان خود را به‌محبوب‌ترین اسمها نزد خود نامید . پس ازمحمد نامهای دیگر ، گوناگون است : عباس ، ابوبکر ، عمر، عثمان وجز اینها * .

---

۲۷۱ – مختصر تاریخ اسلام ص ۴۳ .

۲۷۲ – همان مرجع همان صفحه .

* اینکه مؤلف ادعا کرده است که علی دوستدار خلفا بود وبرای تأیید ادعای خود نام چند تن ازفرزندان آن امام را کـه با نام خلفا یکی بوده‌است ذکرمیکند، بدلیل نقلی وعقلی مردود است . .

اما دلیل نقلی: گفته‌های بسیاری ازخود امام علیه‌السلام است که در نهج‌البلاغه آورده شده است و شارحـان سُنّی‌مذهب نهج‌البلاغه نیز آن گفته‌هـا را تضعیف نکرده‌اند ازجمله این عبارات صریح کـه حاکی ازکمال تأثر وسوز درونی‌است در خطبۀ معروف بـه‌شقشقیّه: «امـا والله لقد تقمصّها ابن ابی‌قُحافه وانه لیعلم ان

←

سرانجام علی علیه‌السلام درراه عقیده خود بسال ۴۰ هجری شربت

←

محلی منها محل القطب من الرحی ...» اگر امام، چنانکه ابن ابی الحدید ودیگران در تأویل این تعبیرات دلایل ضعیفی ذکر کرده‌اند، نظر موافق بخلافت ابوبکر داشت ازعمل وی به‌تقمّص (پیراهن پوشیدن) وازخودش بنام پسر ابی قحافه (پدرابوبکر که مردی گمنام وساده‌لوح بود) تعبیر نمی کرد. باز بانهایت تأثر وتعجب درباره‌واگذاری خلافت به‌عمر چنین تعبیر می کند: «...حتی مضی الأول لسبیله فأدلی بها الی ابن الخطاب بعده...» تعبیرات کنایه‌آمیز دررفتن اول براه خود و«آویزان کردن دَلو برای رفیق خود، ابن خطاب، بعدازخود» تعبیراتی است که هیچگاه دربارهٔ دوست گفته نمیشود. این جمله دیگر هرشکی اگر باشد ازمیان می برد: «... فیا عجبا! بینا هو یستقیلها فی حیاته اذ عَقَدها لآخر بعدوفاته ...» شگفتا، درهمان هنگام که خود خواهان دورکردن خلافت از خود می‌بود آن را برای دیگری استوار کرد «معلوم است که تأثر علی (ع) فقط ازنظر اسلام بوده‌است نه ازجهت شخص خود. اما دلیل عقلی- بسیار روشن است که علی علیه‌السلام ازهمهٔ مردم باسلام واینکه درمجرای اصلی خود سیر کند بیشتر علاقه‌مند وعقیده‌مند بود، همچنین امام بزیـانی که از انحراف اسلام ازمسیر طبیعی خـود براثر دسته‌بندیها وپامال کردن حق او ورفتار کـردن برخلاف دستورصریح پیغمبر (ص) بوجودآمد بیشتر ازهرکس آگاه بود بنابراین چگونه میتوان تصور کرد که امام طرفدار حق، دوستدار کسانی باشد که حق را پامال و اسلام را ازمجرای راست خود منحرف کردند؟ نام نهادن اسمهایی که در آن زمان معمول بوده است برفرزندان خـود دلیل دوست‌داشتن کسانی که بآن نامها نامیده شده بودند نمیشود. نامهای آدمی فی‌نفسه خوب یا بد نیست خوبی و بدی به‌مسمّی تعلق دارد. البته همهٔ شیعیان نیز برین عقیده هستند که علی (ع) همه گونه ناصح وراهنمای خلفا درراه صلاح اسلام بود وازهیچ نوع فداکاری خودداری نمی کرد(م).

شهادت چشید (۲۷۳) .

۲۷۳- مؤلف درمتن وپاورقی‌پاره‌ای ازخبرهای ضعیف را کـه بیشتر آنها از ناحیهٔ دشمنان علی‌علیه‌السلام جعل‌شده‌است دربارهٔ مخفی‌بودن قبر مطهر حضرت علی علیه‌السلام آورده است ولی خود درحاشیه ازقول ابن ابی‌الحدید دانشمند معتزلی و شارح نهج‌البلاغه این قسمت را ازشرح نهج‌البلاغـه ص ٨٢/٤ چاپ ۱۹۶۰ نقل کـرده است : «آنچه را اصحاب حدیث ادعا کرده‌اند که درمحل قبر آن حضرت اختلاف است همهٔ آنها نادرست است و مقرون بحقیقت نیست ...

فرزندان او آشناتر بقبر پدربودند چنانکه فرزندان همهٔ مردم داناتر بگورهای پدران خود میباشند واین‌قبرعلی علیه‌السلام همان قبری‌است که فرزندانش‌هنگامیکه بدعراق می‌آمدند آنجا را زیارت میکردند ازآن‌جمله است حضرت جعفربن محمد علیه‌السلام وغیر آن‌حضرت ازبزرگان واعیان شیعه» .

فصل دوم

امتیاز تشیّع و تطـوّر آن

شیعه بعد از علی (ع)

با شهادت علی (ع) دوره‌یی تـازه آغاز گشت وتشیّع در قالب خود ریخته شد ، زیرا پس ازآنکه تشیّع آشکار بود وهیچکس پیوند آن را به‌نمونه‌های کامل مسلمانان که شیعیان نخستین وپیشوایان مردم بودند انکـار نمیکرد ، تشیّع داخل دورهٔ ترس و وحشت ومحدودیت واختفاء گردید واین امر پس ازپیروزی معاویه ، دشمن سرسخت علی در جنگ صفّین بود . معاویه کـاملاً درراهی مخالف علی (ع) حرکت میکرد و نمونهٔ کامل دشمنان و مخالفان علی بود. چون علی (ع) شربت شهادت چشید اوضاع واحوال زمان بنفع معاویه تمام شد و او درکارخود مستقر گردید .

علی(ع) پیش‌ازقتلش بخوبی متوجه‌انحطاط‌اسلام وسستی وبی‌ایمانی مسلمانان شده بود ازاینرو با حالتی دردناك این عبارت اندوه‌زا را بـر

زبان راند: «الا ان بلیّتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیّکم- آگاه باشید همانا مصیبت وشوربختی شما بهمان گونه که درروز برانگیخته شدن پیغمبر، شمارا فراگرفته بود، دوباره بسوی شما بازگشته است»(۲۷٤).

این معنی واقعاً رنج‌دهنده وشایان تفکر وتأمل دقیق است. علی(ع) ازین سخن خود قصدش این‌است که: هرچه‌را مسلمانان نخستین بنیان گذارده بودند اکنون ویران شده است وآنچه را اسلام کوشش کرد در مردم عرب جایگزین کند ازمیان رفت واز بنیاد اصلی اسلام چیزی جز رسوم وآثاری پراکنده بجای نمانده است، اما حقیقت وذات آن با مسلمانان نخستین که بدرود زندگی گفتند: درزیر خاك دفن گردید.

بدبختی شیعیان وقتی باوج خود رسید که امام حسن (براثر خیانت لشکریان وسرداران‌خود بتحریك ودسیسهٔ‌معاویه) ناگزیرشد ازمقام‌خود تنزل کند و با معاویه درسال (٤۱ هـ. ۲-۶۶۱م.) صلح کند. ازآن پس شیعیان زار وزبون شدند زیرا درچنگ دشمن افتاده بودند.

هدف اصلی امام‌حسن (ع) درواقع ازصلح آن‌بودکه اهل‌بیت باکمی یاوران بعنوان پیشوای اسلام ومرجع مسلمانان، درجایی‌که آلوده بطمع وجاه ومال نباشد، محفوظ بمانند وچنان عقیده داشت که تنها راه برای بازگشت امور به‌مجرای‌اصلی خود همین صلح وموعظهٔ حسنه‌است. ولی معاویه سیاست‌شوم دیگری‌داشت وقصدش آن‌بودکه آثارعلی وفرزندان اورا که باقیماندهٔ پیغمبر (ص) اسلام- بزرگترین دشمن قدیمی او و

---

۲۷٤ - نهج البلاغه ۱/٤۲ .

وپدرش ودشمن آریستوکراسی مکّی قدیم ـ بودند ازمیان ببرد، ازاینرو بعمّال خود دستور داد که : «بهیچیک ازشیعیان علی (ع) واهل بیت او اجازه شهادت ندهند» (۲۷۵) همچنین فرمان داد که هرکس را جزء دوستداران علی (ع) بشناسند ازعطاء محروم وازکار برکنارش سازند و وخودش را زجر و آزار دهند وخانه‌اش را خراب کنند(۲۷۶). مغیرة بن شعبه کارش نکوهش علی (ع) و واردکردن عیب ونقص برآن امام و برکشندگان عثمان ولعن برایشان بود .

این کار برمردم گران آمد واز معاویه خواستند که دست ازاین کار بردارد واز سادگی چنان گمان میکردند که انگیزهٔ این کار فقط بسبب خشمی است که معاویه ازعلی (ع) دارد ومیخواهد به‌سبّ ودشنام ولعن برآن بزرگوار آن‌را خاموش کند وفراموش کرده بودندکه غرض اصلی معاویه ازدشنام‌دادن به‌علی درواقع دشنام‌دادن به‌محمد(ص) میباشد زیرا معاویه علی (ع) را امتداد ودنبالهٔ پیغمبر (ص) میدانست و چون هنوز نمیتوانست مستقیماً متعرض مقام والای آن بزرگوار بشود خشم خودرا ازسبّ ولعن به‌علی(ع) فرو می‌نشانید ، بنابراین منتهای همّ خود را در رسیدن بدین هدف معطوف کرد چنانکه : «کودکان بران صفت بزرگ شوند و بزرگان برآن عادت پیر گردند وهیچ گوینده‌یی را یارای ذکر

---

۲۷۵ – طبری ۱۴۲/۶ .

۲۷۶ – ابن ابی‌الحدید ۱۶/۳ .

فضایل امام نباشد» (۲۷۷) .

معاویه درین هدف پلید خود پیروزی درخشانی یافت ولی فقط در محیط شام . هنگامی که عمربن عبدالعزیز دستور داد که مردم ازلعن علی خودداری کنند ، مردم حرّان این فرمان را نپذیرفتند و گفتند : «نمازی که درآن لعن علی نباشد پذیرفته نیست» (۲۷۸) . برخی ازمردم سادهٔ شام ، براثر تلقین معاویه وجیره‌خواران او ، چنان گمان میکردند که این ابوتراب : «یکی از دزدهای فتنه‌انگیز بوده است! لصٌ من لصوص الفتنِ» (۲۷۹) .

موضوع بهمین‌جاخاتمه‌نیافت بلکه‌معاویه، پس ازکشتارمردم‌بیگناه، بجنگ بااسلام ازراه‌تأویل‌قرآن بمیل وهوی‌وهوس‌خود پرداخت، همان نوع‌تأویلی‌که عمّاریاسر خطرآن‌را براسلام درجنگ‌صفّین‌احساس‌کرد و ازاینرو با معاویه جنگید تا اورا ازین اندیشهٔ شوم بازدارد. اباذر نیز درزمان عثمان همین خطر را احساس کرده بود .

معاویه برای رسیدن بهدف خود درین راه پولهای فراوان خرج میکرد ، چنانکه به‌سَمُرَةبن جُندب نایب زیاد دربصره چهارصد هزار درهم داد تا روایتی جعل کند که مقصود ازین آیه : «ومن‌الناس من یعجبك قوله فی الحیوة الدنیا ویشهدالله علی ما فی‌قلبه وهوالدّ الخصام،

---

۲۷۷ – ابن ابی‌الحدید ۳۵۶/۱ .

۲۷۸ – همان مرجع ۲۰۲/۲ .

۲۷۹ – همان مرجع همان صفحه – درکتاب مناقب ازصحیح بخاری نقل شده است که پیغمبر علی را به‌ابوتراب نامید و این صفت را بوی عطا فرمود .

واذا تولّی سعی فی‌الارض لیفسد فیها ویهلك‌الحرث والنسل»(۲۸۰)✻ علی (ع) است وازین آیهٔ دیگر: «ومن‌الناس من‌یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله» (۲۸۱) مقصود قاتل علی (ع) میباشد ✻.

از یاران معاویه که در عملی‌کردن افکار پلید وی با او همکاری داشتند وبه‌جعل حدیث میپرداختند میتوان: ابوهریره وعمروبن العاص و عروة‌بن زبیر را نام برد (۲۸۲).

دشمنی معاویه با اسلام وپیغمبر اسلام ازین داستان بخوبی روشن میشود: پیش ازاینکه مکّه قبلهٔ مسلمانان شود، مسلمانان بجانب بیت المقدس نماز میخواندند، تاآنکه بدستور الهی قبلهٔ مسلمانان مکّه تعیین شد. معاویه هنگامیکه میخواست ازمردم برای خود بیعت بگیرد، جای بیعت را بیت‌المقدس قرارداد و برفراز کلیسای جلجله (که بگمان مسیحیان حضرت عیسی درآنجا بدار کشیده شده‌است) نشست و درآنجا

---

۲۸۰ - ✻ بقره: ۲۰٤ زمخشری که ازدانشمندان بزرگ اهل سنّت و از مفسّران بنام است درکتاب تفسیر کشّاف نوشته است که: این آیه دربارهٔ اخنس‌بن شریق که درظاهر خود را دوست پیغمبر (ص) میخواند ودرباطن جزء دشمنان بود نازل شده‌است. طبرسی عالِم ومفسّر بزرگ شیعه نیز درتفسیرمجمع‌البیان از سدی همین شأن نزول را ذکر کرده است (م).

۲۸۱ - نهج‌البلاغه ۱/۳٦ - آیه درسورهٔ بقره: ۲۰۷.

۲۸۲ - نهج‌البلاغه ۱/۳۵۸.

✻ بیشتر مفسران ازآن جمله طبرسی در مجمع‌البیان که مورد قبول عامه مسلمانان است - این آیه را بروایت سدی از ابن‌عباس: دربارهٔ علی علیه‌السلام میدانند و شأن نزول آن را دربارهٔ - خوابیدن آن بزرگوار دربستر پیغمبر صلی‌الله علیه وآله ذکر کرده‌اند - حال میتوانیم باین‌معنی پی ببریم که: اولاً در مدت کمی

←

نماز گزارد وبعد بسوی جسمانیه رفت وازآنجا بطرف قبر حضرت مریم فرود آمد ودرآنجا نیز نماز گزارد» (۲۸۳) .

این رفتار معاویه که هنگام بیعت گرفتن برای خود مکانهای مقدس مسیحیان را برای این کار برمیگزید ، میرساند که او قدس را در برابر مکه ـ که پدرش ازآنجا بیرون آمده بود وفرمانروائی آنجا از دست قوم وقبیلهٔ او بهحضرت محمد (ص) منتقل گردید ـ انتخاب کرد، زیرا اکنون‌که دوباره سلطنت بوی رسیده‌بود ومی‌دیدکه نمیتواند دیگر بمکه برگردد برآن شد که مکانی را انتخاب کند که ازجهت قداست واحترام برابر مکه باشد ، لهذا قدس را برگزید وبا این کار خود نشان داد که مبارزه‌اش به‌نتیجه‌رسیده وسلطنت قدیم‌را بازیافته ونظام‌گذشته را زنده

→
که از زمـان پیغمبر گذشته بود چه‌اندازه دگرگونی در دین اسلام و گفته پیغمبر وآیات قرآن داده شد که عده‌یی بازرگان حدیث ومزدور امثال سمرةبن جندب و عمروعاص و ابوهریره و عروةبن زبیر احـادیثی دروغ درمدح معاویه و خاندان معاویه با آن‌سوابق ننگین واخباری درنکوهش خاندان پیغمبر وآل علی (ع) بـا آن‌همه فضائل جعل کنند وآیات قرآن‌کریم را بعکس تأویل وتفسیر نمایند. آیه‌یی که درشأن دشمنان اسلام وپیغمبر نازل شد آن‌را دربارهٔ علی وآیه‌یی‌که در شأن وی نازل شده‌است آن را درشأن قاتل او تأویل کنند . ثانیاً معاویه درمیان مسلمانان با سیاست و حیله‌گری و پخش پول وجاه ومقام آن اندازه درمحو آثار اسلام وتغییر احکام قرآن گستاخ وبی‌پروا بود که دربارهٔ قـاتل علی علیه‌السلام وخلیفهٔ پیغمبر آیه جعل‌کند وبرعلی واهل‌بیت پیغمبر پس‌ازنماز لعن فرستد . مگر عامهٔ مسلمانان علی را بخلافت اختیار نکرده بودند؟ (م) .

۲۸۳ - الدولة العربية وسقوطها ص ۸۵ .

کرده است ...

ازامور شگفت‌انگیز این است که ابن خلدون ، مورخ معروف، از تمام اعمال زشت معاویه چشم‌پوشی کرده ودربارهٔ استخلاف یزید نوشته است : «... بیقین معاویه با عِلم بفسق یزید اورا جانشین خود نکرد ، حاشا که ازمعاویه چنین عملی سربزند» (۲۸۴) * .

فشار و آزار عمّال معاویه به‌یاران وشیعیان علی نخست ازعراق آغاز شد . حجربن عدی وعمروبن حمق خزاعی که از سرداران و بزرگان اصحاب علی بودند با شش تن دیگر ازیاران حجر بفرمان معاویه کشته شدند. یکی ازآن شش تن، عبدالرحمن بن حسّان، زنده بگور شد (۲۸۵)...

---

۲۸۴ - مقدمه ابن خلدون ۳۰۶ ازامور شگفت‌انگیز این‌است که غزالی عالِم وعارف مشهور عقیده داشت که : این علی بود که به‌لشکرکشی درزمان معاویه اقدام کرد و موجب کشتار هزاران مسلمان شد و باکی ازکشتن آنان نداشت ... تمام این خوش‌خدمتیها برای خوشنودی خلفای عباسی بود (فضائح باطنیه گلدزیهر. لیدن ۱۹۱۶ ص ۶۳) .

* ابن‌خلدون تنها درین مورد این چشم‌پوشی‌را نکرده‌است بلکه دربارهٔ خلفای عباسی که بنیان‌گذار دربارهای آلوده بانواع واقسام خوش‌گذرانیها وداستانهای «هزارویکشب» بودند وازرومیان وساسانیان درشکوه وآرایش‌دربار تقلیدمیکردند ودرکتاب اغانی شرح آن مجالس به‌تفصیل آمده‌است ، نیز همین چشم‌پوشی را کرده است ومقام چنان فرمانروایان یا باصطلاح تاریخ، خلفائی امثال : هادی وهارون و محمدزبیده ومتوکّل وغیرهم را با قداست‌یادکرده و گفتهٔ مورخان‌معاصر ونزدیك آنان را دربارهٔ اعمال زشت وشنیع آنان رد نموده وهمهٔ آنان را شایستهٔ مقام خلافت و جانشینی پیغمبر دانسته است (م) .

۲۸۵ - مروج‌الذهب ۶۹/۲ .

کشتار و آزار شیعیان همچنان ادامه یافت وقربانیان این فجایع در برابرشهادت، هریك دارای شکل و وضعی روحی ومعنوی بودند . میثم تمار که علی (ع) اورا ازبندگی آزاد کرده بود ، پیش از کشته‌شدن میگفت : علی (ع) به‌وی گفته‌است : «پس ازمن ترا میگیرند و بدار میکشند و حربه‌یی برتو میزنند ... وتو دهمین‌کس هستی‌که بدارکشیده میشوی» (۲۸۶) . امام ازکشته‌شدن نه تن پیش‌از وی نیز خبرداده بود.

شهید دیگر رشید هجری بود ورشید نسبتش به‌علی(ع) مانند نسبت حذیفة‌بن یمان به‌رسول‌اکرم(ص) بود، چنانکه‌حذیفه صاحب‌سرّ رسول أکرم (ص) بود . رشید نیز صاحب سرّ علی (ع) بود و این‌خود نوعی بستگی بود میان اسلام اول وتشیّع نخستین .

به‌رشید نام«رشیدالبلایا...» داده‌بودند و: «اورا ازعلم پیش‌آمدها ومرگها (علم بلایا ومنایا) آگاهی داده بودند ، چنانکه گاهی کسی را میدید وبوی می‌گفت ای فلان‌بن فلان تو بمرگی بدین‌گونه خواهی‌مرد وتو ای فلان بدان‌گونه کشته خواهی شد . پیشگوئی‌های وی به‌حقیقت می‌پیوست رحمه‌الله» (۲۸۷) .

علی (ع) بوی گفته بود : «ای رشید ، تو دردنیا وآخرت با منی». اکنون برمیگردیم بموضوع کشته‌شدن حجر ویاران وی‌که درتاریخ

---

۲۸۶ – الاصابة فی تمییزالصحابة. ابن حجر عسقلانی . مصر ۱۳۲۸ – ۵۰۴/۳.

۲۸۷ – تاریخ کوفه ص ۲۹۱ .

تشیّع وتاریخ‌اسلام اهمیت فراوانی دارد. این عمل‌معاویه موجب‌نخستین حرکت خصومت‌آمیز میان شیعه و امویان گردید. زیرا درمدت ده‌سال، پس ازکشته‌شدن پیشوای آنـان، معاویه و عمّال او بقلع وقمع شیعیان پرداختند . درنامهٔ اتّهام‌آمیزی‌که زیاد هنگام فرستادن جمعی ازشیعیان به‌شام ، به‌معاویـه نوشت، چنین گزارش داد : «... همانا گروهی ازین ترابیان‌ـمنسوب به‌ابوتراب علی (ع) ـ سبئیّه که در رأس آنان حجربن عدی‌میباشد، باامیرالمؤمنین ازدرِ مخالفت‌درآمدند وازجماعت‌مسلمانان جداشدند وبا ما بجنگ پرداختند» (۲۸۸) .

ازاینکه زیـاد حجربن عدی و یارانش را ترابیه (سبئیّه) خـوانده ، بجاست که درین مورد پژوهش و تحقیقی را آغاز کنیم ، زیرا موضوع سبئیّه درعالم اسلام انعکاس بزرگی یافته و پاره‌یی از پژوهندگان آن را اساس تشیّع دانسته چنانکه ابن‌سبا را نخستین پایه‌گذار افکار شیعی مخصوص بامامت گمان کرده‌اند .

---

۲۸۸ - طبری ۱۵۲/۶ .

بحثی ارزنده دربارهٔ سبئیّه و ابن‌سباء

ازین پیش دیدیم که «ابن‌سباء» و«عمّاریاسر» یك‌تن بیشترنبوده‌اند و ادلّه وشواهد تاریخی را در اثبات این مطلب به‌تفصیل بیان کردیم. بنابراین سبئیّه گروهی بودند که عمّار رهبر آنان بود و قریش این‌لقب رمزی را بوی داد ونسبت بآنچه وی دربارهٔ علی اعتقاد درست داشت دروغهائی مبالغه‌آمیز افزودند تا آراء درست عمّار را ازدرجهٔ معقول و منطق خارج کنند وآنها را درمورد شك وبطلان قرار دهند و درنتیجه مردم گمراه شوند واز خود او و آراءاش روی‌برگردانند وازمبداء و هدف این آراء و عقاید که افضلیت علی و سزاوارتربودن وی بخلافت باشد منصرف شوند.

عمّار را با افکار صریح وعقاید استوارش درجنگ صفّین دیدیم، پس ازآن افکار سبئیه یا بتعبیر صحیح افکار عمّاریه را همچنان زنده دیدیم که بمرگ عمّار ازمیان نرفت، بلکه پس ازجنگ صفّین وشهادت علی (ع) ظاهر شد.

آشفتگی اخبار ابن‌سباء و سبئیّه ونقل گفتار مورخان

اخبار سبئیّه و ابن‌سباء وضع اختلاط واضطراب وآشفتگی غریبی

بهم رسانده‌است واز اینرو دشوار است عقاید وافکاری که درین مورد پیدا شده است محدود کنیم .

طبری از سیف روایت کرده است که «ابن‌سوداء ـ پسرسیاه» در سال هفتم ازخلافت عثمان ... اسلام آورد . ابن خلدون نیز ظهور ابن سباء را در روزگار عثمان ذکر کرده ، در زمانی که کار مخالفان عثمان و طعن‌زنندگان بر وی بالاگرفته بود (۲۸۹)، ومحل اورا دربصره نوشته‌است .

نوبختی ازرجال آخر قرن سوم هجری معتقد است‌که درمیان سبئیه جماعتی بودندکه لعن برابابکر وعمر وعثمان وجمعی ازصحابه‌را آشکارا میگفتند وازآنان بیزاری می‌جستند(۲۹۰). ابن‌سباء ازداعیان شیعه‌است که بصورت مبالغه‌آمیزی درآمده‌است ، چنانکه خشم او نسبت به‌عثمان، بردوتن پیش ازاو ـ ابابکر و عمر ـ نیز سرایت کرده است .

ماسینیون عقیده داردکه ابن‌سباء ، با عبدالله‌بن وهب همدانی یك تن است واین‌عبدالله بفرمان علی(ع) به‌مدائن تبعید شده‌بود(۲۹۱) بنابراین وی درآنجا عرب مسلمانی بود. طبری ونوبختی براین عقیده‌اند که اودر اول یهودی بود وبعداً اسلام آورد (۲۹۲) .

ولهاوزن عقیده داردکه وی ازقبیلهٔ‌عربی‌بودکه درکوفه سکنی‌داشت

۲۸۹ – العبر ۳–۱۷۰ .
۲۹۰ – فرق‌الشیعه ص ۲۲ .
۲۹۱ – شخصیّات قلقة" فی‌الإسلام ص ۲٤ .
۲۹۲ – فرق‌الشیعه ص ۲۲ .

و با موالی آمیزش میکرد ، وی عقیده دارد که سبئیّه چنانکه سیف بن عمر گفته است : «کشندگان عثمان هستند وهم آنان باب جنگ داخلی را گشودند وفرقهٔ خوارج انقلابی را بنیاد گذاردند واز وجود ایشان خرابی و سقوط اسلام پدید آمد» (۲۹۳) . این نظر از عقیده طبری و نوبختی گرفته شده است .

سیوطی گفته است که: «ابن سباء درزمان علی اظهار رفض کرد» (۲۹٤).

ابن ابی الحدید چنین عقیده دارد که ابن سباء پس از آنکه علی (ع) جماعتی را که ویرا می‌پرستیدند سوخت (۲۹۵) ظاهر شد و عقیده خود را پس ازشهادت علی (ع) ابراز کرد .

چنانکه آشکاراست باتوجه بآنچه بیان شد معلوم گردید که ظهور سبئیه پیش ازابن سباء است . اسفراینی نیز برهمین عقیده است .

از اموری که به‌سبئیّه نسبت داده شده است ، اعتقاد به‌مهدویّت علی (ع) است بدینگونه که او درمیان ابرها می‌رود و آوای او رعد و تازیانهٔ او برق است (۲۹٦) .

از روشن‌ترین دلیلها براینکه این گفته‌ها همه مجعول و اختراع‌است و در وراء آنها معانی ومقاصد دیگری بوده است گفتهٔ شعرانی صوفی (وفات ۹۷۳ هـ.) است که او : «عبدالله‌بن سباء عجلی است» . مقصود

---

۲۹۳ – دولت عرب وسقوط آن ص ۲۹٦ .
۲۹٤ – الوسائل الی مسامرة الاوائل ص ۱۳۵ .
۲۹۵ – شرح نهج‌البلاغه ۳۰۹/۲ .
۲۹٦ – الفرق بین‌الفرق ص ۱٤۳ .

شعرانی ازین گفته آن است که ابن‌سباء ازقبیله عجل که جزء غلات مشهور در کوفه بودند میباشد.

ازآنچه گفته شد باتوجه به‌علل واسباب گوناگونی که ذکر شد یك نتیجه بدست می‌آید. وآن اختلاف تاریخی است که در بارهٔ ابن‌سباء دیده میشود واورا بصورت افسانه‌یی واساطیری درآورده‌است.

اما داستان سوختن علی (ع) سبئیه را که برخی گمان کرده‌اند، نیز از داستانهای ساختگی است واین قضیه را هیچیك از ثقات در کتابهای خود نیاورده‌اند. شاید ریشهٔ این داستان بستگی داشته باشد به‌سوختن خالدبن عبدالله قسری، «بیان» ویازده‌تن از پیروان غلات اورا (۲۹۷). سپس براثر گذشت زمان این داستان کم‌کم بامام نسبت داده شده است.

پس ازآنچه ذکر شد، باید یادآوری کنیم که جمعی گفته‌اند: ابن سباء همان عبدالله‌بن وهب همدانی است. این عبدالله ازرفقا و همکاران حجربن عدی وعمروبن حمق خزاعی در زمان حضرت علی (ع) بود. از امور خنده‌آور آن‌است که‌این عبدالله درسال ۶۷ هـ. با سایر کشندگان حضرت حسین بدست مختار کشته شد. بنابراین گویا بنیان‌گذار تشیّع (بنا برعقیده نادرست کسانی‌که ابن‌سباء موهوم وخیالی‌را مؤسس تشیّع گفته‌اند) خود نخستین کسی بوده‌است که از تشیّع برگشته است، اگر واقع امر چنین می‌بود دیگر می‌بایست از تشیّع اثری باقی نماند ولااقل دشمنان شیعه بدین مطلب اشاره کنند.

---

۲۹۷ - فرق‌الشیعه ص ۲۴.

ازتحقیق کامل درین موضوع که از اوهام و گمانهای گوناگونی بهم آمیخته شده است باین نتیجه میرسیم که بگوییم «سبئیّه» اضافات و پیوندهایی است که صاحبان‌هوی وغرض هرکدام موافق آنچه‌میخواسته است برتشیّع چسبانده است.

موضوع مهم این‌است که اثبات کنیم سبئیّه اصحاب حجربن عدی بودند که در برابر دشنامی که معاویه به‌علی (ع) میداد، ایشان عثمان را دشنام میدادند. منقری و دینوری تصریح کرده‌اند که حجربن عدی و عمروبن حمق خزاعی آشکارا سبّ معاویه میکردند وعلی (ع) به‌آن‌دو میفرمود: «خوش ندارم که شما دشنام‌دهنده باشید» (۲۹۸). بنابراین محتمل است که «سبئیّه» عقیده سیاسی بوده‌است‌که حجربن عدی برآن عقیده بوده‌است، همان حجر که بسبب اظهارتشیّع وبرای اصراربراینکه کشتن عثمان حق بوده و سبّ علی (ع) باطل است بدست معاویه کشته شد: وچنانکه درسابق گفتیم وی با عمّار یاسر درجنگ صفّین شرکت کرد.

دیگر از علل قتل حجر این بود که وی در مقابل حکومت ستمگر اموی که با تمام نیرو میکوشید آثار علی (ع) را نابود کند، مقاومت میکرد.

بیشتر همکاران وهمفکران حجر یمنی یعنی سبئی بودند (۲۹۹) ابن

۲۹۸ – واقعهٔ صفّین ۱۱ – الاخبار الطوال ص ۱۵۵.
۲۹۹ – طبری ۱۵۲/۶.

زیاد اینان را به «ترابیّه» یعنی «علویّه» می‌نامید . باین توجیه سبئی یعنی حجری وپیروان حجر کسانی بودند که آراء وافکارشان ، افکار ابن سباء یعنی عمّار یاسر بود و باین توضیح برمیگردیم باینکه سبئیّه عبارت بود از آراء وعقاید مردم یمن (یمانی) که در کوفه میزیستند و علی (ع) را دوست میداشتند . بیشتر ساکنان کوفه ازمردم یمن بودند.

از آنچه ذکر شد شبهه‌یی باقی نمی‌ماند که سبئیّه گروهی بودند دوستدار و هواخواه علی (ع) و دشمن عثمان و طرفداران عثمان . این جماعت یاران عمّار یاسر بودند که پیش ازآنان درجنگ صفّین کشته شده بود. بنابراین باین‌نتیجه میرسیم که عنوان سبئیه درواقع مجموعه‌یی از تهمتها بوده‌است که ازروی قصد یا بدون قصد بجماعتی نسبت داده شده است . ازین انتساب گاهی هدف اتهام و جعل اخبار نادرست بوده است چنانکه ازشایعه‌سازی دشمنان معلوم میشود ، گاهی نیز بیزاری و تبرئه ازین انتساب مقصود بوده‌است چنانکه ازاخبار خود شیعیان این معنی بخوبی روشن است زیرا مورخان شیعه سبئیّه را برای اینکه علی (ع) را می‌پرستیدند از جرگهٔ تشیّع خارج کرده‌اند .

شایسته است دراینجا یادآوری شود که وقت ظهور سبئیّه را باید پیش ازنهضت حسین (ع) بدانیم زیرا ازمجموع عقاید باطلی که بآنها نسبت‌داده‌اند هیچ‌نامی ازحضرت‌حسین برده‌نشده‌است وبرای حسین(ع) محل ومقامی درآن دیده نمیشود ، بااینکه قیام امام حسین (ع) یکی از اموری است‌که مایهٔ افتخارآنان وموجب‌استواری مردم آنان بوده‌است.

ازین‌قرائن دلیل تازهٔ دیگری بدست می‌آیدکه اصحاب‌حجر همان سبئیّه بودند زیرا آنان پیش‌از خروج امام حسین (ع) همه کشته شدند ...

نهضت حسین (ع)

حسین (ع) بدعوت مردم کوفه ازمکه خارج شد وبه‌نصیحت ابوبکر بن حارث‌بن هشام(۳۰۰) ونصیحت محمدبن حنفیّه دربارهٔ ماندن درمکه گوش نداد (۳۰۱) هم‌چنین به‌اشاره عبدالله‌بن عباس که به‌یمن رود و از آنجا داعیان بشهرها گسیل دارد (۳۰۲) توجهی نکرد. حتی این نصیحت ابن‌عباس راکه زنان وفرزندانش‌را درمدینه بگذارد نیز نپذیرفت(۳۰۳).

اصرار و ابرام حسین (ع) بخروج این بودکه درین حرکت ازدستور جدش کـه درخواب بوی القاء شده‌است پیروی میکند، ازاینرو : «جز رفتن بسوی عراق» (۳۰٤) هیچ نظر دیگری‌را نپذیرفت .

حسین (ع) کشته شد وپیشگوئی ابن‌عباس کـه گفت : «مرا گمان برآن‌است (۳۰٤) که تو فردا میان زنـان و دخترانت کشته خواهی شد چنانکه عثمان کشته شد ...» بحقیقت پیوست .

---

۳۰۰ – مروج‌الذهب ۸۷/۲ .

۳۰۱ – طبری ۱۹۰/٦– حسین (ع) میفرمود : «اگر درمکانی چنین و چنان کشته شوم ، دوست‌تر دارم تااینکه موجب ازبین‌رفتن حرمت خانه خدا شوم. «سِیر اعلام النبلاء» ۱۹٦/۳۲» .

۳۰۲ – مروج‌الذهب ۸٦/۲ .

۳۰۳ – همان مرجع .

۳۰٤ – سِیَر اعلام النبلاء ۲۰۰/۳ .

با حسین (ع) پسر بزرگترش علی‌بن‌الحسین وسه تن ازفرزندان امام حسن(ع) وپنج تن ازبرادران خودش ودوتن ازفرزندان جعفربن‌ابوطالب و دوتن از فرزندان عقیل‌بن ابوطالب کشته شدند» (۳۰۵) هم‌چنین مسلم بن عقیل که برای دعوت مردم به‌کوفه رفته بود با هانی‌بن عروه پیشوای مردم کوفه کشته شد، و ازیاران و پیروانش جز «سستی و بی‌وفائی» سودی نبرد.

نکتهٔ قابل ذکری که درموضوع قتل حسین‌بن علی شایسته یادآوری است آن‌است که همهٔ کسانیکه با وی جنگ کردند ازمردم کوفه بودند ویك تن شامی درین جنگ شرکت نداشت.

این معنی اثر عمیقی درنفوس مردم بخشید وموجب زهد مردم و انصراف‌آنان ازدنیا شد. ازکشته‌شدن حضرت‌حسین وفرزندان وبرادران وعموزادگان او بیم آن میرفت که نسل رسول خدا صلی‌الله علیه وآله که آن‌همه علی علیه‌السلام درحفظ آن کوشیده بود واهتمام در نگهداری آن داشت قطع شود، جزاینکه بخواست خداوند ظروف و موجبات بقاء علی‌بن‌الحسین که مرض مانع کشته‌شدن وی گردید، فراهم شد، بااینکه عبیدالله‌زیاد نیز ارادهٔ قتل وی‌را کرده بود. (۳۰۶) میدانیم که پیرامون حضرت امام حسین را هاله‌یی از حدیثهای مستند نبوی فرا گرفته بود.

---

۳۰۵ - مروج‌الذهب ۹۱/۲ .

۳۰۶ - سیَر اعلام النبلاء ۲۰۳/۳ .

حدیثهای نبوی دربارهٔ حسین (ع) :

استاد احمد امین مجموعه‌یی از آنها را در کتاب «ضحی‌الاسلام» آورده‌است ازآن‌جمله است: «رسول خدا ـ بنا بروایت‌ابن‌عمر ـ فرموده است : آن دو یعنی حسن وحسین دو گلدستهٔ من هستند» . و بروایت ابوسعید : حسن و حسین سرور جوانان بهشتند ـ ترمذی درستی این حدیث را تأیید کرده‌است» (۳۰۷) . دراخبارالدول نیز ازترمذی روایت شده‌است که : رسول اکرم (ص) فرمود : «حسین ازمن است ومن از حسینم هرکس حسین را دوست بدارد خدا اورا دوست میدارد» (۳۰۸).

کلینی از ابوعبدالله (امام جعفر صادق علیه‌السلام) روایت‌کرده است که این آیه : «فنظر نظرةً فی‌النجوم فقال انّی سقیمٌ" در شأن امام‌حسین نازل شده‌است ، زیرا (ابراهیم) بچشم بصیرت آنچه بنا بود برحسین‌وارد شود ، دید آن‌گاه گفت : «انّی سقیمٌ" ـ من مریضم» ...

ازآنچه درپیرامون حسین وارد شده‌است ، بخوبی روشن میشود که بعقیدهٔ شیعیان امام حسین انسانی روحانی بود که خداوند چنان مقدر کرده بود که بسبب خون او و فداکردن جان شریفش اسلام حفظ شود، ازاینرو شیعیان دوران امام حسین (ع) را بدوره حضرت مسیح مانند کرده‌اند ودراموری حضرت عیسی وحضرت حسین‌را بهم قرین ساخته‌اند

---

۳۰۷ ـ ضحی‌الاسلام ۱/۳۲۱ .

۳۰۸ ـ اخبارالدول ص ۱۰۷ .

ازآن‌جمله دربارهٔ ولادت آن‌دو که برخلاف معمول هردو در ماه ششم تولد یافته‌اند. کلینی از امام جعفر صادق (ع) روایت‌کرده است: «هیچ نوزادی شش‌ماهه تولد نیافته‌است مگر عیسی‌بن مریم و حسین بن علی» (۳۰۹).

هم‌چنین در روایات شیعه آمده است که: «چون حضرت فاطمه به حسین باردار شد ـ جبرئیل نزد رسول خدا (ص) آمده و گفت: فاطمه بزودی پسری خواهد زایید که پس ازتو امّت تو اورا خواهند گشت از اینرو فاطمه از حمل حسین ناخشنود بود وهنگام زادن او نیز همچنان ناخشنود بود. آن گاه امام جعفر صادق (ع) فرمود: در دنیا دیده نشده است که مادری پسری بزاید و ناخشنود باشد ولی فاطمه از آن‌جهت ناخشنود بودکه میدانست آن فرزند بزودی‌کشته خواهدشد...» (۳۱۰).

بنا بروایات شیعه حسین مانند سایر کودکان از پستان مادر شیر نخورد «بلکه اورا نزد پیغمبر (ص) میبردند، آن حضرت زبان خود را در دهان او میکرد و وی آن را می‌مکید وسیر میشد. حسین از پستان هیچ زنی شیر نخورد» (۳۱۱).

امام حسین نمونه کامل قهرمانی ودلاوری اسلامی است درراه دفاع ازحق. شجاعت بی‌مانند حسین وخودداری اوازتسلیم به‌ستمکاران، برای

---

۳۰۹ – اصول کافی ص ۱۲۳ – الاعلاق النفیسه ص ۲۲۷

۳۱۰ – همان مرجع ص ۱۲۳.

۳۱۱ – اصول کافی ص ۱۲٤.

مصعب‌بن زبیر، همان دلاور معروف که با انتقام‌گیرندگان از قاتلان حسین جنگید و آنان را کشت - سرمشق گردید، هنگامیکه مغلوب امویان شد این شعر را که اشاره به‌واقعه کربلاست بخواند:

فأن الالی بالطف من آل هاشم
تأسّوا فسنّوا للکرام التأسّیا (۳۱۲)

(همانا پیشینیان از بنی‌هاشم در کربلا بردباری را پیشه خود قرار دادند و برای آزادمردان آن راسنّتی گذاردند) ...

شهادت حسین(ع) فاجعهٔ بزرگی شدکه شیعیان بسبب آن، قهرمانش را که موجب حفظ وحمایت اسلام گردید، همیشه بیاد می‌آورند و در هرسال مجالس یادآوری ازین حادثه بزرگ با تمام تفاصیل واقعه برپا میشود واین واقعه را پیوسته مانند اعلام خطری بحساب می‌آورند. پس از جنگ با شمشیر، گریه در میان شیعیان و آرزوی برگشت حق به صاحبانش رابطهٔ استواری شده است ... مجالس سوگواری در روزهای وقوع فاجعه ودرهمهٔ ایام‌سال برپا میشود وشیعیان‌بهرمناسبتی میخواهند درین مجالس شرکت‌کنند وآن واقعهٔ جانسوز را زنده نگه‌دارند. دوستی فراوان نسبت‌به‌اهل بیت وگریه سوزناك، برآنان، موجب آن میشود که شیعیان گرد هم جمع آیند و باهم پیوسته شوند. گلدزیهر درپیرامون این موضوع چنین می‌نویسد: «... شیعه اخبار خود را بطریق نظم ونثر درکتابهای بسیاری‌که مشتمل است برحادثه جانسوز کربلا وشرح حال

---

۳۱۲ - الاخبار الطوال ص ۲۷۱ .

شهیدان آورده‌اند نوشتن کتابهای مَقاتل یکی از خصایص شیعه است. نتیجهٔ روایات این فاجعه این بوده است که شیعیان درهمه‌جا دههٔ اول از ماه محرم را وسیلهٔ اجتماع خود قرار داده‌اند ...» (۳۱۳) .

آدم‌متز تشابه جدیدی میان حضرت حسین و حضرت عیسی بدین مناسبت نشان میدهد . وی چنین نوشته است : «بسیاری از چیزهائی‌که برای برانگیختن عواطف در روز جمعهٔ آلام میان مسیحیان معمول‌بوده است ، بروز عاشوراء سرایت کرده‌است» (۳۱٤) :

گلدزیهر از کتاب : «حسین درفلسفهٔ تاریخ» نقل کرده است که : «همانا اندوه برحسین نشانهٔ درستی است که دلالت براسلام میکند و محال است‌که شیعه برحسین اشك نریزد ، زیرا هرشیعه دل خودرا قبری زنده وآرامگاهی حقیقی برای امام شهیدی که سرش‌را ازتن جداکردند قرار داده است» (۳۱۵) .

استاد جواد مُغنیه ازشیعیان معاصر، این معنی را بدین‌گونه بیان کرده‌است: «روزعاشورا فقط بمسلمانان شیعی‌مذهب وبمسلمانان سُنّی اختصاص ندارد بلکه برای همگی مردم جهان است ، زیرا آن‌روز نمونهٔ کامل جهاد و فداکاری وحق وصراحت ونور وحکمت است و برای این فضیلتها نمیتوان دین خاص ولغتی خاص و مذهبی خاص و وطنی خاص

---

۳۱۳ – العقیدة والشریعة ص ۱۷۸ .

۳۱٤ – الحضارة الإسلامیّة فی القرن الرابع ۸۲/۱ .

۳۱۵ – عقیدت وشریعت در اسلام ص ۱٦۹ .

تعیین کرد» (۳۱۶).

پیوستگی مجالس ذکر صوفیان به‌مجالس سوگواری

دور نیست که مجالس ذکر صوفیان ریشه‌اش منتهی به‌مجالس سوگواری حسینی بشود که درآن ناله‌ها بلند واشکها ریخته میشود. مخصوصاً اگر این خبر درست باشد که مجالس سوگواری درزمان مأمون ـ آخر قرن دوم و ابتدای قرن سوم هجری ـ یعنی درآغاز پیدایش ذکر صوفی و مقارن با تحول زهد به‌تصوف منعقد میشده است وباز دور نیست که پیدایش اندیشهٔ حبّ صوفیگری بستگی داشته باشد به‌حبّ شیعیان امامان خود را. درزمانهای بعد زاهدان این دوستی را ازانتساب بشخص معیّن جدا کردند وآن را بخداوند ونمونه‌ها وموجودات عالی نسبت دادند...

«امویان متوجه خطر یادآوری فاجعهٔ کربلا شدند ازاینرو کوشیدند دربرابر آن، حدیث و روایت جعل کنند که مردم درآن روز بجشن و سرور بپردازند ازاینرو حجّاج درزمان عبدالملك آن‌روز را برای مردم شام عید قرار داد وپس ازامویان صلاح‌الدین ایّوبی و سایر پادشاهان خاندان ایّوبی بعد از سقوط خلافت فاطمیان شیعی مصر آن سنّت را ادامه دادند» (۳۱۷).

---

۳۱۶ – شیعه در تاریخ ص ۱۶۶.

۳۱۷ – خطط مقریزی ۳۸۵/۲.

از اموری که یادآوری شیعیان را نسبت به‌فاجعهٔ کربلا نو میکرد، قبر امام حسین (ع) بود که زیارتگاه شیعیان و قبلهٔ آمال آنان است، حتی پاره‌یی از نادانان و غالیان شیعه نام حج بر آن نهادند.

توجه شیعیان به‌قبر حسین (ع) موجب آن شد که متوکّل عباسی بسال ۲۳۶ هـ. ـ ۸۵۰ م. برای منع مردم از زیارت فرمان خرابی آن قبر را داد چنانکه بعداً خواهد آمد ...

شیعه پس از شهادت حسین (ع)

قتل امام حسین اضطراب و جنبش عمیقی در کوفه، خاصه در میان دوستداران آن حضرت که اورا دعوت کرده وقول داده بودند اورا یاری کنند، ایجاد کرد. ازپیشوایان این حرکت پنج تن بودند بنام: سلیمان بن صُرد خزاعی و مسیّب بن نجبهٔ فرازی وعبدالله بن سعیدبن نفیل ازدی و عبدالله بن وال تمیمی و رفاعة بن شداد بجلی (۳۱۸).

سلیمان بن صُرد ازصحابهٔ پیغمبر (۳۱۹) ازیاران علی (ع) در جنگ صفّین بود. دیگران نیز از برگزیدگان اصحاب علی (ع) بودند (۳۲۰) این قیام کنندگان که در تاریخ بنام توّابین مشهور شده‌اند، نهضت خودرا باین آیهٔ قرآن مستند میکردند: «فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر" لکم عند بارئکم فتاب علیکم انّه هوالتواب الرحیم» (۳۲۱).

با جمعیت توابان کوفه، دوستان و یارانی نیز از مردم بصره ومدائن همگام و هم‌رأی بودند و میگفتند: «خدایا گناه ما را ببخش، همانا ما

---

۳۱۸ – تاریخ کوفه ص ۲۹۳.

۳۱۹ – شیعه درتاریخ ص ٤٧ (حاشیه).

۳۲۰ – تاریخ کوفه ص ۲۹٤.

۳۲۱ – تاریخ یعقوبی ٤/۳ – سوره بقره: ٥٤.

توبه کردیم» (۳۲۲) .

جنبش توابان بخوبی اثر عمیقی را که قتل حسین (ع) در نفوس مسلمانان گذارده بودنمایان میسازد، چنانکه‌می‌بینیم این‌جمع، بی‌وجود پیشوا و رهبر و بی‌آنکه بمال و جاهی طمع داشته‌باشند فقط بمنظور فداکاری وافتخار ومحو آثار گناه خود از راه بذل نفس، خروج کردند.

مردم بنظراحترام وتعظیم باین‌توبه‌کنندگان ومجاهدان مینگریستند، چنانکه اهل‌شام پس‌ازاینکه‌این گروه بواسطهٔ‌کمی عدد شکست‌خوردند، آنان را واگذاردند که بشهرهای خود کوچ کنند، ازاینرو مردم کوفه بشهرهای خود واهل بصره ومدائن نیز به‌بلاد خود برگشتند . تمام این حوادث درزمانی بوقوع پیوست که مختار در کار تجهیز لشکری بود تا بر امویان خروج کند. وی کوشش بسیار کرد که گروه توّابین را بخود پیوند دهد ولی موفق نشد زیرا این گروه جز تشفّی خاطر از راه مرگ، برای ازبین‌بردن گناهی که از کوتاهی دربارهٔ قتل پسر رسول خدا (ص)

---

۳۲۲ - مروج‌الذهب ۲/۱۱۰ - علاوه‌براین این موج نهضتها وقیامها درواقع عکس‌العملی نسبت برفتار یزید بود که با مقـدّرات بزرگان بازی میکرد و بافکار وعواطف مسلمانان اهمیتی نمیداد، چنانکه نخست بقتل امام‌حسین (ع) مبادرت‌کرد، پس ازآن بقتل‌عام مردم‌مدینه درمدت سه‌روز پرداخت ودختران وزنان مدینه دربن کشتار (واقعه حـرّه) بدست لشکریان یزید بی‌ناموس شدند. ذهبی درنتیجه‌گیری ازاین فاجعه چنین نوشته است : چون این حادثه شوم پیش آمد خشم مردم بر یزید بسبب قتل امام حسین وخاندان و بجهت بی‌اعتنائی او بـدین ، فزونی یافت چنانکه ابوبلال مرداس‌بن دیهٔ حنظلی ونافع‌بن ازرق و طـوّاف سدوسی ... بروی خروج کردند . سیر اعلام النبلاء ۳/۲۲۰ .

مرتکب شده بودند چیزی خواستار نبودند.

مختار

پس ازآنکه علی‌بن‌الحسین (ع) اززندگی عمومی کناره گرفت، و محمدبن حنفیّه، سومین پسر امام علی‌بن ابی‌طالب نیز از دعوت برای خود دوری گزید ... مختار داخل زندگی وسیاست کوفه شد. در همین زمان عبدالله زبیر از مردم مکه و مدینه برای خود بیعت گرفته بود. عبدالملك مروان نیز پس ازمرگ پدر و واگذاردن معاویةبن یزید امر خلافت را بعموم مسلمانان که هرکس را بخواهند برخود خلیفه کنند، یاران خود را برای بدست‌آوردن خلافت گرد خود جمع کرده بود.

درین هنگام مختار آهنگ انتقام از قاتلان حسین (ع) داشت. اهمیت خروج ونهضت مختار ازآن جهت‌است‌که وی نخستین شیعی‌است که درصدد گرفتن حق شیعه برآمد وتشیّع‌را وسیله رسیدن‌بهدف وغرض تشیّع قرارداد و وی نخستین کسی‌است که بچنین کار بزرگی اقدام‌کرد.

اقدام وی سرمشق بدی شد برای غلات، زیرا آنان دنبال راهی راکه او بازکرده بود گرفتند ودر تشیّع چیزهای بسیاری داخل‌کردندکه پیش ازآن وجود نداشت.

عجیب این‌است‌که همه عقایدغلات بعداً داخل درتصوف شد چنانکه ازین پس خواهد آمد.

در زمان مختار فکر مهدویّتی پیدا شد باین‌گونه که وی بامامت

محمدبن حنفیّه که فرزند علی علیه‌السلام ازغیر فاطمه علیهاالسلام بود. دعوت میکرد* واین امرموجب شدکه جمعی ازغیرعلویان دعوی امامت کنند چنانکه کیسانیّه ... امامت را پس ازمحمد حنفیه گاهی حق پسرش وگاهی حق عمّ اوعبدالله‌بن معاویة‌بن عبدالله‌بن جعفر وزمانی حق محمد بن علی‌بن عبدالله‌بن عباس دانسته‌اند ...

برخی دربارۀ مختارعقیده دارندکه وی ادعای نبوت کرده‌است(۳۲۳) ولی این نسبت بنظر بعید میرسد زیرا مختار مردم را بامامت محمدبن حنفیّه دعوت میکرد بلکه گاهی اورا مهدی میخواند (۳۲٤) و چنانکه معلوم است این گونه دعوت باادعای نبوت منافات دارد.

مختار کسی بودکه نخستین‌بار درتاریخ تشیّع ازموالی (غیرعرب‌ـم) یاری خواست وهمین امر موجب سستی کار او و پراکندگی عرب از پیرامون او گردید (۳۲۵).

دراینجا باید باین‌نکته اشاره کنیم که دوران تشیّع ایرانیان درتشیّع

---

* «... مادر محمد حنفیّه ازبنی‌حنیفه بود وبنابراین اورا ابن حنفیّه‌میگویند وهنگام مرگ‌شصت‌ونُه سال داشت. در سنۀ احدی وثمانین (۸۱ هـ.) وفات یافت. لیکن شیعۀ او برآنند که او زنده است درکوه رضوی نزدیك بمدینه ومهدی موعود اوست ودرظهور او عالم ازعدل مملوّ خواهد شد ... مجالس‌المؤمنین - چاپ تهران ص ۳۷٤ (م)».

۳۲۳ - مختصرالفرق بین‌الفرق ص ٤٤.

۳۲٤ - طبقات ابن‌سعد ۸٦/۵.

۳۲۵ - طبری ۱٤۷/۷.

پیشین موقتی بود زیرا آنان پس ازمختار درپیرامون عباسیان جمع شدند ودوستی آنان را پذیرفتند تاآنکه ازجانب سفّاح واز جانب منصور ودر آخر ازسوی هارون ضربتهای هولناك برایشان فرود آمد ...

ازین شواهد ودلائل معلوم میگردد که دوران ایرانیان درتشیّع بلکه دراسلام فقط وسیله‌یی بوده است برای برگرداندن مجد پیشین وبرداشتن سلطهٔ عرب ازروی شانه‌هاشان* بعداً خواهیم دید که دوران تصوف

---

* این گفته وادعای مؤلّف نتیجهٔ القای پاره‌یی ازگفته‌ها ونوشته‌های نویسندگان غربی است که عموماً درآراء وعقاید خود پیرامون اسلام بیشتر انگیزهٔ سیاسی و تفرقه‌انداختن میان مسلمانان دارند همچنین اثر سوء نیّتی است که جمعی ازمورخان و صاحبان ملل ونحل نسبت بشیعه وایرانی داشته‌اند زیرا دروجود آنان هنوز تعصب عرب و عجم وتسنّن وتشیّع وجود داشته ودارد وازاینرو نمیخواهند بعلت اصلی و فلسفهٔ واقعی اسلام‌آوردن وشیعه‌شدن ایرانیان پی ببرند.

ایرانیان چون دارای فرهنگ وتمدن قدیمی وهوش وفهم طبیعی بودند بمزایای حقیقی اسلام که عدل اجتماعی و برادری وبرابری همهٔ مسلمانان با یکدیگر ازنظر حقوق مکتسب بود ، پی بردند واین اصل عالی اسلام را که «برتری به‌پرهیزگاری وخصائل اخلاقی است» ازجان ودل پذیرفتند وازاینرو بدین جهانی اسلام گرویدند وچون دنبال روش اسلام ومقصود خدا وپیغمبر را ازدین اسلام درمذهب تشیّع دیدند ازین‌جهت آن‌را بعنوان آیین برگزیدند ولی چنانکه درهمین کتاب با شواهد و ادلّه بسیار این موضوع تحلیل شده است بیشتر عربها درزمان خود پیغمبر و پس از رحلت وی هنوز دارای همان خُلق وخوی عربهای جاهلیّت بودند و اقویا بر ضعفا وعربها برعجمها میخواستند فرمانروایی کنند ازاینرو بمذهب تسنّن گراییدند که موافق اندیشهٔ آنان بود (م) .

نیز آمیخته بهمین هدف بوده‌است.

مورخان «بداء» را که یکی از اندیشه‌های مهمی‌است کـه داخل در تشیّع شده‌است به‌مختار نسبت‌داده‌اند واین عقیده درتمام دوران تشیّع تاکنون درمیان شیعیان وجودداشته و دارد.

پیش ازآنکه وارد این بحث شویم، شایسته‌است یادآوری کنیم که لفظ بداء ممکن‌است از مدلول‌این آیه گرفته شده باشد: «وبدالهُم من الله مالم یکونوا یحتسبون» (۳۲۶).

بغدادی (۳۲۷) وشهرستانی (۳۲۸) و اسفراینی (۳۲۹) این فکر را از پیروان مختار دانسته‌اند.

خلاصه آنچه مؤلفان کتابهای ملل وفرق درین باره نوشته‌اند آن‌است که: مختار یاران خود را وعدهٔ پیروزی میداد، چون پیروز میشدند آن را دلیل صدق دعوی خود میگفت واگر مغلوب میشدند بایشان میگفت: «همانا خدا مرا بدان وعده داده بود ولی برای او بداء حاصل شد، برای اثبات مدعای خود باین آیه استدلال میکرد: یمحوالله مایشاء و یثبت و عنده ٔام الکتاب» (۳۳۰).

آنچه این نظر را تضعیف میکند این‌است که: کسانی این نسبت را

---

۳۲۶ - زمر: ۴۸

۳۲۷ - مختصرالفرق بین‌الفرق ص ۳۵.

۳۲۸ - الملل ونحل ۱/۲۳۷.

۳۲۹ - التبصیر فی‌الدین ص ۱۸.

۳۳۰ - مختصرالفرق بین‌الفرق ۴۷ - سوره رعد: ۳۹.

به‌مختار داده‌اند که نسبت‌دعوی پیغمبری باوداده‌اندوچنانکه ازین‌پیش دیدیم درین گفتار اختلاف و تهافت وجود دارد.

طبری درحوادث سال ٦٧ ه‍. که همزمان روزگار مختار است، گفته است‌که: عبدالله‌بن نَوف چنین‌عقیده داشته‌است وهنگامی‌که لشکریانش از مصعب‌بن زبیر فرار کردند بآیهٔ نامبرده استشهاد کرد (۳۳۱).

نوبختی نیز همین عقیده را دارد وپیروان ابی‌الخطّاب را اسماعیلیّه نامیده است (۳۳۲) ازین‌بیان روشن میشودکه نسبت بداء به‌مختاردرست نیست ...

نمونه روشن‌بداء درمذهب شیعه مربوط به‌اسماعیل فرزند امام‌جعفر صادق(ع) است‌که آن‌امام نخست وی‌را عهده‌دار امامت پس ازخود قرار داده‌بود ولی چون درزندگی امام وفات‌یافت، بنا برعقیدهٔ شیعه: «همانا برای خداوند عزوجل در امامت اسماعیل بداء پیدا شد» (۳۳۳) ❋.

---

۳۳۱ - طبری ۱۵۳/۷.

۳۳۲ - فرق‌الشیعه ص ٦٩.

۳۳۳ - فرق‌الشیعه ص ٦٩ - ❋ درباره نامزدی اسماعیل بامامت رجوع شود بحاشیهٔ مترجم در ذیل اسماعیلیه‌حاشیهٔ ❋ ۲ پیش ازشمارهٔ ٤۳۲، (م).

تحقیق در معنی بداء

پس ازآنچه ذکر شد میتوانیم بداء را بدینگونه تحلیل و توجیه کنیم که : بداء عبارت است از اطلاع امام برامری که براو روشن نبوده و وظواهر امرخلاف آن‌را میرسانده‌است ازقبیل اینکه فرزندی برای امام بوجود آیدکه ظاهراً جانشین امام خواهد بود، بعد بطریقی برامام روشن شود که خداوند آن فرزند را برای جانشینی او اختیار نکرده ، بلکه برادر او را اختیار کرده است . در همین هنگام فرزند نخستین بمرگ طبیعی وفات کند تا فرزندی که درواقع نامزد امامت بوده‌است، جانشین امام گردد .

شیخ مفید این معنی را به‌نسخ ارتباط داده است و نمونه‌های آن : «فقیر گردانیدن پس از غنی‌کردن و بیمارکردن پس از عافیت‌دادن و میراندن پس از زنده‌کردن» (۳۳٤) میباشد . ودر همین موضوع گفته است : «همانا کسانی که با او وپیروان او درین باره مخالفت کرده‌اند، فقط اختلاف درلفظ است نه درغیرآن» (۳۳۵) .

کاشف‌الغطاء نیز درمورد بداء رأی خود را چنین بیان کرده‌است :

---

۳۳٤ - اوائل‌المقالات ص ٤۵ .

۳۳۵- همان مرجع .

«اگر بداء نباشد، نمیتوانیم صدقه ودعا و شفاعت وگریهٔ پیغمبران و ترس شدید آنان را از خداوند ـ بااینکه هیچگاه خدا را نافرمانی نکرده بودند ـ توجیه کنیم. همانا ترس آنان از آن علم پنهان بود که بداء نیز ازآن سرچشمه‌میگیرد وهیچکس‌را برآن آگاهی نیست» (۳۳۶).

دراینجا مناسب‌است که‌برای روشن‌شدن موضوع بروایتی‌که اوزاعی از امام محمد باقرنقل کرده‌است اشاره کنیم. وی ازامام دربارهٔ معنی این آیه پرسید: «یمحوالله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب» خداوند آنچه‌رابخواهدمحوو آنچه‌راخواهداستوارمیکندودرنزداوست‌ام‌الکتاب (دفتر مشیّت الهی). امام بروایت ازپیغمبر اکرم (ص) چنین پاسخ داد: «صدقهٔ درست وبمورد وکار خوب انجام‌دادن ونیکی بپدر ومادر وصلهٔ رحم بدبختی رامبدل به‌خوشبختی میکند و مایه زیادی عمر وجلوگیری از پیش‌آمدهای بد میشود» (۳۳۷).

ازآنچه گفته‌شد روشن میشود که عقیدهٔ به‌بداء امری‌است اسلامی و ارتباطی به غلوّ و مدعیان نبوت ندارد. هم‌چنین این عقیده مخصوص شیعه نیست (۳۳۸) ❊ ...

---

۳۳۶ – اصل‌الشیعه واصولها ص ۱۹۲.

۳۳۷ – محاسن‌المساعی ص ۱۳۹.

۳۳۸ – صفة الصفوة ۸۱/۳.

❊ کلمه بداء بهمین معنی که دراینجا دربارهٔ آن بحث شد، درمحاورات ونظم و نثر ازهمان قرون اولیه اسلام دیده میشود. طبری درتاریخ خود آورده‌است: که هنگامیکه عایشه، پس ازکشته‌شدن عثمان بسوی مدینه برمی‌گشت درراه بمردی از خویشاوندانش بنام ابن ام کلاب برخورد، ازوی اخبار را جویا شد. ابن ام کلاب

←

پاسخ داد : مردم عثمان را کشتند. گفت: پس ازآن چه کردند ؟ جواب داد: کارها به‌بهترین وجهی درمجرای خود قرارگرفت ومردم همگی به‌علی‌بن ابی‌طالب بیعت کردند. عایشه فریاد زد : ای، کاش آسمان بزمین فرودمی‌آمد ! پس ازآن گفت: برگردانید مرا ، برگردانید مرا، آن‌گاه بسوی مکه برگشت ومیگفت: بخدا سوگند عثمان مظلوم کشته‌شد. بخدا سوگند بخونخواهی اوقیام میکنم. ابن ام‌کلاب گفت: توخود میگفتی : بکشید این ریش‌درازرا زیرا وی کافر شده‌است ... گفت : آن زمان چنان گفتم ولی گفتهٔ آخر من بهتر ازگفتهٔ اول من‌است .

ابن‌ام‌کلاب‌این اشعار را خواند :

منك البداء و منك الغير — ومنك‌الرياح ومنك‌المطر
وانت امرت بقتل الأمام — و قلت لنـا انـّه قدكـَفـَر

اعیان‌الشیعه – جزء ۳۹ ص ۱۹۶ (م)

فصل سوم

غلوّ و غالیان

بنا بگفتهٔ شیخ‌مفید : غلوّ در لغت : «تجاوز از حد و خروج از قصد است» (۳۳۹) . و در اصطلاح بکسانی بستگی دارد که : «در حق امامان خود پا ازحد بیرون میگذارند چنانکه آنان را ازجنبهٔ بشریت خارج وداخل مرتبهٔ‌خدائی میکنند: گاهی یکی ازامامان را بخدا وگاهی خدا را بامام مانند مینمایند» (۳۴۰) . درین معنی شهرستانی وشیخ‌مفید هم‌رأیند .

دراینجا باید حقیقت ساده‌یی را توضیح دهیم وآن عبارت است از اینکه : غلوّ تا اندازه‌یی در طبع هرانسان متدیّنی درهرزمان و مکان وجود دارد، ، زیرا از لوازم وطبیعت دینداری اعتقاد به‌معجزات و امور خارق عادت‌است واین معنی درواقع نوعی غلوّ دربارهٔ پیامبران علیهم السلام است .

از امتیازات آشکاری که دین اسلام را ازدیگر ادیان پیشین جدا

۳۳۹ـ تصحیح‌الاعتقاد ص ۲۱۷ .

۳۴۰ - الملل ونحل ۱/۲۸۸ .

میسازد آن است که در بسیاری از آیات قرآن کریم تأکید شده است براینکه پیغمبر اسلام بشر است ومعجزهٔ او نص قرآن کریم است که درواقع کلام خدا میباشد وپیغمبر آن را نقل کرده است.

قبول این معنی تا اندازه‌یی برنفوس انسانی دشوار بود، چنانکه عمر با آنکه خود معارض غلّوکنندگان وازمجتهدان اولی اسلام بود، در ابتدا وفات پیغمبر را انکار کرد ـ چنانکه معروف است ـ زیرا بگمان وی پیغمبر بالاتر ازین بود که بمیرد. پس از آنکه ابوبکر آیه‌یی ازقرآن خواند که درآن تصریح شده بود بمرگ پیغمبر، تسلیم شد. پس از عمر بازهم بسیاری از مسلمانان نتوانستند خود را قانع کنند و کتابهای زیادی دربارهٔ معجزات وخوارق عادات پیغمبر (ص) نوشتند. حتی قبل ازاینکه موضوع غلّو درتشیّع پدید شود و گروهی برای امامان مرتبهٔ خدایی قائل شوند، جمعی از پیروان عایشه در جنگ جمل که در پیرامون شتر جمع شده بودند و جان خود را فدا میکردند وازپیرامون شتر پراکنده نمیشدند، آن حیوان را بمقام روحانی وقدسی ارتقاء داده بودند، چنانکه دوقبیلهٔ: ضبّه و ازد که بیشتر گرد آن را فراگرفته بودند پشگلهای آن را برمیداشتند وبازمیکردند ومی‌بوییدند ومیگفتند: «پشگل شترمادر ما (عایشه) بوی مشك میدهد». (طبری ۲ لیدن ۱/ ۳۲۰۴ درحوادث واقعهٔ جمل سال ۳۶) بنابراین وقتی عواطف واحساسات جمعی درجنگ جمل بدان پایه رسید که دربارهٔ شتر عایشه غلّو کنند، جای شگفت نیست که گروهی از مردم نیز دربارهٔ افراد انسانی غلّو نمایند،

خاصه اگر این غلوّ دربارهٔ انسانهایی باشدکه دربارهٔ فضایل ومناقب آنان هیچ‌تردید و گفتگویی نباشد. ازاینجا موضوع پیدایش غلوّ آغازمیشود، چه‌آنکه جمعی ازمردم نادان وساده، درنتیجهٔ عواطف دینی ومعارضه با دشمنان خود دربرابر افتراءات واتهاماتی که آنان بمقدسان و پیشوایان اینان نسبت داده‌اند ناگزیر شدند جزء بجزء ودلیل دربرابر دلیل، مطالب واخبار غلوآمیز بسازند .

امااینکه چرا غلوّ درشیعه پیدا شد باید علت را انگیزه‌های روحی ونفسی بدانیم وآن سهل‌انگاری وبی‌وفایی بود که درمردم کوفه نسبت باامام وپیشوای‌خود حضرت‌علی(ع) درزمان خلافت آن‌امام وجود داشت تا بدان حد که علی (ع) بسبب عصیان‌کاری ونفاق آن مردم شهید شد، عکس‌العمل آن پیدایش دوستی بدرجهٔ افراط همان‌مردم بود نسبت بوی وبیزاری ازدشمنان او و چون دردوستی ودشمنی هردو زیاده‌روی شد بدرجهٔ غلوّ رسید ودر نتیجه گروه غالیان پیدا شدند .

دکتر طه‌حسین نیز همین نظر را تأیید کرده ودر تعلیل آن چنین گفته است : «این عزاء وتسلیتی بود برای خودشان از بدیهایی که در زمان زندگی امام نسبت بوی انجام داده بودند» (۳۴۱) . دلیل دیگری نیز برین‌افزوده است وآن ستم وفشاری بود که ازجانب امویان برآنان در بارهٔ مذهب وعقیده وارد میشد ودر آن هنگام اختلاف وسیعی که در روش حکومت علی و فرمانروایی امویان وجود داشت برآنان روشن

۳۴۱- علی و فرزندانش ص ۱۸۸ .

گردید .

دکترعلی وردی درضمن تأییدنظردکترطه‌حسین موضوع‌را بدین‌گونه توجیه میکند : «مردم عراق در دوستی پیغمبر بمانند دوستی علی غلّو نکردند زیرا ازدوستی محمد(ص) منع نشده‌بودند وبا فرمانروایان خود در دوستی پیغمبر (ص) شریك بودند» (٣٤٢) ....

آغاز پیدایش غلّو را باید از سبئیّه، پیروان حجربن عدی ، بدانیم. این گروه را عمّال اموی بسبب‌اینکه عثمان‌را تکفیرکرده بودند ودشنام میدادند وعلی رادوست میداشتند وازوی بیزاری نمی‌جستند، میکشتند ولی این کشتار درعقیدهٔ کوفیان تغییری نداد بلکه آنان را درعقیده و ایمان خود و ادامهٔ برآن استوارتر کرد ... * .

---

٣٤٢ – مهزلة العقل البشری ص ٨٧ .

* یادداشت از مترجم : «دراینجا مؤلف به‌شرح‌حال چند تن ازغالیان که همه به‌بددینی شهرت دارند پرداخته ومطالبی درپیرامون آنان ذکر کرده‌است که چون خالی از فائده بنظر رسید به‌پیروی ازآنچه درپیشگفتار بدان اشاره شده‌است: (در ترجمه پاره‌یی ازمطالب که سودمند بنظر نرسد یا ازنظر مستندات واستدلان استوار نباشد حذف میشود) ازترجمه آنها خودداری شد .

نام غالیانی که مؤلف درکتاب آورده‌است بدین‌گونه است :

١ – بیان‌بن سمعان نهدی (مقتول درسال ١١٩ هـ. ٧٣٧ م)

٢ – مغیرةبن سعید بجلی (مقتول درسال ١١٩ هـ. ٧٣٧ م)

٣ – ابومنصور عجلی (مقتول درسال ١٢١ هـ. ٧٣٨ م)

٤ – عبدالله‌بن معاویه (متوفی سال ١٣٠ هـ. ٨–٧٤٧ م)

٥ – ابوالخطاب‌محمدبن ابی‌زینب (مقتول ١٣٨ هـ. ٦–٧٧٥ م)

درپایان نام هشام‌بن الحکم (متوفی سال ١٩٩ هـ. ٦–٨١٥ م) را نیز در عداد

←

→
نامبردگان آورده وعقیده اورا دربارهٔ نوعی ازتجسیم مستند بدلیل عقلی ذکر کرده است .

ولی هشام‌بن حکم بروفق کتابهای معتبر شیعه ونظر علمای مـا از شاگردان و یاران دانشمند ومتکلّم حضرت امام‌جعفر صادق علیه‌السلام بود . او در احتجاج و استدلال ومجاب‌کردن خصم به‌طریق ادله کلامی وعقلی شهرتی بسزا دارد وشأن وی اجل است ازنسبت غلـوّ بوی .

مؤلف درآخـر فصل غلات عقیدهٔ علمای بزرگ شیعه را دربارهٔ آنـان چنین خلاصه میکند : «پس ازآنچه ذکر شد لازم‌است این‌نکته را دراینجا درباره عقیده شیعیان معتدل نسبت به‌غلات یادآوری کنیم تـا حق بباطل آمیخته نگردد : صدوق قمی استاد شیخ مفید دربارهٔ‌غلات چنین نوشته است : «اعتقاد مـا دربارهٔ غُلات و مفوضه آن‌است که همهٔ آنان کافر بخداوند هستند واینان ازیهود ونصاری ومجوس و قدریّه و حروریّه بلکه ازجمیع اهل بدعت وضلال بدتر هستند ...

خداونـد فرموده است : «ماکـان لبشر ان یؤتیه الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عباداً لـی من‌دون‌الله ولـکن کونوا ربّانییّن بما کنتم تعلمون الکتاب وبماکنتم تدرسون ولا یأمرکم ان‌تتخذوا الملائکة والنبییّن ارباباً ایأمُرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون» اعتقادات صدوق ص ۳۹ – سورهٔ آل عمران ۷۹-۱۸۰.

فصل چهارم

برگشت به «تطوّر تشیّع»

علی‌بن الحسین زین‌العابدین (ع)

... علی‌بن الحسین (ع) بسال ۳۸ در زمان زندگی جدش علی‌بن ابی‌طالب درمدینه متولد شد. هنگام شهادت جدش دو سال از عمر او میگذشت وهنگام شهادت پدرش درکربلا بیست‌وسه سال داشت. وی در کربلا بیمار بود و بچشم خود مرگ برادران وعموهای خود را مشاهده کرد ...

حوادث وبلایایی که بروجود وی وارد شده‌بود، موجب آن گردید که‌ازجاه ومال و مردم وهرچه بستگی بمقام وامارت دارد کناره‌گیری کند.

علی‌بن الحسین با حادثات و فجایع هول‌انگیزی در مجتمع اسلامی هم‌عصر بود: بچشم خود دید که مردم با یزید پس از واقعهٔ ننگین حرّه (۳۴۳) بعنوان بندگی وبردگی او بیعت کردند. هم‌چنین مشاهده

---

۳۴۳ - مروج‌الذهب ۹۲/۲ - الاخبار الطوال ص ۲۳۵.

کرد که ازطرف امویان خانه کعبه را به‌منجنیق بستند . با دوران شوم فرمانروایی حجاج‌ستمکار درعراق وبا جنبش کیسانیه ومختار وجنگهایی که عالم اسلام را بخون کشید همزمان بود .

پس ازدیدن این‌همه پیش‌آمدهای ناگوار برآن شد که از مردم دنیا کناره‌گیرد وبگریه برعزیزان وبرادران وخویشاوندان ونمونه‌های کامل انسانیت‌که بدست ستمکاران شهیدشدند بپردازد وبرافکار وآراء غریبی که بریشهٔ اسلام زیان وارد میساخت افسوس بخورد .

علی‌بن الحسین (ع) ـ چنانکه ازقرائن آشکاراست ـ مردم عراق‌را دوست نمیداشت وآنان را بسیار نکوهش میکرد. چندتن ازمردم عراق وی را ثنا گفتند ، به‌آنان گفت : چه‌انـدازه شما نسبت‌بخدا دروغگو و گستاخید ، ما از نیکان قوم خود هستیم وهمین اندازه ما را بس‌است‌که از نیکان قوم خود باشیم» (۳۴۴) .

هم‌چنین آن‌حضرت باکسانی‌که عادت بدشنام‌دادن ازشیعیان داشتند ونیز باکیسانیه دشمن‌بودومیفرمود : «شهادت میدهم‌کـه شما ازآن قوم نیستید که خداوندد ربارهٔ آنان‌فرموده است : «والذین جاءوا من‌بعدهم یقولـون ربّنا اغفر لناولأخواننا الـذین سبقونا بـالأیمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربّنا انّك رؤوف" رحیم"» (۳۴۵) .

هم‌چنین آن امام غلّو را نمی‌پسندید و دوست نداشت که هیچکس

---

۳۴۴ – طبقات ابن‌سعد ۱۵۸/۱ .

۳۴۵ – مع‌الشیعة الامامیّة ۴۲ – سورهٔ حشر – ۱۰ .

اورا بالاتر ازمسلمانان بداندومیگفت : «ای مردم ما را بدوستی اسلام دوست بدارید . دوستی شما تا آن‌اندازه دربارهٔ ما استوار باشد که عار برما نگردد» (۳۴۶) .

علی‌بن‌الحسین خود را یکی ازمردم بحساب می‌آورد وبا فقیهان و قاریان بخوبی برخورد میکرد و بگفتار آنان گوش میداد، ازسعیدبن جُبَیر (مقتول بدست حجاج درسال ۹۴ هـ. ۷۰۱ م.) سؤال میکرد و اعتراف داشت که درنزد او تلمذ کرده است .

علی‌بن‌الحسین (ع) به‌فروتنی وسلامت‌جویی وچشم‌پوشی از گنهکار شهرت داشت . عفو واغماض آن بزرگوار از گنهکاران برای زهاد سرمشق گردید، چنانکه عبدالله‌بن عون‌بن ارطبان که اززاهدان بصره بود هرگاه کسی ویرا خشمگین میساخت میگفت : «آفرین برتو» (۳۴۷) .

اهمیت خاصی که برای علی‌بن‌الحسین درتشیّع وجود دارد آنست‌که او چهارمین امام است نزد شیعه امامیه واسماعیلیه ونخستین امامی‌است که زهدمطلق رادر زندگی روش خود قرارداد، چنانکه درهیچ جنگی‌و اختلافی وارد نشد ودر هیچ امری ازامور دنیا دخالت نکرد و راهی‌را برای زاهدان بعد از خود باز کرد که پیش ازوی نبود وآن دعاها و مناجاتهای مخصوص اوست که از آنها رقّت بیان و سوزدل و شیوایی نمایان‌است، ولی همهٔ اینها دربرابر موضوع دیگری کوچک مینماید. آن

---

۳۴۶ - طبقات ابن‌سعد ۱۵۸/۵ - ارشاد شیخ‌مفید چاپ‌سنگی تهران ۱۳۲۵ هـ.
۳۴۷ - صفة‌الصفوة ۲۴۰/۳ .

موضوع عبارت است ازاینکه آن امام فرزند شاهزاده خانمی ایرانی از دودمان ساسانیان بود * .

این انتساب برخی از پژوهندگان را برآن داشته‌است که دعوت اسلامی را درپیرامون آن امام بدانند و ویرا بحق شایستهٔ تاج ساسانی معرفی کنند چنانکه برعرب وعجم یکسان فرمانروایی کند وهمه گردن بطاعت او نهند* .

---

* بنا بگفتهٔ عالم جلیل شیخ طبرسی درکتاب اعلام‌الوری فی‌اعلام الهدی ص ۱۵ چاپ ۱۳۱۲ هجری نام مادر حضرت سجّاد شه‌زنان یا شهربانویه دختر یزدگرد است داستان‌همسری وی با حضرت حسین(ع) بدین گونه اتفاق‌افتادکه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام حریث‌بن جابر را بیکی ازشهرهای‌مشرق بعنوان عامل گسیل داشت، وی ازآن شهر دو دختر یزدگرد را نزد امام فرستاد . امیرالمؤمنین یکی را همسر حسین (ع) ودیگری را همسر محمدبن ابی‌بکر کرد، از همسر حضرت حسین ، زین‌العابدین واز همسر محمد ، قاسم تولد یافت . بنابراین ، حضرت سجّاد وقاسم بن‌محمد پسرخاله هستند (م) .

* مؤلف کتاب چون خود درانگلستان (کمبریج) درس خوانده و با کتابها و اندیشه‌های مستشرقان ومورخـان آشنائی دارد در پاره‌یی از مواضیع ومسائل این کتاب تحت تأثیر افکار ونوشته‌های مستشرقان ومورخان غربی قرار گرفته وبگفته آنان استناد کرده است کـه ازنظر دینی ومعنوی خاصه ازنظر مذهب شیعه و آراء وعقاید دانشمندان شیعی قابل توجه واعتبار نیست . مترجم چون بمطالب تاریخی مستند و درست این کتاب بیشتر توجه دارد تا بعقاید گوناگون و تازه که ناشی از دید مادی گری ومایهٔ زیان‌رساندن بحقایق واصول مسلم دینی ازجانب بیگانگان‌است ازاینرو به‌پیروی ازآنچه درمقدمه یادآوری‌شد ازترجمه آن‌گونه‌مطالب خودداری کرد ولی پاره‌یی ازآنها را که خود مؤلف تضعیف وتزییف کرده است برای نمونه آورد ازجمله همین قسمت است که اشاره بشایستگی امام چهارم برای حمل تـاج ساسانی و ذکـر عقاید سخیفی از قبیل عقیده گوبینو و براون وامثال آنان دارد. ←

احمد امین درین موضوع بدین گونه نظر خودرا بیان داشته است :

«از چیزهایی که به‌عقاید دینی ایرانیان قدیم بستگی دارد ودرپاره‌یی از مسلمانان اثر گذارده است این است که ایرانیان بپادشاهان خود چنان مینگریستند که گویا آنان موجوداتی آسمانی والهی هستند وخدا آنان را برای پادشاهی وفرمانروایی برگزیده وسروری‌را بآنان اختصاص‌داده وایشان را بروح خود تأیید کرده‌است ، ازاینرو آنان سایهٔ خدا در زمین هستند ... پس عقیده شیعه دربارهٔ علی وفرزندانش همان عقیده پدران ونیاکان نخستین آنان دربارهٔ پادشاهان ساسانی و دوگانه‌پرستی ایرانیان است و رافضیان ازآن عقاید الهام گرفته‌اند (۳٤۸) »* .

→
آنچه نزد شیعیان مسلّم است آن‌است که مقام امام که ازجانب خداوند تعیین شده است ، بسیار بالاتر و والاتر از تاج ساسانی ونظیر این امور وعناوین ظاهری‌است. امام دارای مقام ورتبه‌یی است کـه هیچیك ازمراتب ومناصب ظاهری و دنیاوی نمیتواند با آن برابری کند (م) .

۳٤۸ - فجرالاسلام ص ۱۳۷ .

* منظور احمد امین ازاینکه ایرانیان به‌شاهان خـود جنبهٔ آسمانی و خدایی میدادند همان است که درتاریخ ایران ازآن به«فـَرّه ایزدی» تعبیر شده‌است. شاید ریشهٔ این‌عقیده وسنّت امری‌علمی وطبیعی بوده‌است وبعداً مانند بسیاری ازین گونه امور، جنبهٔ داستانی واساطیری بخود گـرفته وبرآن شاخ وبرگهایی افزوده شده است . اصل این عقیده شاید بستگی داشته است بمراقبت وتوجه کاملی که ایرانیان دربارهٔ پاکی نژاد وشناسائی تخمه‌داشته‌اند وهمیشه می کوشیده‌اند که تخمه خاندان اصیل پادشاهان به‌نژاد وتخمه نامعلوم وناپاك آلوده نشود. درستی این‌عقیده دردین جهان‌بین اسلام نیز تأیید شده است ، چنانکه دربارهٔ پرورش کودك وتوجه‌به‌شیر و احوال واخلاق روحی پدر ومادر تا بدانجا سفارش شده‌که خلاصه آنها درین جمله بیان شده‌است : «السعیدُ سعیدٌ فی بطن امه والشقیُّ شقیٌّ فی‌بطن امّه». درتعلیم و
←

این عقیده خلاصهٔ عقیدهٔ گوبینو است که در کتاب خود: «دین وفلسفه در خاورمیانه» نوشته است دکتر حسن ابراهیم پس ازنقل عقیدهٔ وی چنین نوشته‌است: «این نظریه، یك عقیدهٔ سیاسی بوده‌است که ایرانیان درآن اختلافی نداشته‌اند وآن این بوده‌است که فقط علویان حق گذاردن تاج را دارند واین ازجهت اختصاصات وامتیازات دوجنبه‌یی است که در آنان وجود دارد، زیرا آنان ازطرفی وارث ساسانیان هستند بسبب انتساب به‌مادرشان شهربانو شاهزاده‌خانم ایرانی دختر یزدجرد آخرین پادشاهان ساسانی وازطرف دیگر امامان، بحق رؤسای دین هستند» (۳٤۹) *.

براون نیز با این نظریه هم‌عقیده است ...

→

تربیت امروز نیز موضوع تأثیرخون و شیر و اخلاق پدر ومادر در پرورش کودك کاملاً مورد توجه علماست.

اما ادعای ناروای احمد امین معلوم‌الحال که اندیشه‌های نادرست واتهامات مغرضانهٔ وی نسبت به‌تشیع درآثار قلمی او بخوبی نمایان است وخوشبختانه امروز در خود مصر و کشورهای عربی بسیاری ازدانشمندان ومحققان به‌سستی و نادرستی نظریات وی دربارهٔ شیعیان پی برده‌اند، دربارهٔ تطبیق عقاید شیعیان با عقایدایرانیان قدیم واینکه ریشه تشیّع ازایران قدیم گرفته شده‌است، باندازه‌یی سست وبرخلاف تحقیق وتاریخ است که برای محققان نیازی به‌ردّ آن نیست چنانکه درهمین کتاب با دلائل واسناد بسیار روشن ثابت شده‌است. تشیّع اززمان پیغمبر آغاز گردید و ارکان نخستین شیعه از اصحاب بنام پیغمبر صلی‌الله علیه وآله بودند وبجز یك تن همه عرب بودند. درجنگ صفّین که یاران وشیعیان علی علیه‌السلام در رکاب آن حضرت با آن‌همه جانفشانی می‌جنگیدند همه عرب بودند ونزدیك هشتاد تن از اصحاب وسران مسلمانان بودندکه درك خدمت وصحبت پیغمبررا کرده بودند(م).

۳٤۹ – الفاطمیون فی مصر ص ٦۷.

* عقیده دکتر ابراهیم نیز درسخافت وسستی کمتر ازعقیده دکتر امین نیست

←

حقیقت آن‌است که این نظر دارای پایه استواری نیست ، زیرا از علی‌بن‌الحسین هیچگاه دعوتی بعمل نیامد که دلیل برتوجه ایرانیان بآن امام باشد ، بلکه در زمـان آن حضرت ، مختار خروج کرد وپیروان او بیشتر ازموالی بودند وهیچوقت بوسیلهٔ آنان دعوتی بعمل نیامد، پس‌از آن قیام وشورش عبدالرحمن‌بن اشعث پیش آمدکه ماده اصلی آن‌را نیز موالی تشکیل داده بودنـد وهیچگاه ازطرف آنـان صدایی بنام علی‌بن الحسین (ع) بلند نشد... اصولاً علی‌بن‌الحسین درزندگی‌خود نه بموالی ونه بهیچ حزب یا دینی‌بستگی نداشت...

ازهمهٔ اینها گذشته، در هیچیك ازکتابهای تاریخ وملل ونحل مطلبی که عقیدهٔ احمد امین ودکتر ابراهیم را تأیید کند ، دیده نمیشود ــ شاید گوبینو و براون وپس ازآن‌دو احمد امین به‌پیروی ازآنان خواسته‌اند میان عقاید و آیین ایرانیان قدیم وتشیّع بستگی وپیوندی بدهند و این انتساب را دستاویز خود قرار داده‌اند وتوجه نکرده‌اندکه درین انتساب

←

وهردو ناشی ازگفته‌های بیگانگان ونتیجهٔ‌کم‌اطلاعی وبی‌خبری ازکتب‌صحیح‌تاریخ است. درتمام کتابهای شیعیان ودرگفتاربزرگان شیعی هیچگاه ذکری ازتاج‌ساسانی یا حتی کوچکترین آیین‌ظاهری فرمانروایی برای‌امامان دیده‌نمیشود. امامان شیعه همگی درعدم‌توجه بزخارف‌دنیا پیروپدر بزرگوارشان، امام‌نخستین‌علی‌علیه‌السلام بوده‌اند. آن‌حضرت خشن‌ترین جامه‌هارا می‌پوشید وناگوارترین غذاهـارا تناول میفرمود وهیچ‌آداب وتشریفاتی درزندگی‌نداشت. حضرت‌سجادهمیشه‌به‌زهدوعبادت میپرداخت . این اخلاق و روش را چه‌نسبتی است با حمل تاج ساسانی و گفته‌های مغرضانهٔ احمدامین‌ودکتر ابراهیم و براون وامثال آنان ؟ خوشبختانه مؤلف‌کتاب نیز این عقیدهٔ سخیف را رد کرده است (م) .

(نسبت بخاندان ساسانی) قاسم‌بن‌محمدبن ابی‌بکر وسالم‌بن عبدالله‌بن‌عمر نیز با علی‌بن الحسین (ع) شریك هستند واین انتساب خاص آن حضرت نیست (۳۵۰) .

اکنون، پس ازروشن‌شدن این موضوع، برمیگردیم به‌بیان بارزترین صفت علی‌بن‌الحسین(ع) که عبارت‌است اززهدعالی وپاکی‌که از حُزن درونی وی سرچشمه گرفته بود وپیوسته روبفزونی‌مینهاد تا به‌حُزنی استوار ومعنوی تبدیل یافت ودرسراسر زندگی آن امام، همه وجودش را فراگرفت . وقتی از سبب بسیاری گریهٔ آن امام پرسیدند ، پاسخ داد : «مرا سرزنش مکنید، یعقوب یکی از فرزندانش را از دست داد و باندازه‌یی گریست تا چشمانش سفید شد باآنکه علم بمرگ او نداشت و من بچشم خود دیدم که چهارده‌تن از اهل‌بیت من دریك جنگ شهید شدند. آیا شما عقیده دارید که اندوه آنان ازدل من برود؟» (۳۵۱) .

ازین اندوه و گریهٔ همیشگی خود تعبیری لطیف وسوزناك دارد که بعدها صوفیان آن را از آن حضرت اقتباس کردند. آن تعبیر درین‌جمله کوتاه خلاصه شده‌است : «ازدست‌دادن یاران ودوستان موجب تنهایی وغربت است . فقد الأحبّة غربة» (۳۵۲) .

---

۳۵۰ – وفیات الاعیان . مصر ۱۹۴۸، ۴۲۹/۱ .

۳۵۱ – حلیةالأولیاء۱۳۸/۳ – بنا بروایت شیعه شهیدان اهل‌بیت با خود حضرت امام حسین (ع) نوزده تن بودند – اعلام‌الوری ص ۱۵۰ (م) .

۳۵۲ – حلیةالاولیاء ۱۴۳/۳ .

زهد وپارسایی علی‌بن‌الحسین (ع) آمیخته با فروتنی وانکسار نفس بود که صوفیان ازآن به‌ملامتیّه تعبیر میکنند* خود دریکی از دعاها چنین میگوید : «خدایا بتو پناه میبرم ازاینکه درظاهر ودیدهٔ مردم مرا نیکو جلوه دهی ودور ازچشم مردم باطن مرا زشت گردانی ، خدایا چنانکه من بدکردم وتونیکی‌کردی بازهم اگرمن کارخودرا ازسرگرفتم تو نیز لطف خودرا دربارهٔ من تکرار کن» (۳۵۲ مکرر) .

بلکه‌درعلی‌بن‌الحسین(ع) گاهی صفت‌جوانمردی‌راآمیخته‌با «فروتنی وانکسار نفس» می‌بینیم ابونعیم روایت کرده‌است که درآن امام بظاهر امساکی وجود داشت ولی چون رحلت فرمود معلوم شد که صد تن از مردم مدینه راروزی وتوشه میداده‌است . جریر درهمین خبر یا خبرپیش ازآن چنین گفته است : «هنگام فوت آن امام ، آثار کیسه‌های باری‌که درشب برای‌بینوایان حمل میکرد، برپشتش دیده میشد» (۳۵۳) .

باز روایت شده‌است که آن امام صدقه را درپنهانی میداد ومیگفت:

---

۳۵۲ مکرر - حلیة‌الأولیاء ۳/۱۴۳ .

* مؤلف برمبنای خود که میخواهد درباب اتصال تشیّع بتصوف و بالعکس بحث گسترده‌یی بکند واز هرحادثه وموضوعی موافق عقیده خود این بستگی را ثابت کند - هرچند درواقع دلایل واسناد زیاد استوار نباشد دربن‌جا نیز خواسته است روش‌زهدی‌حضرت علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام را با فرقهٔ صوفیان ملامتیّه تطبیق کند وچون بعقیدهٔ ما دربن مورد ونظایرآن ، نظر مؤلف با حقیقت سازش ندارد ازاینرو بجای‌تعبیر «ملامتیّه» که درکتاب آورده شده‌است ، ما «فروتنی و انکسار» ترجمه کردیم (م) .

۳۵۳ - حلیة‌الأولیاء ۳/۱۳۶ .

«صدقهٔ پنهانی خشم خدا را فرو می‌نشاند» (۳۵٤) ...

صاحب اخبارالدول خبری دربارهٔ علی‌بن‌الحسین (ع) نقل کرده‌است که دلالت بر حد اعلای زهد آن‌امام وعبادت واقعی وی دارد: «فرزندی ازآن امام درچاه افتاده بود، مردم مدینه هراسان شدند وکوشش کردند تا اورا ازچاه بیرون آوردند. آن‌حضرت درتمام مدت غرق درنماز بود وازجای خودتکان نخورد. مردم داستان‌را بوی گفتند. فرمود: من چیزی نفهمیدم چون با خدای خود درمناجات بودم» (۳۵۵).

ازین اخبار بخوبی روشن میشود که حضرت سجّاد تا چه اندازه درعبادت و زهد مستغرق بوده وچه‌اندازه بنماز وعبادت خود اهمیت میداده است. ابونعیم وابن‌جوزی روایت کرده‌اند که‌علی‌بن‌الحسین(ع) چون ازوضو فارغ میشد، درفاصلهٔ میان وضو ونماز اورا لرزش‌شدیدی فرامیگرفت از وی سبب‌را پرسیدند. فرمود: «وای برشما مگر نمیدانید دربرابر چه‌کسی ایستاده‌ام وبا چه‌کسی آهنگ مناجات دارم؟» (۳۵٦).

چنانکه میدانیم این‌گونه حزنها گاهی ناشی ازاحساس گناه و گاهی نتیجهٔ ترس ازمرگ یا شکئی درعقیده میباشد ولی دربارهٔ علی‌بن‌الحسین چنانکه دیدیم اندوه دائمش برای کشتگان‌عزیزی بود که دربرابرچشمش بشهادت رسیده بودندوازاینرو تمام همّ واندیشهٔ‌خودرا معطوفِ معبودِ

---

۳۵٤ - اخبارالدول ۱۱۰.

۳۵۵ - اخبارالدول ۱۱۰ و تذکرة‌الحفاظ ۷٤/۱.

۳۵٦ - حلیة‌الأولیاء ۱۳۳/۲ - صفة‌الصفوة ۵۱/۲.

حقیقی کرد. خود دربارهٔ عشق واقعی الهی وعبادت حقیقی چنین فرموده است: «همانا گروهی ازمردم خدارا از ترس میپرستند. این، عبادت بندگان است. برخی دیگر بامید پاداش اورا پرستش میکنند، این، عبادت بازرگانان است. وجمعی خدا را فقط برای ادای شکر میپرستند. این، عبادت آزادگان است» ...

علی بن الحسین (ع) نخستین بزرگی بود که مقام زهد را بالا برد و آن را دارای مقام وشأنی والا کرد. سفیان ثوری (وفات ۱۶۱ ـ هـ. ۷۸-۷۷۷م.) که شیخ زاهدان در قرن دوم بود از آن امام خبری بدین مضمون نقل کرده است: «مردی نزد علی بن الحسین (ع) آمد وبوی گفت: «فلان کس ترا نکوهش کرد و حرفهای ناشایست دربارهٔ تو گفت»، امام فرمود: بیا نزد وی برویم، پس بطرف خانهٔ آن کس روان شدند. مرد خبردهنده پیش خود چنان گمان میکرد که امام بزودی انتقام خواهد گرفت. چون نزد وی رسیدند. امام فرمود: ای فلان اگر آنچه دربارهٔ من گفته‌ای درست است خدا مرا بیامرزد واگر نادرست است خدا ترا بیامرزد» (۳۵۷) ...

علی بن الحسین (ع) درهر شبانه روز هزار رکعت نماز میخواند، وچون باد می‌وزید از ترس خدا ازهوش میرفت (۳۵۸). وی درهمان هنگام که بخوبی میتوانست در رفاه وآسایش زندگی کند پارسایی و کناره گیری

۳۵۷ - صفة الصفوة ۲/۵۲.
۳۵۸ - همان کتاب ۲/۵۶.

اختیار کرده بود .

دربارهٔ کثرت زهد و توجه همیشگی او بخدا روایت کرده‌اند که حسن بصری بآن امام در خانهٔ کعبه برخورد . امام بحال ناشناخته که نقابی به‌نیم‌رخ خود کشیده بود بوسیلهٔ خواندن این اشعار باخدا درراز و نیاز و گریه و خشوع بود .

الا ایّها المأمول فی کل حاجةٍ شکوت الیك الضر فارحم شکایتی
ای آنکه درهر نیازی دست آرزو بسوی تو دراز است بینوایی وبدبختی خود را بتو بازگومیکنم، مرا مورد بخشش خود قرار ده .

الا یا رجائی انت کاشف کُربتی فهب لی ذنوبی کلّها واقض حاجتی
ای امیدمن، تو اندوه وسختی را ازمن دور میکنی همهٔ گناهان مرا ببخش و حاجت مرا برآر.

وان الیك القصد فی کل مطلبٍ وانت غیاث الطالبین و غایتی
درهر خواهشی بتو روی می‌آورم. تودستگیر خواستاران وهدف ومقصود منی

اتیت بأفعالٍ قباحٍ ردیّة فما فی‌الوری خلق" جنی کجنایتی
با کارهای‌زشت وپلید خود بتو روی آوردم هیچ مخلوقی درجهان باندازهٔ من گناهکار نیست

فزادی قلیل" لا أراه مبلّغی اللزاد ابکی ام لبُعد مسافتی ؟
توشهٔ راه من ناچیز است و مرا بمقصد نمیرساند آیا برکمی توشه بگریم یا بر دوری راه ؟

أتجمعنی والظّالمین موافقاً فأین طوافی ثم أین زیارتی ؟
آیا تو مرا با ستمگران دریکجا جمع‌میکنی؟ پس طواف من بدور خانهٔ تو وزیارت من از تو چه میشود ؟

أتحرقنی بالنّار یا غایة المُنی فأین رجائی ثم أین مخافتی ؟
ای مقصود و آرزوی من آیا مرا بآتش خود میسوزی پس امید من بتو وترس من ازتو چه‌میشود؟

فیا سیّدی فامنن علیّ بتوبةٍ فأنّك رب" عالم" بمقالتی.
ای سرورمن ازقبول توبه‌ام برمن منت‌گذار زیرا تو پروردگار منی ودانا بگفتار من .

حسن گفته‌است نزدیك شدم، دیدم که وی امام ، فرزند امام علی‌بن الحسین زین‌العابدین است ، پس پای اورا بوسیدم و گفتم : ای فرزند خاندان نبوت، این‌مناجات و گریه ازبهر چیست بااینکه تو داخل اهل‌بیت هستی ؟ وخداوند عزوجل گفته است : لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت ویطهّرکم تطهیراً . فرمود : ای فرزند ابوالحسن این سخنان را کنار بگذار بهشت آفریده‌شده‌است برای هرکس که خدا را اطاعت‌کند، اگرچه بندهٔ حبشی باشد وجهنم خلق شده‌است برای هرکس که خدا را نافرمانی کند هرچند آزادمردی قرشی باشد . پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم فرموده است : «ایتونی بأعمالکم لا بأنسابکم ، اعمال خود را نزد من آورید نه‌انساب خود را» (۳۵۹) * ...

---

۳۵۹ – روضات‌الجنات ص ۲۰۸ بنقل از منتظم ابن‌جوزی .

* مؤلف دربارهٔ داستان حسن واشعاری که درمتن آورده شد عقیده دارد که: «اسلوب رکیك اشعار» میرساند که شعر ازعلی‌بن الحسین نیست بلکه درزمانهای بعد درست شده‌است – بعلاوه بوسیدن حسن بصری پای امام را ، کاری است که امام بدان رضایت نمیدهد و حسن بصری نیز چنان کاری انجام نمیدهد . بنظر مترجم ، استبعاد مؤلف بجا نیست، زیرا دراشعار نه ازنظر الفاظ ونه ازنظر معنی نقص و سستی دیده نمیشود واگر نقص و رکاکتی درآنها مشهود بود ، ابن‌جوزی که خود یکی از دانشمندان علوم ادبی ومورخان والامقام است، اشاره بدان میکرد بعلاوه این‌گونه اشعار زبان حال‌است نه زبان لفظ ومقال عبارات ومضامین اشعار مذکور شباهت‌بسیاری ببرخی ازفقرات دعای کمیل وسایر دعاهای منسوب باامامان دارد. در ادعیهٔ ماثوره که شاید منسوب بخود حضرت سجاد باشد این‌جملهٔ معروف: آه آه ! من قلّة الزاد وبُعد الطریق کمال شباهت لفظی ومعنوی با این مصراع : «اللزّاد ابکی ام لبُعد مسافتی؟» دارد .

موضوع بوسیدن حسن بصری پای امام را نیز امری برخلاف عادت ومعمول ←

خوانساری ،ومعصوم‌علی درطرائق‌الحقایق نیز این داستان را ذکر کرده‌اند واین خود دلیل براین است‌که آنان با مفاد ومضمون خبرموافق بوده‌اند وفروتنی‌حسن‌را نسبت بامام‌سجّاد ،وبستگی ویرا بتشیّع تصدیق کرده‌اند ...

دربرابر اخباری‌که دلالت برزهد وفروتنی‌امام‌سجاد دارد، به‌روایاتی که مشعر برکثرت علوم آن امام است برمیخوریم . ابن‌عربی این اشعاررا بعنوان اینکه آن امام بدان استشهاد کرده یا خود گفته درکتاب خود آورده است :

انّی لأکتم من علمی جواهره — کی لایری الحق ذوجهل ٍ فیفتننا

من دقایق علم خود را پوشیده میدارم برای‌اینکه اگرحق برنادانان آشکار شود بما مفتون میشوند .

وقد تقدم فی هذا ابوحسن ٍ — الی الحسین ِ ووصّی قبله الحسنا

امیرالمؤمنین‌علی بدین‌گونه بفرزندش حسن وصیت‌کرد وبه‌حسین نیز همین‌دستورراداد.

یا ربّ جوهر علم ٍ لوابوح به — لقیل لی : انت ممّن یعبدالوثنا

چه‌بسا ازاسرار علم درسینه هست که اگر آن را آشکار کنم بمن خواهند گفت : تو بت‌پرستی!

و لاستحلّ رجال ٌ مسلمون دمی — یرون اقبح ما یأتونه حسناً (۳۶۰)

وهرآینه مردمی مسلمان خون مرا خواهند ریخت وزشت‌ترین کاری را که انجام دهند نیکو خواهند دانست .

→

نسبت به‌دوستداران و پیروان امامان که ازخاندان پیغمبر اسلام هستند نمیباشند . صوفیان نسبت به‌پیشوایان ومرشدان‌خودازاینگونه فروتنیها بسیار انجام میداده‌اند. بعلاوه ممکن‌است مقصود ازپا ، زانو باشد. بعد ازهمهٔ اینها اجتهاد درمقابل نص درست نیست . گویندهٔ این داستان ابن‌جوزی خود از مورخان محقق است (م) .

۳۶۰ – فتوحات مکیّه ۲۶۰/۱ – کتاب‌الامام المبین تألیف محیی‌الدین‌بن

←

ابن عربی درتفسیر شعر چنین گفته است : «ازجملهٔ «یعبدالوثنا» امام خواسته‌است مقصود خودرا به‌این گفتهٔ پیغمبر صلی‌الله علیه وآله پیوند دهد: «ان‌الله خلق آدم علی صورته ـ همانا خداوند آدم را بر صورتش آفرید (درصورتیکه ضمیر صورته را به‌الله برگردانیم نه به‌آدم) واین یکی از احتمالات معنی شعر است» (۳۶۱) .

ظاهراً اشعار چنان مینماید که متأخرتر اززمان علی‌بن‌الحسین (ع) باشد هرچنداسلوب وسبك آنها شیواتر ورساتر ازاشعارسابق میباشد... مؤلف کتاب: الناطق بالصّواب درانتساب اشعار به‌امام سجاد تردیدکرده ودربارهٔ دوبیت اخیر گفته است : «این دو شعر رابه‌زین‌العابدین نسبت داده‌اند» (۳۶۲) ...

مقام امام سجاد درمجتمع عربی بدان پایه بوده‌است که مردی مانند جاحظ با همه شهرتی که در «عثمانی‌بودن» دارد دربارهٔ آن امام چنین گفته است : «لم ارالخارجّی فی امره الا کالشیعی ـ ولاالعامّی الا کالخاصی دربارهٔ علی‌بن‌الحسین خوارج را دیدم که مانند شیعیان و عوام را دیدم که مانند خواص داوری میکنند» (۳۶۳) .

علی بن‌الحسین همان کسی‌است که‌این شعر فرزدق درقصیدهٔ‌معروفش

←

عربی ورق ٤ ب ـ ٥ .

۳۶۱ ـ فتوحات مکیّه ۲٫٦۰/۱ ـ الکواکب‌الدریّه ۱٤۰/۱ .

۳٦۲ ـ الناطق بالصواب الفارض لتکفیر ابن‌الفارض ـ تألیف درسال ۸۷٦ ه. ۱٤۷۱ م. نسخه خطی کتابخانه بودلیان در اکسفورد بشماره ٦٤ برگ ۲٦۹ ب .

۳٦۳ ـ العلم الشامخ ص ۱۰ .

شخصیت اورا بیان میکند :

یغضی حیاءً ویغضی من مهابته ولایکلّم الا حین یبتسم(۳٦٤)*

ازشرم نگاه خودرا پائین می‌افکند ودیگران ازمهابت او نگاه خود را بزمین می‌افکنند وهنگام سخن گفتن همیشه متبسّم است .

---

۳٦٤ - * مؤلف کتاب دربارهٔ این بیت واینکه دربارهٔ چه‌کسی گفته شده‌است و گوینده‌اش کیست درحاشیه بپاره‌یی ازمناقشات واجتهادات دربرابرنص پرداخته است ، بهتر آن دیدیم که بجای ترجمهٔ آن مطالب بی‌فایده باآوردن تمام قصیده و بیان سبب انشاء آن دراینجا بپردازیم این قصیده درهمهٔ کتب ادب قدیم و جدید و درهرجا که شرح حال فرزدق ذکرشده، آورده شده است. ازجمله درکتاب : اعیان الشیعه بحثی انتقادی با ذکر مآخذ وتعیین ابیات قطعی که از فرزدق است ، بعمل آمده‌است . خلاصه آنچه درکتب معتبر ادب وتاریخ دربارهٔ قصیده فرزدق نوشته‌اند بدین‌گونه است که : سالی هشام‌بن عبدالملك بزیارت خانهٔ خدا رفت وگروهی از مردم شام با وی بودند . چون وارد مسجدالحرام شد آهنگ اِستلام حجرالأسود کرد ولی بواسطهٔ بسیاریِ مردم نتوانست دست خودرا به‌سنگ‌برساند. آن‌گاه‌کرسی برای اوگذاردند وبرآن‌نشست ومردم‌را مینگریست درهمان‌هنگام امام زین‌العابدین نمایان شد و روی‌او از همهٔ مردم نیکوتر وجامه‌اش پاکیزه‌تر و بویش خوش‌تر بود. پس به‌طواف پیرامون خانه خدا پرداخت وچون به‌حجرالأسود نزدیك‌شد همهٔ مردم خودرا کنار کشیدند تا وی استلام حجر کند . درین هنگام یکی از مردم شام از هشام پرسید : این‌کس کیست که مردم این‌همه حشمت اورا رعایت کردند؟ هشام باآنکه آن امام را می‌شناخت ازترس‌اینکه مبادا مردم شام بآن حضرت توجه کنند گفت : اورا نمی‌شناسم .فرزدق در آنجاحاضر بود، به‌شامی رو کرد وگفت: من او را می‌شناسم . از من بپرس . پس قصیده خود را بدین‌گونه آغاز کرد :

هذا الذی تعرف البطحاء وطاته **والبیت یعرفه و الحل و الحرم**

این همان کس است که مکه، زادگاه اورا میشناسد — همچنین خانه مکه وحرم وپیرامون آن او را میشناسند

هذا ابن خیر عباد الله کلهم **هذا التقیّ النقیّ الطاهر العلم**

این، فرزند بهترینِ همهٔ بندگان خداست — این، پرهیزگار وپاکیزه وپاك وسرورمردم است

←

فرزدق درین بیت گوشه‌یی ازاخلاق وبزرگی روح آن امام را نشان

←

اذا رأته قریشٌ قال قائلها — **الی مکارم هذا ینتهی الکرم**

هرگاه مردم‌قریش اورا می‌بینند میگویندکه: همهٔ بزرگواریها بسوی او منتهی میشود

یکاد یمسکه عرفان راحته — **رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم**

هرگاه برای دست‌کشیدن به‌حجرالاسود می‌آید، چون دیوار کعبه دست اورا میشناسد میخواهد آنرا نگه دارد.

و لیس قولک : «من هذا» بضائره — **العرب تعرف من انکرت و العجم**

گفتهٔ تو که : «کیست این ؟» زیانی بمقام او نمیرساند زیرا عرب وعجم آن‌کس را که تو انکار شناسائی اورا کردی میشناسند.

هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله — **بجده انبیاء الله قد ختموا**

این، پسرفاطمه‌است اگرتواورانمیشناسی پیغمبران خدا به‌جد او خاتمه یافتند

مقدمٌ بعد ذکر الله ذکرهم — **فی کل بِرٍّ و مختومٌ به الکلم**

پس ازذکر خدا ذکر آنان مقدم است درهرکار نیکی وهمهٔ سخنان باوخاتمه‌یافته.

ان عُدَّ اهل التقی کانوا ائمتهم — **اوقیل: «من خیر اهل‌الارض؟» قیل: هم**

اگرپرهیزگاران شمرده‌شوند آنان‌پیشوای پرهیزگارانند یا اگر بگویند : «چه‌کسانی بهترین مردم روی‌زمینند؟» پاسخ میشنوندکه:ایشانند

ما قال : «لا» قطُّ الا فی تشهده — **لو لاالتشهُّد کانت لاؤه نعم**

هرگز برزبانش «نه» جاری نمیشود مگر درتشهد نماز اگر تشهد نمی‌بود همیشه بجای «نه» «آری» میگفت

یغضی حیاءً و یغضی من مهابته — **فما یکلم الا حین یبتسم**

ازشرم نگاه‌خودرا فرومی‌افکند ودیگران ازمهابت اونگاه خودرا بزمین‌می‌اندازند و سخن نمیگوید مگر با تبسم

الله شرفه قدراً و عظّمه — **جری بذاک له فی لوحه القلم**

خداوند مقام‌اورا والا وقدر اورا بزرگ کرده باین‌معنی قلم درصفحهٔ لوح جاری شده است

هشام چون این اشعار را شنید درخشم شد ودستور دا که فرزدق را میان‌مدینه ومکه بزندان انداختند وشاعر اورا با گفتن شعری هجو کرد. نقل ازکتاب اصول النحو– تألیف مترجم، چاپ‌چهارم، دانشگاه‌تهران، ج۵ ص ۱۹۴، چ ۱۳۵۲ (م).

داده است واین‌همان اخلاق است که ضرار درمجلس معاویه، امیرالمؤمنین علی (ع) را بدان میستاید وچنین میگوید: «وباآنکه علی (ع) ما را را بخود نزدیك میکرد وبما نزدیك بود معهذا بواسطهٔ هیبت وشکوهش نمیتوانستیم بآسانی باوی سخن بگوییم وبسبب بزرگی وعظمت مقام او نمیتوانستیم ما آغاز بسخن کنیم» ...

کلینی دربارهٔ اقسام زهد این گفتار را بآن امام نسبت داده است: «زهد را ده درجه است بالاترین درجهٔ زهد، پائین‌ترین درجه ورع است وبالاترین درجهٔ ورع پائین‌ترین درجهٔ یقین است و بالاترین درجه یقین پائین‌ترین درجهٔ رضاست» (۳۶۵) ...

همچنین کلینی، دربارهٔ توکل این گفته را به‌علی‌بن‌الحسین (ع) نسبت داده است: «برمن روشن گردیده‌است که همگی خیر دربریدن امیداست ازآنچه دردست مردم میباشد، هرکس بمردم درهیچ‌چیز امیدی نداشته باشد و همهٔ کارهای خود را بخداوند واگذارد، خداوند در همه‌چیز حاجت اورا برمی‌آورد» (۳۶۶) ...

صحیفهٔ سجادیّه:

موضوع مهمی که هنوز درباره آن سخنی نگفته‌ایم، صحیفه‌یی‌است که منسوب به‌علی‌بن الحسین میباشد. این صحیفه متضمّن دعاها و مناجاتهایی است که شیعیان آنهارا حفظ ومنتشر کرده‌اند. در مقدمهٔ صحیفه نوشته شده‌است که نسخهٔ اصل آن بخط زیدبن علی و به‌املاء

---

۳۶۵ – اصول کافی ص ۱۶۹.

۳۶۶ – همان کتاب ص ۱۸۹.

پدرش علی‌بن‌الحسین بوده‌است. نسخه‌یی ازآن نزد متوکل فرزند هرون که از شیعیان امامیه بوده‌است وجود داشته . میان این هرون و یحیی‌بن زید داستانی اتفاق افتاده‌است که ازآن چنین برمی‌آید کـه علم حضرت صادق وپدرش عمیق‌ترازعلم امامان زیدی بوده‌است . یحیی‌بن زید گفته است: «نزد همهٔ ما علمی‌است جزآنکه آنان(مقصود امامان‌شیعیان است) هرچه‌را مامیدانیم‌میدانند ولی‌ماهرچه‌را آنان‌میدانندنمیدانیم»(۳٦۷)...

صحیفهٔ سجّادیه مشتمل بردعاهای گوناگونی‌است وهریك از دعاها در حالتی مخصوص وبمناسبتی خوانده میشده است مانند : دعای حمد و ثنای خداوند ، دعای درود برمحمد وآل ودعای روزهای مختلف ماه. هم‌چنین دعا درباره رفع گرفتاریها ومشکلات و اعتراف به‌تقصیر و طلب توبه ازگناهان‌ودعای ختم قرآن ودعاهایی بمناسبت ماه رمضان واعیاد و جمعه ، نیز دعاهایی در دفع دشمنان وغیرها ...

دراینکه اجزاء وفقرات بسیاری از دعاهای مذکور ازامام صادرشده است هیچ شکی نیست ولی چنان می‌نماید که اضافات بسیاری به‌نصوص اصلی افزوده شده‌است تا متون ومضمون آنها بدارازا کشد، درحالیکه فرض در دعا این‌است که کوتاه باشد تا حفظ آن آسان گردد ✻ مانند

---

۳٦۷ – صحیفهٔ سجادیه ص ۲ .

✻ اینکه مؤلف کتاب نسبت اضافه به‌بسیاری ازفقرات دعاهای صحیفهٔ سجادیه داده است، از نظر دانشمندان‌و محققان شیعه درست نیست، زیرا علمای شیعه قدس الله ارواحهم و راویان احادیث پیغمبر و امامان بهمان‌گونه‌که کمال مراقبت را در حفظ قرآن ازهرگونه تغییر و تحریف و زیاده ونقصان داشته‌اند، درحفظ احادیث

←

دعایی که صاحب اخبارالدول آنرا نقل کرده‌است: «یا موضع کل شکوی، یا سامع کل نجوی، یا شافی کل بلوی، یا عالم کل خفیّةٍ ویا کاشف ماتشاء من کل بلیّة، ادعوك دعاء من اشتدت فاقته وضعفت قوته وقلّت حیلته، دعاء الغریب الفقیر الذی لا یجد لکشف ما هو فیه الا انت یا ارحم الراحمین، لااله‌الا انت‌سبحانك انی کنت من‌الظالمین...»(۳۶۸).

ابن بابویه قمّی درکتاب من لا یحضره‌الفقیه آورده‌است که علی‌بن

→

و اخبار مأثوره نیز همان سعی را مبذول میداشته‌اند وچون دعاهای صحیفهٔ سجادیه از ادعیهٔ قطعیُّ الصدور و قطعیُّ السند بوده‌است، ازاینرو درتمام زمانها، علما و محدثان شیعه کوشش ومراقبت داشته‌اند که چیزی برآنها افزوده‌واز آنها کاسته نشود، بنابراین صحیفهٔ سجادیه‌که اکنون در دست شیعه‌است وسینه بسینه ازپیشینیان به‌آیندگان رسیده است ونسخه‌های خطی یا چاپی آن موردگواهی علما باشد بیقین درآن اضافه و نقصانی راه نیافته است.

واما استحسان مؤلف باینکه دعای کوتاه زودتر حفظ میشود، استدلالی سست و مخالف انگیزهٔ واقعی و روحی دعاست، زیرا چنانکه دریکی از حاشیه‌های پیش اشاره گردید، دعا زبان دل و حال است نه زبان لفظ و قال، بنابراین تابع حال ومقام مخصوص بخود میباشد: گاهی مقتضای حال ومقام آن‌است که‌مناجات با معبود ومقصود حقیقی بدرازا کشد تا بنده آنچه در دل دارد بخدای محبوب خود بگوید وزمان رازونیایش بطول‌انجامد و گاهی‌مقام وزمان‌مقتضی‌اختصار وکوتاهی دعا میباشد. مضامین و متون دعاها برحسب مقامهای گوناگون فرق پیدا میکند، چنانکه عین همین معنی درخطابه‌ها وجود دارد. خطابه‌های علی علیه‌السلام جدّ بزرگوار امام سجاد گاهی بمقتضای‌مقام، بلند و گاهی کوتاه است.هم‌چنین دعاهای منسوب به آن بزرگوار گاهی‌بسیار طولانی است مانند دعای کمیل و گاهی کوتاه همچون دعاهای قصار. تعیین حد درین‌گونه امور خطا وناشی از دید ظاهری است (م).

۳۶۸ - اخبارالدول ص ۱۱۰.

الحسین (ع) درسجود خود این دعا را میخوانده‌است : «اللهم ان کنت عصیتك فانّی قد اطعتك فی احبّ الاشیاء الیك وهو الایمان بك منّاً منك لا منّاً علیك» (۳۶۹) .

هریك ازدعاهای امام به‌یکی ازآیات فواصل قرآن ازقبیل : یا ارحم الراحمین، انّه ولیّ حمیم، آمین یا رب العالمین ، وانت علی کل شیءٍ قدیرٍ ... ختم میشود .

درادعیهٔ حضرت سجاد ازصحابه ✻ وتابعین ذکری بمیان‌آمده وبرآنان دعا شده است. از آن جمله است : اللهم واصحاب محمدٍ صلی‌الله علیه وسلّم خاصةً ، الذین احسنوا الصحابة والذین ابلوا البلاء الحسن فی نصره وکانفوه واسرعوا الی وفادته وسابقوا الی دعوته واستجابوا له حیث

۳۶۹ – من لا یحضره الفقیه چاپ ایران ۱۳۷۶ ص ۹۱ .

✻ شاید غرض مؤلف از ذکر این دعاء مخصوص که درآن از صحابه و تابعین به‌نیکی یاد شده و امام آنان را دعا کرده است ، بتلویح وتعریض انتقاد از عمل شیعیان باشد که فقط عنوان صحابی‌بودن را کافی برای رستگارشدن نمیدانند و اگر از صحابی عملی برخلاف دستور خدا و پیغمبر سرزند او را نیز مانند سایر مسلمانان گناهکار میدانند . تحقیق درمسأله این‌است که صحابه مانند همهٔ مسلمانان بوده‌اند اگر از ابتداء که بفیض صحبت رسول اکرم نایل شده واسلام آورده‌اند تا آخر عمر بروفق احکام قرآن ودستور پیغمبر (ص) عمل کرده باشند و درعقیده وایمان آنان تزلزلی راه نیافته باشد رستگار و اهل بهشتند ولی اگر صحابی برخلاف احکام اسلام عمل کند و بر روی خلیفه زمان شمشیربکشد یا بیعت اورا بشکند یا صحابه پرهیزگار را دشنام دهد وآزار کند بلکه آنان را بکشد بیقین چنین صحابی را فقط بعنوان صاحب‌بودن نمیتوانیم خوب واهل بهشت بدانیم. در میان صحابه کسانی بودند که تا آخر عمر قدمی برخلاف اسلام برنداشتند امثال : سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار، حذیفه وغیرهم که دعای امام متوجه آنان است (م) .

اسمعهم حجّة رسالاته وفارقوا الأزواج والأولاد فی اظهار کلمته، وقاتلوا الآباء والأبناء فی تثبیت نبوته وانتصروا به... اللهم واوصل الی التابعین بأحسان الذین یقولون: ربّنا اغفر لنا ولأخواننا الذین سبقونا بالأیمان، خیر جزائك، الذین قصدوا سمتهم وتحروا وجهتهم ومضوا علی شاکلتهم ولم یثنهم ریبٌ فی بصیرتهم ولا خالجهم شكٌ فی قفو آثارهم...»(۳۷۰).

این دعا را هنگامی که میخواست ازبدیها و ناملائمات بخدا پناه ببرد، میخواند: «اللهم انّی اعوذ بك من هیجان الحرص وسَورة الغضب وغلبة الحسد وضعف البصر وقلة القناعة وشکاسة الخلق والحاح الشکوی وملکة الحمیّة ومتابعة الهوی ومخالفة الهدی وسنة الغفلة وتعاطی الکلفة و ایثار الباطل علی الحق والأصرار علی المأثم واستصغار المعصیة واستکبار الطاعة ومباهاة المکثرین والأزراء بالمقلین وسوء الولایة لمن تحت ایدینا وترك الشکر لمن اصطنع العارفة عندنا... صل علی محمدٍ وآل محمد واعذنی من کل ذلك برحمتك وجمیع المؤمنین والمؤمنات یا ارحم الراحمین» (۳۷۱) ...

در دعایی که هنگام اظهار فروتنی وخضوع میخوانده‌است اسلوب تازه‌یی دیده میشود که دارای اصالت ولطافت وتجدد وابتکاری است که برای مردم قرن اول هجری ارج وتازگی داشته است.

دعا این است:

مولای، مولای، انت المولی وانا العبد وهل یرحم العبد الا المولی؟،
مولای، مولای، انت العزیز وانا الذلیل وهل یرحم الذلیل الا العزیز؟،

---

۷۰ - صحیفهٔ سجادیه ص ۳۴.
۳۷۱ - صحیفهٔ سجادیه ص ۶۵.

مولای، مولای، انت المعطی وانا السائل وهل یرحم السائل الا المعطی؟،

مولای، مولای، انت الخالق وانا المخلوق وهل یرحم المخلوق الا الخالق؟،

مولای، مولای، انت الباقی وانا الفانی وهل یرحم الفانی الا الباقی؟،

مولای، مولای، انت الدائم وانا الزائل وهل یرحم الزائل الا الدائم؟،

مولای، مولای، انت الحی وانا المیّت وهل یرحم المیّت الا الحی؟،

مولای، مولای، انت القوی وانا الضعیف وهل یرحم الضعیف الا القوی؟،

مولای، مولای، انت الکبیر وانا الصغیر وهل یرحم الصغیر الا الکبیر؟،

مولای، مولای، انت المالك وانا المملوك وهل یرحم المملوك الا المالك؟، (٣٧٢).

این دعا شایستگی دارد که آن را حفظ نموده بدان ترنّم کنند وزبان را بذکر آن مشغول دارند زیرا عبارات آن درکمال سادگی و شیوایی و معانی آن آمیخته با رقّت وعاطفه و فروتنی وخضوع واقعی است. در هرحال این دعا که منسوب بامام سجاد میباشد، در حقیقت نمایندهٔ روح زهد و رقّت عواطف و فروتنی است که آن امام بدان متصف بوده است.

امام زین العابدین (ع) به کار و مجاهدت نمی‌پرداخت و جامهٔ پشمین نمی‌پوشید بلکه ابن سعد روایت کرده است که آن امام خضاب میکرد وجامه‌های فاخر می‌پوشید ... (٣٧٣) درواقع پارسایی وزهد علی ابن الحسین جنبهٔ نفسانی وعقلانی داشت وتوجه امام بباطن بود نه بظاهر

---

٣٧٢ - صحیفهٔ سجادیه ص ٢٧١

٣٧٣ - ابن سعد ١٢١/٥ .

واین گونه زهد با ارج‌تراست از زهدی که برپایهٔ گرسنگی و پوشیدن جامه‌های پشمین است زیرا نوع اول از زهد برادراك عقلی بنا نهاده‌شده است وانگیزهٔ آن نگریستن بواقعیت زندگی است درصورتیکه نوع دوم فقط جنبهٔ ظاهرسازی دارد(*). چنانکه ازین پیش دیدیم علی‌بن‌الحسین(ع) درپنهانی ازبینوایان وفقیران دلجویی وهمراهی میکرد وازاینرو آن امام را درجوانمردی زاهدانه سابقه‌یی نیکوست.

امام‌سجاد علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین بسال ٩٤ یا ٩٥ ه * = ٧١٢ تا ٧١٣ م. پس‌از آنکه نهال زهد وتقوی وایمان را آب‌یاری کرده بود، از دنیا رحلت فرمود. فرزندش امام محمد باقر (ع) ونوه‌اش امام جعفر صادق (ع) نیز برسیرهٔ وی نشو ونما یافتند وبنشر علوم وترویج دین پرداختند چنانکه در شرح حال هریك خواهیم دید.

(*) باآن‌همه عبادت شبانه‌روزی امام چهارم که همهٔ مورخان نوشته‌اند، ادعای مؤلف براینکه آن بزرگوار به‌مجاهدت نمی‌پرداخت، درست نیست. هم‌چنین عقیدهٔ دیگر او درستایش مطلق از زهد باطنی ونکوهش مطلق اززهد ظاهری برخلاف سیرهٔ امامان بحق وبزرگان وپیشوایان دین‌است : نه جامهٔ خشن وپشمین‌پوشیدن علی‌علیه‌السلام جنبهٔ ظاهرسازی ونه جامهٔ فاخرپوشیدن برخی ازامامان جنبهٔ‌دوستی دنیا داشته است.

* طبرسی در اعلام‌الوری وفات حضرت سجّاد را درسال ٩٥ هجری نوشته و مدفن آن امام رادر بقیع نزدیك عمّ خود حضرت امام‌حسین علیه‌السلام ذکر کرده است. بگفتهٔ طبرسی حضرت سجّاد با این حکّام جوَر هم‌عصر بوده‌است : یزید بن معاویه - معاویةبن یزید - مروان‌بن حکم - عبدالملك مروان. وفات درزمان ولیدبن عبدالملك اتفاق افتاد (م).

امام محمد باقر (ع)

امام محمد باقر (ع) ازجهت زهد وتوجه بخدا ودوری از سیاست نمونهٔ کامل ونشانه بارزی از پدر بود. پس از امام نخستین علی (ع) که تا زمان امام محمدباقر زمانی نسبةً دراز بود. امامان پیش ازامام محمد باقر براثر تطورات وپیش‌آمدهای ناگواری که درعالم اسلام پدید شده بود، برای‌اینکه وقت خودرا درنشر و رواج‌علوم اختصاص دهند مجالی نیافتند، ولی چون نوبت امامت به‌امام محمدباقررسید پس از پدر زاهد و پرهیزگارش با دلی فارغ ومطمئن ومحیطی آمیخته به‌ثقه واعتماد و دور ازنگرانی نفسانی وامیال سیاسی، علم را هدف خود قرار داد ودر طول زندگی بنشر علوم پرداخت وهیچ مانعی اورا ازین کار بازنداشت.

امام محمدباقر درهمان‌حال‌که بکارهای‌علمی اشتغال‌داشت، هیچگاه از زهد وپارسایی برکنار نبود ... ولادت امام باقر (ع) در مدینه بسال ۵۷ هـ. ۷–۶۷۶ م. اتفاق افتاد وامامت را درسال ۹۵ هـ. ۱۴–۷۱۳ م. از پدرش بارث برد ودرسال ۱۱۹ بنا بقول ارجح وفات یافت(۳۷۴) *.

۳۷۴ – درتاریخ طبری چاپ لیدن ۲/۱۷۰۰ وفات آن حضرت قبل ازخروج زید در کوفه بسال ۱۲۱ ذکر شده‌است.

* بنا بگفتهٔ طبرسی در اعلام‌الوری ولادت حضرت باقر علیه‌السلام روز جمعه اول رجب سال ۵۷ هـ. در مدینه و وفات آن امام در ماه ذی‌حجّه بسال ۱۱۴ هـ. اتفاق افتاد ومدت عمرآن‌بزرگوار ۵۷ سال بود و در بقیع مدفون شد (م).

ازامتیازات بارز امام‌محمدباقر(ع) که درشیعیان نخستین نیزآشکار است ، مراقبت درحفظ اسلام وکوشش درمنع کسانی‌که برخلاف این راه میروند از راه عدل ورفتار نیکو میباشد ...

امام محمدباقر (ع) میفرمود : «یا معشر الشیعة ، شیعة آل محمد ، کونوا النمرقة «ای الوساده» الوسطی، یرجع الیکم الغالی ویلحق الیکم التالی ـ ای گروه شیعیان آل محمد شما بمانند بالش میانه باشید که غالیان بسوی شما برگردند و تالیان بشما پیوندند» (۳۷۵) غالی را به کسانی‌که دربارهٔ او چیزهایی میگویند که دربارهٔ خود نمیگویند و تالی را بکسانی‌که آهنگ کار خیر میکنندکه بسبب آن پاداش دریافت‌دارند، تفسیر کرده‌اند (۳۷۶) .

این همان انگیزه است که امامان اگر گاهی وارد معرکهٔ بحث در صفات خدا وجبر واختیار وقدر شدند واز مباحث‌کلامی تاریك وپیچیده گفتگو کردند فقط برای آن بود که همه آراء را جمع کنند واز آنها نتیجه‌یی را بگیرند که درقرآن‌کریم‌بدان گونه وارد شده‌است .

توضیح مطلب بدین‌گونه است که پیروان جبر یك جانب از قرآن‌را گرفته وپیروان اختیار بجانب دیگر توجه خود را معطوف داشته‌اند ، همین‌گونه است گفتگو در بارهٔ صفات خداوند که هردسته از متکلمان موافق رأی وعقیده خودبآیاتی از قرآن استناد جسته‌اند . ودر عصرائمه خاصه درعصر امام محمدباقر وامام جعفرصادق ـ مترجم) مجالی پیدا

---

۳۷۵ – اصول کافی ص ۳۶ .

۳۷۶ – همان کتاب ، همان صفحه .

شد که این آراء را ازنو برقرآن تطبیق کنند وامر را به‌مجرای اصلی‌خود برگردانند، ، ازاینرو هنگامی که از امام محمدباقر (ع) ازجبر واختیار پرسیدند درپاسخ فرمود: «خداوند مهربان‌تر ازآن است‌که بندگان خود را بگناه مجبور سازد ، آن‌گاه آنان را بسبب آن گناه عذاب کند، نیز خداوند تواناتر ازآن است که کاری را بخواهد وانجام نشود. آنگاه از وی پرسیدند : آیا درمیان جبر واختیار مرتبه‌سومی وجود دارد؟ فرمود بلی وسیع‌تر ازمیان زمین وآسمان» .

بنابراین امام محمدباقر جبر مطلق واختیار مطلق را رد میکند ومیان جبر واختیار مرتبه سومی قرار میدهد یعنی درواقع میان آن‌دو را جمع میکند . بدین‌گونه امام محمدباقر (ع) آبها را به‌مجرای حقیقی خود برمیگرداند تا بواجب اصلی خود که جوهر وحقیقت تشیّع بدان بستگی دارد قیام کند .

چنانکه ازین پیش دیدیم مقصود از زهد (گوشه‌گیری) دوری‌جستن ازخروج برحکومت بسبب سلاح یابوسیلهٔ رأی‌مخالف‌دولت وخودداری از اظهار عقیده که از اشارات ومعانی قرآن بدست می‌آید ، بوده‌است ، بنابراین زهد درآن عصر بمعنی برکناری ازمنازعه ومخاصمه ، چه از راه دست وچه ازراه زبان است واین همان معنی اعتزال میباشد . امام محمد باقر(ع) وپیش از وی پدر بزرگوارش برهمین عقیده و روش میزیستند واز اینرو می‌بینیم که زاهدان ومتصوفه ، بعد ازآنان، امام‌جعفر صادق و پدر وجدش را ازخود میشمارند وپیشینیان خود را درجمع آنان نام

میبرند ، چنانکه کلابادی ، صوفی معروف ، درضمن نام‌بردن از رجال صوفیه چنین گفته است : «از کسانی که ازعلوم آنان (صوفیان) سخن گفته واز وجد و شوق ایشان تعبیر کرده ومقامات آنان را نشر و احوال ایشان را وصف کرده وخود بدان صفتها آراسته بوده‌اند، ... علی بن الحسین‌زین‌العابدین وفرزندش‌محمدباقر وفرزندوی جعفرصادق رضی‌الله عنهم پس از علی وحسن وحسین رضی‌الله عنهم و اویس قرنی و هرم‌بن حیان وحسن‌بن ابی‌حسن ... میباشند» (۳۷۷) .

امام محمدباقر(ع) مانند زاهدان ازجنگ بیزار بود وهمین امرسبب مخالفت وی با برادرش زیدبن علی بود . درین‌باره میفرمود : «خداوند در پیرامون صید گفته‌است : ولا تقتلوا الصيد وانتم حُرُم" ـ در حال احرام صید را نکشید ، آیا کشتن صید بزرگتراست یا کشتن نفسی که خداوند آن را حرام کرده‌است» (۳۷۸) .

ابونعیم روایت کرده‌است که موضوع دوری از قتال و جهاد موقتی است وگفته است که امام محمد باقر(ع) فرمود : «خداوند در دلهای شیعیان ما ترس می‌افکند ، اما هنگامی که قائم ما قیام کند ومهدی ما آشکار شود ، هریك ازشیعیان ما دلیرتر از شیر خواهد بود» (۳۷۹) .

پس ازآن شیعه را بدین‌گونه تعریف میکند : شیعه کسی است که

---

۳۷۷ - التعرف ص ۱۱-۱۰ .
۳۷۸ - اصول کافی ص ۹۲ .
۳۷۹ - حلیةالاولیاء ۳/۱۸٤ .

خداوند عز وجل را اطاعت کند (۳۸۰) ... امام محمدباقر برادر خود را ازاینکه از واصل بن عطاء معتزلی (۸۰–۱۸۱ هـ. ۶۹۹–۷۹۸ م.) حدیث فراگرفته بود ملامت میکرد* زیرا واصل بن عطاء خطا را برجد بزرگوار او علی بن ابی طالب تجویز کرده بود (۳۸۱) . این نکوهش فقط ناشی از تعصب درباره جدش نبود بلکه ارتباط داشت بهمان مبنای اصیل تشیّع که با زهد درکناره گیری ازورود درمباحث کلامی وعقاید و آراء فلسفی اشتراك داشت .

اختلاف اصلی تشیّع با زهد و تصوف :

مبداء وپایه اصلی تشیّع این بود که به‌همگی دستورات اسلام عمل کنند وچیزی ازآن را از نظر دور ندارند ولی بعداً مبنای فکر زهاد و روش آنان این شد که همهٔ این امور تفصیلی را رها کنند وفقط توجه خود را بسوی خدا معطوف کنندوبس . همین توجه بخدا تا اندازه‌یی

---

۳۸۰ – حلیة‌الأولیاء ۱۸٤/۳ .

* بنابرآنچه در کتابهای علما و محدثان بزرگ شیعه نوشته شده‌است زیدبن علی‌بن‌الحسین پس ازامام محمدباقر شریف‌ترین و بزرگوارترین برادران آن‌جناب است . وی مردی غالِم و عابد و زاهد بود . و به‌امامت برادر بزرگوار خود اقرار داشت . بنابراین آنچه مؤلف دراین‌جا آورده است‌که حضرت باقر زید را نکوهش کرده است مستند به‌اخبار کتابهای مخالفان است . برای آگاهی بیشتر رجوع‌شود به‌کتاب ارشاد شیخ مفید وسایر کتابهای علمای شیعه (م) .

۳۸۱ – این خبر دربسیاری از کتابهای ملل ونحل وجود دارد . رجوع شود به‌ملل ونحل ۱/۶۵ .

نقطه تلاقی میان شیعه و زاهدان بوده‌است. امام محمد باقر(ع) با نفرتی که از غلو داشت دارای صفت زهد هم بود ولی کدام زهد؟ همان زهد اصلی که درهمگی شیعیان نخستین، امثال: ابوذر وسلمان وعمّار وجود داشت. ازاینرو درهمان نظر اول بخوبی نمایان میشود که امام محمد باقر (ع) امامی است شیعی ونمونه‌یی‌است از نوع جد خود علی‌بن ابی‌طالب (ع) ازجهت سخن گفتن در اسرار واحاطه وی بعلم لدنّی.

حضرت باقر(ع) علم لدنّی را بردوگونه قسمت‌کرده وچنین فرموده است: «علمی که جز خدای تعالی آن را نمیداند وعلمی که ملائکه و پیغمبران آن را میدانند. علمی را که فرشتگان وپیغامبران میدانند ما نیز میدانیم» (۳۸۲).

امام جعفر صادق همین معنی را بدین‌گونه شرح داده است: «همانا سلیمان از داود ارث برد ومحمد (ص) وارث سلیمان شد و ما وارثان محمد صلی‌الله علیه وآله هستیم، وما از علم تورات وانجیل و زبور و شرح الواح آگاهیم» (۳۸۳). امام صادق(ع) در دنبال این گفتار افزوده است: «علم منحصر درآنچه گفته شد نیست، همانا علم آن‌است که روزبروز وساعت بساعت نو شود» (۳۸٤).

این علم سرّی همان است که ازآن در آراء سلمان و حذیفه سابقه

---

۳۸۲ – اصول کافی ص ٦۱.

۳۸۳ – همان کتاب ص ۵۲.

۳۸٤ – همان کتاب همان صفحه – متن خبر: «لیس هذا هوالعلم. انّ العلم، الذی یتجدد یوماً بعد یومٍ وساعةً بعد ساعةٍ».

داریم. علم نامبرده فقط نتیجهٔ درس وبحث رسمی وخواندن وفراگرفتن معمولی نیست بلکه استعداد والهامی است الهی بدان گونه که امام بسبب آن استعداد روحی هرچه ازوی صادر میشود، قرین حق باشد چنانکه ضرار حضرت علی (ع) را بدان گونه وصف کرده است: «ازهمهٔ اطراف وجوانب وی علم جوشش میکند».

متصوفه وزاهدان این صفت را که در ائمه از راه استعداد وقابلیت ذاتی وجود داشته است خواسته‌اند ازراه مجاهده وپاك گردانیدن نفس بدست آورند ...

مؤلفان کتابهای تصوف امام محمدباقر (ع) را چون صوفی زاهدی وصف کرده‌اند چنانکه آن حضرت مانند یك‌تن صوفی بنظر میرسد.

موضوع قابل ذکری که دراینجا مناسب است بدان توجه داشته‌باشیم گریه‌یی‌است که به‌امام محمد باقر (ع) نسبت داده‌اند. امام باقر (ع) با حسن‌بصری که به‌بسیاریِ گریه شهرت داشت هم‌عصربود ومیدانیم حسن بصری عصر امام‌زین‌العابدین را درك‌کرده بود، وچنانکه ازین‌پیش‌دیدیم علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین (ع) گریه خودرا نتیجهٔ ازدست‌دادن چهارده تن از خاندان شریف علوی خود ذکر میفرمودکه درراه آزمندی امویان شهید شدند وشهادت آن بزرگواران‌را بچشم خود دیده بود؛ ازاینرو در تمام دوران زندگی اشك چشمش خشك نشد وصورت آن شهیدان راه حق همواره درشب وروز ازنظرش محو نمیگردید...

امام محمد باقر فرزند علی‌بن‌الحسین (ع) نیز دربارهٔ گریه چنین

فرموده است : «هرچشمی که درآب خود فرورود خداوند روی صاحبش را برآتش دوزخ حرام میکند» ...

بدین گونه می‌بینیم که ریشه‌های گریه در زهد و تصوف نمو پیدا میکند تااینکه مبدل میشود به‌ذکری که مایهٔ صفا و روشنی دل میگردد، چنانکه گریه برامام حسین(ع) درمجالس شیعیان که اززمان مأمون (آخر قرن دوم‌هجری) آشکارا برگزارمیشد(۳۸۵) مایه‌صفای دل گریه‌کنندگان میگردید .

امام محمد باقر (ع) گریه را با «ذکر» پیوند داده‌است ، چنانکه از وی نقل کرده‌اند: «بلاها بمؤمن وغیرمؤمن اصابت میکند ولی به‌ذکرگویندگان نمیرسد» ...

ابن حجر امام محمد باقر را همچون یك‌تن صوفی پاك معرفی کرده است : «امام را آداب ورسومی درمقامات عارفان وجود دارد که زبانها ازوصف آنها عاجزند . هم‌چنین اورا سخنانی درسلوك وعرفان است که این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد» (۳۸۶) .

واز جمله سخنان درهمین مقوله روایتی است که ابوعلی رودباری وسفیان ثوری دربارهٔ‌توکل ازامام‌محمدباقر(ع) نقل‌کرده‌اند: «بی‌نیازی وعزت در دل مؤمن گردش میکنند وچون بجایی برسند که توکل در آنجاست همانجا را وطن خود قرارمیدهند» (۳۸۷) .

---

۳۸۵ – شیعه در تاریخ ص ۱۸ .
۳۸۶ – صواعق‌المحرقة ص ۱۹۹ .
۳۸۷ – حلیة‌الاولیاء ۱۸۱/۳ .

قبلاً هم توکل را درنزد امام حسین (ع) وپس از آن نزد علی‌بن الحسین (ع) دیده بودیم ، اینك نیز نزد محمدبن علی می‌بینیم ، هم‌چنین حبّ را چنانکه نزد پدرش دیده بودیم نزد وی نیز می‌بینیم . وی به جابربن عبدالله انصاری چنین میگوید: «بدان ای جابر که مؤونهٔ زندگی پرهیزگاران ازهمهٔ مردم دنیا آسان‌تر و ارزان‌تر بدست می‌آید ... این مردم در راه دوستی خدا همهٔ محبتهای دیگر را رها کرده وازدنیا درراه اطاعت ازخدای خود کناره جسته‌اند» (۳۸۸) . این حدیث دراصول‌کافی تألیف کلینی‌که مهم‌ترین مرجع اخبار واحادیث امامان شیعه است، وجود دارد ...

این محبتی که امام محمد باقر (ع) (رحلت درمیان سنوات ۱۱۷ - ۱۲٦ ه‍. ۷۳۵-۷٤٤ م.) * (۳۸۹) بدان‌اشاره فرموده‌است مقدم است برحبّ الهی که بعداً دربصره ظاهر شد ودر وجود رابعهٔ عدویه صوفیه مشهور رسوخ یافت، زیرا رابعهٔ عدویّه هفتاد سال پس‌ازین تاریخ وفات یافته است .

تواضع که یکی از آشکارترین صفات زاهدان ، نه‌متصوفه ، شده بود، درامام محمد باقر(ع) ازصفات بارز وی بشمار می‌آید ، چنانکه در پدرش نیز این صفت نمایان بود ، تواضع امام محمدباقر (ع) از روی

---

۳۸۸ - اصول کافی ص ۱۸۵ .

۳۸۹ - صفة‌الصفوة ۲/٦۰ .

* در ذیل حاشیهٔ (۳۷۳) وفات و رحلت‌امام باقر (ع) از اعلام‌الوری نقل شده (م) .

فکرت ونظر وناشی ازمعرفت وشناخت خویشتن وآفریدگار خودمیباشد و این همان تواضع پسندیده‌است که در برابر آن تکبّر و خودپسندی مذموم قرار گرفته‌است . امام محمد باقر درین باره چنین فرموده است: «بهمان اندازه که کِبر داخل قلب انسانی بشود بهمان اندازه از خِـردِ او کاسته میشود» (۳۹۰) .

فریدالدین عطار خبری دربارهٔ امام محمد باقر(ع) نقل کرده‌است که مقام شامخ آن امام را درفروتنی پسندیده روشن میکند وممکن نیست کسی از اهـل کبر و جبروت بـدان مقام برسد . وی ازیکی از خواص حضرت باقر نقل کرده‌است که ازاو پرسیدند : امام چگونه شبها را بسر میبرد ؟ وی درپاسخ گفت: هرگاه شب فرامیرسد وامام از اوراد واذکار خود فارغ میشود با صدایی بلند میگوید : ای خدای من و سرور من ، شب فرارسید وهنگام پادشاهی پـادشاهان نزدیك شد ، ستارگان آشکار شدند و مردم همگی بخواب رفتند» (۳۹۱) .

بدین‌گونه تواضع در نظر متصوفه بمرتبهٔ عالی و والایی رسید کـه شکوه وجلال آن برشکوه وجلال پادشاهی مادی فزونی یافت .

عبدالله‌بن مبارك (متوفی ۱۸۱ هـ. ۷۹۷ م.) داستانی نقل کرده است که درآن امام باقر را مانند خضر پیغمبر قرار داده‌است ... وی داستان خود را بـدین‌گونه آورده است : «دربین مکه ومدینه روان بودم کـه

---

۳۹۰ – صفة‌الصفوة ۲، ۶۰/۲ .
۳۹۱ – تذکرة‌الاولیاء ۲۶۶/۲ .

ناگهان چشمم دربیابان بەشبحی افتاد که گاهی پیدا وزمانی پنهان میشد تااینکه بنزدیك من رسید، خوب بەوی نگریستم او را پسربچەیی میان هفت وهشت سال دیدم . برمن سلام کرد ، پاسخش دادم وگفتم : ازکجا هستی ؟ گفت : ازسوی خدا . گفتم : بکجا میروی ؟ گفت: بسوی خدا. گفتم : برچه استواری ؟ گفت : برخدا. گفتم : توشەات چیست ؟ گفت: پرهیزگاری . گفتم : ازچه قومی هستی ؟ گفت : من مردی عرب هستم. گفتم : آشکاراتر بگوی، گفت : مردی قرشی، گفتم : آشکارتر، گفت: مردی هاشمی، گفتم آشکارتر، گفت : مردی علوی . آن گاه این اشعار را خواند :

فنحن علی الحوض روّاده — نذود و نسعد ورّاده

ما پیشگامان بسوی حوض‌کوثر هستیم — گروهی ازواردان‌رادفع وگروهی را همراهی میکنیم

فما فاز من فاز الا بنا — و ما خاب من حبّنا زاده

جز از راه دوستی ما ، مردم رستگار نمیشوند — و هرکس بما دوستی ورزد توشەاش از میان نمیرود

ومن سرّنا نال منّا السرو — ر، ومن ساءنا ساء میلاده

هرکس ما راشاد کند از جانب ما شاد میشود — وهرکس بما بدی‌کند، زایچەاش بد بوده است

فمن کان حقّاً لنا غاصباً — فیوم القیمة میعاده

وهرکس حقی را از ما غصب‌کند — وعدهٔ ما با او روز قیامت است

پس از خواندن اشعار گفت : من محمدبن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب‌هستم پس بسوی اوتوجه‌کردم ولی اوراندیدم ونمیدانم‌باآسمان

بالا رفت یا بزمین فروشد» (۳۹۲) . این روایت ازنظر تاریخ درست بنظر نمیرسد زیرا عبدالله مبارك درسال ۱۸۱ ﻫ. ۷۹۷م. وفات یافته‌است وبا توجه بتاریخ زندگی حضرت باقر ، نمیتواند دوران کودکی آن امام را درك کرده باشد زیرا حضرت باقر متجاوز ازپنجاه سال پیش از عبدالله رحلت فرموده بود .

ازاین داستان که عبدالله مبارك ، شاگرد سفیان ثوری روایت کرده ونظایر آن‌که متصوفه درکتابهای خود آورده‌اند بخوبی معلوم میشودکه زاهدان وصوفیان همگی فریفتهٔ زهد امامان شده بودند وازاینرو آنان را پیشوای زهد وطریقت خود قرار دادند ومبادی اخلاقی خود را ازآن بزرگواران اقتباس کردند واساس تصوف را درابتدای تأسیس بر روی همان مبادی بنا نهادند ، واین روش بدانجا منتهی شدکـه همهٔ شؤون تصوف را ازطریق فرزنـدان علی (ع) بخود علـی (ع) نسبت میدهند .
عطار کتاب معروف خود : تذکرةالاولیاء را درسیرت امام محمدباقر(ع) بپایان رسانده و در بـاره آن امام چنین گفته است : «آن حجت اهـل معاملت ، آن برهان ارباب‌مشاهدت، آن امام‌اولاد نبی، آن گزیده احفاد علی ، آن صاحب باطن وظاهر، ابوجعفر محمدباقر، رضی‌الله عنه، به‌حکم اینکه ابتداء این طایفه ازجعفر صادق کرده شد کـه ازفرزندان مصطفی است، علیه‌الصلوة‌والسلام، ختم‌این‌طایفه‌هم برایشان‌کرده می‌آید»(۳۹۳).

---

۳۹۲ – طرائق‌الحقائق ۸۸/۲ بنقل ازکشف‌الغمة .
۳۹۳ – مؤلف، این قسمت را از تذکرةالاولیاء ص ۲۶۶/۲ نقل کرده و آنرا بعربی برگردانده است . ما عین فارسی را از تذکرةالاولیاء چاپ تهران – ناشر
←

بدین‌گونه بود امام‌محمدباقر(ع) درامامت وزهد وتشیّع اصلی‌خود که معنی آن را در اول همین کتاب بیان‌کردیم. وی امامت‌را به‌جانشین خود امام جعفرصادق سپرد که طریق امامان پیش‌را بروشی‌روشن پیروی کرد ودر نشر علوم ونگهداری اسلام و استوارساختن مبانی اعتقادی تشیّع وظیفهٔ امامت را به‌بهترین وجهی انجام داد.

درپایان این قسمت شایسته‌است باین‌نکته مهم اشاره کنیم که زمان امامت محمدباقر(ع) مصادف بود با جنبش‌بزرگی از علویان که بعداً بسیاری از شیعیان بدان تأسی جستند. این جنبش خروج بشمیشیر در برابر ستم وتجاوز بود وپیشوایی وفرمانروایی این گروه را زیدبن علی برادر امام محمدباقر داشت. حضرت‌باقر مانند پدرش زین‌العابدین شیوه وسیرت خود را برمسالمت بنا نهاده بودولی زید بسال ۱۲۱ هـ. ۷۲۹ م. درکوفه برحکّام‌جَوْرِ زمان خروج کرد وازآن زمان فرقه زیدیّه پیدا شد وتاکنون در یمن باقی هستند*.

→

زوار ص ۸۱۹ دراینجا آوردیم (م).

* مؤلف دراینجا بخش مختصری زیر عنوان: زید و زیدیه دارد که چون مطالب آن اندکی مغشوش ومشوش وکم‌فایده بنظر رسید ازترجمهٔ آن خودداری شد (م).

امام جعفربن محمد (ع)

پس از امام محمد باقر، امام جعفر صادق بمقام امامت رسید و بنیان تشیّع را محکم واستوار ساخت. وی مانند پدرش، تمام اوقات خود را صرف نشر و خدمت علم میکرد وسیاست وملك را بخواستاران آن که بسیار بودند واگذار کرد.

امام جعفر صادق (ع) همعصر بود بـا جنبش غالیان و قیام ابومسلم خراسانی وحرکت عبدالله‌بن‌معاویة‌بن عبدالله‌بن‌جعفر وجنگهای مروان‌بن محمد و جنبشهای خوارج وجنبش زهـد، سپس نهضت زیدیها تااینکه سرانجام منصور دوانیقی برحریفان پیروز شد وکارخلافت بروی پایدار گردید. امام جعفر صادق درتمام این جنبش‌ها وحوادث خودرا برکنار کشیده وفقط بکارعلم پرداخته بود. حضرت صادق(ع) وپدربزرگوارش امام محمد باقر (ع) در همان هنگام کـه مجتمع عربی سرگرم جنگ و تطورات وحرکات عقلی بود، نیم قرن، وقت خود را صرف علم کردند. این دوامام بدون‌تردید برجسته‌ترین امامان شیعه بودند (ازجهت نشرعلم وتربیت شاگردان. مترجم).

پژوهندگان همگی دربارهٔ فضیلت امام جعفر صادق ازنظر اختصاص اوقات خود بنشر علم هم‌آوایند. شهرستانی دربـارهٔ آن حضرت چنین

گفته است : «او دارای دانش فراوانی است در دین وادب ، وفرهنگی کامل وزهدی در دنیا وپارسایی بسزا دربرابر شهوات، مدتی در مدینه شیعیان ودوستدارانش ازعلوم واسرار حکمت اوبرخوردار بودند پس ازآن به‌عراق رهسپار گردید ومدتی که درآنجا مقیم بود با هیچکس در امر امامت وخلافت بنزاع برنخاست . آری آن‌کس‌که در دریای معرفت فرورفته‌باشد هرگز درنهری طمع نمی‌بندد وکسی‌که ببالاترین قله‌حقیقت رسیده است بیمی ازفروافتادن ندارد» (۳۹٤) .

ابو نعیم ازعمروبن مقداد این سخن را نقل کرده است : «هرگاه به جعفربن محمد (ص) می‌نگریستم یقین پیدا میکردم که اونسل پیغمبران است» (۳۹۵) .

ابوحنیفه (ت ۱۵۰ هـ. ۷٦۷ م.) آن امام را بدین‌گونه وصف کرده است : «ازجعفربن محمد فقیه‌تری برروی زمین ندیدم» (۳۹٦) ...

دراینجا لازم‌است یادآورشویم‌که منصور خلیفه‌عباسی لقب«صادق» را برآن امام اطلاق کرد (۳۹۷) زیرا حضرت صادق پیشگوئی فرمود که پس ازامویان خلافت باولاد عباس میرسد . هم‌چنین ازهلاکت شورشیان علوی پیشگوئی کرد، شاید یکی ازعلل اینکه حضرت صادق توانست در کوفه اقامت کند ومورد تعرض خلیفهٔ وقت نگردد همین امر باشد ...

---

۳۹٤ – ملل ونحل ۲۷۳/۱ .

۳۹۵ – حلیة‌الاولیاء ۱۹۳/۱ .

۳۹٦ – تذکرة‌الحفاظ ذهبی ۱٦٦/۱ .

۳۹۷ – مقاتل‌الطالبین ص ۲۵٦ .

امام جعفر صادق، استاد نسل معاصرش بود. دونالدسون برین‌عقیده است‌که : «امام جعفر صادق مدرسه‌یی شبیه مدرسه سقراط داشته‌است» (۳۹۸) جرجی زیدان، ابوحنیفه (وفات ۱۵۰ هـ. ۷۶۷ م.) ومالك‌بن‌انس (وفات۱۷۹هـ. ۷۹۵م.) هم‌چنین واصل‌بن عطاء پیشوای معتزله را(۱۸۱هـ. ۷۹۷ م.) ازجمله شاگردان آن حضرت میداند ابن‌حجر این کسان را نیز برآنان افزوده‌است : یحیی‌بن سعید، ابن‌جریح، شعبه وایـوب سختیانی (۳۹۹). ابونعیم فهرست طولانی ازشاگردان و راویان امام جعفر صادق گرد آورده است کـه ازآن جمله است : مسلم‌بن حجاج مؤلف یکی از صحاح مهشور ششگانه (۴۰۰) نجاشی نوشته‌است‌که تنها درمسجد کوفه نهصد تن شیخ از تلامیذ آن امام بسرمیبردند (۴۰۱) سیدامیرعلی عقیده دارد که : «مدرسه امـام جعفرصادق (ع) درمدینه دنبال مدرسه جدش علی‌بن ابی‌طالب بوده‌است» (۴۰۲) .

مردم باندازه‌یی از امام جعفر صادق ازعلوم فراگرفتند ونقل کردند که آوازه‌اش درهمه کشورها پیچید و کاروانان ، علم او را ازین شهر بدان شهر نقل میکردند (۴۰۳) .

این منزلت ومقام موجب آن شد که خبر وحدیث بسیار بوی نسبت

---

۳۹۸ – عقیدة‌الشیعه ص ۱۴۸ .

۳۹۹ – الصواعق‌المحرقة ص ۱۹۹ .

۴۰۱ – کتاب‌الرجال ، بمبئی ۱۳/۷ ص ۲۹ .

۴۰۲ – مختصر تاریخ اسلام ص ۷۶ .

۴۰۳ – صواعق محرقه ص ۱۹۹ .

دهند واین اجماع برفضیلت او و فراگرفتن همگـان ازعلوم وی نتیجه عکس بخشید بدانحدکه بُخاری هیچحدیثی ازاو درصحیح خود نیاورده است (٤٠٤) ذهبی در تذکرةالحفاظ (١/١٦٦) گفته است که : «بُخاری ازامام جعفرحدیث وسند نیاورده وبگفته آنحضرت استناد نکرده‌است ولی سایر مسلمانان ازوی روایت نقل کرده‌اند «همچنین تصریح کرده‌که «شافعی ویحیی‌بن معین اورا ثقه دانسته‌اند» نیز ابوحاتم دربارهٔ او گفته است : «ازمثل چنان کسی سئوال نمیشود» .

کشّی که ازمصنفان نخستین شیعه است، سبب این امر را بخبری که ازشریك نقل کرده‌است توجیه نموده. کشی ازشریك علت تضعیف‌حدیث حضرت صادق را پرسید وی عقیدهٔ خود را چنین بیان کـرد : «جعفربن محمد مردی صالح ، مسلمان وپارسا بود ، گرد اورا مردمی نادان گرفته بودند وبراو واردمیشدند وازپیش اوخارج میشدند ومیگفتند امام‌جعفر صادق ما را چنین خبر داد وخبرها وحدیثهایی نقل میکردند که همهٔ آنها ناروا و دروغ برامام جعفر بود ازین راه نان میخوردند واز مردم پول میگرفتند...» * .

---

٤٠٤ – ضحی‌الإسلام ٣/٢٦٥ .

* معرفة اخبارالرجال ص ٢٠٨ – توجیهی که برای تضعیف اخبار منقول از حضرت صادق (ع) وعدم نقل بخاری از احادیث آن امـام درصحاح آورده شده است با حقیقت و واقع وفق نمیدهد . دراینجا چنددلیل درستی این توجیه ذکر میکنیم :

(١) چنانکه درهمهٔ تواریخ نوشته شده‌است ، امامان شیعه که هم‌عصر امویان وعباسیان بودند ، درتمام دوران زندگی زیرنظر مأموران وجاسوسان حکومتهای ←

امام جعفر صادق (ع) بروش معتدل خود در مراقبت از رسالتی که دربارهٔ شیعه برعهده داشت ادامه میداد وآن عبارت بود از استقلال در

←

زمان بودند و گاهی درتبعید وزندان بسرمیبردند ، بنابراین هیچگاه عامهٔ مردم در پیرامون آنان جمع نمیشدند که از آنان حدیث روایت کنند . اغلب مردم درهر زمان طالب دنیا هستند و گرد کسانی جمع میشوند که پول ومقام ومنصب دریافت دارند نه گرِد کسی که مغضوب وزیرنظر مأموران خلفای زمان باشد. درپیرامون امامان شیعه جمعی ازخواص وازمردمی که بدیانت وایمان ودرستی وراستی در گفتار وکردار شهرت داشتند ، جمع میشدند واز آنان تعالیم دین فرامیگرفتند و حدیثها وروایتهای درست ودست‌نخورده که ازجدشان پیغمبر درمیان خانواده‌شان نگهداری شده بود میشنیدند . درپیرامون امامان نه‌پولی بود ونه مقام و منصبی که مردم دنیا دور آنان جمع شوند وحدیث جعل کنند .

(۲) بخاری در صحیح خود ازامام جعفرصادق که استاد بزرگان ائمهٔ اهل سنت ونوهٔ پیغمبر اسلام وعلی علیهما‌السلام بود وشهرت بزهد وراستگوئی ودیانت داشت یك حدیث نقل نکرده‌است ولی ازخوارج امثال عمران‌بن حطّان که شعر درمدح ابن‌ملجم قاتل حضرت علی گفته است ونیز ازدشمنان وجنگ‌کنندگان با آن امام امثال عمروعاص وعبدالله‌زبیر ومعاویه وسمرةبن جندب وازشخص گمنامی که فقط سه سال درك زمان پیغمبر را کرده بود مانند ابوهریره که دربرابر پول معاویه آن‌همه حدیث درمدح معاویه وخاندانش ونکوهش علی واهل بیت جعل کرد بیشتر احادیث خودرا نقل کرده است. برای آگاهی ازارزش صحیح بخاری و راویان واسناد آن رجوع شود به : سیرّی در صحیحین - محمدصادق نجمی چ قم ۱۳۵۱ و : ابوهریره مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین چ دوم - نجف اشرف ۱۳۸۵ ه. ومقدمهٔ شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید معتزلی دربارهٔ دشمنان وجنگ‌کنندگان با علی علیه‌السلام (بسیاری از راویان حدیث که مورد اعتماد بخاری است همان دشمنان ومخالفان علی هستند) (م) .

عقیده و دوری‌جستن از اختیار، یکی از آراء وعقاید افراطی و برتری‌دادن آن بردیگر عقاید چنانکه جامعهٔ اسلامی آن عصر بدین گونه رفتار میکرد.

درزمان امام جعفر صادق (ع) برخورد میان آراء وعقاید گوناگون درپیرامون صفات‌خدا وخلق وجبر وقدر وغیرآنها درنهایت شدت رواج داشت. حضرت صادق (ع) دربارهٔ اراده میفرمود: «همانا خداوند از ایجاد ما چیزی اراده کرده‌است وازخود ما چیزی خواسته است آنچه از ایجاد ما اراده‌کرده‌است آن را ازما پنهان داشته وآنچه ازخود ما خواسته برما آشکار کرده‌است پس شایسته نیست که خود را ازآنچه ازما خواسته‌است به‌آنچه ازوجودما اراده‌کرده‌است‌مشغول‌کنیم»(٤۰٥).

شهرستانی برین گفتار این جمله را حاشیه زده است: «واین گفتاری است در قدر که آن امری است میان دو امر «نه جبر ونه تفویض».

بروایت کلینی امام جعفرصادق (ع) مُرجِئه وقدریّه و حروریّه را کافر دانسته‌است (٤۰٦) * ...

---

٤۰٥ - ملل ونحل۳/۲۷۳.

٤۰٦ - اصول کافی ص ۲۳٤.

* مُرجئه -: فرقه‌یی بوده‌اند که مرتکبین گناه کبیره را کافرنمی‌دانسته‌اند ومعتقد بوده‌اند که درقیامت وضع آنان روشن میشود.

قَدریّه: گروهی ازفرق فرعی اسلامی بوده‌اندکه به‌قضا وقدر عقیده‌نداشته و آدمی را دراعمال خود مختار می‌دانسته‌اند.

حروریّه: خوارج نخستین وپیروان آنان که برعلی‌علیه‌السلام خروج کردند. این فرقه منسوب به‌حروراء هستند که محلی درعراق بوده‌است (م).

اینک برمیگردیم به بحث وبررسی دراحوال ورفتار آن امام ومیگوئیم: کسانی که دربارۀ امام جعفرصادق (ع) کتاب نوشته وپژوهش کرده‌اند همگی اورا امام شیعیان دانسته‌اند چنانکه گفتار شهرستانی را دربن‌باره دیدیم بنابراین امامت شیعه برسراسر دوران زندگی وی احاطه دارد ... ولی امامتی علمی وروحی که ازنظر جوهر و ذات بسیاست ومادیّات آلودگی ندارد.

کلینی روایت کرده است که حضرت صادق (ع) چنان عقیده داشت که امامان دارای مقام معنوی والایی هستندکه نزدیك است بمقام نبوت ولی آنان پیغمبر نیستند وبرآنان آن اندازه اززنان که برپیغمبر حلال بود، حلال نیست. اما درغیراین موارد، آنان بمنزلۀ پیغمبران هستند (۴۰۷). درحقیقت مفاد این خبر آن‌است که آنان مقام ابلاغ از جانب پیغمبر دارند وتعالیم آنان همان تعالیم پیغمبر است. بیان این مطلب بدین گونه است که: امامت وراثتی است روحی وآن، چنانکه شیعه‌عقیده دارد ازنفس تعالیم اسلام است که درقرآن کریم وارد شده‌است، از آن جمله ابوبصیر ازامام جعفرصادق (ع) روایت کرده است که از آن امام دربارۀ معنی این آیه: «اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الأمرمنکم» پرسیدم، فرمود: این آیه در شأن علی‌بن ابی‌طالب و در شأن حسن و

---

۴۰۷ - اصول کافی ص ۶۵.

حسین نازل شده است» (۴۰۸) .

کلینی نیز از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده‌است که امامت حلقه‌یی است در سلسلهٔ نبوتها درتمام عالم : «موسی به‌یوشع‌بن نون وصیّت کرد ویوشع به‌فرزندان هارون وصیّت کرد وبه‌فرزندان خود و فرزندان موسی وصیّت نکرد. خداوند مختار است، هرکس را از میان هرگروه بخواهد اختیار میکند . موسی ویوشع به‌آمدن مسیح بشارت دادند، چون مسیح بفرمان خداوند مبعوث‌شد، گفت: همانا بزودی پس از من پیغمبری از فرزندان اسماعیل خواهد آمد که نامش احمد است ...» (۴۰۹) .

بدین‌گونه امامت ازنظر امام جعفر صادق ، که سند ودلیلش همیشه ازقرآن است، به نبّوت می‌پیوندد ...

ازآنچه دربارهٔ مقام وشأن امام ذکر شد، آشکار میشود که امامت مقامی‌است روحانی ومورد عنایت ولطف الهی چنانکه درنزد امام جعفر صادق و امامان دیگر دوکتاب سرّی وجود داشت بنام : جفر وجماعت که درآن‌دو تمام رازهای علوم ونامهای پیغمبران وپادشاهان نوشته‌شده بود (۴۱۰) .

امامان همه درخلقت و خلق دارای امتیازی بودند و علم همه از

---

۴۰۸ – اصول کافی ص ۷۰ – آیه ۶۳، سورهٔ نساء .
۴۰۹ – همان کتاب ص ۷۳ .
۴۱۰ – همان کتاب ص ۵۷ .

یك‌جا سرچشمه میگرفت ...

کلینی درین‌باره این حدیث را آورده است: «همانا سلیمان ازداود ارث برد ومحمد (ص) ازسلیمان وما وارث علم محمد (ص) هستیم. علم تورات و انجیل و زبور و شرح آنچه در الواح است در نزد ما میباشد» (۴۱۱) ...

کسی ازامام جعفرصادق (ع) از حدود واز اسرار علم واینکه آیا علمی که او یادکرده همان علمی است که ازتورات وکتابهای آسمانی پیشین به‌قرآن کریم رسیده‌است سئوال کرد امام چنین جواب داد: «همانا این علم نیست، علم آن‌است که روزبروز وساعت بساعت حادث میشود» (۴۱۲). دریافت این گونه علم درنتیجه استعداد وموهبتی الهی است که درامام وجود دارد وبوسیلهٔ آن استعداد ازعلم بهره‌ور است و مردم را نفع میرساند.

ازین‌پیش دربارهٔ اسرار علم وخطری که ازافشای آن پیش می‌آید اشاره‌یی کردیم ویادآوری شد که چون همهٔ مردم استعداد آگاهی بهمهٔ اسرار علوم ندارند گاهی ممکن‌است ازشنیدن آنها حال انکار واعراض درآنان پیدا شود، درین باره امام جعفرصادق (ع) از رسول خدا (ص) این روایت را نقل کرده‌است: «ما پیغمبران با مردم باندازه خرد آنان

---

۴۱۱ - اصول کافی ص ۵۲.

۴۱۲ - همان کتاب همان صفحه متن حدیث: «لیس هذا هوالعلم، ان‌العلم، الذی یحدث یوماً بعد یومٍ وساعةً بعد ساعةٍ».

سخن میگوئیم» (۴۱۳) .

بهمین دلیل گاهی امام جعفر صادق (ع) بسئوال یك‌تن دو جواب مختلف داده است : یك‌بار موافق فهم سئوال‌کننده و بار دیگر بمقتضای وقت که جواب بایستی درپردهٔ تقیّه گفته میشد، همین کیفیت برای عمربن ریاح پیش آمد، و وی منکر امامت امام جعفر صادق (ع) شد زیرا آنحضرت از سئوال یگانهٔ او دوجواب مختلف داده بود (۴۱۴) .

امام جعفر صادق (ع) میفرمود : «پیروی از ما فقط بتصدیق و پذیرفتن دستور ما نیست بلکه به‌پنهان‌کردن و حفظ آن از نااهلان میباشد ... (۴۱۵) ازین خبر معلوم میشودکه امامان ناگزیربودند در دو جبهه مبارزه کنند : نخست آنکه مردم را بحقیقت اسلام بینا سازند دوم‌اینکه مراقب یاران خود باشند که احادیث ایشان را درست روایت کنند .

روش حضرت صادق (ع) با غالیان همان سیاست محمدبن حنفیّه بود ... و دربارهٔ آنان میگفت : «با آنان نشست وبرخاست مکنید و هم‌خوراك مشوید وبا آنان مصافحه و ازدواج مکنید و در ارث شریك مشوید» (۴۱۶) .

---

۴۱۳ - اصول کافی ص ۵۲ .متن خبر : «انّا معاشرالأنبیاء نکلم‌الناس علی قدر عقولهم» .

۴۱۴ - فرق‌الشیعه ص ۶۰ .

۴۱۵ - اصول کافی ص ۲۰۶ .

۴۱۶ - معرفة اخبارالرجال ص ۱۹۱ .

ازتحقیق در احوال امام جعفر صادق روشن میشود که مردم بدلیل علم فراوانش وبسبب روآوردن بسیاری از دانش‌پژوهان بسوی او و داشتن نسَب شریف علوی ، همهٔ علوم ومعارف زمانش را بوی نسبت داده‌اند واین غریب‌نیست زیرا چنانکه ازین‌پیش دیدیم تمام علوم‌اسلامی منتهی میشود بجدّش علی‌بن ابی‌طالب (ع) . ازعلومی که بوی نسبت داده شده است گفتاری است دربارهٔ کیمیا وزجر وفال. هم‌چنین کتاب جفری راکه ابن‌خلدون ازآن خبر داده‌است بوی نسبت داده‌اند . ابن خلدون دربارهٔ آن کتاب چنین نوشته است : «هارون‌بن سعید عجلی که رئیس زیدیّه بود، کتابی داشت که آن را ازامام جعفرصادق (ع) روایت کرده بود . درآن‌کتاب آنچه برعموم اهل‌بیت وبر برخی ازایشان واقع خواهد شد نوشته شده بود. این علوم برامام جعفر صادق (ع) و سایر امامان ازراه کشف وکرامت که مخصوص آن بزرگان میباشد ، رسیده است . این کتاب برپوست گاوی نوشته شده بود ونزد امام‌جعفر وجود داشت . هارون‌بن‌سعید عجلی ازآن امام روایت کرده وازآن نسخه‌یی نوشته است ...» (۴۱۷) .

این کتابهای سِرّی درتصوف داخل شد. استاد سعید محمدحسن گفته است که : «این کتابها وشروح برآن دردسترس کسانی که اشتغال به‌طلسم وسحر داشتند قرارگرفت ومورد توجه واهتمام آنان‌شد. صوفی بزرگ محیی‌الدین عربی وامام محمّد غزالی را بهرهٔ فراوانی بود در

---

۴۱۷ - مقدمهٔ ابن خلدون ص ۳۳۴ .

اشتغال باین کتابها» (۴۱۸) .

پل‌کراوس مجموعه‌یی از رسائل جابربن حیّان را منتشر کرده‌است که مشتمل بر تعالیم امام‌جعفرصادق(ع) میباشد این رسائل دربارهٔ کیمیاست که در آن آمیختگی با فلسفهٔ یونانی نمایان‌است ومعلوم میشودکه مربوط بدوره‌های متأخراست. درکتاب«اخراج ازقوه بفعل» درمعنی طلسم گفته شده‌است که آن مقلوب کلمهٔ «مسلط» میباشد زیرا درین کارنوعی غلبه و تسلط برامور وجود دارد، بااینکه میدانیم طلسم تعریب‌شدهٔ لفظ یونانی Talisma میباشد. . . . .

درجای دیگر ازحدود وهیولا وماده نام برده شده‌است و حد علم نورانی بدینگونه بیان گردیده است : آن علمی است بحقیقت نور که فیض آن بهمگان میرسد وعلم ظلمانی بدین بیان تعریف شده‌است : آن علمی است بضد نور وچگونگی تضاد آن با نور و لمیّت آن (از ادات استفهام لم ؟ «چرا» ؟) ودرین علم هلیت و مائیت را (از : هل و ما) ذکر نکردیم زیرا علم بیکی از دو ضد علم بدیگری است فی‌الجمله ... و علم باطن را بدین گونه بیان کرده‌است : آن علم به‌سنتها وغرضهای مخصوص آنهاست که سزاوار عقول الهی است» (۴۱۹) .

---

۴۱۸ – المهدية فی‌الاسلام ص ۸۳ .

۴۱۹ – برگزیدهٔ رسائل جابربن حیّان ص ۷۸ .

ازکیمیا دراینجا چنان روشن میشودکه مقصود ازآن نوعی سلوك و روش مادی است که برقالب عناصر ریخته میشود، چنانکه سلوك انسانی برقالب انسانها ریخته میشود تا از آنان موجودی عالی وبزرگوار درست شود ...

ما درپیرامون اینکه نسبت رسائل مذکوره به‌جابربن حیّان درست است یا نادرست نمیخواهیم بحث کنیم ... ولی آنچه مورد توجه ما میباشد این‌است که جابربن حیّان که بعنوان صوفی نامیده شده معاصر بوده‌است با ابوهاشم کوفی که مؤلف طرائق‌الحقائق اورا مخترع صوفیه لقب داده است وهردو هم‌عصر امام جعفرصادق (ع) بوده‌اند (۴۲۰) .

آنچه قابل ملاحظه است آن‌است که کیمیا درآغاز پیدایش بتصوف نزدیك شده وامام جعفر صادق (ع) استادِ نخستین کسی بوده است که بکار کیمیا شهرت یافته است .

چنان بنظر میرسد که : کیمیای یونانی که به‌اکسیر بستگی داشته و ازین‌جهت موردتوجه بوده‌است که گوهرهای معادن‌پست‌را به‌گوهرهای عالی تبدیل‌میکند، درحقیقت درنزد زهّاد پلی مادی بوده‌است‌که بیاری آن نفوس زمینی را به‌نفوس آسمانی تبدیل میکرده‌اند ...

درزمان امام جعفرصادق (ع) جامهٔ رسمی صوفیان، جامهٔ پشمین شده بود ولی سفیان ثوری که بسیاری از اخبار زهدی را ازامام جعفر صادق (ع) روایت کرده بود وقتی دید که امام صادق جامهٔ خز پوشیده

---

۴۲۰ - طرائق‌الحقائق ۱۰۱/۱ .

است نه جامهٔ پشمین درشگفت شد وبامام چنین گفت: «ای فرزند رسول خدا این گونه جامه، جامه تو وپدران تو نیست». ولی پس از تحقیق بر وی روشن شد که امام جعفرصادق درزیرجامه‌های خود جامهٔ پشمین می‌پوشد که چسبیده به‌تن وی میباشد وبدان‌جهت چنین میکند که مردم کار اورا حمل برتظاهر وشهرت نکنند (۴۲۱).

زهد حضرت صادق رنگ علمی داشت وشبیه زهد پیغمبران پیشین بود. درسجود خود این دعارا که مفاد آن منسوب به‌الیاس نبی است میخواند: «خدایا آیامرا عذاب خواهی‌کرد بااینکه درهوای گرم تابستان تشنهٔ دیدار توبودم؟ آیا مراعذاب خواهی کرد بااینکه برای تو رخسار خود را درخاك مالیدم؟ آیا مرا عذاب خواهی کرد بااینکه برای اطاعت تو ازگناهان دوری کردم؟ آیا مرا عذاب میکنی بااینکه برای خاطر تو شبها بیدار بودم؟ گفته است: پس خدا بوی وحی فرستاد که: سرت را اززمین بلندکن، من ترا عذاب نمیکنم» (۴۲۲).

یعقوبی این حدیث را نیز، که موسی مضمون آن‌را درمناجات با خداوند میخواند، ازاو روایت کرده‌است: «ای موسی، در هیچ حال مرا فراموش مکن وبفراوانی مال شاد مشو زیرا فراموشی ازمن دل را می‌میراند و هنگام بسیاری مال گناهان افزون میشود. ای موسی در هرزمانی سختی پس ازسختی وفراوانی پس ازفراوانی وپادشاهی پس‌از

---

۴۲۱ - حلیة‌الاولیاء ۱۹۳/۳.
۴۲۲ - اصول کافی ص ۱۷۰.

پادشاهی می‌آید ولی پادشاهی من استوار وجاویدان است که هرگز زایل نمیشود» (۴۲۳) .

امام جعفرصادق (ع) میفرمود: «دروصیّت لقمان امور شگفت‌آمیز بسیاراست ولی شگفت‌ترین آنها این بودکه بفرزند خودگفت : از خدای چنان بترس که اگر همهٔ نیکیهای انس و جن را انجام داده باشی (گمان کنی - مترجم) خداوند ترا عذاب میکند وبوی چنان امیدوار باش که اگر گناهان انس و جان را مرتکب شده باشی (گمان کنی - مترجم) خداوند ترا می‌آمرزد (۴۲٤) .

امام جعفر صادق (ع) درجوانمردی وبزرگواری مانند جدّش علی بن‌الحسین بود . میفرمود : «کار نیك آن‌گاه تمام وکامل شود که در آن سه خصلت‌باشد: شتاب درانجام‌دادن آن وکوچك‌شمردن وپوشیدن آن ازدیدهٔ مردم» .

دربارهٔ رضا وتسلیم هنگامی که ازآن امام پرسیدند : «مؤمن بچه علامتی شناخته میشود ؟» فرمود : به‌تسلیم دربرابر خدا وخشنودی از آنچه از خوشی وناخوشی بروی وارد میشود» (٤۲٥) . . . .

امام جعفر صادق سِرّ زهد را بدین‌گونه توجیه میکند و بهترین

---

٤۲۳ - یعقوبی ٤/۱۱٦ .

٤۲٤ - اصول کافی ص ۱۷۰- متن حدیث: «خف‌الله خیفةً لوجئته ببر الثقلین لعذبّك وارج الله رجاءاً لوجئته بذنوب‌الثقلین لرحمك» .

٤۲٥ - اصول کافی ص ۱٦۹ .

نتیجه میگیرد : «هرکسی که ازخدا بترسد خداوند همهٔ موجودات را از او میترساند و هرکس که از خدا نترسد خداوند او را از هرچیزی میترساند» (۴۲۶)

نیز از گفته‌های آن امام است: «هرکس سه چیز بدهد، سه‌چیز دریافت میدارد : آن‌کس که دعا کند اجابت بهره‌اش میشود وآن‌کس که شکر کند ، افزونی بوی میرسد وآن‌کس که توکل کند از روزیِ کافی برخوردار میشود» (۴۲۷) ...

قشیری حدیثی ازامام بدین‌گونه روایت میکند که ازاو پرسیدند : «چرا خداوند دعای مارا مستجاب نمیکند ؟» درپاسخ گفت: زیرا شما کسی را که نمی‌شناسید‌دعا میکنید (۴۲۸) .

جواب این سئوال را بدین‌گونه گفته است : «زیرا شما خدا را میشناسید واورا اطاعت نمیکنید» (۴۲۹) * . . .

---

۴۲۶ – اصول کافی ص ۱۷۰ .
۴۲۷ – همان کتاب ص ۱۶۸ .
۴۲۸ – رساله قشیریه ص ۱۵۶ .
۴۲۹ – تذکرةالأولیاء ۸۶/۱ * عین عبارت‌عطار درتذکرةالأولیاء این‌است: «نقل‌است که از ابراهیم پرسیدند که ازچیست که خداوند تعالی فرموده است : ادعونی استجب‌لکم‌می‌خوانیم واجابت نمی‌آید . گفت : ازبهر آنکه خدای را – تعالی وتقدس – می‌دانید وطاعتش نمی‌دارید ... «مترجم گوید که: برفرض صحت خبری که قشیری ازحضرت صادق نقل کرده است مقصود امام ازشناسائی خدا، شناسائی واقعی‌است وهرکس خدارا بواقع‌بشناسد اورا معصیت نمیکند» (م).

داود طائی (متوفی ۱۶۵ - ۲ - ۷۸۱) که ازصوفیان وزاهدان معروف است، نزد امام جعفر صادق (ع) میرود وازوی میخواهد که اورا پنددهد: «گفت ای پسر رسول خدا مرا پندی ده که دلم سیاه شده‌است. گفت: یا باسلیمان تو زاهد زمانه‌یی ترا به‌پند من چه‌حاجت؟ گفت: ای فرزند پیغمبر، شمارا برهمهٔ خلایق فضل است وپنددادن همه برتو واجب. گفت: یا باسلیمان من ازآن می‌ترسم که به‌قیامت جدّ من دست درمن زند که چرا حق متابعت من نگزاردی؟... داود بگریست وگفت بار خدایا، آن که معجون طینت او ازآب نبوت است، جدّش رسول است و مادرش بتول، بدین حیرانی است، داود که باشد که بمعاملهٔ خود معجب شود؟» (۴۳۰) ⁕.

قشیری گفتگویی که میان امام جعفر صادق (ع) و شقیق بلخی (متوفی ۱۹٤) اتفاق افتاده بدین‌گونه آورده است: شقیق معنی فتوت رادرین گفتهٔ خود میدانست: اگر بما ببخشند سپاس میگزاریم و اگر ندهند بردباری داریم» امام صادق (ع) فرمود: «سگان مدینه درنزد ما بهمین‌گونه رفتار میکنند» شقیق گفت: «ای فرزند دختر پیامبر خدا، پس جوانمردی درنزد شما چگونه است؟» فرمود: «اگر بما ببخشند ما

---

۴۳۰ - تذکرةالاولیاء ۱۲/۱.

⁕ - مؤلف عبارت عطار را درمتن کتاب بعربی ترجمه کرده‌است. ما عین عبارت فارسی اورا درمتن آوردیم. تذکرةالاولیاء چاپ‌تهران ۱۳٤٦ - به‌تصحیح دکتر استعلامی ص ۱٤ (م).

بدیگران می‌بخشیم واگر بما ندهند سپاسگزاری میکنیم» (۴۳۱) عطار این گفتگو را میان ابراهیم ادهم وشقیق بلخی آورده است ...

در پایان این بحث شایسته است نظر واندیشهٔ صوفیان‌را دربارهٔ امام جعفر صادق مورد توجه قراردهیم وروشن سازیم که آیا متصوفه خودرا باآن امام ازآن‌جهت پیوستگی میدهند که وی یکی ازایشان است یا از آن‌نظرکه وی امام شیعیان وپیشوای آنان است ومقامش درتشیّع آشکار میباشد؟ ... فریدالدین عطار درتذکرةالأولیاء این‌معنی‌را بخوبی آشکار ساخته ومقام امام جعفرصادق (ع) را روشن کرده است. عطار در آغاز شرح و وصف‌حال حضرت‌صادق چنین گوید: «آن‌سلطان ملت‌مصطفوی، آن برهان حُجّت نبوی، آن عالم صدیق، آن عالم تحقیق، آن میوهٔ دل اولیاء ، آن جگرگوشهٔ انبیاء ، آن ناقل علی، آن وارث نبی، آن عارف عاشق، ابومحمد جعفرصادق رضی‌الله عنه .

«گفته بودیم که اگر ذکر انبیاء وصحابه واهل‌بیت کنیم ، یك کتاب جداگانه می‌باید. واین کتاب شرح حال این قوم خواهد بود، از مشایخ، که بعد ازایشان بوده‌اند . اما بسبب تبرّك به‌صادق رضی‌الله عنه ابتدا آغاز کنیم که او نیز بعد ازایشان بوده‌است . وچون ازاهل بیت بیشتر سخن طریقت ، او گفته‌است ، و روایت ازاو بیش‌آمده‌است، کلمه‌یی چند ازآن حضرت بیارم که ایشان همه یکی‌اند . چون ذکر او کرده‌آمد،

---

۴۳۱ – رسالهٔ قشیریه ص ۱۳۶ .

ذکر همه بُود ، نه‌بینی قومی که مذهب او دارند ، مذهب دوازده امام دارند ؟ یعنی یکی دوازده است و دوازده یکی. اگر تنها صفتِ او گویم، به‌زبان عبارت من راست نیاید، که درجملهٔ علوم و اشارات وعبارات بی‌تکلف به‌کمال بود، وقدوهٔ جمله‌مشایخ واعتمادهمه براو بود ومقتدای مطلق بود وهمهٔ الهیان را شیخ بود وهمهٔ محمدیان را امام بود، همه اهل ذوق را پیشرو بود وهمه اهل عشق را پیشوا . همهٔ عبّاد را مقدم بود وهمه زهّاد را مکرم. هم درتصنیف اسرار حقایق خطیر بود، هم در لطایف اسرار تنزیل وتفسیر بی‌نظیر، واز باقر رضی‌الله عنه بسی سخن عظیم نقل کرده است وعجب میدارم ازآن قوم که ایشان را خیال بندد [که اهل سنت وجماعت را با اهل‌بیت چیزی در راه است] ... و من آن نمیدانم که کسی درخیال باطل مانده است، آن میدانم که هرکه به‌محمد صلی‌الله علیه وعلی آله و سلّم ایمان دارد وبفرزندان‌ویارانش ایمان‌ندارد او به‌محمد علیه‌الصلوة والسلام ایمان ندارد ، تا بحدی کـه امام اعظم شافعی، رحمة‌الله علیه در دوستی اهل‌بیت به‌غایتی بوده‌است‌که به‌رفضش نسبت کردند ومحبوس داشتند واو درین معنی شعری گفته ویك بیت ازآن این است :

لوکـان رفضاً حبُّ آلِ محمدٍ فلیشهد الثقلان انّی رافض» *

---

* – مؤلف آنچه را از تذکرةالاولیاء عطار درمتن کتاب نقل کرده، ترجمه عربی آن‌است . درAینجا عین متن‌فارسی ازکتاب نامبرده چاپ تهران به‌تصحیح دکتر محمد استعلامی ۱۳۴۶ ص ۱۲ نقل گردید (م) .

آنچه گفته‌شد نمونه‌یی بود ازشخصیت وعلم وزهد ومقام امام جعفر صادق (ع) . حضرت صادق داری عظمت وشخصیتی بود که توانست شیعیان را درپیرامون خود جمع کند وهمه را درعلم ومعرفت و عقیده باهم همرأی سازد ودریك صف قرار دهد، بی‌آنکه درمعرض آزار و تبعید وقتل واقع شوند ولی پس‌ازآنکه آن امام بزرگوار از دنیا رحلت فرمود باز شیعیان دچار پراکندگی و جدایی شدند ✻ .

✻ – یکی ازعلل اینکه حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام توانست به‌نشر علوم وتربیت شاگردان بسیار بپردازد ودر زمان آن بزرگوار هم خود امام وهم شیعیان تااندازه‌یی در امن و آرامش بسر برند، چنانکه درتواریخ بدان اشاره رفته است ، تطوّر وانقلابی بود که درکشورهای اسلامی پیش آمد.

حکومت غاصب اموی‌درشرف انقراض‌بود وحکومت عباسیان هنوز برکارها تسلط و اقتدار نداشت . درین بُرههٔ اززمان امام جعفر صادق علیه‌السلام بنشرعلوم و ترویج آثار واخبار جدش پرداخت وشیعیان تا اندازه‌یی آزادی یافتند (م) .

فصل پنجم

شاخه‌هایی که ازشیعه جدا گردید

اسماعیلیه (* ۱)

پس از وفات حضرت صادق، اسماعیلیه بوجود آمد. این انشعاب نتیجهٔ افکار تند و غلوآمیزی بود که درآن عصر وجود داشت ... در بارهٔ اسماعیلیه مطالب ومسائل بسیاری بهم آمیخته شده واشکلات و ابهامات زیادی بوجود آمده‌است که پژوهندگان دچار سرگردانی میشوند ، زیرا بسیاری ازکسانی که درین موضوع سخن گفته‌اند بدون امعان نظر وپژوهش کافی بوده‌است، وچنانکه شایسته‌است درریشه‌های این موضوع بررسی نکرده‌اند ... دراینجا کوشش میشود که بحث و تحقیقی اساسی وعمیق درین مسأله بعمل آید ...

اسماعیل بزرگترین فرزندان حضرت امام جعفرصادق بود و«پدرش اورا بسیار دوست میداشت» (۴۳۲) او برای قبولی امامت پس ازپدر-

---

* ۱- ترجمه بخش اسماعیلی بااینکه مشتمل بربسیاری ازامور مخالف عقل وتاریخ وفلسفه است فقط ازجهت آگاهی بیشتری بعقاید اسماعیلیان وباطنیان میباشد ودرعین حال مطالب خلاصه ومختصر شده است .

۴۳۲ - روضات‌الجنات ص ۲۸ .

بتصریح پدر آماده بود (* ۲) ... ولی مرگ ناگهانی او (سال ۱۳۳ هـ. ۵۱ـ۷۵۰ م.) درحیات پدر وضع را دگرگون ساخت. آنچه از فحوای تاریخ مستفاد میشود آن است که اسماعیل بصفات حسنه و زیور علم آراسته بود ... همچنین معلوم میشود که گروهی ازشیعیان در زمان حیاتش گرد اورا فراگرفته بودند وامیدوار بودند که درزمان امامتش ازوجودش بهره برند. چون مرگ غیرمنتظره اورا فرارسید، گروهی از دوستدارانش نتوانستند این حقیقت ناگوار را تحمل کنند چون اورا از طرف پدر بزرگوارش نامزد امامت میدانستند.

اسماعیلیان خالص همین گروه هستند (۴۳۳) وظاهراً پیروان ویاران اسماعیل از مردم مدینه بودند ...

اسماعیل را مولایی بود از کوفه بنام مبارک که درواقع پایه‌گذار

---

* ۲– عبارت عالم ومحدث بزرگ شیعه شیخ مفید استاد شیخ‌طوسی درکتاب ارشاد دربارهٔ وفات اسماعیل این‌است: «وکان اسماعیل اکبرالأخوة وکان ابو عبدالله‌شدیدالمحبة له‌والبرّ به والا شفاق علیه وکان قوم من‌الشیعة یظنّون انه القائم بعدابیه ... اذکان اکبر اخوته‌سناً ... فمات فی حیاة ابیه بالمدینة ...» چنانکه ازعبارت ارشاد معلوم میشود، برخی ازشیعیان به‌واسطه محبتی که حضرت صادق باسماعیل داشته وبسبب اینکه وی بزرگترین پسران امام جعفر علیه‌السلام بوده‌است، چنان گمان میکرده‌اند که او امام بعد ازپدر میباشد. درعبارت شیخ مفید در ارشاد وهم‌چنین درگفتهٔ شیخ طبرسی در اعلام‌الوری هیچ اشاره‌یی باینکه امام جعفرصادق اسماعیل را نامزد جانشینی بعد ازخود کرده بوده‌است دیده نمیشود (م).

۴۳۳ – فرق‌الشیعه ص ۶۸.

مذهب اسماعیلیه است . پس ازرحلت حضرت امام جعفر صادق گروهی ازمردم رو به‌عبدالله فرزند بزرگتر آن‌حضرت آوردند ولی او نیز هفتاد روز پس ازرحلت‌پدر، وفات‌کرد ازاینرو همگی شیعیان بامامت حضرت موسی گرویدند . ولی مبارك وپیروان او همچنان برعقیدهٔ خود باقی ماندند ... وامامت را پس‌از حضرت صادق حق محمد فرزند اسماعیل (متوفی در ۱۹۸ هـ.) دانستند (۴۳۴) «مبارکیه امامت را در فرزندان محمدبن اسماعیل ادامه میدهند چنانکه باطنیّه نیز همین دعوی را دارند» (۴۳۵) .

گروه دیگری ازپیروان محمد امامت را در وی ثابت دانسته‌اند و پس ازمرگ اودیگری را امام نمیدانند ومعتقد بغیبت ورجعت اوهستند.

اسماعیلیّه باطنیّه

از سرایت‌دادن امامت به‌محمدبن اسماعیل، اسماعیلیه باطنیّه پیدا شدند ... این فرقه درواقع همان غُلاتی بودند که‌منصور وپس از وی مهدی آنان راپراکنده کردند وازآن پس یاران وپیروان ابوالخطاب نیز درین فرقهٔ تازه داخل شدند وجماعتی ازآنان گفتند : «روح حضرت امام جعفر صادق در ابوالخطاب حلول کرده وپس از غیبت ابوالخطاب در محمد بن اسماعیل و پس از محمد امامت را در فرزندان او ادامه میدهند» (۴۳۶) ...

---

۴۳۴ – مقالات الاسلامیین ۲۷/۱ – ملل ونحل ۲۸۷/۱ .
۴۳۵ – مختصر الفرق بین‌الفرق ص ۵۹ .
۴۳۶ – فرق‌الشیعه ص ۷۱ .

ازین توجیه جدید که نتیجهٔ جنبشهای غلوّآمیز بود ، جماعتهای تازهٔ دیگری از موالی پیدا شدند که این عقیده را دنبال کردند وآن را بفکر ابومنصور عجلی پیوستگی دادند . ابومنصور میگفت : «علی‌بن ابی‌طالب پیغمبر وفرستادهٔ خدا بود همچنین حسن وحسین و علی‌بن الحسین ومحمدبن علی ... ومن نیز پیغمبرم» (۴۳۷) بترتیبی که وی آورده همگی شش تن هستند ومحمد صلی‌الله علیه وآله، اول این شش تن میباشد، پس جملگی هفت تن میشوند . ابومنصور برین دعویهای فاسد اضافه کرده است : «هفت تن انبیاء ازقریش وهفت تن آنان از بنی‌عجل هستند» (۴۳۸) .

ابومنصور نخستین کسی است که شمارهٔ پیغمبران را روی عدد ثابتی قرارداد وپس ازوی اسماعیلیان نیز درامام همان اندیشه را پیروی کردند وامامان را درسلسله‌های هفت‌تائی قراردادند که برخی از آنان ظاهر وبرخی دیگر پنهان میباشند ...

ماسینیون عقیده دارد که ابوالخطاب «مانند روحی» برای اسماعیل بشمار آمده‌است وازین جهت اورا لقب «ابواسماعیل» داده‌اند چنانکه سلمان را به «فرزند اسلام» ملقّب کرده‌اند ...

ابوالخطاب درسال (۱۳۸ هـ. ۶ـ۷۵۵ م.) پس ازآنکه عقیدهٔ فاسد خود را اظهار کرد کشته شد واسماعیل پیش ازآن بسال ۱۳۳ هـ. ۷۵۰م.

---

۴۳۷ – فرق‌الشیعه ص ۳۸ .

۴۳۸ – البلدان – همدانی . لیدن ص ۱۸۵ .

وفات یافته بود. پس ازکشته‌شدن ابوالخطاب عقاید او هم‌چنان در فرقهٔ اسماعیلیه ادامه یافت ...

هم‌چنین توجه بعدد «هفت» نیز درعقاید اسماعیلیان ریشه دوانید. پیدایش این تفکر از «اولواالعزم» آغاز گردید : «اولواالعزم در نظر آنان هفت تن میباشند : نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد، علی و محمدبن اسماعیل. واین‌معنی خبرمیدهد ازآن‌که: آسمانها هفت وزمینها هفت وبدن انسان نیز مرکب ازهفت عضو است : دودست، دوپا، پشت، شکم ودل . هم‌چنین سر او دارای هفت جزء است : دوچشم، دوگوش، و دوسوراخ بینی ودهان. دردهان زبان قراردارد چنانکه در سینه قلب واقع شده‌است ، امامان نیز بهمین‌گونه هستند وقلب آنان محمدبن اسماعیل است» (۴۳۹) ...

بدین‌گونه اصول باطنی‌گری که در مذهب اسماعیلیه وجود دارد نمایان میشود. درین‌مذهب کوشش شده‌است که میان جهان مادی که خداوند آفریده وبین عالم روحی که خداوند نظام آن را برقرار کرده است تطبیق شود واین هردو با نظامی که ازمخلوق مادی منعکس است مطابقه گردد ...

همهٔ اسماعیلیان حتی اسماعیلیهٔ باطنی به‌مهدویّت محمدبن اسماعیل عقیده دارند ... مقریزی گفته‌است‌که برخی ازاسماعیلیان خود اسماعیل

۴۳۹ - فرق‌الشیعه ص ۷۲ .

را مهدی و گروهی فرزند او محمد را مهدی میدانند(٤٤۰). ازین عقیده چنان برمی‌آید که عقیدهٔ اسماعیلیان نخست برپایهٔ پیروی ازیك تن نهاده شده بوده است نه پیروی ازکسان بسیار چنانکه درقرنهای بعد دعات اسماعیلی پیشوایان متعددی را برای خود ترتیب دادند.

اسماعیلیّهٔ باطنی ازخاندان جدیدی ریشه گرفته‌اند که آن خاندان بنیان‌گذار این مذهب وعقیده بوده‌است. رئیس این خاندان عبدالله‌بن میمون‌بن دیصان قدّاح (متوفی ۲٦۱ هـ. ۷۵-۸۷٤ م.) میباشد وپیش از وی پدرش میمون غلام امام جعفرصادق (ع) این سِمَت‌را داشت. اخبار مربوط به‌این دوتن بسیار درهم‌آمیخته ومشوش است. آنچه ازهمهٔ آنها بدست می‌آید آن‌است که میمون‌بن دیصان خادم امام جعفر صادق بود و اسماعیل را نیز خدمت میکرد. چون اسماعیل وفات یافت وپس از آن امام‌جعفرصادق رحلت‌فرمود، میمون فرقه‌تازه‌یی‌را تأسیس کردکه مردم‌را به‌مهدویت اسماعیل میخواندند. چون محمدبن اسماعیل بزرگ شد، میمون مردم را بوی دعوت کرد پس ازمرگ میمون پسرش عبدالله دنبال کار پدر را گرفت ودعوت را بانتها رسانید.

عبدالله نیز هفتادوسه سال پس از وفات محمدبن اسماعیل بدرود جهان گفت. باتوجه باین حقیقت تاریخی معلوم نیست چگونه عبدالله‌را معاصر و داعیِ محمدبن‌اسماعیل گفته‌اند؟ بعقیدهٔ ما،عبدالله پس ازمرگ

---

٤٤۰ - مختصرالفرق بین‌الفرق ص ۱۷۳ .

محمد مردم را به‌مهدویت او دعوت کرده است، پس ازمحمد درخفا به مهدویّت جعفر پسر محمد دعوت کرد. این دعوت هم‌چنان در امامانِ نخستینِ اسماعیل که به «مکتومان» (پنهانها) خوانده میشدند استمرار یافت تااینکه عبیدالله مهدی توانست دولت عبیدیّه را درمغرب بعد ازدو قرن تأسیس کند. این دولت، معاصر با حکومت عباسیان بود که با تمام قوی حتی بوسیلهٔ طعن درنسبت علوی‌بودن آنان با ایشان می‌جنگیدند.

کیفیت رسیدن عبیدالله بخلافت بدین‌گونه بود که دعوت سِرّی درپیرامون جعفربن محمدبن اسماعیل دور میزد، پس ازوی دعوت بنام محمدحبیب فرزند جعفر که منتظر ظهور او دریمن بودند ادامه یافت، چون محمدحبیب وفات‌یافت فرزند اوهمین عبیدالله مجال یافت‌که دولت فاطمی را تأسیس کند ...

رمز عدد هفت

نخستین مسأله‌یی که در اسماعیلیان باطنی بدان مواجه میشویم این است که آنان را «سَبعیّه ــ هفت‌تایی» میخوانده‌اند واین رمزی است اشاره بعدد «هفت» که درعقاید آنان ریشه دوانیده بوده است واصل‌آن ازغُلات کوفه سرچشمه میگیرد.

بگفتهٔ شهرستانی اسماعیلیان به‌عدد دیگری نیز عقیده دارند و آن عدد دوازده است.

ادوارد براون فلسفهٔ این اعداد وریشه آن‌را بدین بیان خلاصه کرده است: «مذهب ایشان رنگ فلسفیِ باطنی دارد که بسیاری ازمبادی و

اصول آن ازآیینهای قدیم ایرانی وسامی گرفته شده‌است، چنانکه پایه‌یی از تعالیم افلاطونی جدید و فیثاغورثی نو درآن راه یافته. همهٔ شؤون آن برعدد «۷» هفت بنا نهاده شده‌است، چنانکه درآن هفت فترت‌است در فترتهای انبیاء و رسل: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد و محمدبن اسماعیل. دردنبال هریك ازین پیغمبران هفتگانـه هفت تن از امامان هستند ونخستین این هفت امام، امـام صادق است و او عنوان «صامت» دارد ولی وی ناطق ورئیس واساس واصل و أسّ میباشد. و در دنبال آخرین هرهفت امـام دوازده نقیب هستند که فترت پیغمبری به‌آخرین آنان منتهی میشود وپس ازآن، فترت پیغمبری دیگری آغاز میشود. ازاینرو فترت پیغمبری ششم که به‌وجود محمد آغاز شده بود بدست محمدبن اسماعیل که عبیدالله مهدی نخستین خلیفهٔ فاطمی او را از نیاکان خود میدانست، پایان یافت» (۴۴۱).

آمیختگی عقاید باطنیان با فلسفه یونانیان

آنچه را ادوارد براون دربارهٔ پیوستگی اسماعیلیه‌به فیثاغوریان و افلاطونیان جدید بیان‌کرده است، «فیلیب حتی» نیز بدان برخورده‌است ولی بصورتی عمیق، بدین‌گونه‌که فیلیب‌حتی، عقیده دارد کـه قدسیّت عدد «۷» در بین فیثاغوریان قدیم نیز وجود داشته است (۴۴۲) درین

---

۴۴۱ - تاریخ ادب ایران ص ۲۴۳.
۴۴۲ - تاریخ عرب ۲/۵۳۲.

مسأله نیز با گلدزیهر* هم‌عقیده است که : اسماعیلیان در پیدایش کائنات فلسفهٔ پیچیده‌یی را پیروی میکنند که تااندازه‌یی برپایهٔ عقاید افلاطونیان جدید بنا نهاده شده‌است .

بدین‌گونه می‌بینیم تفکر اسماعیلیان ـ از جهت نفوذ ارقام و اعداد درمعانی دین ازفیض افلاطونی ریشه گرفته ومنتهی به‌نظریهٔ تجلیات شده است ، چنانکه جماعتِ اخوان‌الصفای اسماعیلی بصری نیز همین روش را پیروی کردند(۴۴۳) .

گلدزیهر اضافه میکند که اسماعیلیه : «ازین فلسفه عمیق‌ترین‌نتائج را استنباط نموده و برروی آن نظام فلسفی وضع کرده‌اند ...» (۴۴۴).

درواقع این عقیدهٔ گلدزیهر تازه نیست ، زیرا شهرستانی باین‌معنی توجه داشته که گفته است : «باطنیان پیشین کلام خود را بکلام فلاسفه آمیخته وکتابهائی برین روش تصنیف کرده‌اند» (۴۴۵) .

ازآثار وگفته‌های ایشان چنان استفاده میشود که: «خداوند نخست بوسیلهٔ «امر» عقل اول‌را که درکار خود مستقل است ابداع فرمود، پس ازآن بوسیلهٔ عقل بآفرینش نفس که غیرمستقل است پرداخت، چون‌نفس را هوا وشوق کمال عقل برسرافتاد ، نیاز پیدا کرد به‌حرکت ازنقص به کمال و ازین نیازِ حرکت نیاز دیگری پیدا شد که ابزار و وسیلهٔ حرکت

---

* Cold-zieher

۴۴۳ – عقیدت وشریعت دراسلام ص ۲۱۳ .

۴۴۴ – همان کتاب ص ۲۱۳ .

۴۴۵ – ملل ونحل ۱/۳۳۳ .

باشد، درنتیجه افلاك سماوی پدید آمدند وبتدبیر نفس به‌حرکت دوری درجنبش شدند. سپس طبائع بسیطه (آخشیجان) پدید آمدند وبازبتدبیر نفس به‌حرکت استقامت درحرکت شدند . ازین جنبش کانها وگیاهها و جانوران وانسان ترکیب یافتند ونفوس جزئی به‌بدنها پیوستند . نوع انسان ازدیگرموجودات بسبب استعداد وقابلیت خاص امتیاز یافت زیرا این انوار برو بیشتر تابید وخود عالمی دربرابر عالم هستی شد» (٤٤٦).

تمام این گفته‌ها با بیان وشرحی‌لطیف درجامع‌الحکمتین ناصرخسرو آمده است(٤٤٧) آنچه گفته شد مربوط به‌آفرینش عامّ بود، اما دربارهٔ پیوستگی نبیّ وامام به‌نظریّه مثُل ، شهرستانی چنین میگوید : «در عالم علوی ، عقل ونفسی کلی وجود دارد ، ولی درین عالم باید عقل معیّنی باشد که او حکم کل دارد وبمشابه شخص کامل بالغ است که او را «ناطق» می‌نامند وهمو نبیّ است . همچنین باید نفس معیّنی وجود داشته باشد که حکم کل را دارد و او بمشابهِ کودك ، ناقص است کـه گرایش به‌کمال دارد» (٤٤٨).

اما در بـارهٔ دور نفوس نسبت به‌نبیّ ، شهرستانی چنین میگوید : «نفوس واشخاص با شریعتها بوسیلهٔ نبیّ و وصی درهرزمان در حرکت هستند واین سیر بطریق هفت ، هفت است تااینکه منتهی شود بـه‌دور

---

٤٤٦ – ملل ونحل ٣٣٣/١ .

٤٤٧ – جامع‌الحکمتین ص ١٤٩ .

٤٤٨ – ملل ونحل ٣٣٣/١ .

اخیر وزمان قیامت فرارسد وتکالیف ازمردم برداشته شود وسنن وشرائع ازمیان برود» . بدین گونه می بینیم که ازمیان رفتن تکالیف درین جهان نیست بلکه در آخرالزمان ، هنگامی کـه مردم به «مثُل اعلی» متصل میشوند، پدید خواهد شد. درآن وقت نقائص و شرور ازوجود آنسان دور میشود ودیگر نیازی نخواهد داشت که نیك وزشت را ازیکدیگر تشخیص دهند زیرا مردم درآن هنگام بطبیعت خیرالهی خود برمیگردند وپیش ازآن، نبیّ و وصیّ مهم خود را در پاکیزه کردن و تهذیب آنسان بپایان رسانده‌اند. ازاینرو شهرستانی میگوید: «همانا این حرکات فلکی و سنن شرعی بمنظور آن است کـه نفس بحد کمال خود برسد و کمال بلوغ آن رسیدن بدرجـهٔ عقل و اتحاد با آن و وصول بمـرتبهٔ فعلیّت است» ...

گلدزیهر باین معنی برخورده است که صوفیان نیزمانند اسماعیلیان ازعقاید افلاطونیان استفاده کرده‌اند با این فرق که : «صوفیه ازین اندیشه وعقیده ازآن جهت استفاده کرده‌است که یك پشتیبان نفسی برای خـود بدست آورد تا حیات دینی را برروی آن بنا نهد درصورتیکه اسماعیلیان این عقیده را برای آن پیروی کرده‌اند تا برحقیقت ومعنی واقعی دیانت اسلام برسند واحکام وعقاید اسلام را بدان وسیله تعدیل کنند» (۴۴۹).

چنانکه دیدیم بعقیدهٔ گلدزیهر صوفیان عقاید خود را ازهمان اصل

---

۴۴۹ - عقیدت وشریعت دراسلام ص ۲۱۳ .

گرفته‌اند که اسماعیلیان گرفته بودند. در اینجا شایسته‌است یادآور شویم که تمام آنچه را شهرستانی ذکر کرده و گلدزیهر بدان توجه یافته‌است که اصول عقاید اسماعیلیان منتهی به‌فیثاغوریان و افلاطونیان جدید می‌شود، بغدادی آن را بستگی به‌عقاید ایرانیان قدیم داده است. وی چنین گوید: «ارباب تواریخ گفته‌اند که بنیان‌گذاران اصول باطنیّه از مجوس‌زادگان بوده‌اند که طرفدار دین نیاکان خود بودند ولی جرأت اظهار آن‌را نداشتند ازاینرو بنیادی را پی گذاردند که در باطن دین مجوس را برتر نشان میداد و آیات قرآن و سُنّتهای پیغمبر را موافق عقاید خود تأویل میکردند» (۴۵۰) برای اثبات دعوی خود، بغدادی میگوید: «دوگانه‌پرستان (ثَنَویان) چنان گمان دارند که نور وظلمت دو صانع قدیم هستند ... پیشوایان باطنیه‌درکتابهای خود آورده‌اند که خداوند نفس را آفرید. پس خداوند، اول، ونفس، دوم‌است وآن دو مدبّر این عالم هستند وآن‌دو را بنام اول و دوم نامیده‌اند، گاهی نیز آنها را بنام عقل ونفس خوانده‌اند و گفته‌اندکه آن‌دو بسبب‌نظام وتدبیر ستارگان هفتگانه وطبایع چهارگانه مدبّر امور جهان هستند و ثنویان نیز همین نظررا دارندکه میگویند نور وظلمت مدبّر امرعالم میباشند».

بعقیدهٔ نوبختی در آیین اسماعیلیان، اصول مسیحیت وجود دارد: «وگمان کرده‌اند که اسماعیل همان خاتم پیغمبرانی است که خداوند

---

۴۵۰ – الفرق بین‌الفرق ص ۱۷۰ – المختصر ص ۱۷۴.

عزّوجلّ در کتاب خود از آن حکایت کرده‌است واینکه جهان دوازده جزیره است ودرهرجزیره «حُجتی» وجود دارد و حُجتّها دوازده تن میباشند. هرحُجّتی را «داعیه» وهرداعیه را «دستی» (ید) است. قصدشان این است که «دست» مردی است که دارای دلائل و براهینی است که آنها را بموقع اقامه میکند. حُجّت را «اَب» و داعیه‌را «اُمّ» و پدر را «اِبن» مینامند مانند نصاری که معتقد به: اب و ابن و ام هستند» (۴۵۱).

نوبختی در دنبال گفتهٔ خود چنین میگوید: این که درآیین اسماعیلی می‌بینیم: «همهٔ کارهایی که خداوند بربندگان خود واجب کرده وپیغمبر آن‌را درشریعت آورده وفرمان اجرای آنها را داده است دارای ظاهری هستند و دارای باطنی» این مذهب عامّه پیروان ابی‌الخطاب میباشد.

بگفتهٔ ابن‌ندیم، عبدالله‌بن‌میمون و پدرش، دیصانی (۴۵۲) بودند یعنی مذهب اسماعیلی درواقع مشتمل برمبادی واصول دیصانی است و مذهب دیصانی بنا بروایت شهرستانی: «مذهبی است که دو اصل: نور و ظلمت را اثبات میکند واین آیین مقدم برآئین مانوی است» (۴۵۳).

این اضطراب و ابهامی که در بارهٔ عقاید اسماعیلیان حتی در میان

---

۴۵۱ – فرق‌الشیعه ص ۷۵.

۴۵۲ – الفهرست ص ۲٦٤.

۴۵۳ – ملل ونحل ۸۹/۲.

معاصران آنان وجوددارد ناشی ازچگونگی‌اصول ومبانی‌اعتقادات آنان میباشد که جنبهٔ باطن وسِرّ دارد وهمین جنبهٔ باطنی، مذهب اسماعیلی را ازسایر مذاهب جدا میکند.

مقریزی هنگامی‌که دربارهٔ این مذهب بحث میکند چنین میگوید: هرظاهری از احکام شرع را، باطنی است و برای هرتنزیلی تأویلی میباشد» (٤٥٤). واین معنی را بدین‌گونه شرح میدهد: «همانا دین محمد صلی‌الله علیه وآله برای زینت وبرای آرمانهای مردم و شهوات آنان نیامده است وبدان‌گونه نیست‌که مطالب آن برزبان، ساده وآسان وقابل درك هرعامی ونادان باشد، بلکه راه وصول بدان سخت ودشوار است وبستگی بامور آینده وعلوم پیچیده وپنهان دارد که خداوند آن را درزیر پرده‌های خود پوشیده است وخداوند بزرگتر ازآن است که اسرارش مبتذل گردد. آن راز پنهان خدا وامر پوشیدهٔ وی‌است‌که‌کسی توانایی حَمْلِ آن را ندارد و نمیتواند سنگینی آن را تحمل کند مگر مَلکی مقرّب، یا پیغمبری مرسل، یا بنده‌یی که خداوند دل اورا برای پرهیزگاری آزمایش کرده‌باشد» (٤٥٥) *.

---

٤٥٤ - خطط مقریزی ٢٢٩/٢.

٤٥٥ - همان مرجع ٢٢٧/٢ - * چنانکه ازمفاد این گفتار مقریزی بخوبی نمایان است، آیین اسماعیلی ازهمان آغاز وریشه با اصول دین اسلام وفلسفهٔ آن مغایرت دارد، زیرا اساس دین اسلام و فلسفهٔ آن برروی سادگی و آسانی و همه‌کس‌فهمی بنا نهاده شده‌است وعبارت: «دین سمحهٔ سهله» برهمهٔ زبانها جاری است. فلسفهٔ لزوم دین وبعث انبیاء نیز همین است که عامّه مردم بلکه عوام و ←

مقریزی عقیده دارد که : «محمدبن اسماعیل نیزدارای علم پوشیده واسرار بود که جز درنزد وی درنزد کس دیگری ممکن نیست که یافت شود. درنزد وی علم تأویل وشناسائی تفسیر ظاهر امور بوده‌است ... خلاصه‌اینکه درنزد وی جمیع معلومات وتفسیر مشکلات ورموز واسرار وتأویلات وتأویل تأویلات وجود داشته است»

خوانساری نمونه‌هایی از تأویلات اسماعیلیان را آورده است ، از قبیل : تأویل «وضوء» بدوستی وپیروی امام و «تیمّم» بفراگرفتن از نایب‌امام(مأذون) دروقت‌غیبت‌امام و «نماز» عبارت‌است از «ناطق» وآن رسول خدا (ص) میباشد بدلیل گفتهٔ خداوند : انّ الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر» و «احتلام» افشاء سرّ است به‌بیگانه بدون اراده، و «غسل» تجدید عهد است، «زکاة» تزکیهٔ نفس است به‌شناسایی دین ، «کعبه»را به‌نبی (ص) و«باب»را به‌علی (ع) و«میقات» و«لبّیك گفتن» را باجابت خوانده شده (مَدعُوّ) و «طواف» هفتگانه را بدور خانه بدوستی وپیروی امامان هفتگانه وبهشت را براحتی بدنها از تکالیف و آتش را به‌رنج ومشقّتِ انجام‌دادن تکالیف ، تأویل کرده‌اند(۴۵۶) ...

اسماعیلیان نقبای خودرا ازطرف خدا میدانند، هرچند ازغیرامامان

→

نادانان ازآن بهره برند وآن‌رابفهمند تا از مراحل نادانی وخشونت بدرجهٔ کمال وتربیت ودانش عملی برسند، درصورتیکه اصول مذهب اسماعیلیان برعکس آن است وفهم دین را بسیار سخت ودشوار ومخصوص جمعی ازخواص میداند (م) .

۴۵۶ – روضات‌الجنات ص ۷۳۱ .

باشند. عددنقباء درهرزمان ۱۲ مرداست چنانکه‌عدد‌امامان هفت‌میباشد. نقباء با هریك از امامان قائم در روی همهٔ زمین پراکنده‌اند (٤٥٧).

دعوت اسماعیلیان برپایه نظام هرمی گونه‌یی نهاده شده است: از امام آغازمیشود پس‌ازآن به‌حجتهای‌دوازده‌گانه، سپس به‌داعیان‌پراکنده دراطراف عالم اسلامی بستگی دارد.

ناصرخسرو گفته است که پایه‌های اسماعیلیان هفت است بر روش کواکب سبعه. به‌ترتیب از نبی به‌وصی وازوصی به‌امام وازامام به‌حجت وازحجت به‌باب واز باب به‌داعی واز داعی به‌مأذون پائین‌می‌آید (٤٥٨). ولی پس ازآنکه اسماعیلیان زمام حکم را بدست گرفتند، این نظام به هیئت رسمی تبدیل شد که برهمین صورت قائم بود لیکن نامها تغییر یافت، چنانکه رئیس حجتها بنام داعی دعاة نامیده شد وتمام داعیان از او سرچشمه میگرفتند...

براسماعیلیان دوره‌های بسیاری گذشته و به‌فرقه‌های گوناگونی منقسم‌شده‌اند ولی آنچه قدرمشترك، درمیان همگی فرقه‌های‌اسماعیلیان میباشد، آن‌است که درتمام شعبه‌های اسماعیلی اندیشهٔ «باطنی» وجود دارد وترتیب‌معرفتِ مریدان وپیروان‌برحسب‌تعقل‌آنان ومقدارپیوستگی ایشان به‌امامان و داعیان آنان میباشد...

---

٤٥٧ – خطط المقریزی ۲۳۱/۲.

٤٥٨ – جامع‌الحکمتین ص ۲۹٦.

دوشاخهٔ اصلی مذهب اسماعیلی

ازیادآوریهای سودمندی که دراینجاشایسته‌ذکراست آن‌است که‌مذهب اسماعیلی هم‌چنان درزمان ما نیز موجود است و بدو شعبه تقسیم شده است :

اول ـ اسماعیلیان باطنی که پیوستگی به‌حسن‌صباح دارند. وی‌دلیل دعوت خود را نیاز مردم بداشتن امامی میدانست که حق‌را ازباطل جدا کند (۴۵۹) ... در زمان ما این‌فرقه به‌آغاخانیّه شهرت دارند (۴۶۰) .

دوم ـ اسماعیلیان‌معتدلی‌که به‌مبارکیه بستگی دارند: اینان درآغاز امر یاران وپیروان محمدبن‌اسماعیل بودند واکنون‌بنام بهره معروف میباشند وسلطان فعلی این فرقه مولانا سیف‌الدین است (۴۶۱) .

براون میان این دو فرقه فرقی نمی‌بیند ومعتقد است‌که هریك ازدو فرقه پیرو یکی ازفرزندان المستنصر آخرین خلفای فاطمی مصراست . و بهره‌ها پیرو مستعلی وآغاخانیها که به‌نزاریّه نیز شناخته شده‌اند پیرو نزار فرزند بزرگتر مستنصر میباشند (۴۶۲) باین دوفرقه، فرقهٔ دیگری

---

۴۵۹ – اعتقادات فرق‌المسلمین والمشرکین ص ۷۸ .
۴۶۰ – الشیعة فی‌التاریخ ص ۶۲ .
۴۶۱ – همان کتاب همان صفحه .
۴۶۲ – تاریخ ادب ایران ۲۴۷/۲ (حاشیه) .

اضافه می‌شود که دروزیها هستند. دروزیها فرقهٔ مستقلی از اسماعیلیان معاصر هستند وعقیده دارند که: «روح آدم به‌علی‌بن ابی طالب وازعلی (ع) به‌نیاکان الحاکم‌بأمرالله خلیفهٔ‌فاطمی انتقال یافته است همچنین ازیکی بدیگری منتقل شده‌است. ودین حق اعتقاد به‌یگانگی حاکم است» (٤٦٣) ...

کردعلی نوشته است که دروزیان روزه را براستی گفتار و نماز را به‌حفظ برادران تعبیرمیکنند وقرآن‌میخوانند ولی آنرا تأویل مینمایند. عقیده به‌قدم عالم دارند ومعتقد به‌تناسخ میباشند واز تناسخ به‌تقمّص (پیراهن عوض‌کردن یا پیراهن پوشیدن) تعبیر میکنند (٤٦٤) ...

درپایان بحث اسماعیلیان، مناسب است که یادآور شویم بسیاری از امور فکری و روحی اسماعیلیان به‌تصوف سرایت کرده و همان نوع اندیشه‌ها پایهٔ: قطب وابدال که درتصوفِ دوره‌های اخیر شیوع دارد گردیده است‌وهمین مثالها اصل مناصب صوفیهٔ متأخر میباشد» ...

---

٤٦٣ - الاسلام والحضارة العربية ص ٦٦.

٤٦٤ - همان کتاب، همان صفحه.

امـامیـه

پس از رحلت حضرت امام جعفر صادق (ع) ، چند گاهی تفرقه‌یی در تشیّع پیدا شد، زیرا جمعی رنگ اسماعیلی گرفته بودند و گروهی جزء غلّات گردیدند و جمعی به‌عبدالله پسر امـام جعفر صادق گراییده بودند و اورا امام میدانستند ولی او هفتاد روز پس ازپدر وفات کرد و عَقِبی برای خود بجای نگذاشت . ازآن پس عمدهٔ شیعیان دور امـام موسی‌بن جعفر ـ امام هفتم ـ جمع شدند وبامامت آن امام گرویدند...

روی سخن ما درین بحث فقط از امامیّه است که پیرو موسی‌بـن جعفر بودند واینان اسلاف شیعیان اثنی‌عشریِ امروز میباشند .

آنچه بروجه تلخیص واختصار درپیرامون امامان پس از امام جعفر صادق دراینجا می‌آوریم اینست که امام موسی‌بن جعفر در زندان رشید بدرجهٔ شهادت رسید (۱۸۳ هـ. ۷۹۹ م.) پس ازوی امامت بفرزندش علی ابن‌موسی رسید که مأمون آن امام را ولی‌عهد خود قرار داد (٤٦٥) .

امام علی‌بن موسی‌الرضا ازجهت نیروی روحی وبلندی مقام چنان بود که فرقه‌های مختلف‌العقیده‌یی چون: مُرجئان واهل‌حدیث وزیدیّه

---

٤٦٥ – مروج‌الذهب ۳۱٦/۲ .

هم گرد او جمع شده بودند واز وجودش بهره‌مند میشدند ولی پس از رحلت آن امام (۲۰۳ ه. ۸۱۸ م.) درطوس باز هرکدام بمذهب وعقیدهٔ خود بازگشتند.

پس از حضرت رضا، فرزندش امام محمد جواد که هنگام رحلت پدر هفت سال داشت بامامت رسید. جمعی ازشیعه بجهت صغر سن آن حضرت قائل به‌مهدویت حضرت رضا شدند ولی شیعیان دیگر امامت حضرت جواد را پذیرفتند وامامت آن حضرت را ازجهت صغرسن به حضرت یحیی‌بن زکریّا وعیسی‌بن مریم وکودکی که میان حضرت یوسف وهمسر پادشاه داوری کرد وجز آنان مانند میکنند (٤٦٦).

حضرت جواد بسال ۲۲۰ ه. ۸۳۵ م. رحلت کرد و فرزندش امام علی‌هادی جانشین پدر در امر امامت شد. حضرت هادی بسال ۲٥٤ ه. ۸٦۸ م. در سامراء رحلت فرمود...

پس ازحضرت هادی امامت به‌حضرت حسن عسکری، پدربزرگوار امام زمان، رسید. امام حسن بسال ۲٦۰ ه. ٤-۸۷۳ م. درسامراء وفات کرد. پس ازوفات‌حضرت حسن‌عسکری باز اختلاف وپراکندگی درمیان جمعی از شیعیان پیدا شد ولی سرانجام همهٔ شیعیان بولادت حضرت مهدی قائل شدند و همگی امامان را در ۱۲ امام محدود دانستند و این شیعیان بنام شیعه اثنی‌عشری شهرت یافتند ودر تمام دوره‌های اسلامی

---

٤٦٦ - فرق‌الشیعه ص ٦٧.

تا عصر حاضر بهمین نام وجود دارند...

آنچه دربارهٔ امام دوازدهم شیعیان اثنی‌عشری لازم بیادآوری است آن‌است که درغیبت صغرای امام‌زمان (که از سال ۲۶۰ هـ. ۴-۸۷۳ م. آغاز وبسال ۳۲۹ هـ. ۴۱-۹۴۰ م. منتهی میشود) چهار تن بنام سُفَراء واسطه میان امام زمان وشیعیان بودندوبه‌نیابت ازامام زمان بکارهای شیعیان میپرداختند. آنان عبارتنداز: عثمان‌بن سعید، پس از اوفرزندش محمد معروف به‌شیخ خلانی (وفات ۳۰۴ هـ. ۹۱۶ م.) پس ازاو، حسین ابن روح نوبختی (وفات ۳۲۶ هـ. ۸-۹۳۷ م.) نام آخرین سُفَرا علی‌بن محمد سمری یا سیمری است (وفات ۳۲۹ هـ. ۴۱-۹۴۰ م.).

سیمری پیش ازوفات خود، توقیعی ازامام‌زمان بیرون آورد که: «ازقطع دوران سفارت وپیدایش غیبت کبری تا زمانی که خداوند اذن ظهور دهد خبر میداد» (۴۶۷).

پس از سپری‌شدن دورهٔ سفرا، که در آخر قرن چهارم و آغاز قرن‌پنجم بود - وعلمای شیعه‌کتابهای بسیاری درسیرت‌آنان نوشته‌اند- دانشمندان وفقیهان شیعه میراث علوم شیعه را دراختیار گرفتند ومیان عقاید قدیم ومعاصر پیوند دادند وکتابهای ارزنده ومنظمی درمعتقدات شیعه تألیف وتصنیف کردند وباتوجه بآنچه فرقه‌های گوناگون دربارهٔ تشیّع گفته بودند، اصول عقاید تشیّع‌را درقالبی‌درست ومستند بمنطق

---

۴۶۷ - شیعه درتاریخ ص ۷۶.

عقلی ریختند وباب اجتهاد را برای استنباط احکام بازگذاشتند. بدین طریق دوران امامان بپایان‌رسید ودور ادامهٔ مذهب تشیّع (بوسیلهٔعلما) آغاز گردید. باید متذکر باشیم که در دوران دوم هیچ‌چیز تازه‌یی بر تشیّع افزوده نشد بلکه‌آنچه را علمای شیعه بصورت تألیف و تصنیف درآورده‌اند فقط ترتیب وتنظیم مبانی واصول است، نه برآنها چیزی افزوده ونه ازآنها چیزی کاسته‌اند.

اینك برمیگردیم ببحث دراحوال امامان شیعهٔ اثنی‌عشری: پس از امام جعفر صادق فرزندش امام موسی وپس ازامام موسی علی‌بن موسی الرضا وپس ازوی محمدبن علی‌الجواد وپس ازوی علی‌بن محمدالهادی وبعداً امام حسن عسکری وبعد محمدبن‌الحسن‌المهدی بترتیب عهده‌دار مقام امامت شدند. اینك دربارهٔ هرکدام جداگانه سخن میگوئیم و تأثیراتی که سیرت آن بزرگواران در تصوف وزهد داشته است بیان میکنیم.

موسی‌بن جعفر ملقب به‌کاظم (ع)

موسی‌بن جعفر امام هفتم وملقب به‌کاظم است. وی ازسال ۱۴۸ تا سال ۱۸۳ (۷۶۵ - ۷۹۹) یعنی یك‌ربع قرن امامت شیعیان را داشت، ولی درنهان. حضرت‌موسی، امامی‌مهربان، خیرخواه وسلیم‌النفس‌بود. هارون بواسطهٔ سوءظنی که بآن امام داشت گمان میکرد که آن حضرت ممکن است منازع خلافت وی گردد ازاینرو آن امام را همیشه زیرنظر داشت ومورد آزار وستم قرار می‌داد.

امام هفتم در زهد و ورع ورفتار با مردم نمونه وصورت دیگری بود از جدش امام چهارم زین‌العابدین. رفتار آن امام با دشمنان خود و تألیف قلوب آنان بواسطهٔ خُلق‌پسندیده ومهربانی ونیکی مشهوراست.

حضرت‌موسی‌همیشه دربرابربدی‌دشمنان بآنان احسان‌میکرد(۴۶۸) و میفرمود: «هرقومی که دنیا را خوار دارند، خداوند دنیا را برآنان خوب و مبارك میگرداند وهرقومی که دنیا را دوست و عزیز بدارند خداوند آنان را دردنیا مورد خشم قرار میدهد» (۴۶۹).

صوفیان را بآن امام بستگی وپیوند بوده است. خوانساری از

---

۴۶۸ - مقاتل‌الطالبین ص ۴۹۹.

۴۶۹ - تاریخ یعقوبی ۱۴۵/۳.

جامع‌الأنوار چنین نقل کرده است که شقیق بلخی (متوفی ۱۹۴ ﻫ. ۸۰۹ـ۸۱۰ م.) ازشاگردان آن امام بوده وازآن‌حضرت روایت نقل‌کرده است ، هم‌چنین امام موسی استادِ حاتم اصم (وفات ۲۳۷ ﻫ.) و معاصر ابراهیم ادهم (وفات ۱۶۱ ﻫ.) بوده است .

شقیق بتهمت رافضی‌بودن در ماوراءالنهر کشته شد» (۴۷۰) .

خوانساری، معروف‌کرخی را دربان آن امام دانسته‌است (۴۷۱) .

حاج معصوم‌علی ، توبهٔ بُشر حافی (متوفی بسال ۲۲۷ ﻫ. ۴۲ـ۸۴۱) را بدست آن امام نوشته است (۴۷۲) .

قشیری این روایت را ذکر کرده است که : بُشر پیغمبر(ص) را در خواب دید وآن حضرت بوی فرمود : «ازجمله اسبابی که خداوند اورا ازمیان اقرانش بلند کرده است دوستی او بیاران واهل بیت پیغمبربوده است» (۴۷۳) ـ بنقل صاحب طرائق‌الحقائق از ابن‌جوزی (در کتاب : انارةالعزم‌الساکن الی اشرف‌الأماکن)، شقیق بلخی گفته است : «آهنگ سفرحج کردم. در قادسیّه فرود آمدم. درآن هنگام که به‌مردم وزینت آنان می‌نگریستم ، چشمم بجوانی نیکوچهره وگندم‌گون ونحیف افتاد که در پاهایش نعلینی بود. وی جداگانه درگوشه‌یی نشست. با خود

---

۴۷۰ ـ روضات‌الجنات ص ۳۲۸ .

۴۷۱ ـ همان کتاب ص ۲۰۹ .

۴۷۲ ـ طرائق‌الحقائق ۸۳/۲ .

۴۷۳ ـ الرسالةالقشیریة ۱۱ .

گفتم : یقین این مرد ازصوفیان است ومیخواهد بار دوش حجاج شود. میروم اورا سرزنش میکنم . پس نزدیك وی شدم . گفت ای شقیق : «اجتنبوا کثیراً من‌الظن ّان ّبعض‌الظن ّا ِثم» ـ ازبسیاری ازگمانها دوری جویید همانا برخی ازگمانها گناه است» (۴۷۴). پس ازآن مرا ترك گفت باخود گفتم : وی بنده‌یی صالح‌است، آنچه درنهان‌من بود آشکارکرد، بروم اورا دریابم و ازاو پوزش خواهم . پس بشتاب دردنبال او روان شدم ولی او ازنظر من ناپدید شد. چون در «واقصه» فرود آمدیم ، دیدم وی بنماز ایستاده است واندامش میلرزد واشکهایش روان است . باخود گفتم : این همان رفیق من‌است. چون از نماز فارغ شد، گفت : ای شقیق، این آیه را بخوان: وانّی لغفّار" لمن‌تاب وآمن وعمل‌صالحاً ثم ّاهتدی ـ همانا من آمرزنده‌ام کسی را که توبه کند وایمان آورد و کار نیکو انجام دهد . پس ازآن هدایت یابد (۴۷۵) پس مرا ترك گفت. باخود اندیشیدم که : این شخص از ابدال است تاکنون دوبار از راز دل من خبر داد. بعد ازآن اورا برلب چاه‌آبی دیدم‌که دردستش کوزه‌یی بود. ناگاه کوزه درچاه افتاد . پس بگوشهٔ چشم بآسمان نگریست و گفت : تو مایهٔ سیراب‌شدن منی هرگاه تشنه شوم وقوت و خوراك من میباشی هرگاه گرسنه باشم. پس ازآن گفت : بارخدایا، ای آقای من، من بجز تو دیگری ندارم ، آن کوزه را از من مگیر . شقیق گوید :

---

۴۷۴ – حجرات : ۲ .
۴۷۵ – طه : ۸۳ .

بخدا سوگند دیدم که آب بالا آمد تاآنکه توانست کوزه را از آب بگیرد. آنگاه وضو گرفت وچهار رکعت نمازگزارد. پس بسوی تلی از ریگها روان شد وپاره‌یی ازآنها را درکوزه ریخت وآن را تکان داد و ازآن آشامید . پس من نزدیك او رفتم وبروی سلام کردم وگفتم: بمن بچشان از زیادی آنچه خدا بتو بخشیده‌است. گفت: ای شقیق نعمتهای خداوند چه‌آشکار وچه‌پنهان همواره‌بما ارزانی‌میشود پس نیکوگردان گمانت را بپروردگارت ، آن‌گاه کوزهٔ خود را بمن داد . من ازآن شربتی که آمیخته بشکر و آرد نرم بود نوشیدم که هرگز در عمرم لذیذتر وگواراتر ازآن نیاشامیده بودم. مدتها پس ازآن دیگربخوردنی و نوشیدنی اشتها نداشتم . پس ازآن او را درمکه مشغول طواف دیدم که گِرد اورا خدم و حشم ودوستانی فراگرفته بودند وبا او از جانب راست وچپ درطواف بودند . مردم برگِرد او جمع شدند واطراف او را می‌بوسیدند . من درشگفت شدم وگفتم : این کیست ؟ گفتند موسی کاظم است» (٤٧٦) .

امام موسی کاظم به «عبد صالح» ملقب بود (٤٧٧) واو : «شبها بیدار وبپاایستاده بود (یعنی نماز میگزارد ـ مترجم) و روزها را درحال روزه بسر میبرد ، بسبب حِلم زیاد وگذشت از تجاوزکاران به «کاظم»

---

٤٧٦ – اخبارالدول ۱/۲ – انوارالنعمانیه ۹۸/۲ .
٤٧٧ – اصول کافی ص ۱۳۰ .

نامیده شد . مردم عراق اورا «باب‌الحوائج» مینامند زیرا هرکس بوی متوسل شود حاجتش روا میگردد» (۴۷۸) .

درپایان شرح سیرت امام کاظم(ع) باید یادآوری کنیم که آن امام دو بار ازمدینه ببغداد آورده شد، بار اول درزمان مهدی عباسی وبار دوم بسال ۱۷۹ هـ. ۶۹۵ م. هنگام خلافت رشید. دردفعهٔ دوم بدستور هارون امام درزندان بغداد زندانی شد ودرهمان زندان بسال ۱۸۳ هـ. ۷۹۹ م. رحلت فرمود . سبب زندانی‌شدن امام تهمت امامت وی برای شیعیان و فرستادن اموال نزد وی بود (۴۷۹) .

---

۴۷۸ – اخبارالدول ص ۱۱۲

۴۷۹ – الصواعق المحرقة ص ۱۰۱ .

امام علی‌بن موسی‌الرضا (ع)

علی‌بن موسی‌بن جعفر، پس ازپدرش، در مدینه عهده‌دار امامت گردید. ولادت وی درسال ۱۵۳ هـ. ۷۷۱ م. اتفاق افتاد. مدت امامت حضرت رضا (ع) بیست سال بودکه چهارسال اخیرآن عنوان ولایت‌عهد مأمون را داشت (٤٨٠). علت‌اینکه مأمون آن‌جناب‌رابرای‌ولایت‌عهدی برگزید گوشمالی بود بعموها وبنی اعمام خود که امین را تحریك بخلع مأمون کرده بودند (٤٨١) *.

---

٤٨٠ - غیبت طوسی ص ٥٢.

٤٨١ * - سیوطی براین عقیده‌است که علت اقدام مأمون‌موضوعی بود که خود بیان کرده است: چون ابوبکر بخلافت رسید هیچیك ازبنی‌هاشم‌را عهده‌دار **کارهائی** نساخت، جانشینان وی: عمر وعثمان نیز پیروی ازپیشین خود کردند. چون علی (ع) بخلافت رسید، عبدالله‌بن‌عباس را والـی یمن ومعیدبن عباس را والی مکه و قثم‌بن عباس را والی بحرین کرد. کسی از فرزندان عباس باقی‌نماند مگراینکه اورا کاری داد. این دین در گردن ما بود تااینکه من دربارهٔ فرزندش مکافات کار اورا کردم. (تاریخ‌الخلفاء ۲۰۵) ابن‌عماد نیز برهمین عقیده‌است که گرایش مأمون بجانب علویان بدان‌جهت بود «که پاداش ومکافاتی باشد برای رفتار علی کرّم‌الله وجهه که چون عهده‌دار خلافت شد نسبت به‌بنی‌هاشم خاصه بفرزندان عباس آن‌همه بزرگواری فرمود. (شذرات‌الذهب ۳/۲).

مؤلف در دنبال این حاشیه وجوه دیگری نیز آورده است که چون چندان ←

امام رضا (ع) مانند پدر وجدش همیشه اوقات خود را در راه علم میگذراند چنانکه عبدالله‌بن جعفر حمیری روایت کرده است که آن امام جواب پانزده هزار مسأله را بیان کرد واین پیش‌از آن‌بود که مردم بر فضل آن بزرگوار اجماع کرده‌باشند (۴۸۲) ...

وی درعلم نمونهٔ کاملی ازجدش امام جعفر صادق (ع) بود و آرائی دربارهٔ امامت وانتقال آن وعلامات آن داشت .

هم‌چنین امام رضا (ع) را صحیفه‌یی است مشتمل برمجموعه‌یی از احادیث روایت‌شده ازپدرانش که منتهی به‌پیغمبر اکرم میشده است .

→

مستند وسودمند بنظر نرسید آورده نشد بنظر مترجم اگر عللی که مؤلف آورده است اثری درانتخاب حضرت رضا (ع) بولایتعهدی داشته است، علت‌اصلی دیگری نیز درمیان بوده‌است وآن عقیدهٔ شخصی مأمون‌است‌براینکه‌علی علیه‌السلام افضل و اعلم و اولی بخلافت ازهمهٔ یاران پیغمبر بوده‌است واماماں فرزند اونیز هرکدام دارای همان فضایل وعلوم وتقوای جدّ خود بوده‌اند . چنانکه میدانیم مأمون مردی دانشمند وبمعانی آیات قرآن وشأن نزول آنها و روایات واحادیث پیغمبر دانا بود وحدیث درست‌را ازنادرست بواسطهٔ نزدیکی بعهد پیغمبر وبواسطهٔ‌بسیاری اطلاعات ودانش خود بخوبی ازهم جدا می‌کرد ولی با این‌همه منافات ندارد که بواسطهٔ حبّ جاه ومقام وعلاقه به‌خلافت - بزرگترین مقام دنیایی - بعلم خود عمل نکند یا موجب شهادت حضرت رضا (ع) شود. صفحات تاریخ پراست از نظایر این حوادث . برای اطلاع بیشتر نسبت بعقیدهٔ مأمون رجوع شود به‌نشریهٔ شمارهٔ هشتم ونهم دانشکدهٔ الهیات مشهد - سال ۱۳۵۲ مناظرهٔ مأمون با فقیهان و متکلمان بقلم نویسندهٔ این سطور .

۴۸۲ - روضات‌الجنات ص ۱۸۲ .

سیدفضل‌الله‌راوندی برقسمت‌طبی‌آن‌احادیث شرحی نوشته‌است(۴۸۳)...

در صحیفهٔ نامبرده حدیثهائی است درباره پزشکی وبهداشت و در پیرامون غذاها وصفات مردم وازآن جمله حدیثی است دربارهٔ گرسنگی بدین بیان : هیچ چیزی نزد خداوند ازشکم پُر مبغوض‌تر نیست .

حاج معصوم علیشاه حدیثی غریب ازصحیفه نقل میکند که در آن کیفیت سلوك بطور روشن دیده میشود وازاینرو نسبت آن بامام بعید بنظر میرسد . درنسخهٔ چاپی صحیفه نیز این حدیث وجود ندارد . چنان پیداست که وی حدیث را از جامع‌الأسرار نقل کرده و به‌صحیفه نسبت داده‌است. وآن بدین‌گونه است‌که ازجامع‌الأسرار نقل‌میکند ـ احادیث صحیفه همه از پیغمبر صلی‌الله علیه وآله روایت شده است ـ : «همانا خداوند را شرابی است برای دوستان خود . هرگاه بیاشامند مست میشوند وچون مست شوند بشادی برمیخیزند وچون شاد شوند پاك میشوند وچون پاك‌شوند آب‌میشوند وچون آب شوند خالص میگردند وچون خالص شوند واصل میشوند وچون واصل شدند متصل میگردند وچون متصل شدند فرقی میان آنان وحبیب آنان نیست» (۴۸۴) .

---

۴۸۳ – صحیفة‌الرضاع ص ۱۰٤ .

٤۸٤ – طرائق‌الحقائق ۱/ ۲۳۱ – جامع‌الأسرار برگ ۹۷ .

متن عربی خبر : «ان لله تعالی وتبارك شراباً لاولیائه ، اذ اشربوا سکروا واذا سکروا طربوا واذا طربوا طابوا واذا طابوا ذابوا واذا ذابوا خلصوا واذا خلصوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا لا فرق بینهم وبین حبیبهم» .

معروف کرخی (متوفی ۲۰۰هـ. ۱۶–۸۱۵ م.) که استاد سرّی سقطی (متوفی ۲۵۳ هـ. ۸۷۶ م.) بوده وهردو ازپیشقدمان تصوف هستند به امام رضا (ع) ارتباط واتصال داشته است. معروف نخستین کسی است که درتصوف طریقت را آغاز کرد واول کسی است که بولایت صوفیه بطریقی که نزد صوفیان ثابت است قائل شد.

قشیری از ابوعلی دقاق روایت کرده است که معروف از موالی امام رضا (ع) بود (۴۸۵) وبردست آن امام اسلام آورد(۴۸۶). هم‌چنین قشیری گفته است که حضرت رضا (ع) معروف را تشویق بزهد فرمود. معروف که درمجلس ابن سمّاك حاضر میشد وبمواعظ او گوش میداد خود چنین گوید: «سخنان او در دلم جای گرفت پس روی بخدای آوردم وتمام کارهایی که بدان اشتغال داشتم رها کردم جز خدمت مولایم علی‌بن‌موسی‌الرضا واین‌سخن‌را بمولای خود گفتم. پس فرمود: «اگر بهمین موعظه پند گیری ترا بس است» ...

حاج معصوم‌علی نوشته‌است‌که حضرت امام‌رضا علیه‌السلام صاحب طریقت بوده است و: «معروف از حضرت امام‌العالمین و قطب دائرهٔ امکان: علی‌بن موسی‌الرضا علیهما‌السلام، فیض دریافت داشته و از آن امام طریقت را فراگرفته وازوی بدریافت منصب شیخ‌المشایخ نایل‌شده

---

۴۸۵ – طبقات شعرانی ۶۲/۱.

۴۸۶ – رسالهٔ قشیریّه ص ۱۲.

است هم‌چنین باو اجازه داده است که مریدان درست‌عقیده ویاران ائمه را به‌طریقهٔ رضوی علوی مصطفوی که عبارت ازعبادت وتزکیه و تصفیهٔ نفس است واصل کند» (۴۸۷) .

نیز ازقاضی نورالله شوشتری نقل‌کرده است‌که معروف: «... علوم ظاهر و باطن را فراگرفته بود» (۴۸۸) . ما بستگی علوم ظاهر وباطن را به‌تشیّع وعلم امامان بخوبی میدانیم .

شاعرصوفی محمدتقی‌کرمانی با حاج‌معصوم علی درین عقیده‌موافق است‌که : «شیعه بردو گونه‌است : گروهی مخصوص‌شریعت ونگهداری آن هستند وگروهی دیگراختصاص بطریقت دارند واینان صاحبان سِرّ هستند . پیشینیان آنان عبارتند از : سلمان فارسی، اُویس قرنی، رشید هجری ، کمیل‌بن زیاد وشیخ بسطام یعنی بایزید بسطامی، شقیق بلخی و معروف کرخی بـا این بیان راویان حدیث وخبر صاحبان علم ظاهری و عارفان صاحب علم‌سِرّی میباشند. راویان احکام‌ظاهری‌را حفظ‌میکنند وعارفان مکلف به‌حفظ اسرار عمیق هستند» (۴۸۹) .

حاج معصوم‌علی اضافه میکند که امام رضا (ع) مجّدد دین درسدهٔ دوم است ومعروف کـرخی نیز مجدد دین بـوده است بعنوان یکی از زهّاد (۴۹۰) .

---

۴۸۷ - طرائق‌الحقائق ۱۳۳/۲ .
۴۸۸ - همان کتاب ۲۳۴/۱ - مجالس‌المؤمنین ص ۲۶۶ .
۴۸۹ - طرائق‌الحقائق ۱۳۵/۲ .
۴۹۰ - طرائق‌الحقائق ۲۳۵/۱ .

شیخ محمد باقر الفت اصفهانی دانشمند وصوفی معاصر (ولادت ۱۳۰۱ هـ. ۱۸۸۳ م.) این‌معنی را بدین گونه تأویل کرده‌است‌که: حضرت رضا (ع) طریقت را به‌معروف کرخی تسلیم کرد واو را بدان اختصاص داد وازاینرو طریقت ازامامت جدا شد وشریعت وعلم دین نزد امامان باقی ماند. آغاز آن ازحضرت محمدجواد است که امامت را در سال ۲۰۳ از امام رضا (ع) پدر بزرگوار خود دریافت کرد ودر آن هنگام سن مبارکش هفت سال بود (۴۹۱).

معروف‌کرخی را آخرین‌صوفی‌که باامامان اتصال‌داشته‌اندمیدانند... ازاتصال متصوفه بائمه پس ازحضرت‌رضا (ع) خبری دیده نشده است، بلکه از امام دهم حضرت امام علی‌هادی نقل شده است که آن حضرت دشمن صوفیان بود بااینکه صوفیان معترف بحق ومقام علویان بودند، ازآن امام روایت شده‌است که فرمود: «همگی صوفیان مخالفان ما هستند» (۴۹۲) ...

نویسندگان کتابهای تصوف معروف کرخی را تا آخر زندگیش ملازم ودربان حضرت‌رضا(ع) نوشته‌اند بلکه مرگ اورا دربرابردرِ خانهٔ آن امام میدانندکه بواسطهٔ ازدحام شیعه بردرخانه دنده‌های اوشکسته شد (۴۹۳).

---

۴۹۱ – گفتگوی حضوری با الفت. اخیراً بدرود زندگی گفته است.
۴۹۲ – روضات‌الجنات ص ۲۳۳.
۴۹۳ – طبقات‌الصوفیه ص ۸۵.

آنچه دربارهٔ علاقه وارتباط میان امام علی‌بن موسی (ع) و معروف میتوان بطور یقین ادعا کرد آن‌است که معروف هم‌عصر امام بوده است وبه‌ظن قوی حضرت رضا دربغداد فرود نیامده واقامت نفرموده بلـکه مأمون را درطوس بسال ۲۰۰ هـ. ۱۶–۸۱۵ م. ملاقات کرده است و این همان سال است که معروف بدرود زندگی گفته است. سه سال پس از وفـات‌معروف، حضرت رضا (ع) بسال ۲۰۳ هـ. ۱۸–۸۱۹ م. در طوس رحلت فرمود.

بااینکه هیچیك ازمورخان دربارهٔ اقامت حضرت‌رضا (ع) دربغداد چیزی نگفته‌اند ولی این امر مانع آن نیست که معروف بملاقات آن‌امام نایل شده بـاشد. دراینجا نمیخواهیم وارد این بحث وگفتگو بشویم، آنچه ازمجموع این اخبار استفاده میشود آن‌است که حضرت رضا (ع) دارای مقام والایی در زهـد بوده وهمهٔ مردم آن امـام را بدان صفت میشناخته‌اند.

در مدتی که نزد مأمـون اقامت داشت، هروقت با او تنها میشد، بموعظهٔ او میپرداخت ازآن‌جمله روایت شده‌است که: «روزی مأمون وضو میگرفت، حضرت رضا مشاهده فرمود که غلام آب برروی دست او میریزد. فرمود: ای امیرالمؤمنین لا تُشرك بعبادة ربّك احداً – در عبادت پروردگارت هیچکس را شریك خود مکن» (۴۹۴). در نتیجه

---

۴۹۴ – مقاتل‌الطالبین – ص ۵۶۶ – جمله‌یی که حضرت رضا (ع) به‌مأمون ایراد فرمود اقتباس ازجملهٔ اخیر این آیهٔ قرآن است: «قل انما انا بشرٌ مثلکم ←

همین زهد و روح تصوف و وارستگی درامام رضا (ع) بوده‌است که متصوفه آن امام را درسلسله اسناد تصوف خود برای خرقه و طریقت قرار داده‌اند ومعروف را شاگرد ومرید وی دانسته‌اند، آن امام بصفات خاصی شناخته شده بود که جاحظ درکتاب خود: «برتری بنی‌هاشم بر بنی‌امیه» بآن صفات واخلاق‌عالیهٔ امام اشاره‌کرده ونوشته است: «امام رضا (ع) درتمام طول عمرخود با فراخیی‌که درزندگی‌داشت وبابسیاری املاك ودرآمد آنها جامهٔ پشمین می‌پوشید» (۴۹۵) این وصف از جانب جاحظ که معاصر آن امام بوده است دارای اهمیتی بسزاست بنابراین هرگاه امام رضا (ع) پیش ازقرن سوم هجری ـ قرنی‌که تصوف از زهد مستقل‌شد ورنگ‌خاص خود راگرفت ـ لباس‌پشمین می‌پوشید میتوانیم به‌ارتباط معروف کرخی بآن حضرت پی‌ببریم وبستگی تصوف‌را بامامی که ازنسل پیغمبر صلی‌الله علیه وآله بوده است تصور کنیم. هم‌چنین دریابیم که جمیع روشهای روحی و عقلی به‌علویان از اجداد و اعمام حضرت رضا (ع) بستگی داشته است.

→

یوحی الیّ انّما الهکم اله واحد، فمن کان یرجوالقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرك بعبادة ربّه احداً» کهف - ۱۱۰.

برخی ازمؤرخان کینهٔ مأمون را به‌حضرت رضا (ع) ناشی از همین‌گونه پندهای زجرآمیز نوشته‌اند (م).

۴۹۵ - شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید- بتصحیح ابوالفضل ابراهیم ج ۱ ص ۲۷۳/۱۵.

امامان دیگر *

امام رضا (ع) چنانکه بیشتر مورخان نوشته‌اند ، براثر زهری که بوی خورانده شد ، رحلت فرمود وفرزند خود امام محمدجواد راکه درآن هنگام بیش ازهفت سال نداشت جانشین خود قرارداد . کمی سن امام هنگام جانشینی پدر بزرگوارش وفرارسیدن وفات او دروقتی که هنوز سن شریفش ازبیست‌وپنج‌سال تجاوز نکرده بود موجب آن گردید که مردم چنانکه باید وشاید نتوانند ازعلوم اوبهره ببرند .

پس ازحضرت جواد فرزندش امام علی‌هادی بامامت رسید وعمرش درآن هنگام از شش سال تجاوز نمیکرد و در سرّمن رأی زیر نظر جاسوسان خلیفهٔ عباسی بود .

چون امام‌هادی رحلت فرمود فرزندش امام‌حسن‌عسکری (منسوب به‌عسکر در سرّمن رأی) جانشین پدر درامامت شد . وضع و شرائط

---

* مؤلف درین کتاب بیشتر نظرش بعلائق وپیوستگیهایی بوده که موافق عقیدهٔ وی میان تشیّع وتصوف وجود داشته است ازاینرو چون بتصریح خودش درشرح حال حضرت رضا (ع) : «از اتصال امامان بعد ازحضرت رضا بمتصوفه بما خبری نرسیده است» . درزندگی امامان بعد از حضرت رضا (ع) پیوستگی میان امامان ومتصوفه ندیده است، درشرح حال وتاریخ زندگی آنان به‌بحث و تفصیل نپرداخته است (م) .

زندگی حضرت عسکری (ازجهت اینکه درزیر نظر ومراقبت مأموران خلیفه بود) بهتر ازوضع پدرش نبود .

امام حسن عسکری بسال ۲۶۰ هـ. ۷۴-۸۷۳ م. درسن بیست وهشت سالگی ازدنیا رحلت فرمود وبرای جانشینی فرزند ذکوری ازخودبجای گذارد که سن ویرا درهنگام رحلت پدر بزرگوارش بیشتر ازپنج سال ننوشته‌اند ... ولی این کودك، بعنوان امام برمردم ظاهر نشد و ازهمان روز وفات پدر ازچشم مردم پنهان گردید وغیبت صغری آغازشد ودرین غیبت وکلاء چهارگانه واسطهٔ میان مردم وامام بودند .

غیبت صغری درسال ۳۲۹ هـ. ۴۱-۹۴۰ م. بپایان رسید وازآن هنگام که بنام غیبت کبری خوانده میشود، امام زمان همچنان درحال غیبت میباشد. شیعیان همگی انتظار ظهور اورا دارند تا جهان را که پر ازستم وجور شده‌است ، پر ازداد ودین کند .

دراینجا شایسته است که دربارهٔ مهدی ومهدویت وتطوّر آن ببحث وتحقیق بیشتری بپردازیم .

مهدی

حضرت حجة بن الحسن بسال ۲۵۶ هـ. ۸۷۰م. تولد یافت* وهنگامی که امامت بوی منتقل گردید سن شریفش ۵ سال بود. چنانکه ازین پیش دیدیم جدش حضرت جواد درسن هفت سالگی بامامت رسید و جدّ دیگرش حضرت هادی هنگامی که امامت بوی منتقل شد شش سال داشت. بنابراین صِغَر سن در امامانِ متأخر امری شگفت انگیز نیست ... صاحب اخبارالدول دربارهٔ صِغَر سن حضرت حجت درهنگام امامت چنین میگوید: «عمر آن حضرت درهنگام وفات پدرش پنج سال بود. خداوند درآن سن بوی حکمت عطا فرمود چنانکه یحیی را در کودکی از حکمت بهره‌مند ساخت» (۴۹۶) ...

دراینجا لازم است اشاره کنیم که فکر تازه‌یی درپیرامون مهدیِ دیگری درمیان گروهی ازمسلمانان بوجود آمد وآن مهدی اسماعیلیّه

---

* - بنا برگفته شیخ طبرسی دراعلام الوری فی اعلام الهدی ص ۲،٤٠ چ تهران، تولد حضرت حجة درشب ۱۵ شعبان سال ۲۵۵ هجری اتفاق افتاد وهنگام رحلت پدر بزرگوارش پنج سال از سن وی میگذشت.

۴۹۶ - اخبارالدول ص ۱۱۷.

است که مقصودشان بپایان‌رسیدن دوره‌یی ازرسالت وآغازشدن رسالت دیگری میباشد. نخستین مهدی این فرقه محمدبن اسماعیل (وفات ۱۹۸ هجری. ۱٤-۸۱۳ میلادی.) میباشد .

باتوجه بآنچه ازپیش گفته شد معلوم گردیدکه دوصورت دیگر در بارهٔ مهدویت برعقیدهٔ شیعهٔ امامیه افزوده میشود : یکی عقیدهٔ زیدیّه که مهدی را شرط امامت میدانند ومقصودشان آن‌است که امام بـرای دفع ظلم واشاعهٔ عدل باید با شمشیرخروج کند. درواقع مهدویت درنظر آنان همان امامت است .

صورت دیگر آن مهدویت اسماعیلیان است. اینان برخلاف زیدیّه مهدویت‌را مستلزم خروج با شمشیر ودفع‌ستم ونشر عدل نمیدانند، بلکه قصدشان ازمهدویت قیام دینی است که پاره‌یی ازاحکام وآثار اسلام‌را که تغییر یافته است اصلاح کنند یا بجای آنها چیز دیگری تشریع کنند، با این بیان عقیدهٔ خروج بشمیشیر ازمهدویت اسماعیلی جـدا گردید و اندیشه‌یی معنوی بدان راه‌یافت وآن تجدید دین‌است، پس ازدواندیشهٔ یادشده به‌خاتمهٔ عقاید مهدویت برمی‌خوریم وآن عقیدهٔ مهدویتِ شیعهٔ امامیه است که آن‌را بشمشیر بستگی میدهند ولی درزمانی کـه شرایط قیام امام زمان فراهم شده باشد. این وقت را جز خودِ امام کس دیگری نمیداند (٤۹۷) .

---

٤۹۷ - ابوالحسن اشعری در وصفی که از روافض - مقصودش شیعیان غیر اززیدیه وغیر ازغلات میباشد - کرده است چنین گوید «رافضیان اجماع دارند ←

بروایت نوبختی شیعیان پس ازرحلت امام حسن‌عسکری به‌چهارده فرقه منشعب شدند که سه فرقه ازآن فرقه‌ها معتقد بوجود مهدی امام زمان بودند ...

ازمجموعهٔ گفتارها وعقاید درین‌زمینه معلوم‌میگردد که ذات وجوهر امامت مقتضی اعتقاد به‌مهدویت است ... چنانکه برخی از فـرق شیعه عقیده داشتند که ـ حضرت امام‌حسن‌عسکری امام یازدهم‌مهدی‌است و : «او زنده است وغایب ازمردم میباشد و روا نیست کـه بمیرد بااینکه فرزند آشکاری ازاو دیده نشده است واین بدان جهت است که زمین نباید از امام خالی باشد»(۴۹۸). وغریب‌تر ازعقیدهٔ یادشده اعتقادکسانی است که دربارهٔ مهدی چنان عقیده دارندکه : «وی مرده است وبزودی زنده میشود وبشمشیر قیام میکند» (۴۹۹) ...

درهرحال آنچه‌مسلم‌است آن‌است‌که اکنون‌همهٔ‌عقاید واندیشه‌هایی که درپیرامون مهدویتِ امامان پیشین وغیرآنان وجود داشته است از میان رفته وشیعهٔ امامیه همگی دربـارهٔ مهدویت حجةبن‌الحسن یکسان

→
برباطل‌بودن خروج بشمیشیر - حتی اگر کشته شوند تااینکه امام زمان ظـاهر گردد وآنان را بجنگ دستور دهد . علت این امر را بدین‌گونه بیان کرده‌اند که پیغمبر (ص) پیش ازآنکه خداوند اورا امـربجنگ کند، بیاران خود تحریم کرده بود که جنگ کنند» مقالات الإسلامیین ۸۵/۱ .

۴۹۸ - فرق‌الشیعه ص ۹۶ .

۴۹۹ - همان کتاب همان صفحه .

عقیده دارند ودرین گفتار وعقیده متفق هستند که وی نمرده و زنده است ودرسال ۲۵۶ هـ. ۸۷۰ م. تولد یافته است ✻ . . . .

ابن بابویه قمی (وفات بسال ۳۸۱ هـ. ۹۹۱ م.) دربارهٔ امام زمان که فرزند حضرت امام حسن‌عسکری است واینکه وی همان مهدی است‌که پیغمبر ازوجود او خبر داده است ودربارهٔ نزول حضرت عیسی درزمان ظهور آن حضرت چنین گفته است: «هرگاه امام زمان ظهورکند، عیسی بن مریم ازآسمان فرودمی‌آید ودرپشت سر وی نمازمیگزارد. ونمازی که درپشت سر امام‌زمان میخواند مانند نمازی است‌که پشت سرپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خوانده‌باشدزیرا امام‌زمان‌جانشین پیغمبراست»(۵۰۰).

کنجی ازسفیان ثوری خبری روایت کرده است که منتهی به‌حذیفهٔ یمان میشود ـ ازاین پیش مقام حذیفه را دربارهٔ علم اسراردیدیم ـ وی چنین گفته است: «پیغمبرصلی‌الله علیه وآله فرمود: پس مهدی متوجه عیسی میشود که ازآسمان فرود آمده وگویا ازموهای وی آب‌میچکد، وبوی میگوید: با مردم نماز بگزار. عیسی (ع) میگوید همانا نماز برای تو بپا داشته شده‌است. پس عیسی درپشت سر مردی از فرزندان من بنماز می‌ایستد. چون نماز گزارده شود عیسی (ع) بلند میشود تا

✻ ـ چنانکه دریکی از حاشیه‌های پیش یادآوری شد به‌عقیده عالم بزرگ شیعی شیخ طبرسی در اعلام‌الوری ولادت حضرت حجّة درسال ۲۵۵ هجری‌اتفاق افتاده است (م).

۵۰۰ ـ اعتقادات صدوق ص ۳۸.

اینکه در «مقام» می‌نشیند. آن گاه با وی بیعت میکند وچهل سال در روی زمین مکث میکند» (۵۰۱).

بدین گونه غرضی که بسبب آن‌حضرت عیسی به‌مهدی متصل‌میگردد روشن میشود وآن نشان‌دادن امامت امام‌زمان است که ازنوع نبوت حضرت‌محمد صلی‌الله‌علیه وآله میباشد. چنانکه عیسی مژده ظهورپیغمبر اسلام را داده بود وسلمان فارسی که ازشیعیان نخستین بود، انتظار او را میکشید، دربارهٔ امام‌زمان نیز یکی دیگر ازشیعیان این خبر را که همان غرض را میرساند روایت کرده است.

مهدویّت مورد اجماع همهٔ مسلمانان است

کنجی موضوع مهدویت را بعنوان اینکه از اعتقادات خاص تشیّع است رد میکند وآن‌را یکی ازضروریات دین‌اسلام میداند ودرپیرامون اخباری که دربارهٔ مهدی رسیده است چنین میگوید: «این اخبار از جمله خبرهایی هستند که طریق آنها وصحت اسناد آنها نزد اهل سنت ثابت شده‌است چنانکه شیعیان نیز مانند اهل سنت آن اخبار را روایت کرده‌اند. بنابراین موضوع‌مهدویت مورداجماع مسلمانان‌است»(۵۰۲).

آن گاه ابن خلدون اتصال مسیح را به‌مهدی ذکر میکند و میگوید: «همانا عیسی پشت سر امام‌زمان نماز میخواند وبوی اقتدا میکند».

---

۵۰۱ - بیان در اخبار صاحب زمان ص ۳۱۹.

۵۰۲ - مقدمهٔ ابن‌خلدون ص ۳۱۱.

ولی پس از ذکر این قسمت میگوید که این مهدی همان فاطمی منتظر است و ذکرمیکندکه صوفیه همین عقیده‌را ازاسماعیلیه گرفته‌اند(۵۰۳) حقیقت آن است‌که مهدی اسماعیلیه رسالتش پایان یافته‌ومهدی آنان‌را بقیامت وشرایط ساعت که علامت ظهور مهدی اثنی‌عشریه است ارتباطی نیست. . . . .

ابن خلدون گفته است که صوفیه دربارهٔ مهدی همان‌را میگویندکه شیعه معتقدهستند واین عقیده‌را ازاسماعیلیه گرفته‌اند. دربارهٔاسماعیلیه موضوع را روشن کردیم واما دربارهٔ صوفیه تحقیق درمسأله این است که صوفیان دربیشتر عقاید خود به‌شیعهٔ اثنی‌عشری اتصال دارند نه به اسماعیلیه زیرا بستگی وارتباط‌آنان فقط باامامان‌شیعه بوده‌است، خاصه باامام هشتم علی‌بن موسی (ع) چنانکه ازپیش اتصال معروف کرخی صوفی معروف را بآن امام واینکه نزد علی‌بن موسی تلمّذ کرده است به‌تفصیل دیدیم . درتمام سلسله‌های صوفیه سندی را که به‌اسماعیل پس ازامام جعفرصادق اتصال پیدا می‌کند نمی‌بینیم ولی این پیوند و ارتباط هر گاه بسندی علوی نسبت داده‌شود، ازحضرت رضا(ع) شروع‌میگردد تا میرسد به‌حضرت علی علیه‌السلام یا بیکی ازمشایخ خود صوفیان و از او به‌امام علی (ع) منتهی میشود ...

دراینجا مناسب است یادآوری کنیم‌که ابن عربی دربیشتر مواردی

---

۵۰۳ – مقدمهٔ ابن‌خلدون ص ۳۲۳ .

که ازمهدی گفتگومیکند موضوع سخن‌را به‌سؤالهای ترمذی که‌متضمن بحث درپیرامون اولیاء ومهدی است استناد میدهد . ترمذی بسال ۲۸۵ ﻫ. ۸۹۸ م. وفات کرده است یعنی معاصر دوران غیبت مهدی امام‌زمان شیعیان بوده است.

هم‌چنین نفری صوفی (وفات ۳٥٤ ﻫ. ۹٦٥ م.) درکتاب مخاطبات خود بحث کاملی دربارهٔ مهدی کرده‌است ، بنابراین گفتهٔ ابن خلدون‌را که : «صوفیان پیشین دربارهٔ مهدویت بحثی نکرده ودرین مسأله وارد نشده‌اند وفقط دربارهٔ مجاهدات وریاضتهای‌بدنی ونتایج آنهاکه عبارت بوده است از وجد وحال سخن گفته‌اند» (٥٠٤) . باید با شك و تردید تلقی کنیم ...

حلاج صوفی معروف کوشش داشت‌که خودرا وکیل حجة‌بن‌الحسن مهدی شیعهٔ اثنی‌عشری معرفی‌کند. شیخ طوسی گفته است که وی به‌قم ـ شهر شیعه‌نشین قدیمی ـ سفر کرد ودرآنجا مدعی شد که رسول و وکیل امام است (٥٠٥) .

سید حسن عراقی صوفی (وفات ۹۷۳ ﻫ. ٦ـ١٥٦٥ م.) مدعی شده است که امام زمان را دیده وآن حضرت را بخانهٔ خود خوانده و امام هفت‌شبانه‌روز درخانهٔ اواقامت‌کرده وباوتلقین ذکرفرموده است(٥٠٦).

---

٥٠٤ – مقدمهٔ ابن‌خلدون ص ۳۲۳ .

٥٠٥ – غیبت طوسی .

٥٠٦ – طبقات شعرانی ص ۱۲٦/۲ .

ازآنچه گفته شد پیوند تصوف دراعتقاد به‌مهدویت به‌شیعهٔ اثنی عشری بخوبی روشن میشود. برای مزید استحکام این عقیده در اینجا بنقل گفتهٔ محمدبن زینب میپردازیم: «اگر موضوع غیبت در میان نباشد ... مذهب امامیه باطل خواهد بود» (۵۰۷).

ازموضوع غیبت این اندیشه پیدا شده‌است که پس از درازشدن روزگار غیبت، مهدی موعود کی آشکار خواهد شد؟ شیخ طوسی (وفات ۴۶۰ هـ. ۱۰۶۷ م.) درین مسأله نظری اساسی دارد بدین بیان: «خداوند پیغمبرخودرا بدان آگاه‌کرده وبوی زمان غیبت مهدی وزمان ازمیان‌رفتن ترس اورا خبر داده‌است ... ولی برای مصلحت آن را از ما پنهان داشته است ... (۵۰۸).

بنابراین غیبت بستگی دارد بموعدی که برای آن تعیین شده است وظهور متوقف است بر زایل‌شدن ترس ... علمای شیعه راه را برکسانی که درصدد تعیین‌وقت وزمان‌ظهورهستند بسته‌اند وتعیین‌کنندگان وقت (وقّاتین) را لعنت کرده‌اند (۵۰۹).

برخی از متصوفه برای تعیین وقت ظهور «ازآیات و سُوَر قرآن تأویلاتی ازحروف واعدادحاصل‌جمعها، باستنادپاره‌یی خبرهای‌نامعلوم، استخراج کرده‌اند» (۵۱۰) ولی شیعیان بجای تعیین تاریخ، علامات و

---

۵۰۷ – غیبت طوسی ص ۲،۱٦ .

۵۰۸ – غیبت طوسی ص ۲۷۷ .

۵۰۹ – همان کتاب – همان صفحه .

۵۱۰ – عقیدت وشریعت دراسلام ص ۱۹۳ .

اوصافی ازاوضاع واحوال روزگار واز مظاهر اجتماع بیان کرده‌اند که پیدایش آن آثار وعلامات نشانهٔ نزدیکی ظهور است ودرواقع نمایندهٔ عقیده‌یی است که جهان نیازبه‌ظهور مُصلِح وامامی‌داردکه دنیای انباشته ازستم وجور را بجهانی پراز داد ودهش بَدَل کند.

کلینی از امام محمد باقر(ع) روایتی نقل کرده‌است‌که ظهور مهدی زمانی واقع خواهد شدکه: «دختران ازپردهٔ خود بیرون‌آیند وخوابیده بیدار وبیدار هراسان باشد» (۵۱۱) ...

سلمان فارسی ازرسول اکرم صلی‌الله‌علیه وآله دربارهٔ وقت وساعت ظهور سئوال‌میکند پیغمبرجواب میدهد: «ازآن جمله است ضایع‌کردن نمازها وپیروی ازشهوات وتدبیر وچاره‌جویی برای رسیدن بهوسها و بزرگداشت پولداران ... نزدیك ظهور، زشتیها، نیکو ونیکوئیها زشت میگردد، خائن مورد شَور قرار میگیرد وامین متهم بخیانت میشود ... درآن هنگام زنان فرمانروایی میکنند ... زن دربازرگانی و دادوستد همباز شویش میشود. درآن زمان مردان بمردان وزنان بزنان بسنده میکنند ... ربا رواج پیدا میکند و معاملات بطریق سفته‌بازی* و رشوه‌انجام میشود ... طلاق فراوان میگردد ... وفقر وفاقه شیوع پیدا

---

۵۱۱ – غیبت تألیف ابن‌زینب ص ۱۳۳.

* جمله: «ویتعاملون بالعینه والرشاء» بطریقی که درمتن آورده شده است ترجمه گردید. در المنجد الابجدی «عینه» بدین‌گونه معنی شده است ... «بیع العینه» هو بیع الشیء الی اجل علی ثمنه مقابلة انتظار الثمن.

میکند ... به‌آلات وابزار موسیقی روی می‌آورند واز امر بمعروف و نهی ازمنکر روگردان میشوند چنانکه مؤمن در آن زمـان خوارترین افراد مردم است ... دربارهٔ امـور مردم کسانی سخن‌میگویندکه ازپیش سخن نمی‌گفتند . پس مردم مدت کمی بیشتر درنگ نخواهند کرد که زمین صیحه‌یی هولناك خواهد کشید» (۵۱۲) .

اتصال قیامت بظهور مهدی ازین حدیث روشن میگردد: «هرگـاه مهدی قیام کند، زمین ازنور پروردگـار پرفروغ میشود ومردم بی‌نیاز میگردند وهمه در دوران پادشاهیِ او عمر درازمیکنند» (۵۱۳) این‌خبر را روایتی که از عمّار یاسر نقل شده‌است تأیید میکند : «همانا دولت اهل‌بیت پیغمبر شما درآخر زمان است» (۵۱٤) ...

ازاخبار ظهورحضرت حجّة این‌است‌که: «لشکریان مهدی سیصدو سیزده تن هستند بعدد لشکر بدر» (۵۱۵) . این عـده بدین‌گونه تقسیم شده‌اند : «نجیبان ایشان ازاهل مصر وابدال ازمردم شام واخیار ازاهل عراق هستند» (۵۱٦) ...

درپایان این بحث لازم بیادآوری است که برحسب اعتقاد شیعیان وجود وظهور مهدی موجب آن‌است‌که همهٔ‌مسلمانان بلکه همهٔ جهانیان

---

۵۱۲ – تفسیر علی‌بن ابراهیم ص ۱۸۸ .
۵۱۳ – بیان تألیف کنجی ص ۲۹۷ .
۵۱٤ – همان کتاب ص ۲۸۹ .
۵۱۵ – غیبت طوسی ص ۲۹۷ .
۵۱٦ – غیبت ابن‌زینب ص ۱۷۰ .

بریك فكر ومرام جمع شوند وآن پیروی ازپیشوایان شیعه علوی است که: «نتیجه وخلاصهٔ رسالتهای پیغمبران وجوهر واصل همهٔ ادیان است».

شیخ طوسی ازامام محمد باقر(ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «درامام زمان سُنّتهایی ازچهار پیغمبر وجود دارد: سنتی از موسی وسنتی ازعیسی وسنتی ازیوسف وسنتی ازمحمد ...» (۵۱۷).

نیز از امام محمد باقر روایتی نقل شده که درآن، مکان ظهور امام زمان وآثار روحی که از قیام اوپیدا میشود معیّن گردیده است: «امام قائم آن گاه که ازمکّه قیام کند وآهنگ کوفه نماید، منادی او فریاد میزند: هان، هیچکس ازشما با خود خوردنی وآشامیدنی نیاورد. سنگ موسی بن عمران را که بارشتری است باخود حمل میکند. پس درهرمنزلی که فرود آید چشمه‌یی درآنجا اززمین میجوشد، هرکس گرسنه یا تشنه باشد ازآن سیر میشود. زاد آنان تا نجف «آرامگاه حضرت علی علیه السلام» که درپشت کوفه میباشد، همان است» (۵۱۸). میدانیم حضرت محمد (ص) درمکه ظاهر شد وحضرت علی (ع) درکوفه بدرجهٔ شهادت نایل آمد ....

---

۵۱۷ – غیبت طوسی ص ۲۷۶.

۵۱۸ – اصول کافی ص ۵۴.

تقیّه *

دربحث ازتشیّع یادآوری کردیم که پیدایش تقیّه دراسلام برمیگردد بزمان عمّار یاسر وی نخستین کسی است که بدستور پیغمبر اسلام به تقیّه عمل کرد. پیغمبر (ص) اورا تأیید کردکه تظاهربشرك کند ورسول اکرم (ص) را دشنام دهد تا وقتی که زندگیش درخطر است بشرط آنکه درایمان قلبش تزلزلی پیدانشود. درین مورد این آیه نازل شد: «مَن کفر بالله بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان» (۵۱۹).

ولی چون عربها غالباً بهصفت سلحشوری و فروسیّت وخشونت

---

* چنانکه درمقدمه کتاب یادآوری شدهاست، نظر مترجم درترجمهٔ کتاب بمطالب سودمندی بودهاست که با مبانی واصول تشیّع موافقت دارد ومشتملاست برتحقیقات تازه ومستندی از مآخذ ومنابع بسیار که دراختیار مؤلف بوده و در کتاب آورده شدهاست ولی ازترجمهٔ مطالبی که برای پژوهندگان حقایق مذهب شیعه چندان سودمند بنظر نمیرسید، خودداری شد. پارهیی از مسائل که با معتقدات شیعیان موافقت ندارد وترجمهٔ آن لازم بنظر آمدهاست، درترجمهٔ آنها بهتوضیح لازم پرداخته شده است. پس از اتمام باب اول، ازترجمه دوباب دیگر که دربارهٔ زهد وتصوف ومشتمل برمطالبیاست که سودمند بنظر نرسید خودداری گردید. فقط قسمتی از آخر باب تصوّف که دربارهٔ تقیّه ومتناسب با سایرمباحث انتخابی دربارهٔ تشیّع است ترجمه شد (م).

۵۱۹ – سوره نحل – آیه: ۱۰۶.

متصف بودند ، بسیاری ازآنان ازپذیرفتن تقیّه خودداری کردند . طبع خشن وجنگجوی عربی آنان را وادار میکردکه خود را درمعرض خطر قرار دهند ولی تقیّه نکنند زیرا بگمان ایشان پنهان‌کردن آنچه در دل دارند وتظاهر بخلاف آن نوعی دورویی بحساب می‌آیدکه طبیعت عربی آن را نمی‌پذیرد .

آنچه دربارهٔ تقیّه مسلّم است‌این‌است که اسلام آن را با صراحت پذیرفته است ، اینکه چه‌وقت عرب آن‌را قبول کرده‌است مهم نیست . بهترین نمونهٔ آن یکی ازمسلمانان اولیه‌است .

دکتر فیلیب‌حتی بنقل از گلدزیهر گفته است که شیعه و خوارج در امر تقیّه بردیگران پیشی گرفته‌اند وشیعیان: «آن‌را اصلی ذاتی دردین دانسته‌اند ودلیل‌اساسی آن‌را چنین میدانندکه هرگاه دشمنان برمؤمنان استیلا یابند ، برمؤمن لازم است ــ واجب نه جایز که برای حفظ جان خود وهم‌کیشان خود تظاهر بکیش ومذهب غالب بکنند» (۵۲۰) .

سیدهبة‌الدین ــ ازمجتهدان شیعهٔ امامیّهٔ معاصر ــ دلیلی عقلی‌برای لزوم تقیّه ذکر کرده و چنین گفته است : «شیعیان از سایر فرقه‌های اسلامی بیشتر به‌تقیّه اشتهاریافته‌اند، زیرا آنان بیشتر ازهرفرقهٔدیگری درمعرض فشار وستم قرارگرفته‌اند . درتمام دوران طولانی حکومت اموی وعباسی آزادی ازآنان سلب شده بود . هم‌چنین دربیشتر دورهٔ

---

۵۲۰ ــ تاریخ عرب ۵۲۹/۲ .

عثمانیان آزادی اظهارعقیده نداشتند، ازاینرو شیعیان ازهرقوم دیگری بیشتر به‌تقیّه نیاز پیدا کردند ...» (۵۲۱) .

شایسته است دراینجا تعریفی را که شیخ مفید برای تقیّه ذکرکرده است بیاوریم . وی چنین گفته : «تقیّه عبارت است از پنهان‌کردن حق وپوشیدن عقیدهٔ خود ومداراکردن درگفتگو با مخالفان وترک‌مخالفت آنان درآنچه زیانی در دین یا دردنیا دردنبال داشته باشد. تقیّه در صورتی واجب است که علم یا ظن قوی بلزوم آن وجود داشته باشد ولی اگر علم یا گمان نزدیک‌بعلم دربارهٔ ضرر اظهار حق وجود نداشته باشد درین صورت تقیّه واجب نیست» (۵۲۲) .

کلینی از امام جعفرصادق (ع) قسمتی از وصیّتی را که حضرت علی علیه‌السلام باصحاب خود دستور داده است بدین‌گونه نقل کرده : «... پس هنگامی که بلیّه‌یی پیش آید، اموال خودرا سپر جانهای خود قراردهید ، وزمانی که حادثه‌یی برشما فرود آید جانهای خود را سپر دین خود قرار دهید وبدانید : آن‌کس هلاک‌شونده است که دینش از میان برود» (۵۲۳) .

شیعه این آیه را : «اولئك الذین یؤتون اجورهم مرتین بماصبروا» بروایت از امام جعفر صادق (ع) چنین تأویل کرده است که : مقصود از

---

۵۲۱ – تصحیح‌الاعتقاد ص ۲۲۹ (حاشیه) .

۵۲۲ – همان کتاب ، همان صفحه .

۵۲۳ – اصول کافی ص ۲،۰۵ .

صبر در اینجا ، صبر بر تقیّه است (بما صبروا علی التقیّه) هم‌چنین آن امام فرموده است : کار نیك تقیّه وکار بد آشکارکردن است (الحسنة التقیّة والسیّئة ، الاذاعة») (۵۲٤) .

نیز این روایت از امام محمد باقر (ع) نقل شده است : «هرچند زمان این امر (مقصود ظهور امام زمان است ـ مترجم) نزدیك شود ، موضوع تقیّه سخت‌تر میگردد» (۵۲۵) .

صدوق قمی (وفات ۳۸۱ هـ. ۹۲-۹۹۱ م.) در بارهٔ اهمیت تقیّه بافراط سخن گفته است . شاید علت آن مشقّات ورنجهایی است که شیعیان درآن زمان بیشتر دچار آن میشده‌اند صدوق چنین گفته است: «اعتقاد ما دربارهٔ تقیّه آن‌است که یکی ازواجبات است، کسی‌که آن‌را ترك کند مانند آن‌است که نماز را ترك کرده باشد ...» (۵۲٦) .

صدوق زمان ترك تقیّه را بخروج امام زمان محدودکرده است. در تأکید گفتهٔ خود اضافه میکند : «کسی که پیش ازظهور امام‌زمان آن‌را ترك‌کند، ازدین‌خدا ودین‌امامیّه خارج شده وبا خدا ورسول‌خدا (ص) مخالفت کرده‌است» (۵۲۷) .

درواقع فریاد ونالهٔ صدوق فریادی است ازکسی که گرفتار فشار و

---

۵۲٤ – اصول کافی ص ۲۰۵ .
۵۲۵ – همان کتاب ص ۲۰٦ .
۵۲٦ – اعتقادات صدوق ص ٤٤ .
۵۲۷ – همان کتاب – همان صفحه .

عذاب است وبچشم خود یاران وهم‌کیشان خودرا می‌بیند که درمعرض آزار وعذاب واهانت وتبعید قرار گرفته‌اند ، ازاینرو فریاد خود را که حاکی از اصرار برتقیّه است بلند میکند .

شیخ حسین کاشف‌الغطاء دربارۀ تقیّه تعبیری نیکو دارد: «اگر در بارۀ تقیّه جای سرزنشی‌باشد فقط بشیعه‌برنمیگردد بلکه‌بکسانی متوجه است که آزادی را ازشیعیان گرفتند وآنان رامجبورکردند که به‌تقیّه عمل کنند» (۵۲۸) .

باز شایسته است یادآوری کنیم که همکاران و همفکران ابن‌حنبل درحادثۀ محنت‌بار «مخلوق‌بودن قرآن» پس ازآنکه مورد شکنجه و عذاب قرار گرفتند اقرار به‌مخلوق‌بودن آن‌کردند واین تسلیم را به‌تقیّه عمّار یاسر که نخستین تقیّه‌دراسلام است ارتباط دادند . هم‌چنین باین آیه که دربارۀ عمّار نازل شده است استناد جستند: «الا من اکره وقلبه مطمئنٌ بالایمان ـ مگر کسیکه مجبور گردد ولی قلبش درایمان پایدار باشد» (۵۲۹) .

ممکن است فتوای مالك‌را برجواز نقض بیعت اجباری (۵۳۰) نیز حمل براصل تقیّه کنیم . ازحضرت امام محمد باقر (ع) تحلیل و توجیه لطیفی بـاین تعبیر روایت شده‌است : «تقیّه بـرای‌اینکه خونی ریخته

---

۵۲۸ – اصل‌الشیعه واصولها ص ۱۹۳ .

۵۲۹ – طبری – چ لیدن ۱۱۳۰/۳ .

۵۳۰ – العبر ۱۹۰/۳ .

نشود تشریع‌شده‌است، پس اگر کار بخونریزی منتهی شود درآن‌هنگام دیگر تقیّه نیست» (۵۳۱) ...

تصوف نیز براساس تقیّه مشتمل بود بی‌آنکه آشکار باشد و این از هنگامی آغاز شد که گفتگو از «حلول» بمیان آمد وخطر افشاء آن احساس شد ، ازاینرو برخی ازمتصوفه برآن شدند کـه حتی نزد مردم ساده نیز عقیدهٔ خود را کتمان کنند تا زیان وآزاری متوجه‌آنان نشود.

جُنید بغدادی به‌تقیّه رفتارمیکرد وعقیدهٔ خودرا ازدیگران پنهان می‌نمود تا آن‌حد که: «هیچ گاه دربارهٔ علم توحید سخن نمی گفت مگر درمیان خانهٔ خود پس ازآنکه درها را می‌بست وکلید آنها را در زیر زانو پنهان میکرد ومیگفت : آیا شما دوست دارید کـه مردم اولیاء و خاصّان خدا را بدروغ وکفر و زندقه نسبت دهند ؟» (۵۳۲) ...

بـا این وصف وبااینکه تقیّه درمحیط تصوف بطور وضوح داخل شده بود ولی هنوز آشکار نشده بود و حقیقت آن پنهان بود تااینکه درآغاز قرن‌چهارم موجبات آشکارشدن بلکه دلایل واجب‌بودن آن در تصوف پیدا شد. این امـر در زمانی اتفاق افتادکه حلاج را گرفتند و برخلیفه روشن شد که جمعی به‌الوهیّت او عقیده دارند ومیگویند که او مرده را زنده میکند (۵۳۳) . پس با وی این ادعارا درمیان گذاردند واو انکار کرد وگفت : «پناه بخدا میبرم که دعوی خدایی یا پیغمبری

---

۵۳۱ – اصول کافی ص ۲۰۶ .

۵۳۲ – طبقات شعرانی ۱۰/۱ .

۵۳۳ – ابن‌اثیر ۹۲/۸ .

بکنم ، همانا من مردی هستم که پرستش خدای عزوجل میکنم» (۵۳٤).

این تقیّهٔ آشکاری بود که ازریشهٔ تشیّع سرچشمه‌میگرفت ومصداق گفتهٔ امام محمد باقر (ع) بودکه : «تقیّه برای جلوگیری از خونریزی قرار داده شده‌است» .

ازهمین نمونه است گفتار حلاج به‌مشایخ : «آیا آهنگ مناظره با من دارید ؟ بچه‌گفتاری با شما مناظره کنم ؟ من خود اعتراف میکنم که شما برحقّید ومن برباطل میباشم» (۵۳۵) .

ولی چون کار منتهی به‌قتل حلاج شد، می‌بینیم که وی عقاید خود را آشکار ومکنونات ضمیر خود را با صراحت بیان کرد واین به‌پیروی ازشقّ دوم گفتهٔ امام محمد باقر(ع) بود که : «چون کار بخونریزی برسد دیگر تقیّه نیست» .

شبلی نیز درعمل به‌تقیّه ازهمین قبیل بود چنانکه گفتهٔ او بخوبی عقیدهٔ او را درتقیّه‌روشن میسازد : «من وحسین‌بن منصور دارای یك عقیده بودیم ، جزاینکه او اندیشهٔ خود را آشکار کرد و من پنهان نمودم» (۵۳٦) .

از شبلی روایت کرده‌اندکه هنگامی‌که حلاج را بدارکشیده بودند درپای دار ایستاد وبه‌حلاج نگریست وگفت : «آیا ترا ازمردم جهان

---

۵۳٤ – ابن اثیر ۸/۹۲ .

۵۳۵ – اربعه نصوص ص ۷٤ .

۵۳٦ – اربعه نصوص ص ۱۹ .

برحذر نکردم؟» (۵۳۷) چنانکه ازین‌بیان روشن است شبلی با کمال صراحت پیروان خود را به‌تقیّه دعوت میکند تا جان آنان را از گزند تلف‌شدن وآزاردیدن حفظ نماید. این همان جوهر واساس تقیّه است که درتشیّع وجود دارد ، چنانکه بیان کردیم .

حلاج را بسیاری ازصوفیان بسبب آن‌که به‌اظهار اسرار پرداخته بود سرزنش کرده‌اند ، عبدالقادر گیلانی دراین باره چنین گفته است : «با آهنگی غیرازآهنگ بشری ترنّم کرد، دربوستانِ وجود بانگی‌زدکه متناسب با آدمیزادگان نبود، آوازی سازکرد که اورا درمعرض مرگ قرار داد ...» (۵۳۸) .

شاید ازروشن‌ترین نمونه‌هایی‌که رسوخ‌تقیّه‌را درمحیطهای تصوف میرساند، گفتار شعرانی باشد . وی کوشش کرده‌است‌که مذاهب فقهی را دریك مذهب بگنجاند وکتابی درین باره بنام: «المیزان فی‌المذاهب الثمانیة عشر» نوشته است.دراین‌کتاب چنین میگوید: برادران طریقت، برشما باد به‌بردباری وصبوری دربرابر کسانی‌که با شما دربارهٔ درستی کتاب «میزان» به‌مجادله برمیخیزند ، زیرا آنان معذورند و نمیتوانند صحت مطالب کتاب را برای‌اینکه مشتمل برمعانی غریب است باور کنند» (۵۳۹) .

---

۵۳۷ – اربعه نصوص ص ۱۹ . این گفتهٔ شبلی اشاره‌ئی به‌این آیه است : «اَ وَلَم ننهك عن‌العالمین» .

۵۳۸ – مجموعه اسنادی درباره تصوف ص ۹ .

۵۳۹ – کتاب المیزان فی‌المذاهب الثمانیة عشر . مصر ۱۳۵۱ ، ص ٦ .

همو درجای دیگری چنین گفته است : «اگر دربرابر من هزار تن اهل جدل قیام کنند تا یکی از مذهبها را بـدون دلیل روشن برمذهب دیگر برتری دهند ، در دلم گفتهٔ آنان را نمی‌پذیرم واگر بسوی آنان گرایشی بکنم درظاهر است تااینکه باآنان مداراکرده باشم. به‌مُجادِل میگویم : «آری مذهب تو حق‌است . این‌را فقط برای اومیگویم نـه برای خودم» (۵٤۰) .

درپایان این بخش لازم است یادآوری کنیم، بنابرآنچه ما دردست داریم، تاکنون هیچکس دربارهٔ تقیّهٔمتصوفه مطلبی آشکار نکرده‌است وشاید ما نخستین کسی باشیم که این موضوع را آشکار کردیم. گویا یکی ازعلل اینکه صوفیه عقیدهٔ خود را دربارهٔ تقیّه ظاهر نکرده‌اند این بوده است‌که مردم آنان‌را بگروه شیعه بستگی ندهند تا ازاینرو موجب مزید فشار برشیعیان گردند. چنانکه درهراندیشه وعقیده‌یی‌که متصوفه خود را به‌شیعیان ارتباط میداده‌انـد همین نتیجه ظاهـر میشده است. بهمین دلیل می‌بینیم کـه سراج دربیان معنی تقیّه درواقع عمل به‌تقیّه نموده وآن را به : پرهیزگاری وصلاح واخلاص تفسیرکرده است .

جُنید (متوفی‌بسال ۲۹۸ هـ. ۱۱-۹۱۰ م.) وحارث‌محاسبی (متوفی ۲٤۳ هـ. ۸-۸۵۷ م.) وابوسعید خرّاز (متوفی ۲۸٦ هـ. ۸۹۹ م.) نیز از سراج پیروی کرده وچنین گفته‌اند : «تقیّه برابربودن پنهان و آشکار

---

۵٤۰ - کتاب المیزان فی‌المذاهب الثمانیة عشر . مصر ۱۳۵۱ ص ۱۹-۲۰.

است» (۵۴۱) ولی درعین‌حال نتوانسته‌اند گفتهٔ سهل‌بن عبدالله‌شوشتری (وفات ۲۸۳ هـ. ۸۹۲ م.) را ازما پنهان دارند. وی درین‌باره چنین گفته است : «برفقیر سه‌چیز لازم است : پنهان‌کردن راز خود و انجام‌دادن واجب خود ونگهداری فقر خود» (۵۴۲) .

دراینجا معترضی میتواند ایرادکندکه این تقیّه ملایم وخفیف است زیرا حفظ سرّ ممکن است با خاموشی ازبیان آنچه در دل است انجام یابد ومستلزم آن نیست‌که انسان بعکس آنچه درضمیرپنهان دارد تظاهر کند. جواب آن‌است که اصولاً تقیّه عبارت‌است ازاینکه انسان دربارهٔ عقاید باطنی خود با مردم پیرامون خویش بمدارا رفتار نماید و آنان‌را با اظهار معتقدات باطنی خود تحریک نکند.

درواقع سکوت‌خود نوعی ازمدارات ومماشات محسوب میگردد.

ازآنچه بیان شد روشن میشود که تقیّه یکی ازلوازم صوفیان است که درشرایط وظروف ترس ازخشم وتحریک فرمانروایان بدان عمل میکنند. سرزنش‌کردن متصوفه حلاج را دربارهٔ آشکارکردن اسرار، دلیل این معنی است.

* * *

۵۴۱ – اللمع ص ۲۳۱ .

۵۴۲ – همان کتاب صفحه ۱۷۰ .

باب چهارم*

فتوت

*دربارهٔ باب‌دوم وسوم رجوع شود به‌حاشیهٔ‌ستاره (*)، ذیل تقیّه ص ۲۴۷.

فصل اول

جوانمردان (۵٤۳)

لفظ فتی (جوان ـ جوانمرد) در هشت موضع قرآن آمده است و ازآن مردانگی وجوانمردی اراده شده است :

۱ـ درآیهٔ: وقال نسوة فی المدینة امرأة العزیز تراود فتاها عن نفسه قد شغفها حبّاً (۵٤٤) .

۲ـ در آیهٔ : «ودخل معه السجن فتیان» (۵٤۵) ـ این دو آیه در سورهٔ یوسف است .

---

۵٤۳ – از نویسندگان متأخر سه تن در باره فتوت (جوانمردی) کتاب نوشته‌اند : دکتر ابوالعلاء عفیفی ودکتر مصطفی جواد واستاد عمر دسوقی ... از پیشینیان نیز درین موضوع کتابهایی نوشته‌اند. ابوالعلاءعفیفی به کتابی که عبدالرحمن سلّمی درین باره نوشته است اشاره کرده‌است ... ما نیز به کتابهای خطّی بسیاری درین موضوع برخوردیم هم‌چنین ازرسالهٔ «فتوت‌نامهٔ‌سلطانی» تألیف حسین واعظ کاشفی (متوفی ۹۱۰ هـ. ۵-۱۵۰٤ م) که درموزهٔ بریتانی بشماره ۲۲،۷۰ ثبت شده است اطلاع‌یافتیم نیز ازمدارك ومآخذ دیگری مواد اصلی این‌بخش را فراهم آوردیم وبستگی آن را بتشیّع ذکر نمودیم .

۵٤٤ – یوسف : ۳ .

۵٤۵ – یوسف : ۳٦ .

۳ـ درآیهٔ : «قالوا سمعنا فتیً یذکرهم یقال له ابراهیم» (۵۴۶) .
این آیه در سورهٔ انبیاء است وابراهیم را هنگامی که بتها را در بتکده شکست وصف میکند .

۴ـ درآیهٔ : «ام حسبت أن اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا ، اذ أوی الفتیة الی الکهف فقالوا ربّنا آتنا من لدنك ، رحمةً وهیّئی لنا من امرنا رشداً» (۵۴۷) .

۵ـ درآیهٔ : «انّهم فتیة" آمنوا بربّهم وزدناهم هُدی» (۵۴۷) .

۶ـ دربرخی از آیات قرآن «فتی» بمعنی یار ودوست (صاحب و صدیق) آمده است، ازآن جمله است این‌آیه : «واذا قال موسی لفتاه ، لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقباً» (۵۴۸) .

۷ـ ودرین آیه : «فلمّا جاوزا قال لفتاه آتنا غداءنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصباً» (۵۴۹) .

۸ـ این آیه را نیز میتوانیم موافق مقصود شاهد آوریم : «امرأة العزیز تراود فتاها عن نفسه» (۵۵۰) .

گاهی نیز از فتی معنی : اولیاء و پیروان ویاران اراده شده است

---

۵۴۶ - انبیاء : ۶۰ .
۵۴۷ - کهف : ۹/۱۰ و ۱۳ .
۵۴۸ - کهف : ۶۰ .
۵۴۹ - کهف : ۶۲ .
۵۵۰ - یوسف : ۳۰ .

مانند این آیه : «وقال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم فی‌رحالهم لعلّهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم لعلّهم یرجعون» (۵۵۱) .

فیروزآبادی کلمهٔ فتی را ازریشهٔ فتاء میداندکه بمعنی جوانی‌است وعقیده دارد که لفظ فتوت معنی‌بزرگواری و کرم را میرساند ...

دو لفظ «شاطر» و «عیّار» نیز که برنوعی از جوانمردی دلالت میکنند درواقع حاکی ازجنبش ونشاط وکارمیباشند. درقاموس‌المحیط عیّار را بدین‌گونه معنی کرده‌است : «آن‌کس‌که رفت وآمد بسیاردارد وهوشیار وجَلداست وزیادگردش میکندگاهی‌هم برشیر اطلاق‌میشود. وشاطر کسی است که اهل خود را ازگرانجانی بزحمت اندازد» (۵۵۲). ابن جوزی تصریح کرده است که : «عیّاران را جوانمردان هم نامیده‌اند» (۵۵۳) . بمورد است دراینجا یادآوری کنیم که فتوت بر شجاعت و فتی برشجاع نیز اطلاق شده‌است. دکترمصطفی جواد دلایل وشواهد بسیاری درین باره آورده است واضافه کرده که فتوت بمعنی سخاوت نیزاستعمال شده‌است . درین مورد چنین گفته‌است : «هم‌چنیز دومعنی مجازی فتی که شجاعت وسخاوت یعنی والاترین‌صفتها نزدعرب باشد ، استعمال دارد» (۵۵٤) .

لفظ جوانمرد (فتی) برگروهی‌که نمونهٔ بارزی ازجوانمردی‌بودند

---

۵۵۱ – یوسف : ٦۲ .
۵۵۲ – قاموس : ۵۸/۲ .
۵۵۳ – مجموعهٔ اسناد مربوط به‌تصوف ص ٦۹ .
۵۵٤ – فتوت ازقرن اول هجری تا قرن ۱۳ ص ۵ .

بطور خاص اطلاق شده، چنانکه برخی که در درجهٔ بالاتری بودند نام جوانمردِ جوانمردان (فتی الفتیان) به‌آنان داده شده‌است (۵۵۵) .

دربارهٔ علی‌بن ابی‌طالب (ع) جملهٔ معروف : «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» درجنگ اُحد گفته شد .

زمانی که دینداری روبستی نهاده بود ودرمیان مسلمانان فتنه و شك واضطراب رواج داشت پاره‌یی از اخلاق وصفات ناشایست جوانمردیِ عصر جاهلی ازقبیل شُرب خمر در میان جوانان پیدا شد ...

درقرن دوم هجری درشام وعراق جوانان رو به‌لهو و لعب آورده بودند : «گروهی ازمردم که بنام جوانان شناخته شده بودند ، برای بازی ومستی وآواز گِرد هم جمع میشدند . موسیقی وآواز از نمایان‌ترین کارهای لهو وبازیهای آنان بود . امیر خالدبن عبدالله قسری که در آغاز قرن دوم هجری والی عراق شده بود این کار را تحریم کرد ...» (۵۵۶) ...

ابن عربی بجای جوانمرد وجوانمردی (فتی و فتوت) گاهی مرد و مردانگی (رجل و رجولیّت) (۵۵۷) آورده است ولی خودرا بی‌نیاز از آوردن لفظ فتی وفتوت ندانسته است چنانکه ازبرخی این گفته را نقل کرده است : «جوانمرد کسی است که درراه حق جوانمرد باشد . الفتی

---

۵۵۵ - الفتوة ص ۵ .

۵۵۶ - الفتوة ص ۱۴ .

۵۵۷ - رسائل ابن عربی (کتاب الاعلام باشارات اهل‌الإمام ص ۹۰) .

من تفتی علی‌الحق» (۵۵۸) .

آنچه گفته شد کلیّاتی بود ازنظر تاریخی وازجهت پیوند فتوت بدوران جاهلیّت عرب و بدوران مسلمانانی که مانند عربهای جاهلیّت میزیستند. اکنون شایسته‌است‌که دراینجا ازفتوت درمجتمعهای اسلامی که پیوند استوارتری با اسلام داشتند پژوهش کنیم و روشن کنیم که فتوت چه‌تطورهایی پیدا کرد وچگونه درقالب تازه ریخته‌شد، وچگونه درمیان مسلمانان رواج یافت واینکه در میان مسلمانان فتوت ازکارهای زشت ولهو ولعب بدور وبزهد واخلاص وکوشش آمیخته بود .

آغاز فتوت اسلام در کوفه

دیدیم که فتوت نوعی ازخُلق مردانگی بود واین صفت در میان مردانی‌که دارای‌بزرگواری واصالت‌هستند ومیل‌باصلاح وخدمتگزاری مردم دارند پیدا میشود وباز دیدیم که اوضاع واحوال خاصی که در مجتمع کوفه پیدا شده بود ومردم آن سامان درمعرض آزار وستم و فشار قرار میگرفتند، گروهی را برمی‌انگیخت که با فداکاری بمال و آسایش وگاهی بجان خود برای رفاه حال‌مردم وتخفیف آلام ومصائب ایشان قیام واقدام کنند. این شرایط وظروف سبب شدکه عواطفی رقیق واحساساتی انسانی درمیان پاره‌یی ازمردم پیدا شود وازهمین زمان نخستین آثار فتوت که با زهد وتقوی قرین است نمایان میشود ...

---

۵۵۸ - رسائل ابن‌عربی ص ۹۰ .

ازجمله نمونه‌های جوانمردی درکوفـه، داستان ابراهیم‌بن شریك (مقتول درسال ۹۲ هـ. ۷۱۰ م.) است کـه خود را بجای ابرهیم نخعی تسلیم مأموران حجاج کرد وتـا آخر عمر درزندان اوبود تا در همانجا بمرد (۵۵۹) . هم‌چنین شایسته یادآوری است که فتوت درکوفه دارای آیین ورسوم ویژه‌یی بود وجوانمردان جامه‌یی مخصوص داشتند کـه بزعفران یـا عصفر رنگ شده بود. ابراهیم‌بن یزید نخعی (وفات ۹۵ هـ. ۷۱۳) ازهمان‌گونه جامه‌ها می‌پوشید ومی گفت : «زمانی‌که من در آن، فقیه کوفه هستم زمـان بدی است» (۵٦۰) . ازین گفتارها و کردارها چنان پیداست که فتوت در آن زمان با فروسیّت و پهلوانی حقیقی و فروتنی ودوربودن از خودبینی همراه بوده‌است واین همان معنی است که عمروبن عثمان مکّی دربـاره فتوت گفت : «نیکی خلق» (۵٦١) و جُنید بدین‌گونه ازآن تعبیر کرد : «که خودداری از آزار دیگران و بخشش بآنان» (۵٦٢). وفضیل چنین‌گفت: «که درخود فزونی بردیگران نه‌بینی» (۵٦٣) .

چون دانستیم که‌کوفه نخستین‌زادگاه فتوت‌است می‌توانیم بپذیریم که آن ازتشیّع ریشه گرفته است. گویندگان سه جمله یادشده هرسه در

---

۵۵۹ – صفة‌الصفوة ۴۲/۳ .
۵٦۰ – صفة‌الصفوة : ص ۴۷/۳ .
۵٦١ – رسالهٔ قشیریه : ص ۱۰۳ .
۵٦٢ – همان کتاب ص ۱۰۴ .
۵٦٣ – همان کتاب ص ۱۰۳

زمان حجاج میزیستند و دوتن از آنان ازقربانیهای آن ستمگر جبار بوده‌اند . بزرگترین تهمتی که درآن زمان وحشت‌زا بکسی وارد میشد این بود که وی دوستدار علی‌است وازاو بیزاری نمی‌جوید ...

فیروزآبادی درلغت فتی و فتیان جمله‌یی دارد که بخوبی پیوند فتوت را به‌تشیّع میرساند درآنجا که میگوید : «فتیان قبیله‌یی است از بجیله، وربیعهٔ‌فتیانی ازآن قبیله‌است» (٥٦٤) سمعانی (٥٦٥) وعزّالدین بن اثیر (٥٦٦) نیز گفتهٔ قاموس را تأیید کرده‌اند . میدانیم که بجیله قبیله‌یی‌است شیعه وغالی درتشیّع ومسکن این قبیله کوفه بوده است .

ازآنچه گفته شد پیوند استوار فتوت به‌تشیّع بخوبی آشکارمیشود تا بدان درجه‌که قبیله‌یی بوصف واخلاق‌فتوت شهرت‌داشتند وبمردان‌آن قبیله لقب فتیان داده بودند .

چنانکه زهد ازتشیّع سرچشمه گرفته بود بهمان‌گونه فتوت نیز از تشیّع ریشه گرفت وزادگاه نخستینِ هردو کوفه بود واین امری است کاملاً موافق فلسفه‌وعلل حوادث تاریخی زیرا کوفه در آن عصر مرکز ستمگری وبیداد و سرکشی وگرسنگی وترس بود . عکس‌العمل طبیعی این وضع آن‌است که مردانی متصف به‌سبکروحی‌وپهلوانی وازخود-گذشتگی درراه دیگران ودفاع ازبیچارگان ومستمندان وگرفتن دست ستمدیدگان از آن‌گونه شهرها برخیزند . این نوع جنبش وقیام جزء

---

٥٦٤ – قاموس‌المحیط ص ٣٧٣/٤ .
٥٦٥ – انساب ص ٤١٨ .
٥٦٦ – اللباب فی تهذیب الانساب ١٩٦/٢ .

سرشت انسانها وطبیعت وخصلت مردم است .

فتوت وعلی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام

دکتر ابوالعلاء عفیفی نوشته است که علی وخاندانش به‌جوانمردی (فتوت) باعتبار اینکه : «جوانمردی مجموعه‌یی است از فضائل که بزرگواری وبخشش و دهش ومروت از نمونه‌های بارز آن‌است وصف شده‌اند وکسانی که دارای صفت جوانمردی هستند ازسایر مردم ممتاز میباشند» (٥٦٧) .

پس ازاندك مطالعه وپژوهش دراحوال امام‌علی (ع) متوجه‌میشویم که اخلاق واوصاف‌جوانمردی همان‌صفات وخصائل عالی‌انسانی است‌که حضرت علی(ع) بدانها آراسته بود. علی (ع) همان مرد شجاعی بود که با گذشت وی همگنانش بخلافت رسیدند و بجهت برتری‌دادن مصالح عامه مسلمانان برمصلحت شخصی، درصدد شورش و معارضه برنیامد و نفس خود را مغلوب کرد. علی همان مرد دلاوری است که جان خودرا درمعرض مرگ قرارداد ودربسترپیغمبرکه قریش قصد هلاکتش داشتند درشب هجرت خوابید. علی علیه‌السلام به‌سخاوت ومروت که دو صفت خاصه جوانمردی است، درقرآن‌کریم وصف شده‌است چنانکه مفسّران نزول این آیهٔ شریفه‌را درشأن آن امام بزرگوار دانسته‌اند: «ویطعمون الطعام علی‌حُبّه مسکیناً ویتیماً واسیراً، انّما نطعمکم لوجه الله لا نُرید

---

٥٦٧ - ملامتیّه وصوفیّه واهل فتوت ص ٢٤ .

منکم جزاءاً ولا شکوراً ـ در راه دوستی خدا بمسکینان و یتیمان و اسیران طعام میدهند . همانا درراه خدا بشما طعام میدهیم . از شما پاداش وسپاسی نمیخواهیم» (٥٦٨) .

با علی(ع) درین منزلت فاطمه علیهاالسلام و فضه کنیزایشان شریک هستند .

برخی امامحسن وامام حسین را نیز افزوده‌اند. داستان درپیرامون سخا وایثار (دیگری را برخود برگزیدن) دور میزند . چه‌آنکه کسانی که این‌آیه درشأن ایشان نازل شد خود روزه‌دار بودند وغذای افطاری خود را به‌مسکین و یتیم واسیر بخشیدند.

روایات واخباردرتفسیراین آیه مختلف‌است، ولی‌دراینجا باختصار میگوئیم: که زمخشری‌از ابن‌عباس روایت کرده است که آیه درباره علی (ع) واهل بیت وی وارد شده است (٥٦٩) هم‌چنین مفسران شیعه که ازآن‌جمله است طبرسی بروایت از ابن‌عباس ومجاهد وابوصالح آیه را درشأن علی (ع) دانسته‌اند (٥٧٠) . نیز علی‌بن ابراهیم درتفسیرخود روایت را از عبیدالله‌بن میمون‌بن قدّاح به‌امام جعفر صادق (علیه‌السلام) می‌رساند (٥٧١) .

---

٥٦٨ - دهر : ۸ و ۹ .
٥٦٩ - کشّاف ٤٤٣/٢ .
٥٧٠ - مجمع‌البیان ٤٠٤/٥ .
٥٧١ - تفسیر علی‌بن ابراهیم ص ۷۰۷ .

امام فخر رازی (۵۷۲) و قرطبی (۵۷۳) در دلالت صریح آیه بر علی (ع) و خاندانش تردید کرده وآن را بهمهٔ مسلمانان تعمیم داده‌اند ولی درعین حال رازی چنین گفته است: «نمیتوان انکارکردکه علی(ع) داخل درمعنیآیه هست چنانکه درهمهٔآیاتیکه دروصف احوال مطیعین است داخل میباشد» (۵۷٤) ...

درهرحال آنچه مسلم‌است، چه‌آنکه دلالت این آیه خاص یا عام باشد ، هیچکس نمی‌تواند منکرشودکه علی (ع) نمونه اعلای سخاوت وشجاعت و مروت بوده است . این مطلب شایسته بحث و جدل نیست، اگر علی (ع) دارای چنان سخاوتی نبود، چنان روایاتی درپیرامون او روایت نمیکردند .

علی علیه‌السلام سر و سرورجوانمردان بود... ابن‌ابی‌الحدید درین باره چنین گفته‌است : «پس همانا ارباب فتوت، خود را بوی نسبت داده ودرین موضوع کتابها نوشته و اسنادی آورده‌اند که همه بوی منتهی میگردد. اورا سیدالفتیان (سرورجوانمردان) نامیده‌اند» (۵۷۵) .
اسناد واخباری که ابن ابی‌الحدید بدانها اشاره کرده‌است درکتاب «فتوت ابن‌معمار» آمده است وما بقسمی ازآنها اشاره خواهیم کرد . اینك دراینجا بگفتهٔ ابن جوزی که از ابن‌رسول مؤلف «رسالهٔ فتوة»

---

۵۷۲ – تفسیر رازی ۲۹۱/۸ – ۲۹۲ .
۵۷۳ – تفسیر قرطبی ۱۳۲/۱۹ .
۵۷٤ – تفسیر رازی ۳۹۲/۸ .
۵۷۵ – شرح نهج‌البلاغه ۹/۱ .

نقل کرده‌است میپردازیم . از عبارت ابن رسول چنان برمی‌آید که وی بستگی بتشیّع داشته است. عبارت این است : «سپاس خدای‌را که به جوانمردان وجوانمردی عزت بخشید وآن‌را میراث امامت ونبوت قرار داد وجوانمردان را دارای نسبهایی شریف گرداند و بسبب آن نسبها ایشان را دوستان خواند» (۵۷۶) .

شیخ عبدالجبار ـ همان‌کس که جامهٔ فتوت را به‌ناصرلدین‌الله عباسی بسال ۵۷۸هـ. ۸۳-۱۱۸۲ م. پوشانید، جوانمردی را به‌علی‌بن ابی طالب (ع) نسبت داده وچنین گفته است : «ارباب فتوت این مقام را باسناد پیوسته به‌امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام میرسانند و همین‌نسبت برای‌شرف وافتخاروعظمت وقدرفتوت کافی‌است» (۵۷۷)...

دراینجا شایسته است که بموضوع بسیارمهمی که اتصال فتوت را به‌علی (ع) میرساند اشاره کنیم وآن جملهٔ معروفی است که دربارهٔ علی گفته شده‌است : «لا فتی الا علی ـ جوانمرد فقط علی(ع) است» درین عبارت کوتاه علی بدان‌گونه به‌جوانمردی وصف شده‌است‌که برای هیچ جوانمرد دیگری چنان مقامی امکان ندارد . هم‌چنین ازین عبارت این معنی را نیز میتوان بدست آوردکه اصطلاح «فتوت» نیزبستگی بهمان جمله معروف دارد ودرواقع ازآن، ریشه گرفته است. آنچه این‌استنباط را تأیید میکند آن‌است‌که‌گروهی ازاصحاب فتوت دردمشق به‌این‌معنی

۵۷۶ – منتظم ابن‌جوزی ۳۲۶/۸ .
۵۷۷ – فتوت ص ۵۲ .

که شیوهٔ فتوت بستگی به‌علی (ع) دارد توجه پیدا کردند و چون این گروه دشمن شیعیان وخاصه دشمن‌غالیان بودند ازاینرو درسال ۵۸۱ هـ. ۸۶ـ۱۱۸۵ م. نام «نبویّه» را دربرابر «فتوت علویه» برخود نهادند. ابن جبیر در بیان شیوهٔ این فرقه چنین نوشته است: «خداوند براین رافضیان، طایفه‌یی را درشام مسلط کرده‌است که به‌نبویّه شهرت دارند. این فرقه سنی‌مذهب هستند و در رفتار شیوه فتوت دارند و بکارهای مردی ومردانگی میپردازند. درهرجا رافضیان را به‌بینند ایشان را میکشند» (۵۷۸) ازاین حقیقت میتوانیم باین‌معنی پی ببریم که ریشهٔ فتوت ازسرچشمه علوی آبیاری شده است.

دکتر حسین نصار که درباره رحلهٔ ابن جبیر تحقیق کرده وآن را بسال ۱۹۵۵ م. درقاهره بچاپ رسانده‌است، درباره نبویّه عقیده دارد که این‌لفظ از(نبائیه) اشتقاق یافته وتوجیهات‌غریب ودور ازذهنی برای این احتمال آورده است...

آنچه موضوع را روشن میکند گفتار طبری مورخ معروف‌اسلامی است که درین‌باره درذکر جنگ احُد نوشته است. علی علیه‌السلام، بنا بگفته طبری، درآن روزچنان فداکاری وجانفشانی ودلاوری از خود نشان داد که جبرائیل ازآن درشگفت شد وبه‌پیغمبر گفت: «یا رسول‌الله فداکاری بزرگ این‌است»، وپیغمبر صلی‌الله علیه وآله فرمود: او از من

---

۵۷۸ – رحلهٔ ابن‌جبیر ص ۲۶۹.

است ومن ازاویم . جبراییل گفت : ومن نیز ازشما هستم. درین هنگام آوازی را شنیدند :»

«لا سیف الاّ ذوالفقار ولا فتی الاّ علی (۵۷۹)

شمشیر فقط ذوالفقار است و جوانمرد فقط علی است»

این روایت را بهمین گونه ابن ابی‌الحدید نیز آورده است (۵۸۰) .

استاد عمر دسوقی گفته‌است که این عبارت حدیث نبوی‌است(۵۸۱) این اشتباه وی از دائرة‌المعارف اسلامی (انگلیسی) که مأخذ وی بوده است ناشی شده‌است ، زیرا هوتسمان که نویسندهٔ این خبر در دائرة‌المعارف بوده است، درنقل گفتار طبری دچار لغزش واشتباه شده و از عبارت طبری چنان فهمیده است که عبارت نامبرده حدیث‌است. حقیقت و واقع مطلب همان است که ما آوردیم. آنچه مؤید این معنی است آن است که ابن‌هشام در سیرهٔ خود بنقل از گفتهٔ ابن‌ابی‌نجیح چنین آورده است : «منادی در روز احُد چنین آواز داد: لا سیف الا ذوالفقار ولا فتی الا علی» (۵۸۲) .

این خبر موضوع را بسادگی و وضوح روشن میسازد .

ازخطاهای دیگر هوتسمان در ذکر این خبر آن‌است‌که جای ورود

---

۵۷۹ - تاریخ طبری (قاهره ۱۹۵۷) ۱۹۷/۲ - اغانی ، بولاق ۱۹۲/۱۵ .
۵۸۰ - شرح نهج‌البلاغه ۹/۱ .
۵۸۱ - الفتوة عندالعرب ۱۸۰ .
۵۸۲ - سیره ابن‌هشام ۵۲/۳ .

خبر را باشتباه «بدر» ذکرکرده و گفتهٔ خودرا به‌کتاب: «الروض النضیر تألیف محب‌الدین طبری» مستند نموده‌است(۵۸۳) درصورتیکه چنانکه گفتیم محل صدورِ آن درجنگ احُد بوده است.

آنچه تاکنون درپیرامون این‌جملهٔ معروف گفته شد بنابراین بودکه عبارت مذکور (لا فتی الا علی) را هاتِفی آسمانی درروز جنگ احُد گفته باشد ومردم آن‌راشنیده باشند. وجه دیگر آن است که عبارت مذکور را بهمگنان علی (ع) نسبت دهیم که ازمشاهدهٔ جهاد وچابکی و دلاوریِ بی‌مانند علی (ع) این جمله را برزبان رانده‌اند*. دکتر مصطفی جواد، خبری ازکتاب محاضرة‌الاوائل نقل کرده که سکتواری مؤلف آن کتاب چنین گفته است: «وچنان مبارزه وجنگ کرد که در بارهٔ وی گفته شد: لا فتی الا علی» (۵۸٤) سکتواری در دنبال گفتهٔ خود چنین توضیح داده است: «چون شمشیر مشهور به‌ذوالفقار ازراه وصایت و وراثت به‌علی (ع) منتقل شد، ازطرف برگزیدگان و نیکان

---

۵۸۳ – دائرة‌المعارف اسلامی (انگلیسی) ۱۲۳/۲.

* چنانکه روشن است: اگر جمعی از دوستداران‌ویاران علی علیه‌السلام که شاهد دلاوریهای بیمانند آن امام درجنگها بوده‌اند، این عبارت را به‌تناسب زمان ومکان ادا کرده باشند، منافات ندارد که نخستین‌بار این جمله در جنگ اُحُد – چنانکه مورخان وسیره‌نویسان نوشته‌اند – از هاتفی شنیده شده باشد (م).

۵۸٤ – محاضرة‌الاوائل تألیف علاءالدین دَدَه سکتواری. مصر، سال ۱۳۰۰ ﻫ.، ص ٤٦.

علوی این جمله برسایر مقامات علی (ع) افزوده شد : «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» (۵۸۵) .

ازآنچه تاکنون گفته شد، بخوبی روشن میشود که بگواهی خود جوانان و جوانمردان (فتیان) چه علویان وچه غیرعلویان ، علی علیه‌السلام جوانمرد اول عالم اسلام بوده است و این حقیقتی است کاملاً معقول وآشکار .

درینجا لازم‌است یادآور دونکته شویم : یکی روح اسلامی که وجود علی راچه ازجهت خُلقی و معنوی وچه از جهت عملی فراگرفته و اورا ازدیگران ممتازساخته بود، دیگر آن‌که شمشیر دراسلام اهمیت وشأن والایی داشته ودرواقع مظهر پیشرفتهای اسلام بوده است و از اینرو شیعیان زیدی شرط امامت را خروج به‌شمشیر یعنی بجوانمردی میدانند وچنانکه اندیشهٔ غُلات درپیرامون خود امام واوصافش بسیار دور زده است، هم‌چنین دربارهٔ شمشیر مخصوص آن‌حضرت (ذوالفقار) که هرگزخطا نمیکرده‌است نیزسخن فراوان گفته‌اند نیکلسون قصیده‌یی را به‌مولوی نسبت داده که درآن از ذوالفقار با قداست وروحانیت یاد شده وآن‌را موجودی الهی که خداوند درآن تجلی کرده معرفی نموده است . شاید غرض ازین‌معنی اشاره به‌این آیهٔ شریفه باشد: «وما رمیت

---

۵۸۵ - محاضرة‌الأوائل ص ۷ .

اذ رمیت ولکنّ الله رمی ، چون تیر انداختی تو تیر نینداختی ولکن خدا تیر انداخت» (۵۸۶) .

مولوی چنین سروده است :

هرلحظه بشکلی بُت عیّار برآمد	دل برد و نهان شد
هردم بلباس دگر آن یار برآمد	گه پیرو جوان شد
شمشیر شدو ازکف کرّار برآمد	قتّال زمان شد
عیسی شد و برگنبد دوّار برآمد	تسبیح‌کنان شد *

علویان وفتوت :

فتوت تنها به‌امام علی(ع) بستگی نداشت بلکه امام حسین (ع) نیز جوانمردی بود بی‌نظیر که برای حفظ اساس و روح اسلام جان خود را فدا کرد وازاینرو درمواضع بسیاری به‌حضرت مسیح (ع) مانند شده است که گناهان بشر را با خون خود شست ...

ازین‌پیش دراحوال علی‌بن‌الحسین (ع) دیدیم که برعکس فتوت معمولی، جوانمردی وی درپنهانی‌صورت‌میگرفت چنانکه پس ازرحلت

---

۵۸۶ - انفال : ۱۷ .

* نویسنده کتاب ترجمهٔ عربی اشعار را ازکتاب «فی‌التصوف الاسلامی» ص ۱۰۵ نقل کرده است. ما اصل فارسی اشعاررا ازکلّیات شمس تبریزی چاپ تهران ۱۳۳۶ دراینجا آوردیم. بعقیده آقای استاد همایی درمقدمه غزلیّات شمس‌تبریزی باهتمام منصور مشفق چاپ تهران سال ۱۳۳۵ ص ۷۷ این غزل مستزاد که بنام مولوی معروف است از شاعری است که تخلّص «رومی» داشته است نه از مولوی (م) .

آن امام آثار حمل کیسه‌هایی که برپشت خود مینهاد وبرای نیازمندان وسایل خوراك وپوشاك ولوازم زندگی میبرد برپشت آن‌حضرت نمایان بود.

هم‌چنین فتوت به‌امام جعفر صادق نیز اتصال داشت - ابن معمار حنبلی بغدادی گفته است‌که آن حضرت ازپدرش ازجدش روایت‌کرده است که رسول خدا (ص) فرموده است: «فتیان (جوانان وجوانمردان) امت من ده علامت دارند. سئوال شد که: یا رسول‌الله آن علامتها چیست؟ فرمود: خبر راست گفتن و وفاکردن بعهد واداء امانت ونگفتن دروغ ونوازش یتیم وبخشیدن به‌سائل وبذل عطایا واموال و بسیار نیکی‌کردن ومهمان‌نوازی و در رأس همه شرم است.» (۵۸۷).

دراماکی صدوق قمی (وفات ۳۸۱ هـ. ۹۹۲ م.) خبری از امام جعفر صادق بدین‌گونه نقل شده است: «همانا فتوت و مروت طعامی است گسترده وعطیّه‌یی است بخشیده‌شده وپرداختن بکار نیك و خودداری از آزار بدیگران است» (۵۸۸)...

مؤلفان کتابهای صوفیه دراتصال فتوت به‌تشیّع، گفتگوی امام جعفر صادق را با شقیق بلخی که معنی فتوت درآن به‌بهترین وجهی نمایان است ذکر کرده‌اند. عبارت امام این‌است: «اگربما چیزی‌بدهند

---

۵۸۷ - کتاب فتوت ابن‌معمار ص ۱۳۳.
۵۸۸ - امالی صدوق (چ ایران ۱۳۰۰) ص ۲۲۹.

بدیگران می‌بخشیم واگر ندهند شکر میکنیم» (۵۸۹) .

چنانکه میدانیم امام جعفرصادق، در زمان خود استاد همهٔ مردم معاصر بود واورا رئیس واستاد همه علوم ومسلکها دانسته‌اند و چون مسلك فتوت فکری بود که درزمان حضرت صادق (ع) تحقق یافته بود ازاینرو میتوان این موضوع را نیز برسایر مواضیع که استادی وریاست آن با امام صادق (ع) بود اضافه کنیم .

شاید ازمثالهای روشن که دلیل برقدیم‌بودن فتوت درنزدشیعیان و علویان است ، خبری‌است که در بارهٔ موسی‌بن عبدالله‌بن حسن برادر محمد وابراهیم که بخونخواهی‌علویان‌خروج کرده‌بودند نوشته‌اند.وی‌در بصره بدستور منصور گرفته شد ... پانصد تازیانه بوی زدند و او بردباری کرد ، منصور گفت : «اهل باطل در صبر خود معذورند ولی این جوان متنعم که خورشید برچهرهٔ او نتافته است چگونه بردباری میکند ؟» (۵۹۰) . ازین خبر بحقیقت پنهانی پی‌میبریم که فتوت درنیمهٔ دوم قرن سوم هجری شناخته شده و دارای‌آیین بوده است و از جمله آئین جوانمردان صبر برآزار بوده است (۵۹۱) . پاسخی که موسی به منصور داده است نیز همین معنی‌را میرساند. موسی درپاسخ منصور چنین گفت : «... هرگاه اهل باطل برباطل خود صبر کنند اهل حق

۵۸۹ - رسالهٔ قشیریّه ص ۱۰۵ .
۵۹۰ - زهرالآداب ۸۳/۱ .
۵۹۱ - همان کتاب ، همان صفحه .

سزاوارتر هستند بربردباری» (۵۹۲) .

ازآنچه گفته شد بخوبی پیوند آشکار فتوت به‌علی (ع) وبزرگان علوی درگفتار وکردارشان واتصاف آنان بصفاتی که لازمهٔ جوانمردی است روشن میشود.

پیش ازین اشاره کردیم که شاطرپیشگی وفتوت بیکدیگر پیوستگی داشته‌اند اکنون در تأیید گفتهٔ خود اشاره میکنیم که قشیری اصطلاح فتوت وشاطرپیشگی را مترادف دانسته است (۵۹۳) .

دواصطلاح شاطرپیشگی وعیّاری نخست دربغداد پیدا شد، اکنون بجاست که نخست ازفتوت دربغداد گفتگو کنیم .

فتوت در بغداد

ازین پیش گفتیم که شاطرپیشگان همان جوانمردان(فتیان) بوده‌اند واین اختلاف دراسم درنتیجهٔ انتقال جنبش وحرکات گوناگون از کوفه وسایر شهرها به‌بغداد پایتخت جدید خلافت عباسیان بوده‌است . این شاطرپیشگان بغداد در آئین و مراسم جوانمردی از جوانمردان کوفه پیروی میکردند و آن را بصورت منظم و دسته‌های مرتبی درآوردند چنانکه عیّاران وشاطران بغداد را مقام ودرجه‌یی مخصوص دردستگاه خلافت بود. دکتر علی وردی عقیده دارد که آنان پایه وسابقهٔ جنبش

---

۵۹۲ - زهرالآداب ۸۳/۱ .

۵۹۳ - رساله قشیریّه ص ۱۰٤ .

مشهورِ فتوت بودند (۵۹٤) . مقصودش از جنبش مشهورِ فتوت ، جوانمردی زمان الناصرلدین‌الله خلیفهٔ عباسی است که در سال ٦۰٤ هـ. ۱۲۰۷ م. آن را علنی کرد و بآئین فتوت رسمیّت داد . دکتر وردی اضافه میکند که این گروه عیّاران هدفشان «جنبش اجتماعی» بود بمنظورهمراهی با طبقه بینوایان پیش ازآن‌که قانون‌عالی اخلاقیِ زمانِ ناصرلدین‌الله درسال ٦۰٤ هـ. ۱۲۰۷ وجود یافته باشد (۵۹۵) .

جوانمردان دربغداد جامه‌یی خاص داشتند، مانند جامهٔ پیشینیانِ خود در کوفه جزاینکه جامهٔ آنان دربغداد پیراهن بلندی بود که عیّار یا شاطر (جوانمرد) میان خود را با آن می‌بست (۵۹٦) هم‌چنین دکتر وردی گفته‌است‌که درسال۱۹۷هـ. ۸۱۲م. عیّاران برای خوددسته‌بندی وگروههای منظمی ترتیب دادند بطریق ده دهی، برهردستهٔ ده نفری یك «سرهنگ» وبرهرده‌سرهنگ یك «نقیب» وبرهر ده‌نقیب یك «فرمانده» و برهرده فرمانده یك «امیر» فرمان می‌داد . لفظ فتی (جوانمرد) درمیان عیاران رواج داشت . یکی ازشاعران این فرقه گفته است :

ویقول الفتی: ـ اذاطعن الطعنة ـ خذها من‌الفتی العیّار

هرگاه جوانمرد نیزهٔ خود را بدشمن فرود آورد ، میگوید : بگیر آن را ازدست جوانمرد عیّار .

---

۵۹٤ – تاریخ اقتصادی عراق درقرن چهارم ص ۸۲ .

۵۹۵ – همان کتاب ، همان صفحه .

۵۹٦ – همان کتاب ص ٦۸ .

ازین نمونه ونظایر آن معلوم میگردد که مفهوم دو لفظ : فتی و عیار دراصل یکی بوده است (۵۹۶) ولی اوضاع و احوالی که فتوتِ کوفه را فراگرفته بود و آن را بصورت نوعی از پهلوانی آمیخته با نمونه‌های اخلاقی وازخودگذشتگی درآورده بود ، در بغداد دگرگون شد و بصورت دیگری درآمد . آن هدف عالی کوفه در بغداد بقالب دسته‌ها و جمعیتهایی ریخته شد که قصدشان «نهب و غارتِ دکانها و بازارها وخانه‌های ثروتمندان بود» (۵۹۷) ...

۵۹۷ – ازنمونه‌های بارزی که علت پیدایش ودگرگونی فتوت را دربغداد بدین‌گونه نشان میدهد داستانی است که قاضی تنوخی (ت ۳۹٤ ه.۱۰۰٤ م.) در کتاب فرج بعد ازشدت آورده است بدین‌شرح که بازرگانی بدست یکی از عیاران بنام ابن حمدون افتاد. عیار همه اموال اورا گرفت چنانکه بازرگان از زندگی خود سیر شد، پس برآن شدکه اندکی ازاموال خود را ازوی بگیرد. میان آن‌دو سخن بدرازا کشید تااینکه عیار انگیزهٔ خودرا از راهزنی بیان کرد بدین تعبیر: «ای فلان ، نفرین خدا برسلطان باد که ارزاق مارا ازماگرفته ومارا ناگزیرکرده که گرد هم بنشینیم وبدین‌گونه کارها دست زنیم، کاری را که ما انجام میدهیم گناهش ازکار سلطان بیشتر نیست . تو میدانی که ابن شیراز در بغداد مال مردم را مصادره میکند چنانکه همه مردم فقیر میشوند ... هم‌چنین یزیدی همین کار را در واسط و بصره و دیلم واهواز انجام میدهد. میدانی که ایشان همه املاك و خانه‌ها ومستغلات مردم را میگیرند واین کار ننگین ازین حد به‌حرم واولاد مردم تجاوز میکند . پس اینك مارا با آنان مقایسه کنید». نتیجهٔ این گفتگو آن شدکه مرد عیار اموال بازرگان را پس داد وازاو مراقبت کرد تا بجای امنی رسید. از همین ابن حمدون شهرت داشته‌است که هرگاه قطع طریق میکرد بکسانی که کالا ومالشان کمتر ازهزار بود متعرض نمیشد . هرگاه ازکسی که توانایی مالی‌نداشت ←

دکتر وردی هم‌چنین باین نکته برخورده است که : «ریشه‌های جنبش درطبقات محروم وستمدیده پیدا شد تا ازثروتمندان انتقام خود را بگیرند» (۵۹۸) .

این فرصت برای جوانمردان هنگامی پیش آمد که میان امین و مأمون نبرد واقع شد. «در آن‌وقت شمارهٔ عیّاران به‌پنجاه هزار تن میرسید ، همهٔ آنان جامهٔ مخصوصی می‌پوشیدند که از دیگران ممتاز میشدند» (۵۹۹) .

فتوت دربغداد بااینکه بیشتر جنبهٔ عملی داشت وازافکار فلسفی و تمایلات صوفیانه خود را بدور میداشت، معهذا دارای رسوم و آئینی بود که شایستگی این اسم را داشت ازآن‌جمله اینکه : «جوانمرد نباید زنا کند، نباید دروغ گوید وباید درحفظ نوامیس بکوشد وپرده عفاف زنی را پاره نکند» (۶۰۰) .

درآغاز قرن سوم هجری فتوت دربغداد چنان نظم و رونقی یافته بود که مورخان چندتن ازقضات را جزء جوانمردان ذکر کرده‌اند ازآن

←

چیزی‌میگرفت آن‌را نصف‌میکرد: نیمی بصاحب مال میداد ونیمی خود برمیداشت. هرگز زنان را بازرسی نمیکرد وجامهٔ آنان را نمیگرفت .

۵۹۸ - تاریخ عراق اقتصادی ص ۸۲ - دربارهٔ لباس ونظامات عیّاران به مروج‌الذهب ۳۰۷/۲ مراجعه شود .

۵۹۹ - همان کتاب همان صفحه .

۶۰۰ - تلبیس ابلیس ص ٤۲۱ .

جمله‌است: ابو الفاتك بن عبدالله دیلمی ظریف که لقب «قاضی جوانمردان» داشت. دکتر مصطفی جواد نوشته است که مورخ معروف محمدبن نجار بغدادی در «تاریخ بغداد» درباب کسانی که به کنیه شهرت دارند نام او را آورده است. درین باره چنین نوشته است: «ابو الفاتك محمدبن عبدالله دیلمی قاضی جوانمردان بود ودر محله کرخ بغداد می‌نشست و جوانان گِرد وی فراهم میشدند و او آیین جوانمردی برایشان می‌آموخت. ازسخنان اوست: «شایسته نیست که ساقی، راوی ومحدث یا اهل مغالطه وجدل یا ملاحظه‌کار یا آزمند یا فرورفتهٔ درفکر یا درحال تکیه‌کردن یا مشغول بکاری غیراز شغل خود باشد» وگفته است که: اورا کتابی است در آئین جوانمردی» (۶۰۱).

ازجاحظ نیز درتأیید گفتهٔ مؤلفِ تاریخ بغداد این‌مطلب‌را یادآوری میکنیم: «به‌حارثی گفتند: چرا طعام خود را بکسی میدهی که ترا سپاس نمیگوید واگرهم بخواهد سپاس گوید، نمیداند چگونه انجام دهد، هم‌چنین طعام گوارا ولذیذ را ازطعام بد وناگوار تمیز نمیدهد؟ پاسخ داد که: ابوالفاتك مرا بدین گونه دستور داده است. پرسیدند: ابوالفاتك کیست؟ گفت: قاضی جوانمردان» (۶۰۲) ...

بعقیدهٔ ماسینیون فتوت بغداد درآغاز قرن‌سوم بهمان‌روش وشیوهٔ قرن دوم بود یعنی هنوز درمیان جوانمردان بردباری برشکنجه و آزار رواج داشت...

---

۶۰۱ - فتوت ص ۱۷.

۶۰۲ - همان کتاب، همان صفحه.

ماسینیون چنین نوشته است : «چه‌بسا که برخی از جوانمردان افتخارشان صبر برآزار بود» (۶۰۳) ابن عربی درین‌باره از ابی‌السعود نقل کرده‌است که: «مردکسی‌است که چهل‌روز بنشیند وغذانخورد» (۶۰٤) واز دیگری چنین آورده است : «مرد کسی است که خوراك چهل روز را در یك‌بار بخورد» (۶۰۵) .

دردنبال مطالب یادشده شایسته است این‌نکته را نیز دراینجا اضافه کنیم که: در گروه جوانمردان « پوشاندن جامهٔ مخصوص بکسی که داخل فرقهٔ فتوت میشد مانند پوشاندن خرقهٔ مخصوص بود بکسی که اراده داشت درحلقهٔ صوفیان وارد شود» (۶۰۶) ...

فتوت دربغداد بهمین شیوهٔ عملی ادامه‌داشت تاآنکه کم‌کم دارای شأن ومقام خاصی شد. قاضی تنوخی نوشته است‌که: «عیّاران دربغداد بسال ۳۵۰ هـ. ۶۹۱ م. شورش کردند وعلت آن کشته‌شدن مردی علوی بود» (۶۰۷) ازین‌خبر ارتباط فتوت بغداد به‌تشیّع روشن میشود. مؤید این معنی که ریشهٔ تشیّع درفتوت بغداد وجود داشت آن‌است‌که درشام فرقه‌یی ازاهل فتوت پیدا شده بودند که نام «نبویّه» برخود گذارده

---

۶۰۳ – مجموعهٔ اسناد دربارهٔ تصوف اسلامی از ماسینیون ص ۶۹ .
۶۰٤ –رسائل ابن عربی (کتاب تراجم ص ٤۷) .
۶۰۵ – همان کتاب ، همان صفحه .
۶۰۶ – تلبیس ابلیس ص ٤۲۱ .
۶۰۷ – نشوار المحاضرة ص ٤۸ .

بودند (۶۰۸) واین ، دربرابر فتوت بغداد بود که جوانمردان خود را بەفتوت علی‌بن‌ابی‌طالب نسبت‌میدادند وکلمهٔ فتوت‌را ازعبارت مشهور: «لا فتی الا علی» میدانستند.

بستگی فتوت به‌تشیّع از گفتار ابن رسول در رساله‌یی که دربارهٔ فتوت نوشته است بخوبی نمایان است. وی چنین گفته است: «ستایش خداوند را که جوانمردان وجوانمردی را عزت بخشید وآن را میراث امامت ونبوت قرارداد: جوانمردان را دارای نسبهایی کرد که بدان‌سبب آنان را دوستان‌نامید. فتوت را حلاوتی‌است‌که عارفان آن‌را درمی‌یابند ومشتاقان دربرابر آن توقف میکنند و آن‌کس که معنی آن را بفهمد بسویش گرایش پیدا میکند وکسی‌که بدان گروه نفسش بدرجات‌عالیه میرسد. فتوت اززمان آدم با پیدایش عالم پدیدگردید وآدم خود حق آن‌را ادا کرد، پس مدت‌زمان وی بسرآمد فرزندش شیث را جانشین خود قرارداد ودربارهٔ فتوت بوی سفارش کرد، پس از اوبه‌نوح و از نوح به‌سام انتقال یافت. سپس درابراهیم خلیل ظهور یافت و در وی بدرجهٔ عالی رسید چنانکه قرآن کریم ازآن یاد کرده‌است: «وفدیناه بذبحٍ عظیمٍ» (۶۰۹).

پس‌ازآن درموسی ظاهرشد وآنچه درباطن‌بود بروی آشکارگردید وموسی آن‌را به‌هارون تفویض کرد.. پس درمسیح که مژدهٔ آمدن خاتم

۶۰۸ - رحلهٔ ابن جبیر مصر ۱۹۵۵، ص ۲۶۹.

۶۰۹ - صافات: ۱۰۷.

پیغمبران را داده بود نمایان گردید» (۶۱۰) .

ازمفاد آنچه بیان شد این‌نتیجه بدست می‌آید که فتوت از اصول تشیّع سرچشمه گرفته و به‌نبوتهای پیشین پیوستگی دارد . برای تأیید فقراتی که ذکر شد جملهٔ دیگری برآنها اضافه میکنیم وآن این است‌که پیغمبر خاتم فتوت را به‌علی‌بن ابی‌طالب تفویض فرمود چنانکه موسی آن را به‌هارون تفویض کرد . شایستهٔ این مقام یادآوری این حدیث معروف است : «انت منّی بمنزلة هارون من موسی» .

برای ارتباط‌جوانمردی به‌تشیّع نیازی نیست باینکه ازجاهای دور و گوشه وکنار دلیل آوریم . اینك دکتر مصطفی جواد درین باره سند تاریخی روشنی بدست می‌دهد : «اتصال فتوت به‌فاطمیین مصر در قرن پنجم هجری ازقوی‌ترین اسباب پی‌جوئی ازآن وریشه‌کن‌کردن آن در دولت بنی‌عباس بود (۶۱۱) . چنانکه میدانیم فاطمیان شیعهٔ اسماعیلی بودند واین امر احتیاجی بدلیل ندارد. وضع بهمین‌منوال بود تا درقرن هفتم هجری بغداد را موجی ازجوانمردان فراگرفت واز جمله رؤسای آنـان مردی بنام جـلال‌الدین عبدالله‌بن مختار علوی (وفـات ۶٤۹ ه. ۵۲-۱۵۱ م.) بود (۶۱۲) . ازین پیش اشاره کردیم که در زمـان خلیفه ناصرلدین‌الله عباسی (۵۷۸ ه. ۱۱۸۲ م.) (۶۱۳) درباریان و اطرافیانش

---

۶۱۰ – منتظم : ۳۲۶/۸ .

۶۱۱ – فتوت ص ٤۱ .

۶۱۲ – حوادث جامعه ص ۲۵۷ .

۶۱۳ –خلاصه تاریخ عراق ص ۱۲،۲ بنقل از ابن‌واصل .

گرایشی به‌فتوت داشتند وخود ناصر به‌تشیّع و مذهب امامیّه علاقه‌مند شده‌بود. جمعی ازاطرافیان اورا ترغیب‌کردندکه درسلك «جوانمردان» درآید ومردی را بنام عبدالجبار‌بن یوسف‌بن صالح که دارای پیروانی بسیار بود درنزد خلیفه حاضر کردند وبا وی پسرش شمس‌الدین «علی» و دامادش یوسف عقاب وندیمان خلیفه درمجلس حضور یافتند . پس عبدالجبار جامهٔ فتوت را زیب پیکر خلیفه کرد وبوی گفت‌که : آن‌جامه را شیخش بوی پوشانیده وبه‌شیخ ازفلان وفلان رسیده است تااینکه به‌علی‌بن ابی‌طالب رضی‌الله تبارك وتعالی عنه منتهی میشود (٦١٤) * .

موضوع مهم دراینجا ذکر سلسلهٔ سند فتوت است‌که ازجوانمردی به‌جوانمرد دیگری منتقل شده تا به‌شیخ عبدالجبّار رسیده است. درین موضوع رنگ واثر خراسانی وایرانی بخوبی نمایان است، درواقع این

---

٦١٤ – فتوت ص ۵۳ .

موضوع پوشیدن جامهٔ‌جوانمردی منحصر به‌ناصر نشدبلکه سایرخلفا وسلاطین نیز بپوشیدن آن جامه از ناصر پیروی کردند (رجوع‌شود به‌کتاب فتوت۸۱–۸۵) **از خلفایی که** لباس جوانمردی پوشید مستنصر بالله عباسی است کـه پس ازسقوط بغداد بدست هلاکو بسوی مصر گریخت وسال ۶۵۹ بدانجا رسید. درمصر مـردم بوی بیعت کردند وسلطان ظاهر برای او لشکری فراهم ساخت تا بغداد را ازدست **مغول بازگیرد .** پیش ازآنکه خلیفه حملهٔ خودرا آغاز کند «سلطان بپوشیدن‌جامهٔ جوانمردان رغبت کرد وپیش‌ازسفر خـلیفه‌جامه را بوی پوشانید . نسبت فتوت بدامام علی کرم‌الله وجهه میرسد ...» نقل از : نهج‌السدید فی مابعد تاریخ ابـن العمید تـألیف مفضل‌بن ابی‌الفضائل ... بـه‌تحقیق بلـوشیه در مجلهٔ Patralogia Orientalis مجلد ۱۲ – پاریس ۱۹۱۱ ص ۴۲۳ چنان پیداست که فتوت تا سال ۷۱۶ درمصر ادامه داشت وبراهمیت آن افزوده شده بود ...

حفظ سلسله ورساندن آن به‌اصل ومبدأ قدیمی نمایندهٔ اندیشهٔ ایرانی است که درزنده‌کردن مجد وبزرگی‌قدیم خود بهروسیله‌یی دست میزد. آنچه تأیید این‌معنی‌را میکند آن‌است‌که نام ابومسلم خراسانی وسلمان فارسی درسلسلهٔفتوت دیده میشود. شایسته‌است دراینجا سلسلهٔ منظمی را که ابن‌معمار نقل کرده است ذکر کنیم: «وسلسلهٔ فتوت به‌الناصرلدین الله ـ درود خدا براو باد ... بدین‌گونه منتقل شد: ازشیخ عبدالجبار، ازابن دغیم از عبیدبن مقیره ازعمر رهّاص ازابوبکربن جحیش ازحسن بن ریان ازبقاءبن طباخ ازنفیس‌بن عبیدالله ازشریف ابوالقاسم‌بن‌ابوجبه از عمربن البن از ابوالحسن صوفی از مهنأ علوی از ابومسلم خراسانی ازملك کانجار [ظاهراً: کالنجار ـ مترجم] (کالیجار) فرزند بردویل از روزبة (ظاهراً روزبه ـ مترجم) فارسی از بهرام دیلمی ازحافظ‌کندی از علی نوبی ازعمر طائی ازعون ضائی از اشج بصری ازسلمان فارسی از امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام از پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلّم» (۶۱۵).

---

۶۱۵ – فتوت ابن معمار ص ۱۴۸.

در نهج‌السدید سلسلهٔ این پیوند بدین‌گونه آمده است:

«... ونسبت فتوت ازامام علی‌بن ابی‌طالب کرم‌الله وجهه به‌سلمان فارسی میرسد واز سلمان به‌علی تونی وازاو به‌حافظ کندی به‌عوف غسّانی به‌ابومعز نقیب به‌ابومسلم خراسانی به‌هلال نبهانی به‌جوشن‌فزاری به‌امیرحسّان به‌ابوالفضل قرشی به‌سرهنگ شبل‌ابوالمکارم به‌فضل‌رقاشی به‌ابوحسن نجار به‌ملك کالنجار (کالیجار) به‌روزبه فارسی‌به‌امیر وهزان به‌سرهنگ‌دبیس «؟» به‌مهناء علوی به‌علی صوفی به معزبن انس به‌ابوالقاسم‌بن‌حنا به‌نفیس علوی به‌بقاءبن طباخ به‌حسن‌بن شرابدار به

←

جای‌شگفت است‌که استاد عمردسوقی سلسلهٔ پیوندی نزدیک‌باآنچه ما نوشتیم آورده است ولی به‌بستگی فتوت به‌تشیّع وبه‌رجال ایرانی‌که درسلسلهٔ سند دیده میشود توجه نکرده است ...

از قرائن تاریخی چنان پیداست که فتوت کم‌کم برای حکومت موجب زحمت وخطر شده‌بود چنانکه ناصرلدین‌الله عباسی همهٔفرقه‌های فتوت را ازمیان برد و فقط فتوتی را که بخودش منسوب بود باقی گذارد ، درهمان حال فتوت را ازجنبهٔ عمومیّت وملی‌بودن خارج کرد و بآن حالتِ اشرافی (اریستوکراسی) و ویژگی داد. درواقع فتوت را وسیله‌یی قرارداد برای ورزش وتمرین بدنی وهدفِ ازآن نیرومندشدن جوانان ومهیاشدن برای‌پیش‌آمدها وحوادث بود. چنانکه میدانیم ناصر با صلاح‌الدین ایّوبی وجنگهای خونین صلیبی معاصر بود .

منشور ناصر دربارهٔ فتوت

بسم‌الله الرحمن الرحیم ـ از امور روشن که در درستی آن هیچ تردید و در ادلّه و براهین آن کوچکترین شکی نیست این است که امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب ـ ک ـ اصل وسرچشمهٔ فتوت میباشد که اوصاف شریف‌آن ازآن‌منبع‌فیض رشد ونمو کرده‌است وآداب‌پسندیدهٔ آن ازهمان سرچشمه آبیاری‌شده ورشته‌ها وگروههای گوناگون ازآن

→
ابـوبکربن جحیش به‌عمربن رصاص به‌عبدالله‌بن عین به‌علی‌بن زعیم به‌عبدالجبار به‌امام ناصر به‌جدش (مجلد ۱۲ ص ۷-۴۲۶) ...

اصل جدا شده است. جوانمردان بوی - نه بدیگری - انتساب دارند و برمنوال برادری که میان وی ورسول اکرم وجود داشت، میان‌یاران و دوستان پیوند برادری استوار گردید. وآن بزرگوار - که درود خدا براو باد - با کمال جوانمردی و خِرد تمامی که داشت حدود واحکام شرع را با اختلاف مراتبی‌که دارد بپامیداشت ودربارهٔ تمام طبقات‌مردم که دارای مذاهب وملتهای گوناگون بودند به‌تناسب جرم و گناهشان حکم شرع‌را اجرا میکرد ودرراه انجام‌دادن دستورات الهی‌کوچکترین چشم‌پوشی وقصوری نداشت. همهٔ این کارها را برای پیروی از فرمان خدا و اقامهٔ حدود شرع وحفظ نظام اجتماع واستوارکردن بنیاد دین انجام میداد. این کارها را همهٔ پیشینیان صالح و برگزیدگان صحابه میدیدند ومیشنیدند وهرگز شنیده نشد که یکی ازافراد مسلمان واقعی آن بزرگوار را نکوهش کند یا دربارهٔ اقامهٔ حدی ازحدود شرع برآن امام خرده گیرد. تمام کسانی که درجوانمردی خودرا بآن امام نسبت میدهند وازخوی وعادات‌پسندیده واخلاق وسجایای‌کریمهٔ آن‌بزرگوار پیروی میکنند، باید بدانند که امامی را درکردار ورفتار پیشوای‌خود قرارداده‌اند که خداوند مقام والای اورا مانند ارثی بوی عطا فرموده واجرای‌قوانین واحکام‌شرع اسلام‌را بوی محول‌کرده‌است. جوانمردان باید خود را بکسی مانند کنندکه خدوند اورا بهترین نمونهٔ صُنع خود قرارداده وبرهیچ‌کار اوملامتی واردنیست وهیچ معارضی درجوانمردی

ندارد ...» (٦١٦) .

از مفاد منشور ناصر وازآنچه بیان شد ، مقام والای علی (ع) در فتوت آشکار میشود ونیز معلوم میگردد که درقرن هفتم وپیش از آن شیوه‌های گوناگونی درین طریقت وجود داشته‌است وهمهٔ جوانمردان با اختلافی که درراه وروش خود داشته‌اند علی را پیشوا و نمونهٔ اعلی درطریق جوانمردی برای خود میدانسته‌اند .

شایسته‌است دراینجا یادآوری کنیم که مستنصر عباسی نوهٔ ناصر نیزجامهٔ جوانمردان‌را به‌پیروی ازهمین‌اصل واساس باشارهٔ مختارعلوی سابق‌الذکر پوشید وآنچه درین‌مورد مهم است آن‌است‌که وی به‌نجف تشرّف‌یافت وجامهٔ جوانمردی‌را دربرابرضریح مطهر پوشید» (٦١٧) ...

فتوت در خراسان :

پیش ازآنکه وارد بحث جوانمردی درخراسان بشویم شایسته‌است یادآوری کنیم کـه میان خراسان و عراق درین مسأله پیوندی استوار وجود داشت بدلیل اشتراك هردو درزهد وداشتن نمونه‌های بارزی از زاهدان. حقیقت آن‌است‌که خراسان ازمظالم وفجایع امویان پرشده‌بود چنانکه ازآن پیش کوفه نیز همین حـال را داشت . اسلام موجب نشد که امویـان مالیات و جزیه از ایرانیان نگیرند و درنتیجه ، ستمکاری

٦١٦ - جامع مختصر - تألیف ابن‌ساعی ۹/۲۲۳ .
٦١٧ - حوادث جامعه تألیف ابن‌فوطی ص ۲۵۷ .

بنی‌امیه وفقر چنان برخراسان چیره شده بودکه همهٔ مردم دچارخواری وگرسنگی وبیچارگی شده بودند . این نابسامانیها موجب شد که در خراسان نیز مانند کوفه جمعی ازجوانان وجوانمردان برای دفاع از ضعیفان بپاخیزند وبصفت از خودگذشتگی و فداکاری در راه عدل و انسانیت متصف شوند، ازاینرو جای‌شگفت نیست‌که ازعبدالله‌بن‌مبارك، بشنویم که میان جوانمرد و قاری قرآن فرقی وجود ندارد ، عبدالله عقیده داشت که فرق میان جوانمردی وقراءت قرآن آن است که : «از قراءت قرآن توجه بسوی خداوند مقصود است واز فتوت توجه بمردم وستایش آنان» (۶۱۸) .

غرض ابن مبارك ازین عبارت آن نیست که فتوت نوعی ازریاء و دورویی است بلکه مراد او نیکی بمردم و برانگیختن سرور در دلهای ایشان‌است، چه‌آنکه مردم درآن‌زمان درمحیطی غم‌زا وآلوده به‌بدبختی وفقر بسرمیبردند، بنابراین جوانمردانِ نخستین درخراسان مردمی‌قاریِ قرآن وعابد واستوار در دین وایمان بودند. ازاینجا فرق‌میان‌جوانمردی کوفه وفتوت درخراسان بخوبی آشکار میشود . درفتوت خراسان‌بیشتر توجه بتربیت واصلاح فرد بود وهنوز به‌صورت کارهای دسته‌جمعی مانند فتوت کوفه و بغداد درنیامده بود ازاینرو جوانمردان خراسانی به‌ثروتمندان دستبرد نمیزدند تا اموال آنان را بگیرند ومیان فقرا پخش کنند . هم‌چنین جوانمردان خراسان مانند جوانان بغداد سربشورش

---

۶۱۸ - قوت‌القلوب ۱۷۲/۲ .

برنمی‌داشتند بلکه فتوت ایشان بیشتر جنبهٔ سکون وآرامش داشت تا جنبهٔ تحرك وعمل ... ازاین جهت زاهدان وجوانمردان درخراسان کمتر از زاهدان وجوانمردان درکوفه وبصره بودند وروش آنان در خراسان محدود به‌کارهای اخلاقی بود ، زیرا محیط خراسان در آن‌زمان با فقر وستم وبینوایی قرین بود ولی مردم آنجا مشهور باخلاق حسنه بودند چنانکه یکی از جوانمردان خراسان بنام حاتم اصمّ شتاب درین‌گونه کارهای نیك را لازم میداند : «آماده‌ساختن غذای میهمان، و برداشتن مرده وتکفین وتدفین‌او، وبشوهردادن دختران هرگاه بسن بلوغ ورشد برسند ، وبازپس‌دادن قرض وتوبه‌کردن گناهکار ازگناه خود» (٦١٩). هم‌چنین حاتم اصمّ جهاد را برسه‌نوع تقسیم کرده‌است : «جهاد درنهان با شیطان وسرکوب‌کردن‌او وجهادآشکار درانجام‌دادن‌فرائض وواجبات دین بدان‌گونه‌که خدا دستور داده است، وجهاد با دشمنان خدا درجنگ اسلام» (٦٢٠) . چنانکه ازین مثالها نمایان است فتوت درخراسان در واقع عاملی باطنی بوده‌است‌که غرض ازآن حُسنِ خُلق ونیکی‌بدیگران بوده‌است نه عاملی آشکار که قصد ازآن فعالیت وتحرك باشد ...

پس از حاتم اصمّ عمروبن سلم (مسلمه) حدّاد نیشابوری (متوفی ۲٦٦ هـ. ۷۸-۸۷۷ م.) ظاهر شد . درزمان وی فتوت بصورت نخستین خود برگشت چنانکه جوانمردان خود را عادت داده بودند که کارهای

---

٦١٩ – طبقات‌الصوفیه ص ۹۳ .

٦٢٠ – همان کتاب ص ۹۵ .

سخت وخلاف طبع را تحمل کنند. همین عمروبن سلم آهنگر دست خود را داخل آتش میکرد وآهن را ازمیان آن بیرون می‌آورد (٦٢١) او اخلاق را بدین‌گونه بیان کرده است: «داد وانصاف دیگران دادن و خواهش داد وانصاف نکردن» (٦٢٢).

ونیز می گفت که: «حُسن ادب ظاهری نمایندهٔ حُسن ادبِ باطن است» (٦٢٣) ازین گفته قصدش آن بود که: فتوت آن‌است که ظاهر انسان درانجام‌دادن کارهای نیك موافق باطن باشد ... وی راه عملی فتوت را بدین‌گونه بیان کرده‌است: «جوانمردی بعمل و حسن معامله با دیگران است نه بحرف وگفتار» (٦٢٤). هم‌چنین درین‌باره چنین گفته است: «هرگاه دوستدار را ساکن وآرام به‌بینی، بدان که او را غفلتی فراگرفته است» (٦٢٥) ...

پس ازعمروبن‌سلم، حمدون‌قصار(* ۱) (وفات ۲۷۱ ه. ۵-۸۸٤م.) پدیدار شد. وی درجوانمردی ما را بیاد عمربن عبدالعزیز می‌اندازد که هرگاه بکار شخصی اشتغال می‌ورزید شمع بیت‌المال را خاموش

---

٦٢١ - حلیة‌الاولیاء ۱۰/۲۲۹.
٦٢٢ - همان کتاب، همان صفحه.
٦٢٣ - رسالهٔ قشیریّه ص ۲۲.
٦٢٤ - طبقات‌الصوفیه ص ۲،٤.
٦٢٥ - همان کتاب، همان صفحه.
(* ۱) کلمه قصار دراینجا بمعنی کسی‌است که بکار جامه‌شویی وتمیزکردن آن میپرداخته است ظاهراً این کلمه معرّب گازر است (م).

میکرد (* ۲) ، حمدون نیز درین گونه اخلاق ، بنهایت درجه رسیده بود . هنگامی که بربالین یکی ازیاران محتضر خود بود به‌محض اینکه آن مرد دیده فروبست شمعی را که روشن بود خاموش کرد تا زیانی به‌اموال ورثه وارد نشود .

قصار گفتاری دارد که ازآن گرایش وی به‌فرقهٔ (ملامتیّه) (* ۳) معلوم میشود . گفته وی این است : «هرگاه بشخص مستی برخورد کنی تونیز خود را مانند او بچپ وراست متمایل کن تا اورا بزحمت و مشقّت نیندازی ودرنتیجه خود مبتلا بدرداو شوی» (۶۲۶) .

درواقع قصار بسبب این اندیشه واسطه‌یی است میان فتوت وملامتیّه زیرا او درین گفتار جوانمردی را بسرحد ازخودگذشتگی میرساند و بجای نهی از منکر خود مرتکب کار زشت وناشایستی میشود تا آبروی انسان دیگری را حفظ کند و بدین گونه خود را درمعرض سرزنش مردم قرار میدهد در بارهٔ چیزی که آن‌را درست وصواب میداند ... لازم

(* ۲) موضوع خاموش کردن چراغ یا شمع‌را دربارهٔ علی علیه‌السلام نوشته‌اند که دربیت‌المال هنگامی که مشغول تقسیم اموال میان مسلمانان بود، کسی از موضوعی که بدان کار بستگی نداشت سئوالی کرد. امام چراغ را خاموش کرد که درغیر کارهای مربوط به‌بیت‌المال مصرف نشود. ممکن است عمر عبدالعزیز نیز که مردی دادگستر و زاهد بود درین شیوهٔ پسندیده ازامام پیروی کرده باشد(م).

(* ۳) فرقه ملامتیّه گروهی ازصوفیان بودند که از راه مبارزه با نفس و سرکوب کردن آن تظاهر بکارهای ناشایست میکردند تا درمعرض ملامت وسرزنش قرار گیرند . این کار آنان درحقیقت نوعی فداکاری بوده‌است (م) .

۶۲۶ - ملامتیّه و صوفیه ص ۲۹ .

است دراینجا متذکر باشیم که غرض ازفتوت موافقت ظاهر با باطن است درصورتیکه عمل قصار نماینده اختلاف ظاهر با باطن میباشد ولی قصار با عملی که انجام داده است درحقیقت فتوت را ازحد معمول بالا برده وآن را نمونهٔ عالی‌ترین صفات اخلاقی ودرجات انسانی قرار داده‌است: دکتر ابوالعلاء عفیفی اتصال فتوت را به‌ملامتیّه دریافته وچنین عقیده داردکه: «ملامتیّه جوانمردان پارسا ومسلمانان حقیقی هستند»(٦٢٦).

ابن عربی نیز به‌همین معنی درقرن هفتم برخورده وثابت کرده‌است که جوانمردان شاگردان ملامتیان و ملامتیان پیران طریقت جوانمردان هستند ...

گفتار ابن عربی درین مورد چنین است: «اما ملامتیان کسانی هستند که آنچه را درباطن دارند بظاهر سرایت نمیدهند و شاگردان ایشان دراطوار مردانگی می‌کوشند» (٦٢٧) چنانکه میدانیم مردانگی «رجولیّت» درزبان ابن عربی همان فتوت است.

دراینجا باید از شاه‌بن شجاع کرمانی که از معاصران و همکاران عمروبن سلم حداد بوده است نامی ببریم. اهمیت وی ازآن جهت است که اونیزمانند ابراهیم‌بن‌ادهم ازشاهزادگان‌بوده‌است(٦٢٨) وجوانمردی او نمایندهٔ جنبش تصوف ایرانی وهدفهای آن‌میباشد. شاه‌بن شجاع که

---

٦٢٧ - رسائل ابن عربی (کتاب اصطلاحات ص ٤-٥).

٦٢٨ - طبقات صوفیه ص ١٩٢.

یکی ازامیران بود ودر نعمت وجاه میزیست ، یك‌باره همهٔ آنها را رها کرد وداخل فتوت صوفی‌منش شد و درین کار یکی ازنمونه‌های کامل فتوت خراسانی گردید وی جوهر فتوت را بدین‌گونه بیان کرده‌است :

«از دروغ وخیانت وغیبت دوری کنید آن‌گاه هرچه میخواهید انجام دهید» (۶۲۹) . شاه‌بن شجاع درین گفتارخود، بنیاد فتوت‌اخلاقی را برای ما بیان میکند و روشن میسازد که این فتوت نمونهٔ کاملی‌است ازخوی پسندیده وفداکاری وبخشش . هم‌چنین معلوم میشود که درنزد امیر مذکور که خود یکی ازجوانمردان شدولایت- یعنی دوستی‌اولیاء وبرگزیدگان خدا - نیز داخل‌فتوت شده‌است . او فتوت خودرا قرین ولایت کرد تا بزرگی و مجد مادی قدیم را بمجد معنوی و تازه بَدل کند ازاینرو درین‌باره چنین گفت : «دوستی اولیاء خداوند دلیل است بردوستی خدای عزوجل» (۶۳۰) .

چنانکه می‌بینیم وی دوستی اولیاء واطاعت ازآنـان را بدوستی و اطاعت ازخداوند قرین کرده‌است ، درواقع این همان‌عقیده‌یی است که شیعیان دارند وقائل هستند که : «دین اطاعت از امام‌است ...» هم‌چنین اصحاب‌فتوت وصوفیان دوستی‌اولیاءرا بدوستی‌خداوند قرین‌کرده‌اند...

جوانمردان خراسان (بسبب‌تعصب حکومتهای پیرومذهب تسنن-م) میکوشیدند که برروی آثار تشیّع خود پرده‌یی ازاقوال عامه بپوشانند

---

۶۲۹ - رسالهٔ قشیریّه ص ۲۸ .

۶۳۰ - طبقات صوفیه ص ۱۹۲ .

وخود را همرنگ محیط سازند ... خراسانیان برای خود زهدی خاص و فتوتی مخصوص اختیار کرده بودند ودرین کار خود موفق شدند ولی نتوانستند رنگ واثرفکری شیعی را ازروش خود دورسازند. ابوالحسن پوشنگی که یکی ازجوانمردان خراسان بود مردم را بسه درجه تقسیم کرده است : «اولیاء : آنان کسانی هستند که باطنشان بهتر از ظاهرشان میباشد، علماء : وآنان کسانی هستندکه درنهان وآشکاریکسان میباشند، نادانان : و ایشان مردمی هستند که ظاهرشان مخالف باطنشان میباشد : خود بانصاف رفتار نمی‌کنند ولی از دیگران خواستار نصفت و داد هستند» (۶۳۱) .

پوشنگی درین گفتار خود بگفتهٔ علی‌بن ابی‌طالب (ع) نظر داشته است که میفرماید : «مردم سه دسته‌اند : دانشمندی الهی ودانشپژوهی درراه رستگاری و همج رعاع که پیروهربانگی‌هستند...». پوشنگی (وفات ۳۴۸ هـ. ۹۵۹ م.) همان کسی است که دربارهٔ فتوت میگوید : «حسن رعایت جانب‌دیگران ودوام مراقبت واینکه ظاهرت مخالف‌باطنت نباشد» (۶۳۲) .

پوشنگی از جوانمردان یگانهٔ خراسان بود ودر جوانمردی طریقهٔ صریحی انتخاب کرده بود وکردار وگفتار او برروش واخلاق اوحکایت داشت ...

---

۶۳۱ – طبقات صوفیه ص ۴۴۸ .

۶۳۲ – همان کتاب ، همان صفحه .

دراینجا شایسته است بموضوع مهمی اشاره کنیم و آن اثر عمیقی است که فتوت خراسانی درفتوت بغدادی بجای گذارد چنانکه فتوت خراسانی از پایه‌های نخستین فتوت بغدادی گردید. از قرائن آشکار میشود که جوانمردان بغدادی معترف بتقدم واصالت فتوت خراسانی بودند وبرآن اعتماد میکردند وازاینرو درسلسله سند فتوتی که ناصر عباسی آن را ضمیمهٔ طریقهٔ خود کرد بنام‌های فارسی غریبی برمیخوریم ازآن جمله است نام ابومسلم خراسانی که منصور عباسی بخیانت او را کشت ... هم‌چنین ابوالفاتك دیلمی که ایرانی بود چنانکه ازپیش دیدیم دربغداد بقضاء می‌پرداخت وجوانمردان بغداد ازاو استفتاء میکردند. شاید آنچه را او از آیین جوانمردی به پیروانش یاد میداد میراث جوانمردی باستانی ایرانی بود.

در پایان این بخش بجاست که یادآوری کنیم: خراسان هم‌چنان با زمان پیش میرفت ودرطریقهٔ فتوت آن تطوّر پیدا میشد وسهل‌انگاری تصوف درآن اثرمیگذاشت وجوانمردان بامور معنوی روی آورده بودند چنانکه سلسله‌های صوفیان که به‌علی (ع) منتهی میشدند و به معروف کرخی برمیخوردند، مکتبها وروشهای آنرا منظم و مرتب میکردند و تشیّع کم‌کم در آن راه می‌یافت و گرایش باامامان علوی روزبروز افزون میشد و روح تعصب ودشمنی نسبت به‌پیروان ائمه کم میگردید تااینکه دولت صفویان درسال ۹۰۶ ظاهر شد و میان دو طریقه پیوند داد و هردو را یکی کرد ...

حسین واعظ کاشفی دربارهٔفتوت نوشته است که عبدالرزاق کاشانی (وفات ۷۳۵ هـ. ۱۳۳۵ م.) را کتابی‌است درجوانمردی بنام «فتوت‌نامه» درکتاب مذکور نوشته است که : «همانا مبدأ جوانمردی و مظهر آن ابراهیم خلیل (ع) وقطب آن مرتضی علی علیه‌السلام وخاتم جوانمردی مهدی علیه‌السلام است» (۶۳۳) .

از نمونه‌های روشن تشیّع در «فتوت‌نامهٔ کاشانی» وصف آیین و مراسم وشعارهای جوانمردان است که درآن تصویری ازتشیّع خالص دیده میشود ونمایندهٔ زندگی معنویِ اسلامی است . چون آیین نامبرده دارای مراسمی تازه ونغز است دراینجا بذکرآن میپردازیم : پس ازآنکه جوانمردان درمحفل خود گِرد هم جمع میشدند، همگی دورکعت نماز میگزاردند وچون نماز بپایان میرسید این خطبه خوانده میشد :

نماز و خطبه‌ای که جوانمردان خراسان می‌خواندند :

الحمد لله الذی فضّل الانسان علی سائر الأکوان وشرّف من بینهم بشرف‌المکارم عصابة الفتیان فزیّن نفسهم بزینة العدل والأحسان وجهم الیهم نقیصة الجور والطغیان وهداهم الی موافقته بنورالأیمان وعصمهم عن‌المخالفات والعصیان واشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریک له شهادةً تنبئی عن‌الأیقان واشهد انّ محمّداً عبده ورسوله المبعوث فی‌آخرالزمان لتتمیم مکارم الأخلاق و اظهار دین الحق‌علی سائرالأدیان ـ صلی‌الله علیه

---

۶۳۳ ـ فتوت‌نامه ـ فارسی ، نسخهٔ خطی ـ موزهٔ بریتانیا ، لندن ۲۲۷۶۵ ـ ص ۲ .

وآله وخلفائه ونقبائه والّذین اتّبعوهم بأحسانٍ خصوصاً : علیّ ـ دراصل چنین است ـ الولیّ الاظهر والمجتبی الاطهر والشهید الاشهر والعابد الازهر والباقر الآجَر والصادق الاکبر والکاظم الأنور والرضا الأبهر والتّقی الانقی والنقی الاتقی والزکیّ الأزکی وحُجة‌الله علی اهل الارض والسّمآء صاحب الزمان وقاطع البُرهان .

اعلموا رحمکم الله، انّ الفتوّة من خصائص الأخیار وفضائل الأبرار والشدّ والبیعة لتکمیل مراسم الطریق وتمهید قواعد التحقیق والاصل فی الطریقة التقوی کما قال ، جلّ وعلا : یا ایّها الّذین آمنوا اتّقوالله حق تُقاته ولا تموتنّ الا وانتم مسلمون ـ آل عمران، ۱۰۲ ـ واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرّقوا واذکروا نعمة‌الله ـ آل عمران : ۱۰۳ ـ فمن عفا واصلح فاجره علی‌الله ـ الشوری : ٤۰ ـ والکاظمین الغیظ والعارفین عن النّاس والله یحبّ المحسنین ـ آل عمران : ۱۳٤ ـ انّما المؤمنون اخوة "فأصلحوا بین اخویکم ـ الحجرات: ۱۰ ـ اقول قولی هذا واستغفر الله لی ولکم انّه هو الغفور الرحیم» .

ترجمهٔ خطبه : سپاس خدایی را که برتری داد مردم را بردیگر آفریدگان و بزرگی داد از میان آنان گروه جوانمردان را به‌شرف بزرگواریها ، آن‌گاه آرایش داد روان ایشان را به‌زینتِ داد ودهش و بدیشان نمایاند زشتی ونقص ستم وسرکشی را وراهنمایی کرد آنان را بفروغ ایمان وبازداشت ایشان را ازمخالفت وعصیان. گواهی میدهم که محمد بنده وپیغامبر اوست که درآخرالزمان برای تکمیل مکارم اخلاق

وآشکارکردن دین حق و پیروزی آن بردیگر ادیان برانگیخته شده است . درود خداوند براو وخاندان او وبرجانشینان ونقیبانش و کسانی که به‌نیکی پیرو آنان هستند باد بویژه برولیّ آشکارتر- یعنی علی(ع) ومجتبای پاکیزه‌تر - حسن (ع) - وامام شهید مشهورتر - حسین (ع) - وامام عابد درخشان‌تر - زین‌العابدین - وباقر مأجورتر وصادق بزرگتر وکاظم نورانی‌تر ورضای زیباتر و تقی پاکیزه‌تر ونقی پرهیزگارتر وعلی هادی وزکیّ برگزیده‌تر- امام حسن عسکری - وحجت خداوند برمردم روی زمین وبراهل آسمان ، صاحب زمان وقاطع برهان .

بدانید - خداوند شما را بیامرزد - که جوانمردی از خصائص برگزیدگان وفضائل نیکان وکمربستن وبیعت‌کردن برای تکمیل آیین طریقت واستوارکردن قواعد تحقیق است واصل درطریقت پرهیزگاری میباشد چنانکه خداوند جلّ وعلا میفرماید :

ای مؤمنان ازخدا بترسید چنانکه سزاوار ترسیدن است و از دنیا بیرون‌نروید مگر بااسلام- وچنگ‌زنید همگی درریسمان خدا و پراکنده نشوید وبیاد آورید نعمت خدا را - پس کسانی که ببخشند و اصلاح کنند پاداش‌آنان برخداست - وفروبرندگان خشم وعفوکنندگان ازمردم وخداوند نیکوکاران را دوست دارد - مؤمنان برادران هستند پس‌میان دوبرادر خود اصلاح کنید .

این گفتار خود را میگویم واز خداوند برای خود وشما آمرزش میخواهیم ، همانا خداوند آمرزنده وبخشنده است .

پس ازآنکه خطبه بپایان میرسید این دعا خوانده میشد :

اللهمّ انّا نسالُك كما مننت علينا وجعلتنا من‌القوم الّذين خصصتهم بسرّك وحمايتك وشملتهم برحمتك وعنايتك ، ان تجعلنا ممّن يقف عند اوامر الفتوة والطريقة ويوفى بعهد الشدّ والبيعة والحقيقة ويستضيئى بنور جواهرها ويستبصر بغوامض بصائرها وتفتينا بمفاخرها. اللّهمّ اجعلنا من‌الّذين سلكوا الطريق اليك فلم يعدلوا واعتمدوا عليك فى‌الوصول حتى وصلوا . فرويت قلوبهم من شراب محبّتك وآنست نفوسهم بنفائس معرفتك . فصلّ على سيّدنا محمّدٍ وآله اجمعين» (٦٣٤) .

ترجمهٔ دعا: «بار خدایا چنانکه برما منّت‌گذاردی ومارا ازگروهی قراردادی که مخصوص سرّ وحمایت تو ومشمول رحمت وعنایت تو هستند، ازتومسألت میکنیم که مارا ازجمله‌کسانی قرارده‌که بدستورهای فتوت وطریقت عمل میکنند وبه‌پیمان کمربستن وبیعت وحقیقت وفادار هستند واز روشنائی گوهرهای آن برخوردارند ودیده بصیرتشان به مشکلات آن بیناست واز تو مسألت داریم که ما را بمفاخر آن برسانی. خدایا مارا ازجمله کسانی قرارده که بسوی تو گام برداشتند و از راه منحرف نشدند وبتو اعتماد کردند تا بمقصد رسیدند ، آن‌گاه تو دلهای آنان را ازشراب محبت خود سیراب کردی وجانهای آنان را به نفائس معرفت خود آشنا ساختی، درود تو برسرور ما محمد وهمگیِ

---

٦٣٤ - فتوت‌نامه ص ١٠٦-١٠٤ .

آل وخاندان او باد» .

علاوه‌براینکه درگفتار جوانمردان خراسان بنام دوازده امام - که امام‌زمان نیز جزء آنان است تصریح شده‌است ، حسین واعظ کاشفی بنقل از عبدالرزاق کاشانی سه تن ازفرزندان حضرت علی (ع) را جزء جوانمردان دانسته است : «اول حضرت امام حسن مجتبی که از جانب پیغمبر اکرم، جدّ بزرگوار خود کمربند برکمربست، دوم سرورشهیدان وپدر امامان حضرت امام حسین (ع) ، سوم محمدبن حنفیّه که مظهر شگفتیها وبخشش بوده‌است» (۶۳۵) درین باره ازقول امامان نهم ودهم ویازدهم استشهاد کرده است (۶۳۶) .

کاشفی علاوه‌برین ، ارکان چهارگانهٔ شیعهٔ نخستین را در رأس پادشاهانِ کمربسته (کمربستان - درست کمربستگان است - مترجم) قرار داده است ومالك اشتر وقنبر خادمِ علی علیه‌السلام را درجملهٔ آنان نام برده است (۶۳۷) .

از اموری که دلالت برمراسم وآیین جوانمردان خراسان میکند آن است که واعظ کاشفی ، برای جوانمردان (حلوای پنهانی) نام میبردکه درمجامع ومحافل مخصوص ازآن تناول میکرده‌اند . «این حلوا را از روغن تازه وخرما ونوعی نان که باهم می‌آمیختند درست میکردند و

---

۶۳۵ - فتوت‌نامه ص ۹۵ .

۶۳۶ - همان کتاب ص ۵ .

۶۳۷ - همان کتاب ص ۹۴ - ۹۵ .

شرط این بود که با آتش ساخته نشود» (۶۳۸) .

واعظ کاشفی اضافه میکند که : «این حلوا پس از غدیر خم، که موافق عقیدهٔ شیعیان روز بیعت برای علی است پخش شد . بنا بگفتهٔ کاشفی فتوت درمحیط خاص خود باقی‌نماند بلکه کم‌کم بصورت‌تصوف درآمد ویکی ازشاخه‌های تصوف گردید ...» (۶۳۹) وازاینرو صوفی آنچه را در دل داشت آشکار میکرد بی‌آنکه درپوشیدن اسراری که میدانست بکوشد واز آزاری که درین راه بوی میرسید خشنود بود . حلاج ازهمان صوفیان بود که تصوف را با فتوت آمیخته بود و بهمین دلیل از حلول و وحدت شهود آشکارا سخن میگفت . وی بعمق اسرار فتوت رسیده‌بود وهنگامی‌که- در طاسین ازل والتباس، ابلیس وفرعون بروی عرضه شده‌بودند - آن‌دورا ازجوانمردان برشمرده‌است. گفته‌اند که حلاج با ابلیس وفرعون‌بگفتگو وبحث دربارهٔفتوت پرداخت. شیطان گفت : اگر آدم را سجده میکردم نام جوانمردی از من دور میشد . و فرعون گفت : اگر به‌پیغمبر خدا ایمان می‌آوردم ازمقام جوانمردی فرو می‌افتادم» (۶۴۰) ازین گفتار چنین پیداست که شیطان و فرعون هردو موحد بودند و بخدا ایمان داشتند جزاینکه ابلیس فرمان خدا را درباره سجدهٔ آدم اطاعت نکرد زیرا میخواست مقام عنصر آتشی خودرا

۶۳۸ – فتوت‌نامه صفحات ۲ و۱۰۰ .

۶۳۹ – طواسین ص ۵۰ .

۶۴۰ – همان کتاب همان صفحه .

که برعنصر خاکی آدم برتری داشت حفظ کند بنابراین ترجیح داد که خدا را عصیان کند وعِقاب اورا بپذیرد تااینکه اعتراف کند که آدم براو برتری دارد . با این کار احترامِ عنصر الهیِ خود راکه دارای ارجی بیشتر بود حفظ کرد واز خود جوانمردی نشان داد .

همچنین است سخن دربارهٔ فرعون زیرا او خدا را می‌شناخت وباو ایمان داشت ولی به‌پیغمبری موسی سرِ تسلیم فرود نیاورد واین کاررا برای حفظ شؤون الهی انجام داد تا میانجی میان خدا وبندگان خدا نباشد بنابراین فرعون حاضرشد خشم‌خدارا برخود بپذیرد ولی‌واسطه‌یی را که پیغامبری است میان خدا ومردم قبول نکند .

حلاج نیز روش شیطان و فرعون (دو جوانمرد پیشین) را پیروی کرد وبا صراحت آنچه در دلش بود درنزد مردم آشکار نمود : «اگر از دعوی و گفتهٔ خود بگردم ازبساط فتوت فرو می‌افتم» (٦٤١) .

ازین‌پیش به‌پیوستگی حلاج به‌تشیّع اشاره کریم . درجزء کتابهای حلاج کتابی بوده است که درآن : «نام خدا بطریق منحنی وکج نوشته شده بود و درداخل آن نام «علی علیه‌السلام» نگارش یافته بوده است ولی به‌شیوه‌یی که جز تیزبینان کسی برآن آگاه نمیشد» (٦٤٢) .

از اموری که پیوستگی میان تصوف وفتوت را روشن میسازد این است که جوانمردان نیزمانند صوفیان برای خود کشوری روحی ساخته

---

٦٤١ - طواسین ص ٥٠ .

٦٤٢ - چهار سند مربوط بحلاج ص ٦ .

بودند «قطب» این کشور را که علی‌بن ابی طالب است «سلطان» و «اوتاد» را «خلفاء» می‌نامیدند و می گفتند : هرگاه از شمارهٔ خلفای سلطان درجهات چهارگانه بپرسی ، پاسخ میدهم: اول ـ سلمان است که او را به‌مدائن فرستاد . دوم ـ داود مصری است که اورا به‌مصرفرستاد. سیّم ـ سهیل رومی است که اورا به‌روم فرستاد . چهارم ـ ابومحجن است که اورا به‌یمن فرستاد . اما دیگران : برخی درمدینه، گروهی در کوفه و عده‌یی درمکه بدرود جهان گفتند .

سند جوانمردان به‌خلفاء چهارگانهٔ نامبرده می‌پیوندد بدین گونه که: سند مردم ماوراءالنهر وخراسان وطبرستان وعراق عجم وعرب به‌سلمان متصل میشود وسند ساکنان مصر و اسکندریه و حَلَب به‌داود مصری اتصال می‌یابد . وسند اهل روم ومغرب وبخشی ازملحقات آذربایجان به‌سهیل رومی می‌پیوندد . وسند مردم یمن و عَدَن و بَربَر وهند تا مرزهای چین به‌ابی محجن اتصال دارد» (٦٤٣) .

---

٦٤٣ – فتوت‌نامه ص ٩٥ .

مؤلف در ذیل این حاشیه شرحی درباره جوهر تصوف نوشته واساس آن را فداکاری درراه خدا دانسته است . درپایان گفته‌یی را ازواعظ کاشفی در تعریف فتوت به‌نقل از فتوت‌نامه ص ٢٢ آورده است که بنظر مترجم تعریفی جامع و مختصر وپرمعنی ازفتوت میباشد . تعریف این‌است: «هرگاه بپرسی که معنی فتوت چیست ؟ پاسخ میدهم که : فتوت نشانهٔ فانی‌شدن است تا جوانمرد از صفات خود بیرون آید وبصفات خداوند باقی‌بماند» (م) .

خاتمه دربارهٔ فتوت

شایسته است درپایان این گفتار به‌این نکته اشاره کنیم که: فتوت خالص گرایشی به«وحدت وجود» و«اتحاد و حلول» پیدا نکرد وچنین رنگهایی بخود نگرفت زیرا فتوت دراصل روشی عملی بوده است که جوانمردان در مجامع و محافل خود کوشش میکرده‌اند از نمونه‌های برجستهٔ انسانیت پیروی کنند وآنان را سرمشق خود قرار دهند ازاینرو درین طریقه همواره جوانمردان خود را درمیان مردم قرار میدادند تا به‌آنان یاری کنند و دربارهٔ یافتن راههای خوشبختی و آسایش مردم بیندیشند، ازاینجا روشن میشود که درآئین جوانمردی مجالی برای گوشه‌گیری وبخودفرورفتن نبوده است، ازاینرو هیچگاه جوانمرد از مردم منقطع نبود تا درخویش فرورود وپندارهای تازه‌یی بسازد و آنها را نردبان رسیدن به‌اوج «سلوك» قراردهد. همین‌نتیجه وصفت درتشیّع نیز پدیدار است. درتشیّع میان شیعه وامام که انسانی است کامل پیوند دوستی وپیروی وجود دارد وهمین‌معنی مانع ازآن بوده است که شیعه ازحقیقت و واقعیت دور شود زیرا نمونه‌های عالی وکاملی که پیشوا و سرمشق شیعیان هستند خود انسان بوده‌اند. البته این اندیشه و روش درمیان شیعه معتدل وجود داشته است ولی آن‌دسته ازشیعیان که راه غلّو گرفته‌اند امامان را از مقام بشری بالا برده و روی پندار خود بآنان مقام الوهیت داده‌اند *.

* بعد از فصل فتوت، فصل کوتاهی دربارهٔ ملامتیه است که چون زیاد مفید بنظر نرسید ازترجمهٔ آن صرف‌نظر شد.

فهرستها

۱ - فهرست مراجع

الف - کتابها ورساله‌های خطی

ب - کتابها ورساله‌های چاپی

۲ - اعلام

الف - نامهای اشخاص

ب - نامهای جغرافیایی

ج - نامهای قبائل وطوائف

د - نامهای ادیان ومذاهب

۳ - کتابنامه

۱ - فهرست مراجع

الف - مراجع خطّی

* آملی ، حیدربن علی‌بن حیدر (وفات ۷۹۴ ﻫ. ۱۳۹۲ م.)

۱- جامع‌الأسرار ومنبع‌الأنوار Arberry 1394
کتابخانهٔ : ادارهٔ هند

* ابن قاضی شهبة ، ابوصدق اسدی (وفات ۷۴۰ ﻫ. ۱۳۳۹ م.)

۲- الإعلام بتاریخ‌الاسلام
کتابخانهٔ : بودلیان ، اوکسفورد . شمارهٔ Marsh 143

* ابن مطهر حلّی ، حسن‌بن یوسف (وفات ۷۲۶ ﻫ. ۱۳۲۶ م.)

۳- کشف‌الحق ونهج‌الصدق
کتابخانهٔ: ادارهٔ هند Loth 434

* ابوالحسن شاذلی ، علی‌بن عبدالله (وفات ٦٥٦ ﻫ. ۱۲۵۸ م.)

٤- القصد
کتابخانهٔ : دانشگاه کمبریج Gg. g. s. 17

* جنید شیرازی، ابوالقاسم نجم‌الدین‌محمدعمری (وفات۷٤۰ ﻫ. ۱۳۳۹م.)

٥- القصد الی‌الله

٦- معالی‌الهمم
کتابخانهٔ : دانشگاه کمبریج Or 1966

* حرّ عاملی ، محمدبن حسن (وفات ۱۱۰٤ ﻫ. ۱۷۰٥ م.)

۷- رسالهٔ اثنی‌عشریه در ردّ صوفیه - موزهٔ بریتانی . لندن (مجموعهٔ خطی Add. 23260)

۸- هدایةالامّه (تألیف در۱۱۰۲ ﻫ. ۱۷۰۳م.). خطی درکتابخانهٔ محمدجواد اخباری - کربلا

* زین‌العابدین بن زکریا شافعی (وفات ۹۲٦ ﻫ. ۱۵۲۰ م.)

۹- فتح‌الرحمن درشرح رسالهٔ مولی رسلان . موزهٔ بریتانی (مجموعهٔ خطی Or. 3684

* السلمی ، ابوعبدالرحمن محمدبن حسین (وفات ۴۱۲ ه. ۱۰۲۱ م.)

۱۰- حقائق‌التفسیر - دارالکتب ، ۱۵۰ تفسیر

۱۱- المقدمه در تصوف

کتابخانهٔ : شهرداری اسکندریه ۲۸۲۲

* شرنوبی ، احمدبن عثمان (وفات ۹۹۴ ه. ۱۵۳۷ م.)

۱۲- الغیوب

موزهٔ بریتانی ، لندن : Or. 3684

* شعرانی ، عبدالوهاب‌بن احمدبن علی (وفات ۹۷۳ ه. ۱۵۶۵ م.)

۱۳- مقدمهٌ نافعهٌ لمن یخوضُ فی‌العقائد

کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج : Or. 1704

* عبدالرزاق کاشانی (وفات ۷۵۳ ه. ۱۳۳۴ م.)

۱۴- تأویلات‌القرآن

کتابخانه دانشگاه کمبریج : Or. 122

* عبدالقادر گیلانی (وفات ۵۶۱ ه. ۲-۱۱۶۱ م.)

۱۵- کیمیای سعات

کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج : . Add. 422

* مناوی ، عبدالرؤوف (وفات ۱۳۱ ه. ۱۶۲۱ م.)

۱۶- الکواکب الدریّه فی‌تراجم‌السادة الصّوفیة

موزهٔ بریتانی لندن : Add. 23369

* مؤلف ناشناخته (تألیف در ۸۷۶ ه. ۱۴۷۱ م.)

۱۷- الناطق‌بالصواب الفارض لتکفیر ابن‌الفارض

کتابخانه بودلیان اوکسفورد شمارهٔ Marsh 642

* واعظ کاشفی ، کمال‌الدین حسین‌بن علی (وفات ۹۱۰ ه. ۵-۱۵۰۴ م.)

۱۸- فتوت‌نامهٔ سلطانی .
موزهٔ بریتانی Add. 22765
* یوحنّا‌بن اسرائیل (شخصیت مستعار)
۱۹- رسالهٔ خطی - کتابخانه محمدجواد اخباری - شاید هم بچاپ رسیده باشد (۱) .

ب - مراجع چاپی

۱ - کتابهای عربی - نام مؤلف - جای چاپ

* آلوسی ، محمود شکری (وفات ۱۳۴۲ هـ. ۱۹۲٤ م.)

---

۱ - این رساله در سال ۱۳۵۱ بکوشش مؤسس کتابخانهٔ مدرسه چهل‌ستون، دانشمند ارجمند آقای حاج شیخ‌حسن‌سعید دامت افاضاته بطریق افست درتهران چاپ ومانند سایر انتشارات مؤسسهٔ‌نامبرده برایگان در دسترس پژوهندگان حقیقت‌وعلاقه‌مندان بدین ودانش گذارده شد . اصل نسخه‌یی که ازروی آن‌عکس برداشته شده‌است بشمارهٔ ۱۱۹۷۹ کتب خطی شرقی Or. 11979 درفهرست کتب خطی بریتیش میوزیوم ثبت شده ودر کتابخانهٔ مزبور موجود است .

مترجم کتاب و نویسندهٔ این سطور درسال ۱۳٤۳ بدعوت انجمن فرهنگی بریتانیا یك ماه در لندن بمطالعه و پژوهش اشتغال داشتم .دفعهٔ اولی‌که بقسمت کتب‌خطی کتابخانهٔ بریتیش میوزیوم مراجعه کردم، رسالهٔ موجزی که بفارسی ساده و روان وبا خط نستعلیق خوانا نوشته شده بود ودرپشت آن عبارت «رساله درحقانیت مذهب شیعه - یوحنّا ذمی مصری» دیده میشد ، در دسترسم قرارگرفت . درمدت کوتاهی همهٔ آن را بدقت خواندم و چون مطالب آن‌را بسیار ساده‌وروشن واستدلال واحتجاج‌را منطقی ومستدل ودور از تعصب دیدم ، خواهش کردم که نسخه‌یی عکسی ازروی آن‌گرفته شد وقصدم این بود که در ایران با حواشی وتعلیقاتی آن را چاپ کنم . درسال ۱۳۵۱ جناب آقای سعید‌مؤسس کتابخانهٔ مدرسهٔ چهل‌ستون اقدام بچاپ افست آن کردند . اگر توفیق ومجالی پیدا شود در آینده نیّتِ نخستین انجام خواهد یافت .

۱- الأسرار الإلهيّة ، شرح قصيدۀ رفاعيّه
ج . مصر ، ۱۳۰۱ هـ.

۲- مختصر التحفه الأثناعشريّه- تأليف : شاه عبدالعزيز دهلوی ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ هـ. ۱۷۴۶-۱۸۲۳ م.
ج . مصر ، ۱۳۷۳

* ابن ابی‌جمهور احسائی، محمدبن احمدبن ابراهیم (وفات پس از ۹۰۱هـ. ۱۴۹۶ م.)

۳- المجلی
ج . تهران (۱۳۲۴ هـ. ۱۹۰۶ م.)

* ابن ابی‌حاتم ، ابومحمد عبدالرحمن بن محمدبن ادریس تمیمی رازی (وفات ۳۲۷ هـ. ۹۳۸ م.)

۴- الجرح والتعديل ، (التقدمه)
ج . حیدرآباد ۱۳۷۱ هـ. ۱۹۵۲

* ابن ابی‌الحدید ، عزّالدین ابوحامد عبدالحمیدبن هبةالله مدائنی‌معتزلی (وفات ۶۵۵ هـ. ۱۲۵۸ م.)

۵- شرح نهج‌البلاغه ، بتصحیح وتحقیق محمد ابوالفضل‌ابراهیم
ج . مصر ۱۹۶۰-۱۹۶۴ م. - ج . تهران ۱۲۷۶ هـ.

* ابن‌اثیر، عزّالدین علی‌بن محمد شیبانی جزری (وفات ۶۳۰ هـ. ۱۲۳۲م.)

۶- الكامل فی‌التاريخ
ج . مصر ۱۳۴۸ هـ. ج.لیدن ۱۸۷۰ م.

۷- اللباب فی تهذيب الأنساب
ج . مصر ۱۳۵۷ هـ.

* ابن ایاس، محمدبن احمد حنفی (وفات ۹۳۰ هـ. ۱۵۲۴ م.)

۸- بدائع الزهور فی وقائع‌الدهور (تاریخ مصر)
ج . مصر ۱۳۱۱ هـ.

* ابن بابویه قمی، ابوجعفر محمدبن علی‌بن‌الحسین ، شیخ صدوق (وفات ۳۸۱ هـ. ۹۹۱م.)

۹- الإعتقادات
نسخهٔ خطیی ازآن درکتابخانهٔ مرحوم محمدجواد اخباری بوده‌است که از روی آن چاپ شده .

۱۰- التوحید . نسخهٔ خطی وچاپی آن مانند نسخهٔ ماقبل است

۱۱- علل‌الشرائع

۱۲- معانی‌الأخبار
چ . ایران ۱۳۷۷ هـ.

۱۳- من لا یحضره‌الفقیه
چ . ایران ۱۳۷۶ هـ. ۱۹۵۶ م.

* ابن تغرّی بردی، یوسف اتابکی (وفات ۸۷۴ هـ. ۷۰-۱۴۶۹ م.)

۱۴- النجوم الزاهرة فی‌اخبار مصر والقاهرة
چ . دارالکتب ، ۱۹۲۹ - ۱۹۵۶

* ابن تیمیّه، ابوالعباس تقی‌الدین‌احمدبن‌عبدالحلیم‌حرّانی(وفات ۷۲۸هـ. ۱۳۲۸ م.)

۱۵- مجموعة الرسائل والمسائل - بتصحیح وتحقیق محمد رشیدرضا
چ . مصر ۱۳۴۱ - ۴۹ هـ. ۱۹۲۳-۳۰ م.

* ابن جُبیر ، محمدبن احمد کنانی اندلسی (وفات ۶۱۴ هـ. ۱۲۱۷ م.)

۱۶- الرحلة - بتصحیح وتحقیق دکتر حسین نصار
چ . مصر ۱۹۵۵م.

* ابن جوزی ، جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن‌بن علی بغدادی (وفات ۵۹۷ هـ. ۱۲۰۱ م.)

۱۷- تلبیس ابلیس
چ . مصر ۱۳۴۰ هـ.

۱۸- صفة‌الصفوة
چ . حیدرآباد ۱۳۵۵ ه.
۱۹- المنتظم
چ . حیدرآباد ۱۳۵۷ - ۱۳۶۱ ه.
* ابن حجر عسقلانی، ابوالفضل احمدعلی کنانی (وفات ۸۵۲ه. ۱۴۴۸م.)
۲۰- الأصابة فی تمییز الصحابة
چ. مصر ۱۳۲۸ ه.
۲۱- لسان‌المیزان
چ . حیدرآباد ۱۳۲۹ - ۱۳۳۱ ه.
* ابن حزم ، ابومحمد علی‌بن محمد ظاهری (وفات ۴۵۶ ه. ۱۰۶۵ م.)
۲۲- الفصل فی‌الملل والأهواء والنحل
چ . مصر ۱۳۴۷-۱۳۴۸ ه. نیز چاپ ۱۳۲۱ ه.
* ابن حنبل ، ابوعبدالله احمدبن شیبانی مروزی (وفات ۲۴۱ ه. ۸۵۵م.)
۲۳- المسند ، بتصحیح وتحقیق احمد محمدشاکر
چ . مصر ۱۹۴۸ - ۱۹۵۳ م.
* ابن خلدون ، ابویزید عبدالرحمن‌بن محمد (۸۰۸ ه. ۶-۱۴۰۵ م.)
۲۴- شفاءالسائل لتهذیب‌المسائل (منسوب بوی) بتصحیح وتحقیق محمدبن تاویت طنجی
چ . مصر ۱۳۷۰ ه. ۱۹۵۱ م.
۲۵- العبرو دیوان المبتدأ والخبر (= تاریخ)
چ . مصر، بی‌تاریخ
۲۶- المقدمة
چ .بیروت ، بی‌تاریخ
* ابن خلکان ، ابوالعباس احمدبن محمد (وفات ۶۸۱ ه. ۱۲۸۳ م.)
۲۷- وفیات‌الأعیان

چ . مصر ۱۹۳۶ و۱۹۴۸ م. و۱۲۷۵ هـ.

* ابن رسته، ابوعلی احمدبن عمر (وفات پس از ۲۹۰ هـ. ۹۰۰ م.)

۲۸- الأعلاق النفیسة

چ . لیدن ۱۸۹۱ م.

* ابن زینب ، محمدبن ابراهیم ، کاتب نعمانی ، شاگرد کلینی (متوفی ۳۲۹ هـ. ۹۳۹ م.)

۲۹- الغیبة

چ . قم ۱۳۴۷ هـ.

* ابن ساعی ، ابوطالب علی بن انجب (وفات ۶۷۴ هـ. ۶-۱۲۷۵ م.)

۳۰- الجامع المختصر (نسبت بوی خطاست) بتصحیح وتحقیق مصطفی جواد ، مجلد ۹

چ . بغداد ۱۳۵۳ هـ. ۱۹۳۴ م.

* ابن سعد ، محمد زهری (وفات ۲۳۰ هـ. ۸۴۴ م.)

۳۱- الطبقات الکبری

چ . لیدن ۱۳۲۲-۱۳۳۹ هـ. ۱۹۰۷-۱۹۲۸ م.

* ابن شهرآشوب، محمدبن علی مازندرانی (وفات ۵۸۸ هـ. ۱۱۹۲ م.)

۳۲- معالم العلماء . بتصحیح وتحقیق عباس اقبال آشتیانی

چ . تهران ۱۳۵۳ هـ. ۱۹۳۴ م.

* ابن شیبة ، ابویوسف یعقوب بن شیبة (وفات ۲۶۲ هـ. ۶-۸۷۵ م.)

۳۳- مسند امیرالمؤمنین عمربن الخطّاب . ناشر دکتر سامی حـدّاد

چ . بیروت ۱۹۴۰ م.

* ابن الطقطقی ، محمدبن علی ... بن طباطبا (وفات ۷۰۹ هـ. ۱۳۰۹ م.)

۳۴- الفخری فی الآداب السلطانیّة

چ . مصر ۱۹۲۷ م.

* ابن طیفور ، احمدبن طاهر کاتب (وفات ۲۸۰ هـ. ۸۹۳ م.)

۳۵- بغداد
چ . مصر ۱۹۴۹
* ابن‌عبدربّه اندلسی، شهاب‌الدین احمدبن محمد مروان (وفات ۳۲۸ ه. ۹۴۰ م.)
۳۶- العقدالفرید
چ . مصر ۱۹۴۸ - ۱۹۵۳ م.
* ابن عربی، محیی‌الدین محمدبن علی حاتمی (وفات ۶۳۸ ه. ۱۲۴۱ م.)
۳۷- التدبیرات الالهیّة فی‌المملکةالانسانیّة
چ . هند ۱۳۱۵ ه.
۳۸- التفسیر، بتصحیح : محمد زهری غمراوی
چ . مصر . بی‌تاریخ
۳۹- دیـوان
چ . بمبئی . بی‌تاریخ
۴۰- الرسائل
چ . حیدرآباد، ۱۹۴۸
۴۱- عنقاء مغرب فی‌ختم الأولیاء وشمس المَغرب
چ . مصر ۱۹۴۵ م.
۴۲- الفتوحات المکیّة
چ . مصر ۱۲۹۳ ه.
* ابن عساکر، ابوالقاسم‌علی‌بن حسن شافعی (وفات ۵۷۱ ه. ۶-۱۱۷۵م.)
۴۳- تاریخ دمشق ، تصحیح وتحقیق صلاح‌الدین منجّد ، ج ۱
چ . دمشق ۱۳۷۱ ه. ۱۹۵۱ م.
۴۴- تبیین کذب‌المفتری فی ما نسب الی ابی‌الحسن‌الأشعری
چ . دمشق ۱۳۴۷ ه.
۴۵- تهذیب التاریخ . باهتمام وتهذیب عبدالقادربن احمدبن بدران (وفـات

۱۳۴۶ هـ. ۲۸-۱۹۲۷ م.)

چ .دمشق ۱۳۲۹-۱۳۴۹ هـ. ۳۰-۱۹۱۱ م.

* ابن‌العماد حنبلی ، ابوالفلاح عبدالحی ... (وفات ۱۰۸۹ هـ. ۱۶۷۸م.)

۴۶- شذرات‌الذهب‌فی‌اخبار من ذهب

چ . مصر ۱۳۵۰ م.

* ابن‌الفارض ، ابوحفص عمربن علی‌بن مرشد (وفات ۶۳۲ هـ. ۱۲۳۵ م.)

۴۷- دیوان

چ . مصر ۱۹۵۱ م.

* ابن فقیه همدانی ، ابوبکر احمدبن ابراهیم (وفات ۲۷۲ هـ. ۶-۸۸۵م.)

۴۸- البلدان - بتحقیق وتصحیح دوکوژیه

چ . لیدن ۱۳۰۲ هـ.

* ابن‌الفوطی ، عبدالرزاق‌بن احمد (وفات ۷۲۳ هـ. ۱۳۲۹ م.)

۴۹- الحوادث الجامعة ، بتصحیح وتحقیق دکتر مصطفی جواد

چ . بغداد ۱۳۵۱ هـ.

* ابن قتیبهٔ دینوری ، عبدالله‌بن مسلم (وفات ۲۷۶ هـ. ۸۸۹ م.)

۵۰- الإمامة والسیاسة

چ . مصر ۱۹۲۵ م.

۵۱- عیون‌الأخبار

چ . مصر ۱۹۲۵ م.

۵۲- المعارف ، بتصحیح وتحقیق دکتر ثروت عکاشه

چ . مصر ۱۹۶۰ م.

* ابن کثیر ، عمادالدین ابوالفداء اسماعیل‌بن کثیر قرشی دمشقی (وفات ۷۷۴ هـ. ۱۳۷۳ م.)

۵۳- البدایة والنهایة

چ . مصر ۱۳۵۸ هـ.

* ابن مرتضی ، احمدبن یحیی : امام زیدی (وفات ۸۴۰ هـ. ۱۹۳۷ م.)
۵۴- طبقات المعتزلة
چ . بیروت ۱۹۶۱ م.
* ابن معمار، ابوعبدالله محمدبن ابوالمکارم حنبلی (وفات ۶۴۲ هـ. ۵-۱۲۴۴ م.)
۵۵- کتاب الفتوة ، تصحیح وتحقیق دکتر مصطفی جواد وهمکارانش
چ . بغداد ۱۹۶۰ م.
* ابن نباتهٔ مصری ، محمدبن محمد (وفات ۷۶۸ هـ. ۱۳۶۷ م.)
۵۶- سَرح العیون ، شرح رسالهٔ ابن زیدون
چ ٤ . مصر ۱۳۲۱ هـ.
* ابن الندیم ، ابوالفرج محمدبن اسحق (وفات ۳۸۵ هـ. ۹۹۵ م.)
۵۷- الفهرست
چ . مصر ۱۳۴۸ هـ.
* ابن نشوان الحمیری ، ابوسعید نشوان بن سعیدبن نشوان (وفات ۵۷۳ هـ. ۷۸-۱۱۷۷ م.)
۵۸- الحورالعین ، بتصحیح وتحقیق کمال مصطفی
چ . مصر ۱۹۴۷/۱۳۶۷
* ابن هشام ، ابومحمد عبدالملک حمیری بصری (وفات ۲۱۳ یا ۲۱۸ هـ. ۸۲۸ یا ۸۳۳ م.)
۵۹- السیرة النبویّة ، بتصحیح وتحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید
چ . مصر ۱۳۵۶ هـ. ۱۹۳۷ م.
* ابوالأسود دوئلی ، ظالم بن عمروبن سفیان (وفات ۶۹ هـ. ۶۸۸ م.)
۶۰- دیوان ، بتصحیح وتحقیق عبدالکریم دجیلی وشیخ محمدحسن آل یاسین
چ . بغداد ۱۳۷۳ هـ. ۱۹۵۴ م.
* ابوبکر خوارزمی ، محمدبن عباس (وفات ۳۸۳ هـ. ۹۹۳ م.)
۶۱- الرسائل

چ . مصر ۱۳۱۲ هـ.

* ابوالحسن اشعری ، علی‌بن اسماعیل (وفات ۳۲٤ هـ. ۹۳٤ م.)

٦۲- مقالات الاسلاميين واختلاف‌المصلين ، بتصحیح وتحقیق هلموت ریتر

چ . استانبول ۱۹۲۹ م.

* ابوسالم نصیبی ، محمدبن طلحهٔ قرشی (وفات ٦٥۲ هـ. ۱۲٥٥ م.)

٦۳- مطالب‌السؤول فی مناقب آل الرسول ، نسخهٔ خطی درکتابخانهٔ مرحوم محمدجواد اخباری

چ . نجف ۱۹٥۱ م.

* ابوطالب مکّی، محمدبن علی (وفات ۳۸۰ یا ۳۹۰ هـ. ۹۹۰یا ۱۰۰۰ م.)

٦٤- قوت‌القلوب

چ . مصر ۱۹۳۳ .

* ابوالعلاء عفیفی ، دکتر

٦٥- الملامتيّة والصوفيّة واهل‌الفتوة

چ . مصر ۱۹٤٥ م.

٦٦- من این استقی ابن عربی فلسفته الصوفيّة (بحثی درمجلهٔ دانشکدهٔادبیات دانشگاه مصر. ۱۹۳۳ م.)

* ابوالعلاء المعرّی ، احمدبن عبدالله‌بن سلیمان (۳٦۳-٤٤۹ هـ. ۹۷۳ - ۱۰٥۷ م.)

٦۷- رسالةالغفران ، بتصحیح وتحقیق دکترس عایشه عبدالرحمن

چ ٤ مصر ۱۹٦۷ م.

* ابوالفرج اصفهانی، علی‌بن حسین‌بن محمد اموی مروانی (وفات ۳٥٦هـ. ۹٦۷ م.)

٦۸- الأغانی (در حواشی نام چاپ برده شده است

٦۹- مقاتل الطالبيين

چ . مصر ۱۹٤۸ م.

* ابونعیم اصفهانی ، احمدبن احمد (وفات ۴۳۰ هـ. ۱۰۳۹ م.)

۷۰- حلیة‌الأولیآء

چ . مصر ۱۳۵۱ هـ. ۱۹۳۲ م.

* احمدبن ابراهیم‌نیشابوری (از رجال قرن‌چهارم هجری - دهم میلادی)

۷۱- استتارالامـام ، بتصحیح وتحقیق و. ایوانوف. مجلهٔ دانشکـدهٔ ادبیات دانشگاه مصر . مجلد چهارم جزء دوم . چ . مصر ۱۹۳۶ م.

* احمد امین

۷۲- فجرالإسلام

چ ۴ مصر ۱۹۴۱

۷۳- ضحی‌الإسلام

چ ۱ مصر ۱۹۳۶ م.

۷۴- ظهرالإسلام - جزء اول

چ . مصر ، ۱۹۵۲

* مؤلف ناشناخته

۷۵- اخبارالحلاج

چاپخانهٔ عطایا درمصر . بی‌تاریخ

* چهار متن غیرمنشور متعلق‌به‌حلاج با تعلیق وتحقیق ماسینیون مشتمل‌بر:

۷۶- اخبارالحلاج از : ابن زنجی .

۷۷- اخبارالحلاج از : سلمی .

۷۸- اخبار الحلاج از : ابن باکویه صوفی .

۷۹- اخبار الحلاج از : ابن فاتك .

چ . پاریس ۱۹۱۴ م.

Quatre Textes inedit, relatig à la biographie edel - Hossayn ibn Mansour al- Hallaj .

* ازرقی ، محمدبن عبدالله‌بن احمد (وفات پس از ۲۴۴ هـ. ۹-۸۵۸ م.)

۸۰- اخبار مکّه، تصحیح وتحقیق وستنفلد
چ. لیپزیك ۱۸۵۸ م.
* اسفراینی، ابوالمظفر طاهربن محمد (وفات ٤۲۱ هـ. ۱۰۸۰ م.)
۸۱- التبصیر فی‌الدین (با مقدمه مرحوم محمود محمدخضیری)
چ. مصر ۱۹٤۰ م.
* اعشی، میمون‌بن جندل (وفات پس از ۷ هـ. ۹-٦۲۸ م.)
۸۲- دیوان، بتصحیح وتحقیق: رودولف کییر
چ. وین ۱۹۲۷ م.
* سید امیرعلی
۸۳- مختصر تاریخ عرب وتمدن اسلامی، ترجمهٔ ریاض رأفت از انگلیسی
چ. مصر ۱۹۳۸ م.
* بخاری، ابوعبدالله محمدبن اسماعیل (وفات ۲۵٦ هـ. ۷۸۰ م.)
۸٤- الجامع‌الصحیح
چ. مصر ۱۳۲۷ م.
* بغدادی، ابومنصور عبدالقاهربن ظاهر (وفات ٤۲۹ هـ. ۱۰۳۸ م.)
۸۵- الفرق بین‌الفرق، بتصحیح وتحقیق محمد زاهدکوثری
چ. مصر ۱۹٤۸
* البراقی، سیدحسین (وفات ۱۳۳۱ هـ. ۱۹۱۳ م.)
۸٦- تاریخ‌الکوفة با تعلیقات: محمدصادق بحرالعلوم
چ. نجف ۱۳۵٦ هـ.
* براون، ادوارد
۸۷- تاریخ ادبیات ایران (جزء دوم) ترجمهٔ دکتر ابراهیم شواربی
چ. مصر ۱۳۷۳ هـ. ۱۹۵٤ م.
* بروکلمان، کارل
۸۸- تاریخ شعوب اسلامی، ترجمهٔ دکتر نبیه امین‌فارس ومنیر بعلبکی

چ . بیروت ۱۹۴۸ م.

* البغدادی ، عبدالقادربن عمر (۱۰۳۰-۱۰۹۳ هـ. ۱۶۲۰-۱۶۸۲ م.)

۸۹- خزانةالأدب

چ . مصر ۱۳۴۷ هـ. ۱۹۲۸ م.

* البکری ،توفیق احمد

۹۰- مهدی‌الله (ازسلسلهٔ اعلام اسلامی)

چ . مصر ۱۹۴٤ م.

* البلاذری ، ابوجعفر احمدبن یحیی بغدادی (وفات ۲۷۹ هـ. ۸۹۲ م.)

۹۱- انساب‌الأشراف (جزء پنجم)

چ . قدس ۱۹۳۶ م.

۹۲- فتوح‌البلدان

چ . مصر ۱۳۵۰ هـ. ۱۹۳۲ م.

* البونی، احمدبن علی مغربی (۶۲۲ هـ. ۱۳۲۵ م.)

۹۳- شمس‌المعارف الکبری

چ . مصر ۱۷۱۸ م.

* البیرونی ، ابوریحان محمدبن احمد (وفات ٤٤۰ هـ. ۱۰٤۹ م.)

۹٤- الآثارالباقیة عن الأمم الخالیة

چ . لیپزیك ۱۹۲۳ م.

۹۵- الجماهیر

چ . حیدرآباد ۱۳۵۵ هـ.

* التستری ، سهل‌بن عبدالله (وفات ۲۸۳ هـ. ۸۹۶ م.)

۹۶- تفسیر

چ . مصر۱۳۲۶ هـ.

* التهانوی ، محمدعلی‌بن علی‌بن محمد حامدالفاروقی (وفات پس از ۱۱۵۸ هـ. ۱۷٤۵ م.)

۹۷- کشّاف اصطلاحات الفنون
چ . لیز ۱۸۶۲ م.
* تیشنر ، فرانز
۹۸- الفتوة والخلیفة الناصر (بخشی از کتاب: گزیده‌ای ازدرسهای مستشرقان گردآوری وترجمهٔ وتعلیق دکتر صلاح‌الدین المنجّد)
چ . مصر ۱۹۵۵ م.
* الثعالبی ، ابـومنصور عبدالملک‌بن محمد نیشابوری (وفـات ۴۳۰ هـ. ۹-۱۹۳۸ م.)
۹۹- خاص‌ّالخاص‌ّ
چ . بیروت ۱۹۶۶
* جابربن حیّان (وفات ۱۵۰ هـ. ۷۶۷ م.)
۱۰۰- مختارالرسائل . بتصحیح وتحقیق پُل کراوس
چ . مصر ۱۳۵٤ هـ.
* جاحظ ، ابوعثمان‌عمروبن بحر (وفات ۲۵۵ هـ. ۸۸۹ م.)
۱۰۱- البُخلاء . بتصحیح وتحقیق دکتر طهٰ حاجری
چ . مصر ۱۹۶۳ م.
۱۰۲- البیان والتبیین. تصحیح وتحقیق حسن سندوبی
چ . مصر ۱۹٤۷ م.
۱۰۳- العثمانیة ، تصحیح وتحقیق محمد عبدالسلام هرون
چ . مصر ۱۹۵۵ م. ۱۳۷٤ هـ.

* جرجی زیدان
۱۰٤- الأمویون والعباسیّون
چ . مصر ۱۹۰۲ م.
۱۰۵- تاریخ‌التمدن الإسلامی
چ . مصر ۱۹۰٤ م.

* جزائری ، نعمةالله‌الحسینی (وفات ۱۱۱۲ هـ. ۱۷۰۰ م.)

۱۰۶- الأنوارالنعمانية فی‌بیان النشأة الإنسانيّة

چ . ایران ۱۲۸۰ هـ. ٤-۱۸٦۳ م.

* جعفربن علی حاجب (متولد قرن چهارم هجری - دهم میلادی)

۱۰۷- سیرته . بتصحیح وتحقیق و. ایوانوف. مجله دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه مصر . مجلد ٤- جزء ۳

چ . مصر ۱۹۳٦ م.

* الجنابذی (گنابادی) سلطان محمدبن حیدر محمد (وفات ۱۹۰۰ م. باحتمال)

۱۰۸- تفسير بيان‌السعادة فی مقامات العبادة

چ . ایران ۱۳۱٤ م.

* الجهشیاری ، ابوعبدالله محمدبن عبدوس کوفی (وفات ۳۳۱ هـ. ۹٤۱م.)

۱۰۹- الوزراء والکتّاب. بتصحيح وتحقيق مصطفی سقّا وهمکارش

چ . مصر ۱۳۵۷ هـ. ۱۹۵۰ م.

* جولد تسیهر (گلدزیهر) اگناتس

۱۱۰- العقيدة والشريعة فی‌الاسلام . ترجمة محمدیوسف موسی وعبدالعزیز عبدالحق وعلی‌حسن عبدالقادر

چ . مصر ۱۹٤٦ م.

۱۱۱- مذاهب التفسير الإسلامی. ترجمهٔ دکتر عبدالحلیم نجار

چ . مصر ۱۳٤۷ هـ. ۱۹۵۵ م.

* الحاج خلیفه ، مصطفی‌بن عبدالله مشهور به کاتب چلپی (وفات ۱۰٦۷هـ. ۱٦۵۸ م.)

۱۱۲- كشف‌الظنون عن اسامی‌الكتب والفنون

چ . استانبول ۱۳٦۰-۱۳٦۲ هـ.

* حتی، فیلیب

۱۱۳- تاریخ‌العرب (مطوّل) . جزء دوم
چ . بیروت ۱۹۵۰ م.

* الحسن‌بن علی‌العسکری (ع) ، امام یازدهم (وفات ۲۶۰ه. ۸۷۳ م.)

۱۱۴- التفسیر (منسوب بآن امام - مورد تردید اهل تحقیق) . نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ مرحوم جواد اخباری - ازروی همان نسخه چاپ هم‌شده‌است

* حسن صدر ، سیّد

۱۱۵- تأسیس‌الشیعة لعلوم الإسلام
چ . بغداد ۱۳۷۱ ه. ۱۹۵۱ م.

* حسین نصّار (دکتر)

۱۱۶- قیس لبنی ، شعر
چ . مصر ۱۹۶۰ م.

* الحلبی نورالدین‌علی‌بن برهان‌المدینی‌شافعی (وفات ۱۰۴۴ه. ۱۶۳۴م.)

۱۱۷- انسان‌العیون فی سیرة الأمین والمأمون (السیرة الحلبیّة)
چ . مصر . بی‌تاریخ

* حلاج، حسین‌بن منصور بیضاوی (مقتول در۳۰۹ ه. ۹۱۹ م.)

۱۱۸- دیوان ، گردآوری وتصحیح وتحقیق : ماسینیون
چ . پاریس ۱۹۳۱ م.

۱۱۹- الطواسین . تحقیق : ماسینیون
چ . پاریس ۱۹۱۳ م.

* حمزة‌بن حسن اصفهانی (وفات پیش از۳۹۰ ه. ۹۷۰ م.)

۲۱۰- تاریخ سنی ملوك الأرض والأنبیآء .
چ . برلن ۱۳۴۰ ه. ۱۹۲۱ م.

* الخطّابی، ابوسلیمان حمدبن محمد بستی (وفات ۳۸۸ ه. ۹۹۸ م.)

۱۲۱- معالم‌السنن (شرح سنن ابی‌داود) بتصحیح وتحقیق محمد راغب طبّاخ
چ . حلب ۱۹۳۲-۱۹۳۴ م.

* الخطيب البغدادی، ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر (وفات ۴۶۳ هـ. ۱۰۷۱ م.)
۱۲۲- تاریخ بغداد
چ . دمشق ۱۹۴۵ م.
* الخفاجی ، شهاب الدین احمد بن محمد بن عمر مصری (وفات ۱۰۶۹ هـ. ۹-۱۶۵۸ م.)
۱۲۳- شفاء الغلیل فیما فی العربیّة من الدخیل، بتصحیح و تحقیق محمد عبدالمنعم خفاجی
چ . مصر ۱۳۷۱ هـ. ۱۹۵۲ م.
* خوانساری ، محمدباقر (۱۲۲۶ - ۱۳۱۵ هـ. ۱۸۱۱-۱۸۹۸ م.)
۱۲۴- روضات الجنّات
چ . ایران ۱۳۰۷ هـ.
* الدوری ، عبدالعزیز (دکتر)
۱۲۵- تاریخ العراق الإقتصادی فی القرن الرابع
چ . بغداد ۱۹۴۸ م.
۱۲۶- مقدمه در تاریخ صدر اسلام
چ . بغداد ۱۹۴۹ م.
* دونالدسون دوایت
۱۲۷- عقیدة الشیعة . ترجمهٔ : ع. م.
چ . مصر ۱۹۴۶ م.
* دوبور
۱۲۸- تاریخ الفلسفة فی الإسلام . ترجمهٔ عبدالهادی ابوریده
چ . مصر ۱۹۵۴ م.
* الدیلمی، ابوالحسن علی بن محمد (قرن چهارم و پنجم هـ. ودهم و یازدهم م.)
۱۲۹- عطف الألف المألوف علی اللام المعطوف . بتصحیح و تحقیق: ج. ك. فادیه.
چ . چاپخانهٔ انجمن علمی فرانسه دربارهٔ آثار شرقی درقاهره ۱۹۲۲ م.

* الذهبی ، شمس‌الدین محمدبن احمدبن عثمان ترکمانی مصری (وفات ۷۴۸ هـ. ۱۳۴۷ م.)

۱۳۰- تذکرة الحفاظ

چ . حیدرآباد ۱۹۵۵ م.

۱۳۱- سیر اعلام النبلاء (ج ۱-۳) بتصحیح وتحقیق دکتر صلاح‌الدین المنجد والابیاری واسعد طلس

چ . مصر ۱۹۵۶-۱۹۶۲ م.

۱۳۲- دول‌الإسلام

چ . حیدرآباد ۱۳۶٤ هـ.

۱۳۳- المشتبه فی اسماء‌الرجال

چ . لیدن ۱٦٦۳ م.

۱۳٤- میزان‌الإعتدال فی فقه‌الرجال

چ . مصر ۱۳۲۵ هـ.

* الراغب‌الإصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (وفات ۵٦۵ هـ. ۷۰-۱۱٦۹م.)

۱۳۵- مفردات‌القرآن (درحاشیهٔ کتاب «النهایة فی غریب‌الحدیث» تألیف ابن اثیر)

چ . مصر ۱۹۲٤ م.

* الرسعنی ، عبدالرزاق ۵۸۹-٦٦۰ هـ. ۱۱۹۳-۱۲٦۲ م.)

۱۳٦- مختصر الفرق بین‌الفرق ، بتصحیح وتحقیق فیلیپ حتی

چ . مصر ۱۹۲٤ م.

* الرضا (ع) علی بن موسی بن جعفر الصادق ، الامام‌الثامن (وفات ۲۰۳ هـ. ۸۱۸ م.)

۱۳۷- صحیفة‌الرضا ، درمجموعه‌یی مشتمل بر : اعتقادات مجلسی، حدیث طارق درشناسائی امام وفضل او ، حدیث کساء ، حدیث همام (از یاران خاص علی (ع)) وآداب‌المتعلمین تألیف خواجه نصیرالدین طوسی

چ . لاهور. هند ۱۳۰۲ هـ.

* رضی‌الدین‌بن طاوس ، ابوالقاسم علی‌بن موسی‌بن جعفر (۵۹۱-۶٤٤ هـ. ۱۱۹۵-۱۲٤۷ م.)

۱۳۸- الزام‌النواصب بامامة علی‌بن ابی‌طالب (ازکتابهای خطی محمدجواد اخباری)
چ . لاهور ۱۳۰۲ هـ.

* الرفاعی ، سید احمدبن علی‌بن احمد (وفات ۵۷۸ هـ.۳-۱۱۸۱ م.)

۱۳۹- رساله‌یی در حکم و وصایای او به‌عبدالسمیع هاشمی - ناشر احمد مرادبکری
چ . مصر ۱۳٤۶ هـ.

* زالنگر ، جرارد

۱٤۰- الفتّوة : آیا این فتوت پهلوانی و فروسیّت شرقی است؟ (بخشی ازکتاب درسهایی ازاسلام ترجمهٔ انیس فریحه و گروهش)
چ . دارالأندلس . بیروت ۱۹۶۰ م.

* الزمخشری ، ابوالقاسم جارالله محمودبن‌عمربن محمد (وفات ۵۳۸ هـ. ۱۱٤٤ م.)

۱٤۱- الکشّاف
چ . مصر ۱۳٤۳ هـ.

* الزین ،محمدحسین

۱٤۲- الشیعة فی‌التاریخ
چ . صیدا ، ۱۳۵۷هـ. ۱۹۳۸ م.

* زین‌العابدین ، علی‌بن‌الحسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب ، امام چهارم (وفات ۹٤ هـ. ۷۱۳ م.)

۱٤۳- الصحیفة السجادیّة
چ . چاپخانهٔ شرکت تضامن . بی‌تاریخ

* سرکیس ، یعقوب الیان

۱۴۴- معجم‌المطبوعات العربیة والمعرّبة
چ . مصر ۱۳۴۶ ه. ۱۹۲۸ م.

* سعدبن عبدالله الاشعری (وفات قرن چهارم هجری، دهم میلادی)
۱۴۵- المقالات والفرق ، بتصحیح وتحقیق دکتر جواد مشکور
چ . تهران ۱۹۶۳ م.

* سعید محمدحسن
۱۴۶- المهدیة فی‌الإسلام
چ . مصر ۱۹۵۳ م.

* السکتواری ، علاءالدین دده (وفات پس از۹۸۸ه. ۱۵۸۰ م.)
۱۴۷- محاضرة الاوائل ومسامرةالاواخر
چ . بولاق . مصر ۱۳۰۰ ه.

* السُلَمی ، ابوعبدالرحمن محمدبن الحسین‌بن موسی (وفات ۴۱۲ ه. ۱۰۲۱ م.)
۱۴۸- طبقات‌الصوفیّة ، بتصحیح وتحقیق محمد عبدالمنعم شریبه
چ . مصر ۱۹۵۳ م.
۱۴۹- الملامتیّه ، درمجموعۀ : (ملامتیّه ، صوفیه واهل فتوت) متعلق به‌دکتر ابوالعلاء عفیفی

* السمعانی، ابوسعید عبدالکریم‌بن ابن‌بکر تمیمی (وفات۵۴۲ه. ۱۱۴۸م.)
۱۵۰- الانساب
چاپ مصوّر ، لیدن ۱۹۱۲ م.

* السهروردی، شهاب‌الدین‌ابوحفص عمربن‌محمد (وفات۶۳۲ه. ۱۲۳۵ م.)
۱۵۱- عوارف‌المعارف
چ . مصر ۱۹۳۹ م.

* سیداحمد خلیل (دکتر)
۱۵۲- نشأة التفسیر فی‌الکتب المقدسة والقرآن

چ . اسکندریه - مصر ۱۳۷۳ ه. ۱۹۵۴ م.

* السیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ناصر شافعی (وفات ۹۱۱ ه. ۱۵۰۵م.)

۱۵۳- الأتقان فی علوم القرآن

چ . مصر ۱۳۶۰ ه. ۱۹۴۱ م.

۱۵۴- تاریخ‌الخلفآء

چ . دمشق ۱۳۵۱ ه.

۱۵۵- حسن‌المحاضرة فی‌اخبار مصر والقاهرة

چ . مصر ۱۲۹۹ ه.

۱۵۶- صون‌المنطق والکلام من‌فن‌النطق والکلام، بتصحیح وتحقیق علی‌سامی‌نشّار

چ . مصر ۱۹۴۶ م.

۱۵۷- المزهر

چ . مصر . بی‌تاریخ

۱۵۸- الوسائل الی مسامرة‌الأوائل، بتصحیح وتحقیق دکتر اسعد طلس

چ . بغداد ۱۳۶۹ ه. ۱۹۵۰ م.

* الشافعی ، محمدبن ادریس (۱۵۰-۲۰۴ ه. ۷۶۷-۸۲۰ م.)

۱۵۹- دیوان ، گردآوری وتصحیح وتحقیق : زهدی یکن

چ . بیروت ۱۹۶۱ م.

۱۶۰- الرحلة (ضمن کتاب : ثمرات‌الاوراق تألیف ابن‌حجة حموی ، درحاشیهٔ مستطرف)

چ . مصر ۱۳۷۹ م.

* الشریف‌الجرجانی ، ابوالحسن محمدبن حسین علوی (وفات ۸۱۶ ه. ۱۴۱۳ م.)

۱۶۱- التعریفات

چ . مصر ۱۳۵۷ ه. ۱۹۳۸ م.

* الشریف‌الرضی ، محمدبن‌الحسین الموسوی (وفات ۴۰۶ ه. ۱۰۱۵ م.)

۱۶۲- خصائص امیرالمؤمنین (منسوب به سیدرضی)
چ . نجف ۱۳۶۸ هـ.
* الشریف‌المرتضی ، علی‌بن‌الحسین‌الموسوی (وفات ۴۳۶ هـ. ۱۰۴۵ م.)
۱۶۳- الامالی، بتصحیح وتحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم
چ . مصر ۱۹۵۴ م.
* الشعرانی، ابوالمواهب عبدالوهاب‌بن احمدبن علی (وفات ۹۷۳ هـ. ۱۵۶۵-۶ م.)
۱۶۴- الطبقات‌الکبری
چ . مصر . بی‌تاریخ
۱۶۵- لواقح الانوار فی‌طبقات الأخیار
چ . بولاق ، مصر ۱۲۷۶ هـ.
۱۶۶- المیزان فی‌المذاهب الثمانیة عشر
چ . مصر ۱۳۵۱ هـ. ۱۹۳۲ م.
* الشهرستانی، ابوالفتح محمدبن‌عبدالکریم‌الأشعری (وفات ۵۴۸ هـ. ۱۱۵۳ م.)
۱۶۷- الملل والنحل
چ . مصر ۴۹-۱۹۴۸ م.
* الشیبی، کامل مصطفی (دکتر)
۱۶۸- التقیّة، اصولها وتطورها، مجله دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه اسکندریه ، شمارهٔ ۱۶ سال ۶۳-۱۹۶۲ م.
۱۶۹- نظری دربارهٔ اشتقاق کلمهٔ صوفی - درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه بغداد سال ۱۹۶۲ م.
۱۷۰- الفکرالشیعی والنزعات الصوفیه حتی مطلع‌القرن الثانی عشرالهجری
چ . بغداد ۱۹۶۶ م.
* الشیخ المفید، محمدبن‌النعمان (وفات ۴۱۳ هـ. ۱۰۲۲ م.)

۱۷۱- اوائل المقالات با تعليقات سيد هبةالدين شهرستانى
چ . تبريز ۱۳٦٤ هـ.
۱۷۲- تصحيح‌الاعتقاد (ضميمهٔ كتاب پيش)
* صدرالدين الحسينى ، ابوالحسن على‌بن ناصربن على (از دانشمندان قرن پنجم هجرى)
۱۷۳- اخبارالـدولةالسلجوقيّة (منسوب بوى) بتصحيح وتحقيق محمد اقبال
چ . لاهور ۱۹۳۳ م.
* الطبرسى، ابوعلى فضل‌بن حسن‌بن فضل (وفات ٥٤۸ هـ. ۱۱٥۳ م.)
۱۷٤- مجمع‌البيان فى‌تفسير القرآن ، بتصحيح وتحقيق احمد عارف‌الزين
چ . صيدا ۱۲۳۳ هـ.
* الطبرى، ابوجعفر محمدبن جرير (وفات ۳۱۰ هـ. ۳-۹۲۲ م.)
۱۷٥- تاريخ الامم والملوك
چ . مصر ۱۳۲۳ هـ. ۱۹۰۷ م. و چ. ليدن ۱۸۷۹ م.
۱۷٦- تفسير (جزء ۲٦)
چ . مصر ۱۳۲٦ هـ.
* طه‌حسين
۱۷۷- على و بنوه
چ . مصر ۱۹٥۱
۱۷۸- الفتنةالكبرى
چ . مصر ۱۹٥۱ م.
* الطوسى، ابوجعفر محمدبن‌حسن، شيخ‌الطائفه (وفات ٤٦۰ هـ. ۱۰٦۹م.)
۱۷۹- الغيبة
چ . تبريز ۱۳۲۳ هـ.
۱۸۰- الفهرست ، كلكتّه ۱۸٥٥ م.
* العباسى، عبدالرحمن‌بن احمد (وفات ۹٦۳ هـ. ۱٥٦۹ م.)

۱۸۱- معاهدالتنصیص علی شواهدالتلخیص، بتصحیح وتحقیق: محمدمحیی‌الدین عبدالحمید
چ . مصر ۱۳۶۷ هـ. ۱۹۴۷ م.
* عبدالکریم الجیلی (وفات ۸۰۵ هـ. ۱۴۰۳ م.)
۱۸۲- الانسان الکامل فی معرفة الاواخر والاوائل
چ . مصر ۱۲۹۳ هـ.
* عبدالله النعمة الشیخ
۱۸۳- هشام‌بن الحکم
چ . بیروت ۱۹۵۹م.
* عریب‌بن سعدالقرطبی (ازموالید قرن چهارم هجری ، دهم میلادی)
۱۸۴- صلة تاریخ‌الطبری
چ . لیدن ۱۸۹۷ م.
* علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام (شهادت ۴۰ هـ. ۶۵۹ م.)
۱۸۵- نهج‌البلاغة. با شرح شیخ‌محمد عبده‌وتصحیح وتحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید .
چ . مصر . بی‌تاریخ
* عمرالدسوقی
۱۸۶- الفتوة عندالعرب
چ . مصر ۱۹۵۱ م.
* الغزالی، محمدبن محمدبن محمد (وفات ۵۰۵ هـ. ۱۱۱۱ م.)
۱۸۷- احیاء علوم‌الدین
چ . مصر ۱۲۹۶ هـ.
۱۸۸- فضائح‌الباطنیّة، تحقیق گلدزیهر
چ . لیدن ۱۹۱۶ م.
۱۸۹- المنقذ من‌الضلال . تحقیق دکتر عبدالحلیم محمود

چ . مصر ۱۹۵۲ م.

* فخرالـدین الرازی ، ابوعبدالله محمدبن عمرالقرشی (وفـات ۶۰۶ هـ. ۱۲۰۹ م.)

۱۹۰- اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین
چ . مصر ۱۹۳۸ م.

۱۹۱- مفاتیح الغیب (تفسیر)
چ . مصر ۱۳۰۸ هـ.

* القاری ، ابراهیم بن عبدالله (وفات پس از ۷۸۴ هـ. ۱۳۸۳ م.)

۱۹۲- مناقب ابن عربی ، تحقیق دکتر صلاح الدین المنجد
چ . بیروت ۱۹۶۱ م.

* القاضی التنوخی، ابوعلی الحسن بن علی بن محمد(وفات ۳۹۴هـ. ۱۰۰۴م.)

۱۹۳- الفرج بعدالشّدة
چ . مصر ۱۳۷۵ هـ. ۱۹۵۵ م.

۱۹۴- نشوارالمحاضرة واخبارالمذاکرة . تحقیق مارجولیوس . جزء اول
چ. مصر۱۹۲۱ م. وجزء ۸ درمجله مجمع علمی دمشق مجلد دهم ۱۹۳۰م.

* القرطبی، ابوعبدالله محمدبن احمد انصاری (وفات ۵۶۷ هـ. ۲-۱۱۷۱م.)

۱۹۵- الجامع لاحکام القرآن
چ . مصر ۱۳۵۴-۱۳۶۹ هـ. ۱۹۳۵-۱۹۵۰ م.

* القرمانی، ابوالعباس احمدبن یوسف دمشقی (وفات ۱۰۱۹هـ. ۱۶۱۰ م.)

۱۹۶- اخبارالدول وآثارالاول
چ . سنگی بغداد ۱۲۸۲ هـ.

* القزوینی ، جلال الدین محمدبن عبدالرحمن الخطیب (۶۶۶-۷۳۹ هـ. ۱۲۶۷-۱۳۳۹ م.)

۱۹۷- متن التلخیص

چ . مصر ۱۳۲۲ هـ. ۱۹۰٤ م.

* القشیری ، ابوالقاسم عبدالکریم‌بن هوازن (وفات ٤٦٥ هـ. ۱۰۷٤ م.)

۱۹۸- الرسالة القشيريّة

چ . مصر ۱۲۸٤ هـ.

۱۹۹- کتاب‌المعراج . تحقیق علی‌حسن عبدالقادر

چ . مصر ۱۳۸٤ هـ. ۱۹٦٤ م.

* القفطی ، علی‌بن سیف‌بن ابراهیم (وفات ٦٤٦ هـ. ۱۲٤۸ م.)

۲۰۰- اِخبارالحکماء باخبارالحکماء

چ . مصر ۱۳۲٦ هـ.

* القمی ، ابوالحسن علی‌بن ابراهیم‌بن هاشم (وفات بعد از ۳۰۷ هـ. ۲۰-۹۱۹ م.)

۲۰۱- التفسیر (بگفتهٔ محسن فیض : این تفسیرازاهل بیت میباشد) .

چ . ایران ۱۳۱۱هـ. ٤-۱۸۹۳ م.

* الکتبی، محمدبن شاکربن احمد (وفات ۷٦٤ هـ. ۱۳٦۳ م.)

۲۰۲- فوات‌الوفیات ، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید

چ . مصر ۱۹۵۳ م.

* الکشی ، ابوعمرومحمدبن عبدالعزیز (ازدانشمندان قرن چهارم هجری، دهم میلادی)

۲۰۳- معرفة اخبارالرجال (این کتاب بنام‌اختیارالرجال‌نیز ذکرشده است. م) .

چ . هند ۱۳۱۷ هـ.

* الکلاباذی، ابوبکر محمدبن اسحق بخاری (وفات ۳۸۰ هـ. ۹۹۰ م.)

۲۰٤- التعرّف لمذهب اهل‌التصوف، بتصحیح واهتمام : آرثرجون آربری

چ . مصر ۱۳۵۲ هـ. ۱۹۳۳ م.

* الکلینی ، محمدبن یعقوب (وفات ۳۲۹ هـ. ۹۳۹ م.)

۲۰۵- اصول الکافی
ج . تهران ۱۲۷۸ ه.
* الکنجی ،ابوعبدالله محمدبن بوسف شافعی (وفات ۶۵۸ ه. ۱۲۶۱ م.)
۲۰۶- البیان فی‌اخبار صاحب‌الزمان
ج . تبریز ۱۳۲۴ ه.
* الکندی، ابویوسف یعقوب‌بن اسحاق (وفات ۲۵۲ ه. ۸۶۶ م.)
۲۰۷- رسائل‌الکندی، تحقیق دکتر عبدالهادی ابوریدة
ج . مصر ۱۹۵۰ م.
* ماسینیون ، لویی
۲۰۸- خطط‌الکوفه (ترجمه وتعلیق تقی‌بن محمدالمصعبی)
ج . صیدا ۱۹۳۹ م.
۲۰۹- سلمان‌الفارسی والبواکیر الروحیّة فی‌الاسلام (ضمن کتاب : شخصیات قلقة فی‌الاسلام) ترجمه : عبدالرحمن بدوی
ج . مصر ۱۹۴۶ م.
* متز ، آدام
۲۱۰- الحضارة الاسلامیّة فی القرن الرابع الهجری (ترجمه دکتر عبدالهادی ابوریدة)
ج . مصر ۱۳۶۷ ه.
* المجریطی، مسلمةبن قاسم‌الاندلسی (وفات ۳۹۵ ه. ۱۰۰۵ م.)
۲۱۱- غایةالحکیم ، تحقیق هلموت ریتر
ج . آلمان ۱۹۳۳ م.
* المجلسی، محمد باقربن محمدتقی (وفات ۱۱۱۰ ه. ۱۶۹۹ م.)

۲۱۲- الاعتقادات . نسخهٔ خطی. کتابت : ۱۲۵۱ درکتابخانهٔ مرحوم محمدجواد اخباری . چاپی ازروی همان نسخه .

۲۱۳- بحارالانوار

چ . تهران ۱۳۰۲هـ. ۵-۱۸۸٤ م.

۲۱٤- مجموعهٔ متون مربوط به‌تاریخ تصوف اسلامی. گردآوری و تحقیق : ماسینیون

چ . پاریس ۱۹۲۹ م. عنوان مجموعه بفرانسه :

Recueil de textes inedit concernamt l'histoire de la mystigue en Pays d'Islam .

* المحبی، محمد امین‌بن‌فضل‌الله‌بن محب‌الدین الدمشقی (وفات ۱۱۱۱ هـ. ۱۷۹۹ م.)

۲۱۵- خلاصة‌الأثر فی اعیان القرن الثانی‌عشر

چ . مصر ۱۲۸۷ هـ. ۸-۱۸٦۷ م.

* محسن الفانی الکشمیری (وفات ۱۰۸۱ یا ۱۰۸۲ هـ. ۱٦۷۱-۱٦۷۲ م.)

۲۱٦- دبستان‌المذاهب (منسوب بوی)

چ . بمبئی ۱۳۱۰ هـ. ۱۸۹۲ م.

* محسن‌الفیض الکاشانی ،محمدبن مرتضی (وفات ۱۰۹۰ یا ۱۰۹۱ هـ. ۱٦۷۹ یا ۱٦۸۰ م.)

۲۱۷- کلمات "مکنونة" من علوم اهل‌الحکمة

چ . تهران ۱۳۸۳ هـ.

* محمد جابر عبدالعال (دکتر)

۲۱۸- حرکات‌الشیعة المتطرفین

چ . مصر ۱۹۵٤ م.

* محمدجواد مغنیه

۲۱۹- مع‌الشیعة‌الامامیة
چ. بیروت ۱۹۵۵ م.
* محمدحسین کاشف‌الغطاء
۲۲۰- اصل‌الشیعة واصولها
چ نهم. بیروت ۱۹۵۶ م.
* المسعودی، ابوالحسن علی‌بن‌الحسین‌الشافعی (وفات ۳۴۶ ه. ۹۵۶ م.)
۲۲۱- التنبیه والاشراف
چ. لیدن ۱۸۹۳ م.
۲۲۲- مروج‌الذهب
چ. مصر ۱۳۴۶ ه.
* مسلم، ابوالحسین‌بن اسماعیل (وفات ۲۶۱ ه. ۸۷۵ م.)
۲۲۳- الصحیح
چ. مصر ۱۳۳۴ م.
* مصطفی جواد (دکتر)
۲۲۴- الفتوة منذالقرن الاول للهجرة الی‌القرن الثالث عشر منه. (پژوهشی بعنوان مقدمهٔ کتاب فتوت ابن‌معمار)
چ. بغداد ۱۹۶۰ م.
* المقبلی، صالح‌بن مهدی‌بن علی (۱۰۴۷-۱۱۰۸ ه. ۱۶۳۷-۱۶۹۶م.)
۲۲۵- العلم‌الشامخ فی‌تفضیل‌الحق علی‌الآباء والمشایخ
چ. مصر ۱۳۲۸ ه.
* المقدسی محمدبن طاهر (وفات پس از ۳۵۰ ه. ۹۶۱ م.)
۲۲۶- البدء والتاریخ

چ . فرانسه ۱۸۹۹-۱۹۱۶ م.

* المقدسی، ابوالفضل محمدبن طاهر الحافظ (وفات ۵۰۷ هـ. ۱۱۱۳ م.)

۲۲۷- صفةالتصوّف . تحقیق احمد شرباصی

چ . مصر ۱۹۵۰ م.

* المقریزی ، تقی‌الدین احمدبن علی (وفات ۸۴۵ هـ. ۱۴۴۲ م.)

۲۲۸- الخطط والآثار

چ . مصر ۱۲۷۰ هـ.

۲۲۹- النزاع والتخاصم بین امیّة وهاشم

چ . مصر ۱۹۳۷ م.

* الملطی ، ابوالحسین محمدبن احمد شافعی (وفات ۳۷۷ هـ. ۹۸۷ م.)

۲۳۰- التنبیه والردّ علی اهل‌الاهواء والبدع. تحقیق محمدزاهدالکوثری

چ . مصر ۱۳۶۹ هـ. ۱۹۴۹ م.

* المناوی، محمدعبدالرؤوف بن تاج‌العارفین‌بن علیّ‌الحدّادی (وفات ۱۰۳۱ هـ. ۱۶۲۲ م.)

۲۳۱- الکواکب‌الدریّة فی تراجم‌السادة الصوفیّة

چ . مصر جزء اول ۱۹۳۸ م. - جزء ثانی ۱۹۶۳ م.

* النجاشی، ابوالعباس احمدبن علی (وفات ۴۵۰ هـ. ۱۰۵۸ م.)

۲۳۲- معرفةالرجال

چ . بمبئی ۱۳۱۷ هـ.

* النشار ، علی سامی (دکتر)

۲۳۳- نشأةالفکر الفلسفی فی‌الاسلام ج ۲

چ ۲ مصر ۱۹۶۴ م.

* نصربن مزاحم‌بن سیّارالمنقری (وفات ۲۱۲ هـ. ۸۲۷ م.)
۲۳۴- وقعة صفّین، تحقیق عبدالسلام هارون
چ. مصر ۱۳۶۵ هـ.
* النفری، محمدبن عبدالجبّاربن حسن (وفات ۳۵۴ هـ. ۹۶۵ م.)
۲۳۵- المواقف
۲۳۶- المخاطبات. تحقیق ارثرجون آربری
چ. مصر ۱۹۳۴ م.
* النوبختی، ابومحمد حسن‌بن موسی (وفات اواخر قرن سوم هجری، دهم میلادی)
۲۳۷- فرق‌الشیعة
چ. نجف ۱۹۳۶ م.
* نیکلسون، رینولد الین
۲۳۸- دراسات فی‌التصوف الاسلامی (بزبان انگلیسی)
۲۳۹- الصوفیّه فی‌الاسلام ترجمهٔ: نورالدین شریبه
چ. قاهره ۱۹۵۱ م.
۲۴۰- فی‌التصوّف الاسلامی، ترجمهٔ: دکتر ابوالعلاء عفیفی
چ. مصر ۱۹۴۷ م.
* الواسطی، عبدالرحمن‌بن عبدالمحسن (وفات ۷۷۴ هـ. ۱۷۷۳ م.)
۲۴۱- تریاق‌المحبّین فی‌طبقات خرقة‌المشایخ والعارفین
چ. مصر ۱۳۰۵ هـ.
* الواسعی، عبدالواسع‌بن یحیی
۲۴۲- تاریخ‌الیمن

چ . مصر ۱۳٤٦ م.

* الوردی ، علی‌حسین (دکتر)

۲٤۳- شخصیة الفرد العراقی

چ . بغداد ۱۹٥۱ م.

۲٤٤- وعاظ‌السلاطین

چ . بغداد ۱۹٥٤ م.

۲٤٥- مهزلة‌العقل البشری

چ . بغداد ۱۹٥٥ م.

* ولهاوزن ، یولیوس

۲٤٦- الدول العربیّة وسقوطها ، ترجمهٔ : دکتر یوسف‌العش

چ . دمشق ۱۰٥٦ م.

* یاقوت‌الحموی ، ابوعبدالله‌بن عبدالله‌الرومی (وفات ٦۲٦هـ. ۱۲۲۹ م.)

۲٤۷- معجم‌البلدان

چ . مصر ۱۳۰٦ هـ.

* الیعقوبی

۲٤۸- البلدان (با کتاب اعلاق‌النفیسة ، تألیف ابن‌رسته)

چ . لیدن ۱۸۹۳

۲٤۹- تاریخ

چ . نجف ۱۳٥۸ هـ.

۲ - کتابهای فارسی

نام نویسنده وجای چاپ

* افلاکی ، احمد (وفات ۷٦۰ هـ. ۱۳٥۹ م.)

۱- مناقب‌العارفین

چ . استانبول ۱۹۵۹ م.

* جامی ، نورالدین عبدالرحمن‌بن احمد (وفات ۸۹۵ هـ. ۱۵۰۱ م.)

۲- نفحات‌الانس

چ . لکنهو ۱۳۲۳ هـ. ۱۹۰۵ م.

* سجستانی ، ابویعقوب

۳- کشف‌المحجوب ، تحقیق هانری کوربن

چ . تهران ۱۹۴۹ م.

* عطّار ، فریدالدین محمدبن‌ابراهیم‌بن مصطفی (وفات ۶۲۷ هـ. ۱۲۲۹م.)

۴- تذکرةالاولیآء

چ . تهران ۱۳۲۱ هـ. و چ. لیدن ۱۹۰۵ م.

* قاسم غنی (دکتر)

۵- تاریخ تصوف درایران

چ دوم تهران ۱۳۳۰ هـ. ش. ۱۹۵۱ م.

* معصوم‌علی، حاج ... شیرازی نعمة‌اللهی (وفات ۱۳۴۴ هـ. ۱۹۲۶ م.)

۶- طرائق‌الحقائق

چ . تهران ۱۳۱۹ هـ.

* مهرین (عباس - پروفسور)

۷- تصوف . ترجمه مهرداد مهرین از اردو

چ . تهران ۱۳۳۳ هـ. ش. ۱۹۵۴ م.

* ناصرخسرو ، ابومعین‌بن حارث قبادیانی (وفات ۴۸۱ هـ. ۸۹-۱۰۸۸ م.)

۸- جامع‌الحکمتین فی‌شرح قصیدهٔ ابوالهیثم‌جرجانی، بتصحیح وتحقیق : هانری کوربن ومحمد معین

چ . تهران

* نورالله شوشتری مرعشی، قاضی (شهادت ۱۰۱۹ هـ. ۱۱–۱۶۱۰ م.)

۹– مجالس‌المؤمنین

چ . تهران ۱۲۹۹ هـ.

* هجویری ، ابوالحسن علی‌بن عثمان جلابی (وفات ٤٦٦ هـ. ۱۰۷۷ م.)

۱۰– کشف‌المحجوب ، تحقیق والنتین ژوکوفسکی

چ . لنینگراد ۱۹۲٦ م.

۳ – کتابهای خارجی

1) Birge, J. K.

The Bectashi Order of Dervishes, London 1937 .

2) Nicholson, R. A.

Studies in islamic My sticion, London, 1914

3) The incyclopaedia of Islam, ist. edition .

۲ - اعلام

الف - نامهای اشخاص

* * *

ب – نامهای جغرافیائی

* * *

ج ـ نامهای قبائل وطوائف

* * *

د – نامهای ادیان ومذاهب

* * *

۳ - کتابنامه